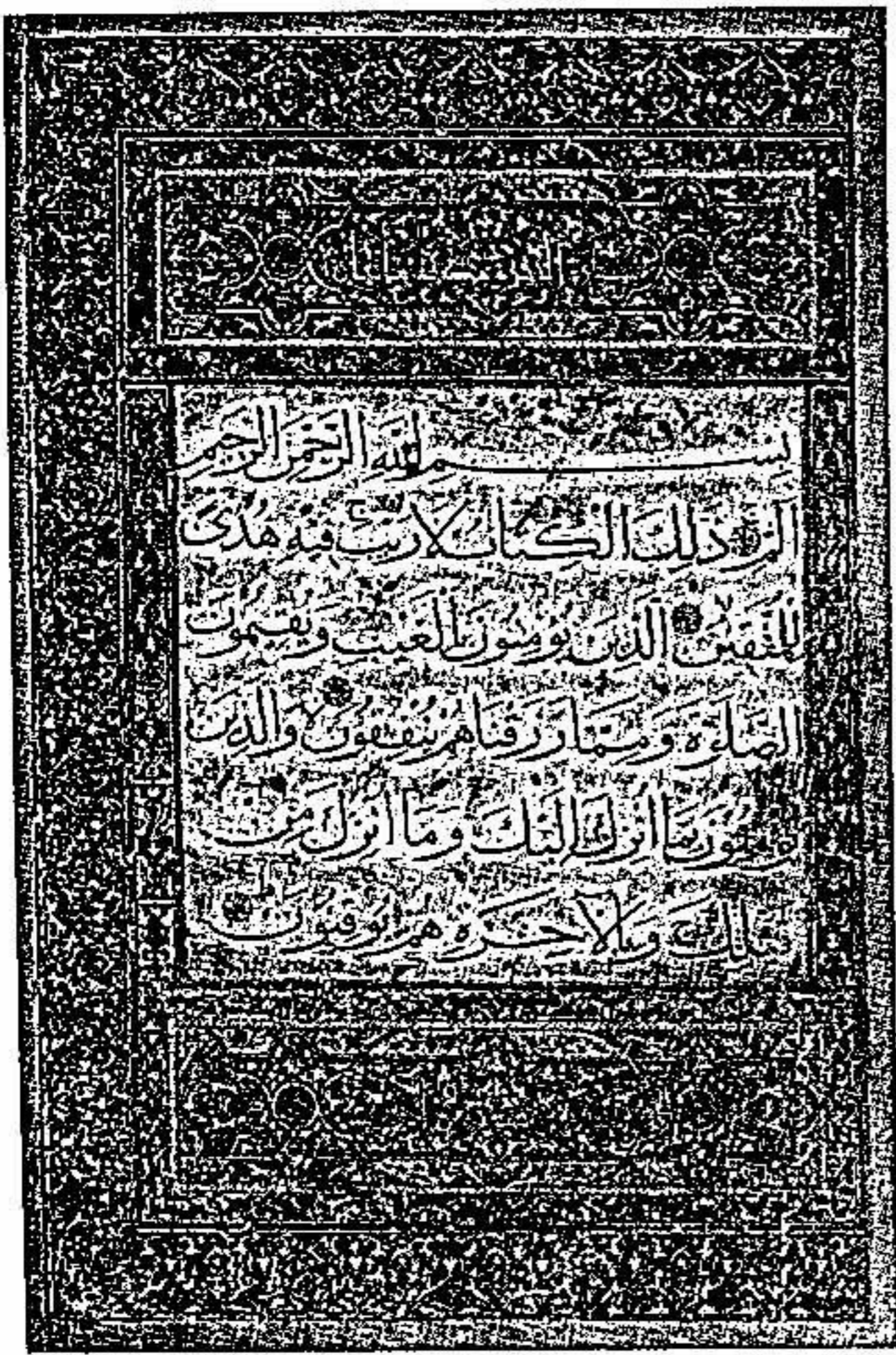
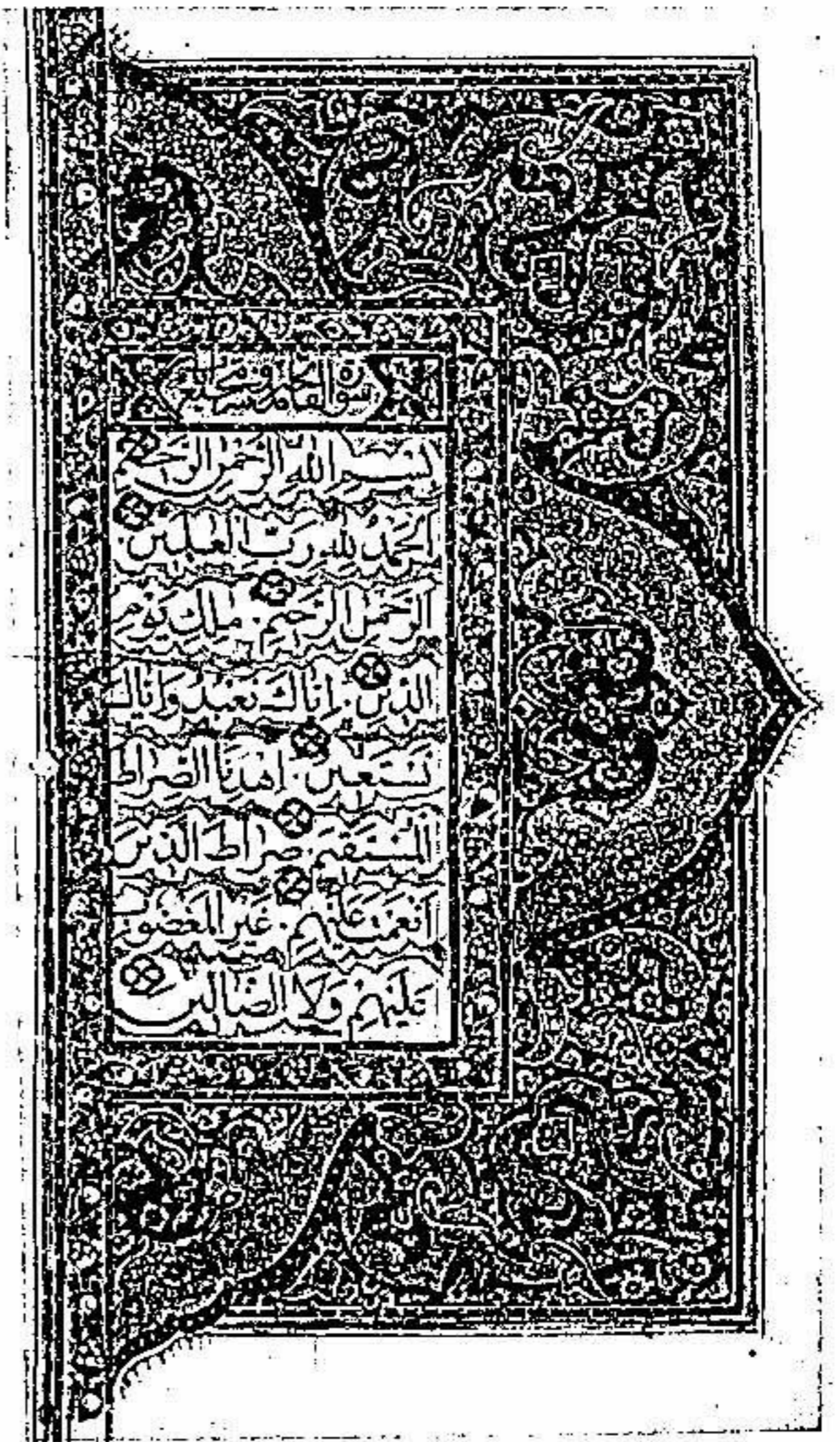


گنجینه دانش



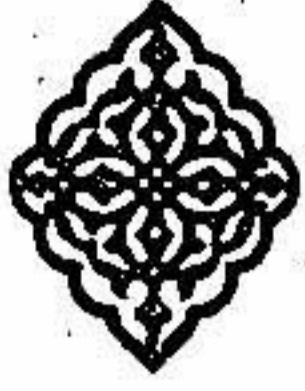
شماره ۲

۱- قرآن: نسخه خطی شماره ۵۹۸۲ کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان لوح کامل و سرلوح و گل و بوته نگاری و ترنج و نیم ترنج رنگارنگ زرین و شنگرف و لاجوردی، جدولهای سه رنگ در کناره متن و فواصل آیات و نشان آیات مدور و زرین و سرجزوها و حزب ها و رکوعات و سجده ها همه شمشه ها و ترنج های خوش رنگ و دلاویز، مکتب اصفهان.



شماره ۱

۲- قرآن: نسخه خطی شماره ۹۸۸ کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان لوح کامل و سرلوح لاجوردی و شنگرف و زرین و خط نسخ بسیار زیبا (متن) خط محقق و ریحان سر سوره ها و کتیبه ها و تذهیب و نقاشی های دلاویز و منقش، نشان آیه ها مطلا و دایره های شش ضلعی و شمشه های زرین و منقش بالای جزوها و سوره ها و حزب ها، کتابت ۸۴۴ هـ ق، کاتب: محمد بن حاج حسن حکیم یزدی ترکیبی (ترکمی، ترکیبی؟) ۷۲۰ ص. مکتب بخارا.



۷۰-۷۱
پاییز و زمستان
۱۳۸۱

دانش

تاریخ نشر: مرداد ۱۳۸۲ ش
اوت ۲۰۰۳ م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: _____ دکتر رضا مصطفوی سبزواری
مدیر: _____ سید مرتضی موسوی
ویراستار: _____ دکتر محمد حسین تسبیحی
حروف چین: _____ محمد عباس بلتستانی
چاپخانه: _____ آرمی پریس (اسلام آباد)

.. با همکاری

شورای نویسندگان دانش

(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر تسبیحی، دکتر رضا مصطفوی سبزواری (استاد دانشگاه)، دکتر
سید سراج الدین (دانشیار)، دکتر شبلی (استاد)، دکتر صغری بانو
شگفته (استاد)، دکتر گوهر نوشاهی (استاد)، آقای سید مرتضی
موسوی، دکتر مهر نور محمد خان (استاد)، دکتر سید علیرضا نقوی (استاد)

روی جلد:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

«مولانا»

پدید آورنده: استاد جواد بختیاری



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - همراه چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان آنهاست.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانه ۳، کوچه ۸، گوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان
دورنویس : ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۲۲۶۳۱۹۱-۹۲
Email: daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپيه

فهرست مطالب

۵	سخن دانش
<hr/>	
	متن منتشر نشده
۹	● دیباچه خوان نعمت نعمت خان عالی شیرازی به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی
<hr/>	
	اندیشه و اندیشه مندان (۱) ویژه نامه مولوی (مولانا رومی)
۲۷	● مثنوی چیست و مولوی کیست؟ دکتر رضا مصطفوی
۳۱	● نظری به احوال و آثار مولوی دکتر سید کلیم اصغر
۴۷	● بازتاب احادیث مصطفوی «ص» دکتر صغری بانو شکفته
	در مثنوی معنوی
۶۳	● حق‌نمایی و حقیقت‌جویی مطبوع دکتر سلطان الطاف علی
	مولانای روم
۷۱	● غزل‌سرایی رومی دکتر ظهور الدین احمد
۷۷	● اهمیت مثنوی مولانا در شبه قاره سید مرتضی موسوی
۸۳	● نگاهی گذرا به حکمت در شعر فارسی سید مسعود احمد شاه
	بویژه در مثنوی
<hr/>	
	اندیشه و اندیشه مندان (۲)
۸۷	● گفتگوی تمدن‌ها در پرتو آیاتی از قرآن کریم دکتر سعید بزرگ بیگدلی
۹۵	● پیغام اقبال به اُمت اسلام دکتر آقا یمین
۱۰۹	● سهم کتابخانه گنج بخش در گسترش دکتر رضا مصطفوی
	سنت‌های پیامبر اکرم «ص»

- ۱۲۱ دکتر گوهر نوشاهی ● شعر ایران بعد از انقلاب اسلامی
- ۱۲۹ دکتر محمد بقایی (ماکان) ● اقبال شناسی در ایران
- ۱۳۷ دکتر نصرت جهان ● اشتراکات ضرب المثل‌های فارسی و پشتو
- ۱۶۳ ثابت محمودی (سهیل) ● عرفی و دوری از عرف
- ۱۷۹ دکتر سرفراز ظفر ● بازتاب انقلاب اسلامی در اندیشه و شعر معاصر پاکستان

فارسی شبه قاره

- ۱۹۳ دکتر نجم الرشید ● رساله تادیب الزندیق فی تکذیب الصدیق
- ۲۲۱ دکتر محمد ظفر خان ● مثنوی «رنگ و بوی» غالب

شعر فارسی امروز شبه قاره

۲۳۷-۲۴۶..... صابر ابوهری ، لبنی سنبل ، جاوید آفاقی ، فائزه زهرا میرزا، دکتر رئیس احمد نعمانی ، دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» ، جوهر براهویی ، پرفسور محمد ولی الحق انصاری ، صدیق تأثیر، علی رضا رضایی ، رضیه اکبر، فتانه محبوب ، خواجه منظر حسن منظر

گزارش و پژوهش

- ۲۴۹ دکتر عارف نوشاهی ● خاطرات و ملاحظات درباره احمد گلچین معانی و کتاب او
- ۲۵۷ شبیر افضل ● شرکت در دوره بازآموزی فارسی در ایران: «خاطرات و احساسات»
- ۲۶۷ دکتر محمد حسین تسبیحی ● کتابها و نشریات تازه

نامه ها

- ۲۹۱ دفتر دانش ● پاسخ به نامه ها

1-12 Abstracts of Contents in English

چکیده مطالب به انگلیسی

A Glimpse of Contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi

سخن دانش

مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی از عارفان بزرگ ایرانی است که آوازه فراگیرش در سراسر شبه قاره پاک و هند در درازای قرون و اعصار گسترش داشته و مثنوی دلنواز و روح پرورش همواره جان مشتاقان را صفا بخشیده است.

معرفی مقام والای مولانا با توجه به شهرت جهانگیرش در این مختصر نمی‌گنجد و ما به انتشار گوشه‌هایی از اندیشه‌های بلند او از زبان پژوهشگران و محققان افکارش در این شماره از مجله دانش، بسنده می‌کنیم که به قول خود او:

خوشر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

این شماره مجله دانش به انتشار بخشی از مقالات رسیده به دفتر مجله، درباره مولوی و اثر ماندگارش مثنوی اختصاص یافته است و جا دارد از کوششهای دو همکار پیشین آقایان دکتر بیگدلی و دکتر توسلی سرپرستان قبلی مرکز تحقیقات فارسی در این مورد سپاسگزاری و حق شناسی کنیم:

مجله دانش از همه علاقه مندان به نشر معارف و اندیشه های بلند دانشمندان مشرق زمین دعوت می کند تا برای گسترش افکار سودبخش آنان بکوشند و با ارسال مقاله های مستند خود در این راه پرفراز و نشیب مجله دانش را یاری بخشند که به قول سعدی:

غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقایی
مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعایی

والسلام علی من اتبع الهدی
دکتر رضا مصطفوی
رایزن فرهنگی

و

سرپرست مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان
(استاد دانشگاه)

مرداد ۱۳۸۲ - اسلام آباد

متن
منتشر شدہ

نوشتہ: نعمت خان عالی (حکیم نورالدین محمد شیرازی متوفی ۱۱۲۳ھ ق)

به كوشش: دكتور محمد حسين تسبيحي

ديباچه خوان نعمت

(متن منتشر نشده)

نسخه خطی ديباچه خوان نعمت (۲۳ صفحه) از حکيم نور الدين محمد نعمت خان عالی شیرازی (متوفی ۱۱۲۳ھ ق / ۱۷۱۰ میلادی مدفون در دهلی) به شماره ۹۳۹۶ در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است و از گزند روزگار محفوظ و مصون. بسیار کوشیدم که شاید نسخه بی دیگر از آن را بیابم موفق نشدم. در آثار و احوال نعمت خان عالی، در تذکره ها و دایرة المعارف ها نیز ذکری از «ديباچه نعمت خان عالی» نشده است. بنابراین تصمیم بر این گرفتم که این نسخه را در حدامکان تصحیح کنم و در سلسله متون منتشر شده در مجله دانش به طبع برسانم. مختصات نسخه اینگونه است: قطع رقعی و جلد چرمی ساده، خط شکسته، سخت خوانا، ۲۳ صفحه. حکیم نور الدین محمد نعمت خان عالی متن را به فارسی سبک هندی نگاشته است و دارای سبک مصنوع و همراه با اصطلاحات طب و فلسفه و منطق و ریاضی و نجوم و صرف و نحو و صنایع ادبی و تشبیهات و کنایات و تلمیحات بسیار است. اصولاً انتقاد از ابنای زمانه و ادبا و شاعران و منشیان و حکما و علمای عهد خود و اثبات اعلم و افضل بودن خویشان را شعار خود قرار داده است. اینگونه به نظر می رسد که این «ديباچه» را برای دیوان اشعار خود یا برای مجموعه نثر و نظم خود موسوم به «خوان نعمت» نگاشته است و لیکن در آغاز دیوان چایی و مجموعه او نیامده است. برای خواندن و فهمیدن آن، آگاهی هایی از سبک هندی لازم داریم و ضمناً با آثار و احوال نعمت خان عالی باید آشنا باشیم. بدین جهت اندکی درباره او از اردو دایرة المعارف اسلامی می آوریم: «میرزا نور الدین محمد بن حکیم فتح الدین شیرازی در عهد شاه جهان (۱۶۲۸ تا ۱۶۵۹م) داروغه جواهرخانه بود. در عهد اورنگ زیب (۱۶۵۹ تا ۱۷۰۷م) به مقامات عالی رسید. عالمگیر پادشاه به او لقب «نعمت خان» داد (۱۱۰۴ھ ق / ۱۶۹۲م) که بعداً به «مقرب خان» و «دانشمند خان» موسوم گردید. در سال ۱۱۲۳ھ ق / ۱۷۱۰م در دهلی درگذشت. در شعر «عالی» تخلص می کرد. آثار او عبارت است از: وقایع حیدرآباد، جنگ نامه نعمت خان عالی، بهادر شاه نامه، حسن و عشق، راحة القلوب، رساله هجو حکماء، خوان نعمت. وقایع نعمت خان عالی، رقعات نعمت خان عالی، دیوان اشعار (غزلیات و قصاید)، مثنوی عرفانی. تقریباً همه آثار نعمت خان عالی به چاپ رسیده است مخصوصاً به چاپ سنگی مطبع منشی نولکشور در لکهنؤ و بانکپور و رامپور و لیکن «ديباچه نعمت خان عالی» ظاهراً هنوز به چاپ نرسیده است. همه آثار او تقریباً با شرح و توضیح لغات و اصطلاحات به طبع رسیده است. در فهرست بانکپور نام ديباچه نعمت خان عالی آمده است.

دیباچہ نعمت خان عالی

عیار افزای نقد سخن اکسیری است که چون بر فلزات معدن لفظ طرح شود، زر حالص از سبیکه غیرت، رنگ باخته بر آید، و آب و رنگ بخش جوهر نطق خورشیدی که هرگاه برکان معنی تابد، لعل و یاقوت را از رشک، خون در جگر نماید. یعنی ستایش یگانه ذاتی - تعالی و تقدس - که همه هستی و هستی همه اوست، او یکی است،

و هر یکی او نیست. غلط نکنم

نیست را، هست و نیست هر دو یکی است.

« فاعلم انه لا اله الا الله

لا ضد له ولا ند له سبحانه الله »^۱

زهی دریای وجوب که از حقیقتش چون موج لب گشودن محال است، و زبان مانند ماهی از بیان ماهیتش لال. حباب تمکین که به تلاطم قدرت قطرات نقطه اش افزود، چه سان پرده از روی کار تواند برداشت، که تا چشم گشود پرده‌یی بیش نبود. فی الحقیقه غواصان لجه فکر و شناوران بحر دانش را صدق‌وار در جست و جوی گوهر گران مایه معرفت همه گوش اند و از گفت و گوی آن سراپا زبان، دُرّ یکتایی به دست نیاید، که سلطان خرد افسر تسلی را زینت بخشد. آری گلوبند زبان گشای لآلای صفات است که هر یک از جوهریان بازار ادراک به قدر رسایی رشته سیرت در سلک نظم می کشد، لهذا در خبر آمده که « لا تفکروا فی ذات الله بل تفکروا فی الایة »^۲

الله این چه جوش بهار بی رنگی است که سبحات عقل جنون یار است، و قطره جنون عقل کار. متمولان گنجینه عرفان به ازای نقدی که از کینسه اوقات صرف انفاق قوای مدرکه نمایند چندان بهره از خزاین فیوض نامتناهی برند که محاسبان اندیشه از جمع آن عاجز آیند. « مثل الذین ینفقون

۱ - آیا « قول » یا « حدیث » است ؟

۲ - حدیث یا روایت و یا خبر است اذ کتابهای مرجع یافته نشد!

«اموالهم فی سبیل اللہ»^۱ براین، این معنی خفی دارد، جایی کہ دانہ خرمن بر دوش، و قطرہ دریا در آغوش جلوہ گر آید، چہ قلم و کد ام رقم از عہدہ مفرد من ذلک بر آید «لنفذ البحر قبل أن تنفذ کلمات ربی و لو جئنا بمثلہ مدداً»^۲ از خنصر یمین یا یسار ہمہ انگشت حیرت گزان و بہ ابروی ناخن اشارہ کن: «وان تعدوا نعمة اللہ لا تحصوها»^۳ . از مثلث قوای تا معشر حواس تمام قوی ضعفان بہ اندازہ عجز سبیکہ ساز «و ما قدر اللہ حق قدرہ»^۴، آری طایر فہم کہ نوای «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»^۵.

از قضای قرش شنیدہ اگر بالقوہ پروبال جد و جہد را ہمگی بہ فعل آورد و بہ اقصی الغایہ پرواز رسد از قفس جہات بیرون نرفتہ بہ دام صفات افتد و ذرہ و ہم کہ شعاع «کنت کنزاً مخفياً»^۶ در هوای تیرہ دیدہ چون بہ منتهای اصول اوج گیرد، باقبسات مطلق نرسیدہ از تموج شیونات سراسیمہ کردہ و کیف لا مطلق ہرگاہ مقید شود معروف کجاست؟ و چون مقید مطلق گردد عارف کو؟ تا سخن دریافت است، سخت دریافت است، از آنجا کہ کمال علم جہل شود، کمال جہل علم باشد. از این سان است کہ انسان بہ وصف «انہ کان ظلوماً جهولاً»^۷ موصوف است کہ معرفت ذات بہ امانت معروف، چہ بر تقدیر تسلیم کہ خیال بہ ہمہ جا رسد. جا کہ نباشد بہ رفتن چہ رسد.

آنجا کہ ثبوت نفی، نفی است ثبوت
مبہوت بود غافل، غافل مبہوت
مطلب بہ سخن، سخن بہ مطلب نرسد
حاصل کہ سکوت حرف، حرف است سکوت
آخر از این چہ باشد کہ صرفی مانند موالید و عناصر، عمری در ثلاثی و رباعی صرف نمود. ہیچ نگفت کہ مجرد چہ بود از فرید چہ افزود، ماضی و آتی را فرقی آراستہ، و حال اینکہ بر ہیچ یک علم نداشتہ، حاضر و غایب کردہ لیک

- ۱- قرآن: سورہ ۲ (البقرہ) آیت ۲۶۱ مدنیہ.
- ۲- قرآن: سورہ ۱۸ (الکہف) آیت ۱۰۹ مکیہ.
- ۳- قرآن: سورہ ۱۴ (ابراہیم) آیت ۳۴ مکیہ.
- ۴- قرآن: سورہ ۶ (الانعام) آیت ۹۱ مدنیہ.
- ۵- قرآن: سورہ ۵۱ (الذاریات) آیت ۵۶ مکیہ.
- ۶- حدیث نبوی «ص».
- ۷- قرآن: سورہ ۳۳ (الاحزاب) آیت ۷۲ مدنیہ.

نداند که حاضر کیست و غایب کدام. واحد و جمعی اعتبار نموده، اما نفهمد که جمع ناقص است واحد، تمام مصدر افعال گوید و مصدر افعال بجوید، مگر حرفش معلومش می شد، هیچ فعل مجهول نمی ماند اگر واحد را می فهمد، مع الغیر را نمی خواند. ظرف گنجایی نفی مکان و زمان کجاست؟ و قدرت شناخت بی آله کرا؟

نحوی از مبتدا خبر ندارد. این است که بی وجه تخصیص نکره می آرد، اضممار قبل از ذکر را ممنوع شمرده و در هر نفس از دو هو گفتن، دو الزام خورده، مظهر و مضمرا اگر باز جدا می ماند. پس نداند که خدا هست، خدا می داند. لا اله الا الله به چه نحو از استثنای منقطع متصل می گوید و از کدام جنس فصلی قرار داده که تغایر و تباین می جوید.

اگرچه نحوی به جانب حق نیست، اما حق به جانب اوست. از من آزل تا الی ابد حرف نتوان زد، و از سخن ما خلا و ماندا سودی نتوان برد. منطقی که از کلی و جزوی حیوان ناطق گردیده، حقیقی و اضافی را به هیچ دلایل نفهمیده و استحالة تصدیق بلا تصور را ضروری دانسته، ولی نظری است که تصورش تصدیق را نشاید، هرگز ایجاب و سلبی ننمود که قضیه السالبیة بی عکس و نقیض منتج مقصود آید، حکیم را در ترکیب هیولای فکر و صورت خیال صورت نوشته^۲ فایز نشد که در ابعاد ثلثه و جهات سته و مقولات عشره سرگردان و در پای بند تسلسل نباشد.

مهندس را در ریاض ریاضی، گل دایره و برگ سطحی و غنچه نقطه و شاخ خطی برست که در سنبلستان پریشان گویی، و نرگس زار نگرانی خزان زده جهل و پڑ مرده نقصان نشود، آن یک در حقه بازی بطون دماغ، مهره‌یی چند از هر جا نمود که خلا محال است. کسی ندانست از که؟ و این یک از ریسمان بازی رشته فکر، خطی چند درهم کشید که این اشکال است. کسی نپرسید برای چه؟ طبیب در بیابان حالت ثانیه، و ارواح ثلاثه، و اخلاط اربعه، و حواس خمس، و سته ضروریه، و امور سبعة، و عظام ثمانیه، و امزجة تسعة، و ادلة

۱- در اصل: ایصالبه.

۲- در اصل: یوشه.

عشرہ ، قانونی حاوی بر تعداد اعراض و ذخیرہ از اسباب، و علامات اعراض تشریح نمود، اما موجزی کہ در ازالہ سبب غفلت کفایت کند. و خلاصہ کہ در علاج سر بہ حسرت کامل باشد از مرجع ضمیر « و اذا مرضت فهو یشفین »^۱ نرمود.

مصور خیال منشأ حکمت بالغہ « و هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء »^۲ چگونه پی برد کہ چون عصب اجوف از عرفان بہشت و مولدہ اندیشہ از مبدأ صنعت کاملہ « ثم خلقنا النطفة علقۃ »^۳ ریاض سخن را چہ ربط دہد کہ در عشاء جہال مخفی است، حاشا کہ بہ قوہ کج فہمی بہ آینہ خود بینی علاج شود بہ اجوال دیدہ باطن، بہ نظارہ خلاف جہات زایل گردد.

قوہ حیوانی بہ هوای تعدیل مزاج خواہش ہر چند در شوارع شرابین گردند، نسیمی از مہبّ حقیقت « قل الروح من امر ربی »^۴ بہ مشام ہوشش مشتق نشد و روح طبیعی بہ تمنای نامیہ ذاتش، چندان کہ در کوچہ بند آورده دوید، سر رشتہ سرو « نحن اقرب الیہ من حبل الوریذ »^۵ بہ دست نیامد. کسی چہ کند انامل ادراک خرد و بہ نصّ مطلب ملتوی نقصان فہم مورث یفرق للإتصال، و قصور عقل، سوء المزاج، رباعیات :

ای مرد طیب مدعا پیدا کن نسیمی کہ بود عین شفا پیدا کن
تا چند دوا دگر گویی این است بی درد برو درد دوا پیدا کن

ای مرد طیب از چہ رو بی دردی از گرمی دل گفتی و خود دل سردی
آری ہمہ راز قید علت بیرون از علت قید اگر بر آیی مردی
شاعر کہ ریاض میدان سخن است، پیوستہ توسن خیال را، نعل رباعی بستہ، عنان ار مثنوی^۶ گرفتہ، بیت خانہ زین ساختہ، ردیف قافیہ نشستہ، از

۱ - قرآن : سورہ ۲۶ (الشعراء) آیت ۸۰ مکیہ.

۲ - قرآن : سورہ ۳ (آل عمران) آیت ۶ مدنیہ.

۳ - قرآن : سورہ ۲۳ (المؤمنون) آیت ۱۴ مکیہ.

۴ - قرآن : سورہ ۱۷ (الاسراء) آیت ۸۵ مکیہ.

۵ - قرآن : سورہ ۵۰ (ق) آیت ۱۶ مکیہ.

۶ - در اصل : مثنوی.

دامنه غین غزل ، و دایره قاف قصیده، حلقه های رکاب قرار داده ، مصرع را فتراک صید مضمون کرده در بر و بحر معنی لفظ جولان می نماید به رمز معنی ترجیع بند « و الیه ترجعون »^۱ برنخورد، چندان که بر مبتدی جهات و مخمس اوقات گردیده فردی را که استعاره جمیع موجودات از اوست ، و خود از تشبیه و تجنیس منزله ساخت ، فاعلات و فاعلات را سنجیده « فعال لما یزید »^۲ را نفهمیده ، اگر ترکیب بدنش از غایت فکر به تحلیل رود، و نقد روانش در انتقاد مطلب به تسهیل بیرون شود، معمای « ان الله علی کلی شیء محیط »^۳ نگشاید. منجم هر کسی که ستاره فکر در فلک بلند خیالی بر روح تحقیق و قطع منازل تدقیق می نماید، و هر ساعت ، ساعت سعد و نحس از تثلیث و ربیع و مقابله و مقارنه در جفت و استقبال می آزماید، همیشه دماغش از سر منقش منقوش خیالی گره در پیش و پیوسته دلش از سینه مصور به صور تصور اضطراب در بغل نیافت که ارتفاع آفتاب معرفت در چه درجه است، و در جدول اتصالات رقمی نوشت که نور ماه آفرینش از کدام خورشید مقتبس است به ابر پرتو « الله نور السموات و الارض »^۴ تقویم خاطرش را از خطوط شعاعی جدول کشید.

در وتد اختیارات صفری نگذاشت که شب ظلمت و عدم روز تجلی وجود را چه اندازه پیش و پس تالمعه نکته « ولا اللیل سابق النهار »^۵ دیده بصیرتش را خیره سازد. اگر سواد زایچه « ولقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم »^۶ باشد، داند که مقارنه « و هو معکم اینما کنتم »^۷.

پس آن چه در خیال باشد نظر او چه اثر راست، و اگر قدرت استخراج « هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن »^۸ به هم رسد، شناسد که « لا تدركه

۱ - قرآن : سورة ۲۸ (التقصص) آیه ۷۰ مکیه.

۲ - قرآن : سورة ۱۱ (هود) آیه ۱۰۷ مکیه.

۳ - قرآن : سورة ۴ (النساء) آیه ۱۲۶ مدنیه.

۴ - قرآن : سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ مدنیه.

۵ - قرآن : سورة ۳۶ (یس) آیه ۴۰ مکیه.

۶ - قرآن : سورة ۹۵ (التین) آیه ۴ مکیه.

۷ - قرآن : سورة ۵۷ (الحدید) آیه ۴ مدنیه.

۸ - قرآن : سورة ۵۷ (الحدید) آیه ۳ مدنیه.

الابصار و هو يدركه الابصار»^۱ کدام نظر است.

کواکب حوائس خمسه مسخره رنج حیرانی و نقطه سویدای دلش چون مرکز پرگار پای بند سرگردانی جسم خاکی آفتاب فکرت را منکشف ظلمت جهان ساخته، و تحت الشعاع عالم سفلی، ماه فطرت را در محاق نادانی انداخته.

«استغفرالله»^۲ چه می گویم؟ اجرام علوی و جواهر مجردة نیز بی بهره از ادراک کنه وحدت اند، و بی خبر از راز مخفی کثرت. جز این ندانند که همه را سر بر آستان تقدیر است و گردن و ريقه تسخیر «والشمس و القمر و النجوم مسخرات با مره»^۳

پیدا است که راز مدعا پنهان ماند بر فهم ز دانایی خود نادان ماند
زنگ از دل من حقیقت برود بنمود به دیگری و خود حیران ماند
در این ضمن طلوع صادق سخن، افق خاطر را مشرقستانی ساخته که هر نقطه ستاره و هر دوایر خورشیدی باشد در ارائه^۴ طریق فوز به مقصود دهد و هدایت سبیل وصول به معبود به حکم «و هو الذی جعل لکم النجوم لتهدوا بها»^۵ العظمة لله.

عالم ایجاد عجب نگارستانی است، هر نقشی برهانی است لامع بر وجود مبدع، دهر مصنوع حجتی است ساطع بر ثبوت صانع، چه نغز مستلزم حدوث مشیت امکان امکان موجب وجوب ذات واجب. و بطلان سابقه مسبوق به تعدد. و قدما دلیل وحدت او - جل شأنه و عظم برهانه - «وفی کل شیء له آیه یدل علی آئه واحد»^۶.

معبودی که از الف افق اعلی تا یای تحت الثری، همه مفردات و مرکبات را خط بندگی داده، حرفی در وحدت او ندارند. و دوایر افلاک را از بس سجده

۱- قرآن: سورة ۶ (الانعام) آیه ۱۰۳ مکیه.

۲- قرآن: سورة ۴ (النساء) آیه ۱۰۶ مدنیه.

۳- قرآن: سورة ۷ (الاعراف) آیه ۵۴ مکیه.

۴- در اصل: در اراه.

۵- قرآن: سورة ۶ (الانعام) آیه ۹۷ مکیه.

۶- حدیث یا قول است.

پرستش مهر و ماه نقش جبین سودگی است که « سیما هم فی وجوههم من اثر السجود »^۱

و طبقات زمین را در کمال خاکساری و افتادگی از بحار و انهار آب دیده جاری که « و یخرون للاذقان یبکون »^۲ خالقی که کل کاینات از اظهار قدرت در ساحت عالم افراخت، رباعی:

جز حق کسی آگه ز کمالش نبود واقف ز مراتب جلالش نبود

باذات مبارکش نشد سایه رفیق تا شایبه شبهه مثالش نبود

و نیز شکر این عطیه سنیه برکافه بریه، لازم و واجب است که بعد از او مشفقان^۳ دین مبین و مستدعیان شرع متین یعنی خلفای راشدین - رضی الله عنهم - بالیقین، به نحوی آمر و ناهی شدند که از سعی ایشان، راه حق پوشیده نشد، و منهج صواب، به جاده ارتیاب، غلط نگردید. به وصف آن آیمه که تا ایمان برابر است، در قرآن مجید، منصوص است، و مدح ذات عظیم المثال ایشان، به عبارات لطیف، و اشارات نظیف مخصوص. قصیده:

بود رسول خدا «ص»، آینه حق نما

زان که در آینه، روی کی بنماید درست

نعل کمیت قلم، سوده به میدان او

اول آن هر سه تن حضرت صدیق «رض» بود

او به خلافت گرفت، جای رسول خدا

اول شیخین اوست، ثانی اثنین اوست

حضرت فاروق داشت، هم حسب وهم نسب

صاحب جود و سخا، فاعل فعل عطا

از همه مردم برو، داد چو اجماع او

چشم و چراغ دگر، صاحب نورین «رض» بود

گرچه صفت های او، جمله بود بی حساب

مهر نبوت فزود نور فروزان او

گر نه به پشتش بود سکه نگهبان او

لیک بگردانمش در حق یاران او

ما ز صداقت شدیم، جمله ثنا خوان او

گشت ز راه یقین، تابع فرمان او

آمده مذکور غار، رفعتی از شان او

پشت پناه جهان، حلم فراوان او

تخم ستم برفکند، عدل نمایان او

از پس او آمدند، جمله به اذعان او

بر همه کس روشن است، رتبه عرفان او

شرم نکوتر بود، پیش محبان او

۱ - قرآن: سوره ۴۸ (الفتح) آیه ۲۹ مدنیه.

۲ - قرآن: سوره ۱۷ (الاسراء) آیه ۱۰۹ مکیه.

۳ - در اصل: شفقان.

ساخت علی «ع» رانبی «ص» سرور و مولای دین هر که نداند چنین، وای بر ایمان او
 ساقی کوثر علی «ع» است، شافع محشر علی است نفس پیمبر «ص» علی «ع» است، من ز غلامان او
 از ترتیب مقدم اند. «انه وافی هدایه و اتوا البیوت من ابوابها» ثانی کلام
 فی معجز نظام «انا مدینه العلم و علی بابها»^۱ که نعمت کلمه «علی اعلمنا»
 است، جزاین نتیجه که در آمد به سعادت اسلام و وصول به شرف قبول رسول -
 علیه الصلوة والسلام - بدون ولای علی «ع» و رضای آن وصی نبی «ص» که به
 نص «انما ولیکم الله»^۲ به ولایتش ناطق است و حدیث «من کنت مولاه فعلی
 مولاه»^۳ بر وصایتش گواه، حاصل نشود که حاصل نشود.
 و علاوه علو درجات آن که خاتمه بدایت به فاتحه امامت ملحق شود
 یعنی حضرت مهدی آخر الزمان (عج) از نسل تقدس اصلش ظهور نموده،
 هادی خلق جهان گردد، غالباً فرخنده زمان طلوع آن خورشید جهان افروز
 نزدیک است، زیرا که مخبران صادق و منشیان از عیب ناطق، آگهی بخشیده اند.
 از این معنی که سنوح این مقدمه معظمه در ساعتی است که وقوع ساعت
 نزدیک باشد.

اکنون کدام علامت برای قیام قیامت لایح تر از این تواند بود که رسم
 مروت از جهان مرتفع شده و شیوه فتوت از ابنای زمان منتفی، مشیمه وفا
 مفقوده و ذمیمه جفا موجود. طریقه عدل زایل، و رویه ظلم حاصل. کرم کلی و
 مهر گیاهی بود، از تابش بی مهری آبرو باخته جهد سوخت و منعدم کردند و
 جور و بخل خار و خسی که از بارش غمام تیره در دلی چند بقلبه الحمقاهمه جا
 روند «و بدلنا هم بجننتهم جنتین ذواتی اکل خمط و اطل و شیء من سدر قلیل»^۴
 مزرع امید از یکتای نکیت این کج طبعان کور دروغی ورع و چمن آرزو از دیوار

۱ - در اصل : نداند این چنین .

۲ - حدیث نبوی «ص» .

۳ - قرآن : سوره ۵ (المائدة) آیه ۵۵ مدنیة .

۴ - حدیث نبوی «ص» .

۵ - در اصل : مقصود .

۶ - قرآن : سوره ۳۴ (سبا) آیه ۱۶ مکیة .

ادبار این سموم نفسان به مصداق «لا یخرج الا نکدا»!

چون آب به هر جا به رگ و ریشه دویدم یک گل که توان چید در این باغ ندیدم
 «أعاذ بالله!»! طرفه روزگاری است، و غریب وضع نابکاری. نوع انسان را
 صفات مستکره عام شده، و جنس بشر را صفات خصال مستهجنه کام
 مشترک. کس ندانست که هوا به چه کیفیت منافی منکشف شده که وبالی
 معنوی، مزاج صغیر و کبیر را فرا گرفته و روح آدمیت را از جسم این مرده دلان،
 فانی ساخته. هیچ معلوم نشد که عقده ذنب کدام کواکب را منحوس کرده که
 طالع وضیع و شریف را شامل شده، نظر سعد از چشم این سهامنشان انداخته،
 همه چون سایه آدم پا، رو به طرف انسان کرده رو گردانده اند: همه چون خم
 تهی، سخنی شنیده اند، باز گو کرده،

اینکه می بینم خلاف آدم اند نیستند آدم خلاف آدم اند

آتش شرارت در سنگ دل نهان، و این عداوت زر اندود وعده احسان،
 بادام زبان را به شکر شیرین ادایی پیچیده که نقل^۲ مجلس الفت همین کافی
 است، اما حلاوتی که تلخ ناکامی را از کام شور بختان برد، هرگز به ذوق و شوقی
 نرسید. پسته لب را به نمک تبسم آلوده که مزه شراب محبت، این بس، لیکن
 ملاحظتی که نشأت حسرت را از ذایقه درد نوشان خمکده آرزو بیرون کند، هیچ
 گاه به حاشیه بیگانه مطلبی آشنا نگردیده، همه در شکست درست عهد الابویه
 اهلیت را که پنداری سد سکندر است، همه در گسستن محکم پیمان مکرر رشته
 طویل امل را که گویی عمر خضر است، غزل:

درین عهد آب و رنگی نیست گلزار محبت را

گلی تشکفت اینجا جز شکست رنگ و پیمانی

به باغ آشنایی، نونهالی چند می بینم

که نه دارند رنگ ظاهری نه بوی پنهانی

عجب عشق طبیبان دوستی دشمن در این عصرند

که نقد دوستی گم کرده اند از بیم احسانی

۱ - قرآن: سوره ۷ (الاعراف) آیه ۵۸ مکیه.

۲ - در اصل: تعال.

وفای سست می ریزد ز دل چون ریگ از شیشه

جواب سخت می بارد ز لب چون سنگ بارانی

یکی خود را ملک خو می نماید نیک چون والی

ز تزویر و دغا و حیلہ و مکر است شیطانی

یکی چلہ نشین و گوشه گیر و عارف است اما

بود همچون کمان کج خلقی و رو سخت و نادانی

یکی خود را درست و راست بنماید چو تیر اما

زبانش می کند در دل شکافی کار پیکانی

کجاست طبع بلندی که از چاه سار پست فطرتی احتراز نموده در طریق

دستگیری از یافتادگان بی گامی، گامی گذارد، و کراست از این دست و پی که در

افاضه و افادہ به جان آشنا و بیگانه، به دست و زبان خویش را معاف ندارد، و

نمایی نیست ارجمند متوجه آن که نسیم نفس صبح مشرق آفتاب فیض باشد تا

بردم غنچه، گرهی از کار نیک دلی گشاید. همگی همت بلند مصروف آن که

ملال ناخن تدبیر و صیقل آینه، صاحب جوهران، دیدار شاهد مقصود طلب

گردد، تا هر نفس غبار کدورت، از مرآت خاطر تیره روزی، زداید. همیشه

سویدای دل، سپند آتش بی قراری باشد، که مبادا گرم اختلاطی از سردمهری

روزگار، چشم زخمی بیند، پیوسته عرق حمیت از نرم دلی مومیایی تا نشود، که

دل درست آشنایی، رنگ پست شکستگی گردد،

یاران زمانه همچو دندان باشند یک چند به هم رفیق و خندان باشند

بردند چو «فیضی»^۱ عمری از پهلوی هم خندان زهم گریزان باشند

لاجرم این ذره هیچ بسیار کمتر، چون نقطه موهوم از دایره صحبت

گریخته، و سم معاشرت ابنای روزگار را، تریاق عزلت و یار هر وحدت علاج

نموده، همچو معنی آدمیت و مفهوم اهلیت از انسان دور می باشد،

بس که از برخورد مردم، عکس مطلب دیده ام می رزم از آب و در آینه پنهان می شوم

۱- در متن نسخه محو شده است!

۲- فیضی: تلمیح است به نام ابوالفیض فیاضی بن شیخ مبارک ادیب و شاعر و دانشمند (ولادت در قزیه ناگور ۹۵۴ هـ ق / ۱۵۴۷ م وفات ۱۰۰۴ هـ ق / ۱۵۹۵ م). وی برادر بزرگ شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه پادشاه مغول است. دیوان فارسی و آثار فارسی دارد (فرهنگ فارسی معین).

ناچار اوراق لیل و نهار را به خواندن و نوشتن در نوشته ، گاهی به کشیدن مداد بر بیاض ، روزی به شب می آرد ، و گاه از روشن کردن سواد ، شبی به روز می رساند . بالجمله بهره از لفظ و معنی که به مرور دهور به خاطر پرفتور و ذهنی تمام قصور برخورداره به قلم سپرده به مناسبت خطاب نعمت خان^۱ - که به عنایت خدیو جهان ، محیی الدین والایمان ، زیب افزای اورنگ^۲ و دیهیم کشور گشایی^۳

مالک الملک جهان ، صاحبقران روزگار شاه عالمگیر غازی پادشاه دین پناه
دست قدرت ز آستین او بر آورده خدا ورنه شاهان را کجا این قدرت و این دستگاه
در ازای آن که شد بر جبهه سیمای سجود فضل حق کرد آستانش را سلاطین سجده گاه
کس چه گوید در مدیح او نبی «ص» فرموده است پادشاه عادل آمد بر زمین ظل آل
مخاطب نه آن است . این مجموعه نظم و نثر^۴ را «خوان نعمت»^۵ نام کرده ام .

توقع از لذت شناسان مایده معنی آن که حق نمک سخن را نگهداشته نگذارند که ذائقه باختگان ، برگ عتاب کوهستان سنگدلی ، به دخل بی مزه لب بوالفضولی گشایند ، بلکه هر جا جوش شیرین ادله کام نکته ستجی را گرم چاشنی گیری حلاوت گفتار سازد ، و ظرف گوش را لبریز قند مکرر نمایند ، چشم از سیر چشمان تتبع و زله بندان استقراء اینکه به نظر مایل دریابند که هیچ دایره حرفی کاسه در یوزه معنی نشده ، اصلاً لفظ بر لفظ نانخواه نانگدایی نگشته و

۱- نعمت خان عالی: حکیم نور الدین محمد نعمت خان عالی (متوفی ۱۱۲۳ هـ ق / ۱۷۵۶ م) ادیب و مورخ و شاعر و صاحب آثار فراوان و دیوان شعر با تخلص «عالی» مدفون در دهلی و نویسنده (دیباچه خوان نعمت) .

۲- اورنگزیب: محیی الدین ، از سلسله تیموری مغول هند و پادشاه هند (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ هـ ق / ۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ م) . مشهورترین و مقتدرترین پادشاه سلسله گورکانی و ششمین پادشاه سلسله مغول هند است (فرهنگ فارسی معین) .

۳- در اصل متن محو شده است .

۴- در اصل: نسر .

۵- خوان نعمت: اثر بسیار ارزنده و زیبایی است در نثر و نظم از «نعمت خان عالی» که نسخه های خطی آن در کتابخانه های سالار جنگ حیدرآباد دکن ، کتابخانه همدرد (کراچی) کتابخانه موزه ملی پاکستان (کراچی) ، کتابخانه دانشگاه پنجاب (مجموعه شیرانی لاهور ، کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) (فهرست مشترک، ج ۵ ، ص ۲۵۶ - ۲۵۷) .

سرخوشان نشاء سخن ، اگر از تازہ ثمرهای این خوان آراسته کرک بردارند کیف رسا باشد ، و مستان بادہ معنی از سیخ مصرع کباب پختہ گویی ما حاضر سازند .
 بہ ہر مطبخ ، حسن ، مطلع نشاء خردمندی و ولاگردد . باغبان چمن خیال ، میوہ این خوان را از ریاض قدرت سخن آفرینی چیدہ کہ بیش رنگ آمیزی گل های معنی و تلون ریاحین الفاظش نفس چنین لاله الحمرہ للحجل است ، و شبح نگین نرگس الصفرہ للوجال بہ نام ایزد گلشنی است کہ از شاخ و برگ انسان و خیزش نونہالان سخن بہ وصف «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» موصوف اند .
 و سطور اشعار آبدارش از حلاوت نکتہ هایی شیرین متبسم فصاحت و بلاغت ، مانند رنگ و بو در گل های دوایر حروفش بہ ہم آمیختہ ، حقیقت و مجاز چون ثمر و شکوفہ در خیابان مسطرش بریکدیگر ریختہ .

ہیہات ! چہ گویم سبہ چندان است از حرف کمتر کی شاید کہ در جنب لالی آبدار سخنوران جواہر آبدار گفتار داشتہ باشد ، و صدف ہاست خالی از گوہر . چگونہ باشد کہ بیش دُر شاہوار اشعار صاحب طبعان بلاغت شعار قیمتی پیدا کند . همانا این پاکباز بساط بی گمانی از کمال بی وقوفی و بازی نرد و شطرنج بہ اقتضای طمع نعمت طلب این کلمات را بشں البدل مہرهای گل و دلیل ساختہ ، نقد اوقات عزیز را درباخت و بہ جای اوراق گنجیدہ ، ہنگام حریف قماری ، بہ انتہای صیفی از معانی در صفحہ خاطر مصور نمودہ ، چون قماش نہاشت ، در خاطر چرخ آفتاب خاطر روشن ضمیران بلند خیال انداخت .
 سالہامی رفت کہ مسودات این تڑہات در رنگ اوراق لیل و نهار از دست روزگار گم می شد و مدتی می گذشت کہ صفحات این طرز چون برگ خزان دیدہ ، بہ جاروب فراشان در کوچہ و بازار یایمال مردم می گشت . از آنجا کہ محض سفلی بود در رفع پریشانی خاطر ارادہ جمع کردن نہاشتم ، و چون نیت فراہم آوردن نبود ، ہرچہ از قلم ریخت ، بسان نقطہ رمال ہر جا کہ افتاد ، در گذاشتم . تا آنکہ مطلع ها از آفتاب مشہور شد ، و حسن مطلع در آینہ خاطر روشندان ، جلوہ گر غزل چون غزال در بر و بحر عالم دوید ، و رباعی مانند

لعل لفظ و یا قوت معنی لب و رنگ نگیرد. اگر نفس مسیحائیش نفحہ در تن سخن ندمد، قالب حروف روح مدعا نپذیرد. وقتی کہ صبح صادق صفای باطنش تجلی نماید، خورشید را ہر یک از خطوط شعاع انگشت حیرت دیگر است و نفسی کہ جلدی طبعش سرمشق روشندلی نویسد، آینه تخته مشق مفردات نویسی جوہر از حدت ذہنش جواب سخنی کہ سایل را ہنوز بہ خاطر نرسیدہ، رسیدہ و از جودت طبعش نقاب از چہرہ معنی کہ صورتش را مصور منصورہ نکشیدہ، کشیدہ. در آن اوان کہ تلمذ در خدمت کیمیا افادت سراسر سعادتش می کردم، وفیض نامتناہی از استفادہ کتب کلامی و حکمی و مقابله احادیث نبوی می بردم، از ارادہ تبدیل تخلص آگہی یافتہ فرمود کہ چون رتبہ سخن بلند است «عالی» تخلص باید کرد. اگرچہ این صف نعال نشین، مرتبہ سافل و آستان کند رتبہ نازل حالت خویش را لایق نمی دانست، لیکن تخلف از امر استاد نتوانست و بہ موجب قول صحیح، بہ امید نیکنامی مشغول است.

شکر و حمد حضرت و اہب از اتفاقات حسنہ نام اصلی کہ و «نورالدین» الہام شد «محمد» است و تخلص کہ بہ خاطر استاد القا یافت «عالی» است و خطابی کہ از جانب پادشاہ جہان عطا آمد «نعمت خان» است.

از لطایف غیبی تاریخ یافتن چنین یافتیم:

«شکر نعمت واجب واجب: سنہ ۱۱۰۴ ہ ق».

تمام شد، تمت تمام شد.

نسخہ عیار افزا من تصنیف نعمت خان عالی بہ تاریخ یازدہم شہر شوال سنہ ۲۰ جلوس میمنت مانوس پادشاہ غازی قطب ملک سلطنت غرا مرکز دایرہ خلافت علیا شاہ عالم خلد اللہ ملکہ و سلطانہ رسمیت ترقیم یافت. بہ دستخط فقیر حقیر اضعف العباد «امرت رای» در مستقر دارالخلافت اکبر آباد در مہک ہر یسنگ اولیس والی.

است.

۱ - اکبر آباد: شہری است در ہندوستان نزدیک شہر «آگرہ» کہ ظاہراً «اکبر پادشاہ» آن را بنا کردہ

است.

۲۴

اندیشہ

و

اندیشہ مندان (۱)

ویژہ نامہ مولوی «مولانا رومی»

نرد بان آسمان است این کلام
هر که زو بر می رود آید به بام
(مولوی)

مثنوی چیست و مولوی کیست؟

چکیده:

مثنوی مولوی از زمانی که سروده شده در اقصی نقاط دنیا نسخه برداری شده و در زمانهایی که چاپ نبوده، رونویسی و استنساخ گردیده و شرح شده. سه کلمه عام «مثنوی»، «مولانا»، و «تربت» برای مولوی علم شده بدینمعنی که مثنوی فقط برای مثنوی معنوی، مولانا یعنی مولانا رومی و تربت به تربت مولوی، اختصاص یافته است. شهرت و آوازه مولانا دلائلی دارد، اول آیات کلام الله مجید که در مثنوی آورده، دوم احادیث نبوی «ص» که اقتباس و بآن اشاره کرده، سوم تمثیلهایی که در مثنوی آمده، نمونه اعلاى فصاحت و بلاغت است.

«نردبان آسمان» تعبیری است که خود مولوی از مثنوی کرده و به حق درست و چنین است. مثنوی مولوی از زمانی که سروده شده است تا این تاریخ حتی در اقصی نقاط دنیا نسخه برداری شده و در زمانهایی که چاپ نبوده، رونویسی و استنساخ گردیده و شرح شده و در مجالس مختلف درس داده شده است. در فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان که همین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ کرده (اشاره به جلد هفتم تحت عنوان منظومه ها) از صفحه ۲۰۷ تا صفحه ۲۵۴ یعنی حدود چهل و هشت صفحه، فهرست نسخه های خطی مثنوی است. معمولاً وقتی ما می خواهیم میزان مقبولیت یک شاعر را در یک منطقه از جهت علمی نشان بدهیم، ضابطه مان تعداد نسخه های خطی ای است که در کتابخانه های مختلف آن سرزمین وجود دارد که در پاکستان تقریباً بیشترین شرح و تفسیری که از کتابهای فارسی عرفانی شده همین مثنوی مولوی است و این بهترین دلیل مقبولیت مثنوی در میان مردم پاکستان و شبه قاره است. آن زمان که چاپ وجود نداشت، انتشار کتاب مثل امروز نبود که

۱ - رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و استاد دانشگاه.

۲ - بخشی از بیانات نگارنده بوده که به دعوت انجمن فارسی اسلام آباد به مناسبت هفتصد و پنجاه و یکمین سالگرد درگذشت وی در روز یکشنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۸۱ ایراد شده و از روی نوار به کاغذ منتقل گردیده است.

یک مرتبه بتوانیم چند هزار نسخه چاپ کنیم. اگر کسی می خواست چند نسخه از کتابی داشته باشد، باید چند نفر کاتب را اجیر می کرد که بنشینند و بنویسند. یک نفر هم که سواد بیشتری داشت باید می خواند تا آنها بنویسند و بدین گونه بعد از مدتی چند نسخه را می توانستند تکثیر کنند و با این وجود ما می بینیم که این همه نسخه های خطی مثنوی در سراسر شبه قاره که موضوع بحث امروز است وجود دارد و این بهترین دلیل مقبولیت مولوی در این سرزمین تواند بود. اما مولوی که بود؟

آن روزی که طفل دوازده ساله ای، دست پدر خودش را گرفته بود و از بلخ به سوی ترکیه امروز می رفت و به نیشابور رسید و عطار کتاب اسرار نامه اش را به او داد، کسی نمی دانست روزی عارف بزرگی خواهد شد. این طور که تذکره نویسان نوشته اند، عطار نور رستگاری را در وجنات آن نوجوان دوازده ساله مشاهده کرد و اسرار نامه خود را به او داد. آن هم اسرار نامه نه کتاب دیگری را، بچه ها شاید دوست داشته باشند که مثلاً منطق الطیر را که به صورت داستان سروده شده، بخوانند اما کتاب اسرار نامه مشتمل است بر مسائل عرفانی گاهی دشوار عطار و او این کتاب را به جلال الدین خرد سال داد. شاید فقط عطار می توانست دریابد که او روزی بزرگترین و سرآمدترین سخنوران دنیا خواهد شد و در درون انسانها شور و عشق و معرفت به پا خواهد کرد.

اولاً من به شما بگویم که سه چیز است که اسم عام است و آن سه چیز در مورد مولوی اسم خاص شده است. آن سه چیز عبارت است از کلمه « مثنوی » شما می دانید که مثنوی به نوعی از شعر گفته می شود که مصرع اول آن با مصرع دوم آن با هم دیگر از لحاظ آخر مصرعها یکی باشد مثلاً:

بشنو از نی چون حکایت می کند
وز جدائی ها شکایت می کند

بنابر این « مثنوی » که به مثنوی مثلاً مخزن الاسرار و لیلی و مجنون هم اطلاق می شود، در این مورد علم شده برای فقط مثنوی مولوی یعنی شما اگر به کسی می گوید که مثنوی را بیاور معنایش این نیست که مثلاً مثنوی یوسف و زلیخا را بیاورد بلکه مقصود این است که مثنوی مولوی را بیاورد. دوم کلمه « مولانا » است که خاص سراینده مثنوی معنوی است. شما در همین شبه قاره می گوید: « فلانی مولانا است » و مقصود شما کسی است که امور دینی را ترویج می کند. اما در مورد مولوی این کلمه عام علم شده است برای مولوی که این دلیل نهایت تشخص مولوی است. سوم کلمه « تربت » است که به هر قبری تربت می گویند اما کلمه « تربت » برای تربت مولوی علم شده است. بنابر این، این سه کلمه یعنی: مثنوی، مولانا و تربت خاص است برای مولوی و اثر او

مثنوی و آرامگاه او و این نیست مگر از برکت انفاس قدسی و تعلیمات بسیار ارزنده او در مثنوی و دیگر آثارش.

اما می خواهیم ببینیم در مثنوی چه چیز است که مولوی را بدین گونه ستوده اند و این همه به او اقتدا کرده اند و این همه درباره آن حرف زده اند، و دلیلی اینها چیست؟ مثلاً نیکلسون دانشمند شهیر و استاد دانشگاه کیمریج انگلیس، از کیمریج انگلیس به پا می خیزد و مدتها روی مولوی مطالعه می کند. فارسی را به آن اندازه می آموزد که مثنوی مولوی را تصحیح و به گونه ای تصحیح می کند که الان بهترین تصحیح مثنوی در بازار کتاب همان مثنوی تصحیح نیکلسون است. چرا؟

این همه شهرت و آوازه دلایلی دارد. اولاً آیاتی را که مولوی در مثنوی آورده و شرح کرده به بهترین صورت شرح شده که استاد بدیع الزمان فروزانفر این آیات را جمع آوری کرده اند و جداگانه منتشر شده است که نقش زیر بنایی آنها در سرودن مثنوی و استشادهای بجای مولوی از آنها کاملاً روشن است. و مولوی موفق شده است آیات قرآن مجید را با تمثیلهای مناسب تفسیر کند که این موضوع در ذهن توده های مردم تأثیر خاصی داشته و دارد.

دوم احادیث اسلامی است که این احادیث مثنوی نیز جداگانه وسیله شادروان استاد فروزانفر استخراج شده است. موضوع دیگر وجود نکته های بسیار دقیق عرفانی در مثنوی مولوی است. کاش روزی این نکته های ظریف عرفانی که به صورت های مختلف در مثنوی آمده ترجمه گردد و در دنیا منتشر گردد.

تمثیل هایی که در مثنوی آمده است نمونه اعلائی فصاحت و بلاغت و تمثیل های پُر محتوای زبان فارسی است بنابر این اینها سبب گردید که مثنوی مولوی در میان آثار ادبی جایگاهی بسیار بالا داشته باشد و وسیله مشتاقان بسیار استقبال گردد.

ضمناً باید در این مجلس شریف یادآوری کنم که مولانا جلال الدین رومی معروف به مولوی مرشد و فیض رسان علامه اقبال است. بزرگترین مرشد اقبال مولوی است که بیشترین تأثیر را در او داشت. و اقبال از میان تمام علماء حکماء و عرفا و شاعران مسلمان و غیر مسلمان شرق تنها او را به مرشدی و استادی خود برگزید. تابدان جا که حتی آثار خود را نیز به سبک و وزن مثنوی مولوی سرود.

داستانی کوتاه از مثنوی نقل می کنیم تا به عنوان قطره ای از دریای عظیم اندیشه های بلند مولوی نمایانگر نحوه بیان تفکرات او باشد.

هر یکی از شهری افتاده بهم
جمله باهم در نزاع و در غضب
هم بیاکاین رابه انگوری دهیم
من عنب خواهم نه انگور ای دغا
من نمی خواهم عنب ، خواهم نوزوم
ترک کن خواهم من استافیل را
که ز سر نامها غافل بدند
پُر بدند از جهل و از دانش تهی
گر بُدی آنجا بدادی صلحشان...

چارکس را داد مردی یک درم
فارسی و ترک و رومی و عرب
فارسی گفتا از این چون وارهم
آن عرب گفتا معاذ الله لا
آن یکی که ترک بدگفت ای نوزوم
آنکه رومی بود گفت این قیل را
در تنازع آن نفر جنگی شدند
مشت بر هم می زدند از ابلهی
صاحب سر و عزیز صد زبان

داستان از این قرار است که کسبی چهار تن را یک درم بخشید تا خرج کنند
از میان آنان که فارسی و ترکی و عرب و رومی بودند نزاع برخاست و به جان هم
افتادند، زیرا فارس می خواست انگور بخرد. عرب گفت ابدأ انگور نمی خواهم
عنب می خواهم. ترک می گفت عنب اصلاً نمی خواهم ازم می خواهم. رومی
گفت که من استافیل می خواهم. جنگ میان آنها در گرفت زیرا هر یک از آنان
بجز اسم مربوط به مطلوب خود به معنی اسم های دیگری نبرده بودند و البته
علتی برای پیکار جز خالی بودن ذهن آنها از یک مفهوم وجود نداشت. اگر یک
زبان دان راز داری که به زبان آنها آشنایی می داشت، در آنجا حاضر بود، هر چهار
تن را به صلاح و صفا دعوت می کرد و به نزاع ایشان پایان می بخشید و با گرفتن
انگور و خریدن مطلوب آنان که همه یکی بود آنها را از کثرت بوحدت
فرامی خواند.

من امیدوار هستم که مسلمانان جهان با درک زبان قرآن و با توجه به
حقایق والای دین مبین اسلام و راهنمایی های پیامبر بزرگ «ص» اسلام ،
وحدت را جایگزین بعضی تفرقه ها کنند و با چنگ زدن به حبل الله بر استواری
و عظمت اسلام بیفزایند. به امید آنروزی که داستان مولوی و دیگر داستانهایی
که در مثنوی از این سنخ برای وحدت مسلمانان وجود دارد، پند بگیرند و این
همه جنگ و نزاعی که واقعاً حاصل کوفته نگری است ان شاء الله از جهان رخت
بربندد.

نمونه های زیادی از نوع داستان یاد شده در مثنوی مولوی وجود دارد که
همه آنها می تواند در گسترش اندیشه های عالی انسانی و انسان ساز در میان
توده های مردم موثر افتد؛ که امیدواریم با توسعه بیشتر کلاسهای مثنوی خوانی
این مفاهیم عالی نیز گسترش یابد. و چنین باد

نظری به احوال و آثار مولوی

چکیده:

جلال الدین محمد در ۶۰۲ هـ ق در بلخ بدنیآ آمد. دیدار وی در طفولیت با عطار در نیشابور و اهدای «اسرار نامه» باو حکایت‌هایی دارد. آغاز شیدایی وی در لحظاتی بود که با شمس تبریزی آشنا شد، او تا شانزده ماه با مولانا دمخور بوده است. دفعه دوم نیز پیش از چند ماهی در قونیه نبود و در ۶۴۵ هـ ق برای همیشه غایب گردید. ازان پس شورمایه جان مولانا دیدار صلاح الدین فریدون قوتوی معروف به زرکوب بوده است. با درگذشت او در ۶۵۷ هـ ق روح نا آرام مولانا در جستجوی مضراب تازه ای بوده و آنها با جاذبه حسام الدین چلبی حاصل آمد. ۶۷۲ هـ ق هم سال ارتحال مولانا است. دیوان غزلیات شمس، فیه مافیه، مکاتیب، مجالس سبعة، رباعیات و سرآمد آثار او مثنوی معنوی است.

مولانا جلال الدین محمد بن سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد خطیبی بلخی که بعدها در کتب ازو به صورت های «مولانای روم» و «مولوی» و «ملای روم» یاد کرده اند، یکی از بزرگترین و تواناترین گویندگان متصوفه و از عارفان نام آور و ستاره درخشنده و آفتاب فروزنده آسمان ادب فارسی، شاعر حساس صاحب اندیشه و از متفکران بلا منازع عالم اسلامی است.^۱

خانواده وی از خاندانهای دانش و ادب بوده است. جدش جلال الدین حسین احمد خطیبی از بزرگان روزگار خود و استاد رضی الدین نیشابوری، عالم

۱ - مرتبی زیان فارسی، خانه فرهنگ ج.ا.ایران، دهلی نو (هند).

۲ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ یازدهم، ۱۳۷۳، تهران، ج

۳/۱، ص ۴۴۸ - ۴۵۰.

و نویسنده و شاعر معروف قرن ششم و بزرگان دیگری از خراسان است که منکوحه او « ملکه جهان » از شاهزادگان خوارزمشاهی بود. پدرش سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف به « بهاء ولد » (۵۴۳ - ۶۲۸ هـ) از علمای بزرگ و از کبار مشایخ صوفیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم^۱ و از تربیت یافتگان نجم الدین کبری بود.

بهاء ولد مردی خوش سخن بوده و مجلس می گفته و مردم بلخ به وی ارادت بسیاری داشته اند. ظاهراً این دلبستگی مردم موجب شده است که هراس در دل محمد خوارزم شاه افتد. از سوی دیگر وی با مخالفت آشکار متکلم بزرگ قرن ششم، امام فخر رازی، روبرو بوده که در خوارزمشاه نفوذ فراوانی داشته و نزد او در حق بهاء ولد سعایت می کرده است.

البته بیم هجوم تاتار که بسیاری از اهل فضل و دانش مشرق ایران را به کوچیدن از دیار خود واداشته بود، در مهاجرت او تأثیر قطعی داشته است.

بهاء الدین در حدود سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ هـ با خاندان و گروهی از یاران خود از مشرق ایران به جانب مغرب مهاجرت کرد.^۲ وی از راه نیشابور و بغداد و مکه به شام و از آنجا در خدمت سلاطین آل سنکوجک رفت و سپس چندی در ملاطیه و لارنده و عاقبت به دعوت علاء الدین کیقباد سلجوقی در قونیه اقامت گزید و در همان شهر درگذشت.^۳ تاریخ وفاتش را ۶۲۸ یا ۶۳۱ هـ گفته اند.

جلال الدین محمد فرزند بهاء الدین ولد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هـ ق در بلخ چشم به جهان گشود. وی در سفر طولانی با پدر خود، در نیشابور، بر سر راه، عارف و شاعر سوخته جان، شیخ فرید الدین عطار را دیدار کرد. این دیدار که اغلب تذکره نویسان از آن یاد کرده اند، هم از نظر سال شماری شدنی است و هم از نظر رسم و عادت صوفیان پذیرفتنی. به گفته جامی « به صحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده بود و شیخ کتاب اسرار نامه به وی داده و آن پیوسته با خود

۱ - مناقب العارفين، همان، ج ۲، ص ۱۰۱۹ - ۱۰۲۲ و نیز همان کتاب، ج ۳، ص ۲۴۷ - ۲۵۳.

۲ - کتاب المعارف، به تصحیح فروزانفر، چاپ تهران، ۱۳۲۳، ج ۱، ص ۸۲.

۳ - رساله در شرح حال مولانا جلال الدین محمد، فروزانفر، تهران، ۱۳۱۰ ش، ص ۸.

نویسندگان از ملاقات بهاء ولد و جلال الدین با عطار سخن گفته اند که عطار درباره مولوی با پدر او چنین گفت: «این فرزند را گرامی دار، زود باشد که از نفس گرم، آتش در سوختگان عالم زند»^۲.

جلال الدین بن محمد، بنا بر روایاتی، در هجده سالگی، در شهر لارنده، به فرمان پدرش، با گوهر خاتون، دختر خواجه لالای سمرقندی، ازدواج کرد. پس از وفات پدرش در سال ۶۲۸ هـ، جلال الدین، جوان بیست و چهار ساله، به خواهش مریدان یا بنا بر وصیت پدر، دنباله کار او را گرفت و به وعظ و ارشاد پرداخت. دیری نگذشت که سید برهان الدین محقق ترمذی معروف به «سید سردان»^۳ در طلب استاد، در سال ۶۲۹ هـ ق به قونیه رسید و جلال الدین محمد از تعالیم و ارشاد او برخوردار شد.

به تشویق همین برهان الدین یا خود به انگیزه درونی بود که جلال الدین برای تکمیل معلومات از قونیه به حلب رهسپار شد. مدت اقامت او در حلب روشن نیست. گویا در همین شهر بوده که از محضر درس فقه کمال الدین بن العدیم بهره گرفته است. پس از این به دمشق رفت و حدود چهار سال یا بیشتر در آنجا ماند. بنا بر روایاتی، در این شهر به دیدار محی الدین ابن عربی، عارف و متفکر برجسته آن روزگار، نایل آمد. اقامت او در حلب و دمشق روی هم از هفت سال در نگذشت. پس از آن به قونیه بازگشت و به اشارت سید برهان الدین به ریاضت پرداخت. جامی می نویسد: «مولانا مدت نه سال تمام در خدمت و ملازمت وی [یعنی برهان الدین] نیازمندی نمود و تربیت ها یافت»^۴ اگر چنین باشد دوران سلوک مولانا در خدمت برهان الدین تا سال ۶۳۸ هـ ق ادامه یافت و در این هنگام مولوی سی و چهار ساله بود.

پس از مرگ محقق ترمذی که در ۶۳۸ هـ در قیصریه اتفاق افتاد، مولوی تا

۱ - نفحات الانس، جامی، چاپ تهران، ۱۳۳۶ ش، ص ۴۶۰.

۲ - طریق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳ - مناقب العارفین، ج ۱، ص ۵۶-۷۲ و نفحات الانس، جامی، تهران، ص ۴۵۸، ۴۵۹.

۴ - نفحات الانس، چاپ تهران، ص ۴۵۹.

پنج سال دیگر از حدود ۶۳۸ هـ تا ۶۴۲ هـ ق، به تدریس علوم دینی پرداخت و چنانکه نوشته اند تا چهار صد شاگرد به حلقه درس او فراهم می آمدند. وی تا بدان حد مورد استقبال خلق قرار گرفت که به قول سلطان ولد عدد مریدانش از ده هزار بیشی یافت.^۲ خبر داده اند که به روش عالمان دین «دستار خود را می پیچید و ارسال می کرد و ردای فراخ آستین - چنانکه سنت علمای راستین بود - می پوشید». وی در آفاق آن روز اسلامی به عنوان پیشوای دین و ستون شریعت احمد «ص» آوازه شد.

آغاز شیدایی

به گفته دکتر شفیع: «تولد دیگر او در لحظه ای بود که باشمس تبریزی آشنا شد».^۳

شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد^۴ (وفات ۶۴۵ هـ ق) از مردم تبریز، شوریده ای از شوریدگان عالم و رندی از رندان عالم سوز بود که خشت زیر سر و بر تارک نه احترام پای دارند. معمای وجودش را با مرور تذکرها نمی توان گشود. مولانا درباره او فرموده: «شمس تبریز، ترا عشق شناسد نه خرد». اما پرتو این خورشید در شعر مولانا ما را از روایات مجعول تذکره نویسان و مریدان بی نیاز می سازد. درباره این ملاقات و کیفیت آن شرحی در کتب آمده است که گاه افسانه آمیز به نظر می رسد.^۵

آنچه مسلم است شمس در بیست و هفتم جمادی الاخره سال ۶۴۲ هـ ق به قونیه وارد شده و در بیست و یکم شوال ۶۴۳ هـ ق از قونیه بار سفر بسته است

۱ - طریق الحقایق، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲ - سلطان ولد در منظومه «ولد نامه» می گوید:

ده هزار مرید بیش شدند

مفتیان بزرگ اهل هنر

گرچه اول ز صدق دور بدند

دیده او را به جای پیغمبر

۳ - گزیده غزلیات شمس، به کوشش دکتر م. ر. شفیع کدکنی، تهران ۱۳۶۵ ش، ص یازده.

۴ - نک: نفحات الانس، جامی، تهران، ص ۴۶۴، ۴۶۸ و ولدنامه، تهران، ۱۳۱۶ ش، ص ۴۱ به

بعد و شرح احوال مولانا، فروزانفر، چاپ اول، ص ۳ به بعد.

۵ - شرح احوال مولانا، ص ۶۰ به بعد، نیز رجوع شود: ولد نامه و مناقب العارفین.

«ویدین سان، در این بار، حد اکثر شانزده ماه با مولانا دمخور بوده است. علت رفتن شمس از قونیه روشن نیست. این قدر هست که مردم، جادوگر و ساحرش می دانستند و مریدان بر او تشنیع می زدند و اهل زمانه ملامتش می کردند و بدینگونه جانش در خطر بوده است. باری آن غریب جهان معنی به دمشق پناه بُرد و مولانا را به درد فراق گرفتار ساخت. در شعر مولوی این لحظه های هجران و شوق تجدید دیدار زیاد آشکار است. صفحه دل مولانا طوماری است به درازای ابد که نقش «تومرو» در آن تکرار شده است.

پس از یک ماه مولانا خبر یافت که شمس در دمشق است. نامه ها و پیامهای بسیاری برایش فرستاد. مریدان و یاران از ملال خاطر مولانا ناراحت بودند و از رفتاری که نسبت به شمس داشتند، پشیمان و عذرخواه گشتند. پس مولانا، خود سلطان ولد، را به جستجوی شمس به دمشق فرستاد. شمس پس از حدود پانزده ماه که در آنجا بود، به سال ۶۴۴ هـ ق دعوت سلطان ولد را که با حدود بیست تن از یاران مولانا به دمشق آمده بود، پذیرفت و روانه قونیه شد. اما این بار نیز با جهل و تعصب عوام روبرو شد و ناگزیر به سال ۶۴۵ هـ ق از قونیه غایب گردید و دانسته نبود که به کجا رفت؟.

مولانا پس از جستجوی بسیار، سر به شیدایی برآورد. این واقعه اثری فراموش نشدنی در او و آثارش باقی نهاد. چنانکه زندگانی علمی گذشته را یکباره رها کرد و تا پایان عمر با عشقی خاص به تربیت و ارشاد سالکان و هدایت زایران سرگرم شد. انبوهی از شعرهای دیوان شمس در حقیقت گزارش همین روزها و لحظات شیدایی است.

دکتر شفیع چنین می نویسد: «اگر تولد دوباره مولانا مرهون برنخورد با شمس است، جاودانگی نام شمس نیز حاصل ملاقات با مولانا است. هر چند شمس از زمره وارستگی بود که می گویند: گو نماند ز من این نام، چه خواهد بودن؟»^۱

۱ - گزیده غزلیات شمس، شفیع کدکنی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ص دوازده.

صلاح الدین زرکوب^۱

پس از غیبت شمس تبریزی، شور مایه جان مولانا دیدار صلاح الدین فریدون قونوی معروف به «زرکوب» بوده است، که خود در بدایت حال مرید و شاگرد سید برهان الدین محقق ترمذی بود. وی مردی بود عامی، ساده دل و پاک جان که قفل را «قلف» و مبتلا را «مفتلا» می گفت. توجه مولانا به او چندان بود که آتش حسد در دل بسیاری از پیرامونیان مولانا برافروخت. بیش از هفتاد غزل از غزلهای مولانا به نام صلاح الدین زیور گرفته است.^۲ و این از درجه دلبستگی مولانا به وی خبر می دهد. این شیفتگی ده سال یعنی تا پایان عمر صلاح الدین (اول محرم سال ۶۵۷ هـ ق) دوام یافت.

حسام الدین چلبی^۳

روح نا آرام مولانا همچنان در جستجوی مضراب تازه ای بود و آن با جاذبه حسام الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی به حاصل آمد. حسام الدین از خاندانی اهل فتوت بود. وی در حیات صلاح الدین از ارادتمندان مولانا شد و پس از مرگ صلاح الدین سرود مایه جان مولانا و انگیزه پیدایش اثر عظیم او، مثنوی گردید. مولانا پانزده سال با حسام الدین هم صحبت بود و مثنوی معنوی، یکی از بزرگترین آثار ذوقی و اندیشه بشری را حاصل لحظه‌هایی از همین هم صحبتی می توان شمرد.

حسام الدین (م ۶۸۳ هـ ق) پس از مولوی به جانشینی و خلافت او نایل گشت، و هموست که مولوی را به نظم مثنوی تحریض کرد و تا آخر در این راه با او هم قدمی نمود.

۱- رجوع شود به «ولد نامه» از سلطان ولد، چاپ تهران، ۱۳۱۶ ش.

۲- دیوان شمس تبریزی، با مقدمه فروزانفر، تهران، امیر کبیر.

۳- خصوصاً نک: مناقب العارفین، ج ۲، ص ۷۳۷-۷۸۳، و ولدنامه از ص ۱۲ به بعد.

پایان زندگی

روز یکشنبه پنجم جمادی الاخره سال ۵۶۷۲ ه. ق هنگام غروب آفتاب، مولانا رخت از جهان بریست. ^۱ مرگش بر اثر بیماری ناگهانی بود که طبیبان از علاجش درمانده بودند. بنابر روایت افلاکی ^۲ مولانا در دم واپسین این غزل را سرود، حسام الدین می نوشت و اشک خونین می ریخت :

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
ماییم و موج سودا شب تا به روز تنها
بر شاه خوب رویان واجب وفا نباشد
خیره کشیست ما را دارد دلی چو خارا
در دیست غیر مردن کان را دوا نباشد؟
ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
خواهی بیا بیخشا خواهی برو جفا کن
ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفا کن
بکشد کسش نگوید تدبیر خونبها کن
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم

با دست اشارتم کرد که عزم سوی ماکن ^۳

خرد و کلان مردم قونیه در تشییع جنازه او حاضر شدند. مسیحیان و یهودیان نیز در سوگ او زاری و شیون داشتند. جنازه مولانا را در قونیه نزدیک تربت پدرش بهاء الدین ولد به خاک سپردند ^۴ و بعدها یکی از بزرگان قونیه به نام علم الدین قیصر بعد از کسب اجازه از سلطان ولد و به یاری معین الدین پروانه بر

۱ - سلطان ولد می گوید :

بعد از آن نقل کرد مولانا
پنجم ماه در جماد آخر
سال هفتاد و دو بنده به عدد
چشم زخمی چنین رسید به خلق
لرزه افتاد در زمین آن دم

زین جهان کثیف پر ز عنا
بود نقلان آن شبه فاخر
ششصد از عهد هجرت احمد «ص»
سوخت جانها ز صدمت آن برق
گشت نالان فلک در آن مقام
(ولد نامه، ص ۱۲۱)

۲ - مناقب العارفین، ص ۵۸۹ - ۵۹۰.

۳ - گزیده غزلیات شمس، دکتر شفیع، تهران، ۱۳۶۵ ش، ص ۴۰۱ - ۴۰۲.

۴ - مناقب العارفین، ص ۷۹۲.

سر تربت او بنایی ساختند که سپس مقبره خانوادگی مولوی و اولادش گردید^۱ این بنا اکنون بنام «قبه خضرا» شهرت دارد. همواره تا این روزگار جمعی مثنوی خوان و قرآن خوان کنار آرامگاه او بوده اند.

مولانا سه پسر و یک دختر داشت، به این شرح^۲:

۱- بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد (م ۷۱۲ هـ ق)

۲- علاء الدین محمد (م ۶۶۰ هـ ق)

۳- مظفر الدین امیر عالم (م ۶۷۶ هـ ق)

۴- ملکه خاتون (م ۷۰۳ هـ ق)

از چند و چون زندگی اینان - بجز سلطان ولد - اطلاع چندانی در دست نیست. حکومت معنوی مولانا تا روزگار ما ادامه دارد.

آثار مولانا

در میان قله های ادب فارسی، مولوی پرکارترین شاعر است. آثار او عبارت اند از: فیه ما فیه، مکاتیب، مجالس سبعة، رباعیات، مثنوی معنوی و غزلیات شمس.

فیه ما فیه

مجموعه ای است به نثر، حاوی سخنرانی ها و تقریرات مولانا که بهاء الدین ولد به یاری یکی از مریدان مولانا آن را تحریر کرده است. این تقریرات گاه در پاسخ پرسشی است و زمانی خطاب به شخص معینی زبان آن بسیار ساده و به زبان گفتار نزدیک است و در آن معانی و نکته هایی بیان شده که به فهم مثنوی کمک می کند.

استاد بدیع الزمان فروزانفر این مجموعه را از طریق انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۰ ش به چاپ رسانیده است.

۱- همان، ص ۷۹۲.

۲- مقدمه گزیده غزلیات شمس، به کوشش دکتر شفیع، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۴.

مکاتیب

چنانکه از نامش پیداست نامه های مولانا است.

مجالس سبعه

سخنانی است که مولانا بر منبر گفته است.

رباعیات

بهترین و درست ترین نسخه همراه غزلیات شمس توسط استاد بدیع الزمان فروزانفر به طبع رسیده است.^۱

در میان این رباعیات اندیشه ها و لحظه ها و حالهایی درخور مقام مولانا می توان سراغ گرفت. نمونه ای از رباعیات مولانا را در زیر ملاحظه می فرمایید:

می باشد و می باشد و می باشد و می

وی باشد و وی باشد و وی باشد و وی^۲

کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی

من باشم و من باشم و من باشم و من

یک دلبر بدخوی و جگر خوارش ده

عشقش ده و شوقش ده و بسیارش ده^۳

یارب یکی یار جفاکارش ده

تا بشناسد که عشاق در چه غمند

ور میل دلت به جانب ماست بگو

گر هست بگو، نیست بگو، راست بگو^۴

جز من اگر ت عاشق شیدا است بگو

ور هیچ مرا در دل تو جاست بگو

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

مثنوی معنوی مولوی

۱- دیوان شمس تبریزی، جلد هشتم، چاپ دانشگاه تهران.

۲- دیوان شمس، به کوشش فروزانفر، دانشگاه تهران، ج هشتم.

۳- همان.

۴- همان.

مهمترین اثر منظوم مولوی، مثنوی که معروفترین مثنوی زبان فارسی است و مطلق عنوان «مثنوی» را ویژه خود ساخته است. از این اثر بزرگ در جنب کتابهای مقدس یاد می‌شود. در حقیقت نیز از لحاظ آغاز و انجام و داشتن نظم خاصی که بیرون از همه نظام‌های تصنیفی است و همچنین اسلوب عرض مطالب و راه و رسم تمثیل به کتابهای مقدس مشابهت دارد.

مثنوی در شش دفتر به بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف سروده شده و در حدود بیست و شش هزار بیت دارد. در این منظومه طولانی که آن را به حق باید یکی از بهترین زادگان اندیشه بشری دانست، مولوی مسایل مهم عرفانی و دینی و اخلاقی را مطرح کرده است. در این منظومه همه مبانی و مسایل اساسی تصوف و عرفان از طلب و عشق گرفته تا مراحل کمال عارف با توجه به تطبیق و تلفیق آنها با تعلیمات شرع و آیات قرآنی و احادیث و سنتهای نبوی «ص»، و نیز با توجه تام به اقوال و اعمال و سنن مشایخ مقدم، مورد تحقیق قرار گرفته و همراه هر تحقیق عرفانی، حکایات و تمثیلاتی ذکر شده است. اشاراتی به آداب اجتماعی و اخلاقی که رهبران صوفیه بدانها به نظر اعتبار می‌نگریسته‌اند، صورت گرفته است. به همین سبب مثنوی جنبه تعلیماتی خاص در میان صوفیان یافت و چند بار به تمامی یا به اجزاء شرح شد، و چون یکی از شاهکارهای بزرگ شعر فارسی است، طبعاً در تمام هفت قرن و نیم اخیر مورد مطالعه اهل ادب قرار گرفته و اثر خاصی در روح و اندیشه فارسی دانان برجای گذاشته است.

مولوی مثنوی را به خواهش شاگرد و مرید صادق و دوست صدیق خود حسام الدین چلبی ساخت. مولوی به خواهش حسام الدین از دستار مبارک خود تکه کاغذی بیرون آورد که روی آن نخستین ابیات «نی نامه» نوشته شده بود:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
سر من از ناله من دور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
تا بگویم شرح درد اشتیاق
لیک چشم و گوش را آن نور نیست
لیک دید جان را دستور نیست

بند بگسل باش آزاد ای پسر
شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای دوی نخوت و ناموس ما
در نیاید حال پخته هیچ خام
چند باشی بند سیم و بند زر
ای طیب جمله علت های ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما
پس سخن کوتاه باید والسلام^۱
مولانا متوالی املا می کرد و حسام الدین چلبی به سرعت تمام می نوشت
«از ناگاه حرم چلبی وفات یافته فترتی در آن میانه واقع شد، تا برین قضیه دو
سال تمام بگذشت»^۲

مدتی این مثنوی تأخیر شد
مهلتی بایست تا خون شیر شد^۳
«پس تا آخر کتاب اصلاً دیگر توقفی نرفت، پیوسته متتالی می فرمودند و حسام
الدین چلبی می نشست و نبشته را به کرات می خواند تا به نهایت انجامیدی»^۴ که
این موضوع در «نفحات الانس» نیز نقل شده است.^۵

پس با تحریض و تشویق حسام الدین و با کوشش مداوم مولوی در چند
سال آخر عمرش یکی از نمودارهای اندیشه بشری که در عین حال از دلچسب
ترین و لطیف ترین آنها نیز هست، به وجود آمد و هم از روزگار شاعر به عنوان
بهترین و کاملترین منظومه عرفانی و حکمی شناخته شد و از آن پس انیس
عارفان و جلیس صاحب دلان گردید و در نزد همه فارسی زبانان و پارسی خوانان
عالم و در همه ادوار مورد تعظیم و احترام قرار گرفته است. به همین سبب
نسخه ها از آن ترتیب یافت و تلخیص هایی از آن فراهم آمد و شروحنی متعدد تا

۱ - مثنوی معنوی، مولوی، به تصحیح نکلسون، تهران، امیرکبیر، ص ۱ - ۲، دفتر اول.

۲ - مناقب العارفین، ص ۷۳۹ - ۷۴۴.

۳ - مثنوی معنوی، مولوی، به تصحیح نکلسون، دیباچه دفتر دوم.

۴ - مناقب العارفین، ص ۷۳۹ - ۷۴۴ (با حذف و اختصار).

۵ - نفحات الانس، جامی، چاپ تهران، صص ۴۶۸ - ۴۶۹.

روزگار ما بر آن نگاشته شد.

اختصاراتی که از مثنوی ترتیب یافت متعدد است و از آن میان اینها را باید ذکر کرد:

۱ - اختصار ملا حسین واعظ کاشفی ، موسوم به «اللباب المعنوی» و «لب لباب».

۲ - اختصار ملا یوسف مولوی به نام «جزیره مثنوی».

۳ - مفردات مثنوی فراهم آورده «ابراهیم دده شاهی قونیوی».

۴ - اختصار سید عبدالفتاح حسینی بنام «در مکنون».

۵ - اختصار تلمذ حسین به نام «مرآت المثنوی».

۶ - خلاصه مثنوی استاد بدیع الزمان فروزانفر (از دو دفتر اول با شرح بعضی از ابیات آن).

۷ - خلاصه مثنوی سید محمد علی جمالزاده به نام «بانگ نای».

مهمترین شروح مثنوی عبارت اند از:

۱ - دو شرح از کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی به نام «جواهر الاسرار و زواهر الانوار» و «کنوز الحقایق».

۲ - شرحی از مصطفی بن شعبان سروری.

۳ - شرحی منظوم از ابراهیم دده قونیوی.

۴ - شرحی از عبداللطیف بن عبدالله العباسی به نام «لطایف المعنوی».

از جمله ترجمه های مهم مثنوی ترجمه ای است از نیکلسون^۱ به انگلیسی همراه با شرحی از آن که به انضمام متن مثنوی به چاپ رسید.^۲

علاوه بر این، تولوک^۳ خلاصه مثنوی به آلمانی ترتیب داد و وینفیلد^۴ ترجمه خلاصه ای از تمام مثنوی را با مقدمه ای در تصوف به سال ۱۸۸۷م در لندن منتشر نمود.

1 - Reynold A. Nicholson.

۲ - (۱۹۲۵ - ۱۹۴۰ میلادی).

3 - Tholouck.

4 - E.H.Winfield.

افلاکی ، قولی از مولانا دربارهٔ مثنوی نقل کرده است که گفته است :
«مثنوی ما دلبر است معنوی که در جمال و کمال همتایی ندارد ، و
همچنان باغی است مهیا و درختی است مهیا که جهت روشندان
صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر ساخته شده است . خنک جانی که
از مشاهدهٔ این شاهد غیبی محظوظ باشد و ملحوظ عنایت رجال الله
گردد تا در جریدهٔ نعم العبد آنه اواب منخرط شود.»^۱

دیوان کبیر

دومین اثر بزرگ مولوی «غزلیات شمس تبریزی» که به دیوان شمس و
دیوان کبیر نیز شهرت دارد، مجموعهٔ غزلیات مولانا است. بی گمان در ادب
فارسی و فرهنگ اسلامی و فراتر از آن در فرهنگ بشری در هیچ مجموعهٔ شعری
به اندازهٔ دیوان شمس حرکت و حیات و عشق نمی جوشد.
آفاق عاطفی مولانا جلال الدین به گستردگی ازل تا ابد و اقالیم اندیشه او
به فراخای هستی است و امور جزئی و میان دست در شعرش کمترین انعکاس
ندارد. جهان بینی او پویانده است. «تنوع در عین وحدت» را در سراسر جلوه های
عاطفی شعر او می توان دید. مولانا در یک سوی وجود، جان جهان است که
انسان حضور خود را در کاینات تجربه می کند. هستی و نیستی ، جان جهان و
انسان بنیاد اندیشه ها و عواطف او هستند. امر هستی و نیستی در نظر مولانا
با پویایی کاینات بستگی پیدا می کند، جهان بیکرانه است و پیوسته نو به نو
می شود:

عالم چون آب جوست، بسته نماید ولیک می رود و می رسد نونو، این از کجاست؟
نو نو از کجا می رسد، کهنه کجا می رود گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست؟
جهان و جان جهان از یکدیگر جدا نیستند، بلکه جان جهان سریان دارد و

۱ - مناقب العارفین ، افلاکی ، تهران ، ص ۵۹۷.

۲ - دیوان شمس ، مولانا ، به کوشش فروزانفر ، تهران.

بیرون از جهان نیست :

در غیب هست عودی، کاین عشق ازوست دودی

یک هست نیست رنگی کز اوست هر وجودی^۱

از نظر مولانا انسان در نقطه ای ایستاده است که جهان و جان جهان را احساس می کند. انسان عالم اصغر و جلوه گاه زیباترین صورت «مطلق» است. انسان آزاد و خودمختار است، از حد خاک مرحله ها پیموده تا به درجه انسان رسیده و ازین هم فراتر می تواند برود:

از حد خاک تا بشر چند هزار منزل است

شهر به شهر بردمت ، بر سر راه نمانمت^۲

یا

به مقام خاک بودی، سفر نهان نمودی

چو به آدمی رسیدی، هله تا به این نیایی^۳

عشق مولانا به شمس تبریز در حقیقت عشق اوست به انسان کامل یکی از درونمایه های غزلیات مولانا وطن اصلی انسان است و شوق بازگشت او به آن وطن یعنی «ناکجا آباد»:

خلق چون مرغابیان زاده ز دریای جان

کی کند اینجا مقام مرغ کزان بحر خاست^۴

عشق قوه محرکه همه کائنات و در همه اجزای هستی ساری و جاری

است؛ و این معنی یکی دیگر از درونمایه های فکری مولانا است :

اگر این آسمان عاشق نبود

نبودی سینه او را صفایی

و گر خورشید هم عاشق نبود

نبودی در جمال او ضیایی

زمین و کوه اگر نه عاشقندی

نرستی از دل هر دو گیایی

اگر دریا ز عشق آگه نبود

قراری داشتی آخربه جایی^۵

دامنه تخیل مولانا و آفاق بینش او چندان گسترده است که ازل و ابد را به

هم می پیوندد و تصویری به وسعت هستی می آفریند. مولانا زیبایی را در

۱ - همان .

۲ - همان .

۳ - همان .

۴ - دیوان شمس ، فروزانفر ، تهران .

۵ - همان .

«عظمت و بیکرانگی می جوید.

همچنین تصاویر شعر مولانا ژرفترین و وسیعترین معانی را پدید آورده است. دل مولانا ظوماری است به درازای ازل و ابد و هجرانش ابد سوز است. مخاطب او انسان، انسان کامل و گاه وجود مطلق و ذات بیکران صورتبخش جهان است. نخستین غزل دیوان شمس با این بیت آغاز می شود:

ای رستخیز ناگهان، ای رحمت بی منتها
ای آتش افروخته در بیشه اندیشه ها^۱

که در آن عناصر تصویری (رستاخیز، رحمت بی منتها، آتش افروخته در بیشه و آن هم بیشه اندیشه ها) از معانی وسیع و بیکران هستی برگزیده شده است.

تشخیص^۲ در شعر مولانا ممتاز است. مولانا می گوید:

بیار آن جام خوشدم را که گردن می زند غم را^۳

یا
گر غمی آید گلوی او بگیر^۴

یا
گردن بزن خزان را چون نوبهار گشتی^۵

همچنین «اندیشه را خون ریختن» یا «اندیشه را آویختن» یا «وضوی توبه را شکستن» یا «سواری باده بر کف ساقی» همه و همه تصاویری عرضه می دارند بس زنده و ارزنده، پس پویا و گویا.

دیوان شمس به لحاظ گستردگی واژگان در میان مجموعه های شعر زبان فارسی، بخصوص در میان آثار غزلسرایان، استثناست. در حقیقت معانی فراوان و لحظه های متنوع و حالها و تجربه های بیشمار، استفاده از واژگان زنده تر و فرائض را ایجاب می کرده است.

درد و چشم من نشین، ای آنکه از من من تری
اندر آ در باغ تا ناموس گلشن بشکند
تا که سرو از شرم قوت، قد خود پنهان کند

تا قمر را وانمایم، کز قمر روشنتری
زانکه از صدباغ و گلشن، خوشتر و گلشن تری
تا زبان اندر کشد سوسن که توسوسن تری

۱- همان، ج ۱، ص ۱.

۲- Personification یا انسان انگاری.

۳- دیوان شمس، فروزانفر، تهران.

۴- همان.

۵- همان.

کلام مولوی ساده و دور از هرگونه آرایش و پیرایش است ولی در عین سادگی چنان به مهارت سخن پرداخته است که بی تردید باید او را در ردیف اول فصحای زبان فارسی قرار داد.

الحق می توان گفت تا جهان باقی است نام نامی مولانا و آثار بس ارزنده او زنده و پاینده خواهد ماند.

منابع و مأخذ

- ۱ - تاریخ ادبیات در ایران (دوره پنج جلدی) ، ذبیح الله صفا، چاپ فردوس ، تهران، چاپ یازدهم ، ۱۳۷۳ هـ ش .
- ۲ - تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی ، انتشارات بارانی تهران .
- ۳ - دیوان شمس تبریزی ، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر ، امیر کبیر ۱۳۶۰ هـ ش .
- ۴ - رساله در شرح حال مولانا جلال الدین محمد، فروزانفر ، چاپ اول ، تهران ۱۳۴۲ هـ ش .
- ۵ - طریق الحقایق، جلد دوم، محمد معصوم شیرازی ، به تصحیح محمد جعفر محجوب ، بارانی تهران.
- ۶ - کتاب المعارف ، به تصحیح فروزانفر ، چاپ تهران ، ۱۳۳۲ هـ ش .
- ۷ - گزیده غزلیات شمس ، به کوشش شفیع کدکنی ، تهران ، ۱۳۶۵ هـ ش .
- ۸ - مثنوی معنوی مولوی ، به کوشش رینولد نیکلسون، امیر کبیر.
- ۹ - مناقب العارفین ، افلاکی ، چاپ تهران، ۱۳۲۶ هـ ش .
- ۱۰ - نفحات الانس ، جامی، چاپ تهران ، ۱۳۳۶ هـ ش .
- ۱۱ - ولد نامه ، سلطان ولد ، چاپ تهران، ۱۳۱۶ هـ ش .



بازتاب احادیث مصطفوی «ص» در مثنوی معنوی

چکیده :

مولانا در مثنوی معنوی به صدها آیات کلام الله مجید و احادیث حضرت ختمی مرتبت «ص» اشارت‌هایی کرده ، از مفاد آن در شرح و تفهیم موضوعات متنوعی بهره‌هایی برده است . بهمین دلیل است که مولانا عبدالرحمن جامی مثنوی معنوی را با «هست قرآن در زبان پهلوی» تلقی نموده است . برخی از احادیث نبوی «ص» و آیاتی که در آن مفاهیم احادیث مورد استفاده مولوی بوده ، در این گفتار معرفی شده است .

اللهم السدد السنننا بالصواب والحکمه

ما در چنین عصر پُر آشوب زندگی می‌کنیم که از هر سو بوی فتنه و فساد و خونریزی به مشام آدم می‌رسد، حتی خوراکی و غذایی که ما می‌خوریم آنهم غش دارد، و جسم، آلوده از هوا و هوس و خواهشات نفسانی است. گویی که قلب و روح هر دوزخمی شده است. اگر به سوی شرق نگاه کنیم، می‌بینیم که از تمدن غرب خیره شده میراث خودش را گم کرده ، و در قعر مذلت افتاده است. و اگر از مغرب چاره بجوییم متوجه می‌شویم که باوجود این پیشرفت علوم و تکنولوژی و برتری قوای مادی، روحش بعلت این که خدا ناشناس شده است، مرده است و از مرده انتظار دستگیری ، خردمندی نیست! پس در چنین محیطی که موجب انحراف فکری و اختلال ذهنی شده است ، تنها مداوای آن بقول اقبال ، غیر از «نظر» نیست .

تیرا علاج نظرک سوا کچه اور نهین

۱- استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

ترجمہ: مداوای تو غیر از «نظر» چیزی نیست!
پس باید ملت مسلمہ خودش را زیر دامن رحمت عالم محمد مصطفی «ص»
برساند تا نجات بیابد. بگفتہ مرید مولانا:

بہ مصطفی «ص» برسان خویش را کہ دین ہمہ اوست!

آری رسول اکرم «ص» کہ علم کامل قرآن در نزد اوست بدون وحی تکلم نمی کند
و بدون شک معلّم، مفسر حقیقی قرآن است و خود قرآن، آن حضرت «ص» را
نه فقط اینکہ معلّم معرفی کرده است بلکہ ذات اقدس رسول اکرم «ص» کسی
است کہ تزکیہ نفوس بشر می کند. او اول تلاوت آیات خداوندی می کند، سپس
تزکیہ نفس و نوبت بہ تعلیم کتاب می رسد و این امر از کلام اللہ مجید باثبات
می رسد.

«اوست خدایی کہ میان عرب امّی (یعنی قومی کہ خواندن و نوشتن ہم
نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی
خدا تلاوت کند و آنها را از لوٹ جہل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب
سماوی و حکمت الہی بیاموزد باآنکہ پیش ازین ہمہ در ورطہ جہالت و
گمراہی بودند.»

بدون شک پیمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم سراسر علائم حیوانی ما را کہ
آنها هوا و هوس می گویند، غش آنها پاک می کند، وگرنہ این جذبہ حیوانی
انسان را در ردیف «کالانعام» می آورد و یا بدتر از حیوان ۲.

گویی کہ انسان مرکب از دو شئون است! انسانی و حیوانی، احسن و
اسفل، بلند و پست، خیر و شر، نیک و بد و انسان درین دورخ گرفتار مخمصہ
است و پیامبران، برای ہمین هدف فرستاده شدہ اند کہ ذمائم و صفات ہر دو
را روشن کنند و جامعہ بشریت را سالم نگہداشته آنها را باوج ثریا برسانند، و
حضرت محمد مصطفی «ص» کہ از حیث خلقت، اول و منتهای فکر انسانی و
افضل الانبیاء هستند. بقول شاعر:

فکر کی انتها محمد «ص» هین ۳

خلق کی ابتداء محمد «ص» هین

ترجمہ: اولین خلق، محمد «ص» میباشند. منتهای فکر، محمد «ص» میباشند.

پس کمال انسان همین است که در سایهٔ رحمة للعالمین آمده قرب الهیه را دریابد و از اطاعت و فرمان او سرنه پیچد چنانکه خداوند علی اعلیٰ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا و رسول «ص» را اطاعت کنید و از فرمان او سرنه پیچید که شما سخنان حق و آیات خدا را از او می شنوید (۴).

آری! دین مصطفوی «ص» دین اسلام یعنی تسلیم و مطیع شدن پسر که باوصف داشتن جذبات پست به سوی یک هستی اعلیٰ که احد و صمد است، باطوع و رغبت و اگر این عمل توأم با عشق و حب و مؤدّت با رسول باشد، ارذل، اشرف می گردد، بد، نیک و شر مبدل به خیر خواهد شد. ازینکه فضیلت نهایی روح انسانی، همان شناختن پروردگار و آنهم توسط پیمبر گرامی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است.

اینک ما، در آستان ماه مبارک ربیع الاول هستیم که در آن میلاد مسعود آنحضرت «ص» است که در عین حال اکمل، اطهر، یاسین و طحه است. به ابتکار ملت ایران از دوازدهم تا هفدهم این ماه جهت تحکیم اتحاد ملت اسلامیة هفته وحدت برگزار می شود، ما به مسلمانان جهان تبریک گفته همچنین بمناسبت هفتصد و پنجاه و دومین پیاگر درگذشت جلال الدین محمد رومی (م ۶۷۲ هجری) که در ماه های آینده برگزار می کنیم، بطور تیمن این مطلب را تهیه و تدوین نموده ایم و نیک میدانیم که آثار گرانبهای این عارف، اقیانوسی میباشد که در آن لؤلؤ و مروارید و مرجان علم و حکمت، پند و موعظه غوطه ور هستند، ضرورت آنست که غواص چیره دست و ماهر آنرا از لابلائی کلام او بیرون آورده تقدیم ملت کند، بویژه از مثنوی مولوی که برای آن مولانا عبدالرحمن جامی فرموده است:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

آری! معنویت از هر حیث از مادیت بهتر است ازینکه قوای مادی در برابر نیروی معنوی همواره در معرض تزلزل است. چیزی که ثابت و شکست ناپذیر است قوای معنوی است (۵) دکتر گوستا لوبون).

پس اجازه بدهید که، برخی از ابیات از مثنوی معنوی که در آن مولانا

اشاره به احادیث نبوی «ص» کرده است برای اکتساب فیض گرد آوری کنم.

۱ - حضرت محمد مصطفی «ص» فرموده اند :

«استعینوا علی انجاح الحوائج بالکتمان فان کل ذی نعمة محسود». جامع صغیر

ج ۱، ص ۳۹. یا استعینو علی امورکم بالکتمان. کنوز الحقائق ص ۱۱ و مولوی می سراید :

گفت پیغمبر هرآنکو سر نهفت زود گردد بامراد خویش جفت ۶

۲ - در جامع صغیر و احیاء العلوم و رساله قشیریه و تلبیس ابلیس این

حدیث پیمبر اکرم «ص» نقل شده است :

«اعقلها و توکل». ۷ و مولوی می گوید :

گفت پیغمبر «ص» باواز بلند باتوکل زانوی اشتر ببند

(مثنوی، دفتر ۱، ص ۲۴)

۳ - از سخنان نبی اکرم «ص» است :

«المستشار مؤتمن» و مولانا می گوید :

گفت پیغمبر بکن ای رای زن مشورت که المستشار مؤتمن ۸

(همان، ص ۲۸).

۴ - این جهان زندان و مازندانیان

حفره کن زندان و خود را وارهان

(همان، ص ۲۶)

بیت فوق مأخوذ از مضمون حدیث نبوی «ص» است :

«الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر». ۹

۵ - روایتی هست که حضرت ختمی مرتبت «ص» فرمودند :

«الدنیا ساعة فاجعلها طاعة» و مولوی می گوید :

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی «ص» فرمود دنیا ساعتی است

۶ - در تقبیح ظلم آنحضرت «ص» فرمودند :

«من حفر لآخیه حفرة وقع فیها».

در مثنوی آمده است :

ای که تو از ظلم چاه می کنی از برای خویش دامی می تنی

(همان، ص ۳۵)

۷- گفت پیغمبر «ص» که رنجوری بلاغ رنج آرد تا بمیرد چون چراغ

(همان، ص ۲۹)

اشاره است بدین حدیث که آنرا صاحب کنوز الحقایق نقل کرده و در کتاب اللؤلؤء المرصوع مرقوم است ۱۰

«لا تمارضو فتمرضوا و لا تحضروا قبورکم فتموتو».

۸- مولانا جلال الدین محمد رومی پیرامون قرآن گفته است:

چون تو در قرآن حق بگریختی باروان انبیا آمیختی

رسول اکرم «ص» فرمودند:

«من قرأ القرآن فکأنما شافهنی و شافهته» (کنوز الحقایق ص ۱۳۲)

۹- گفت پیغمبر «ص» که نفحتهای حق اندر این ایام می آرد سبق

در حدیث آمده است:

«ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها».

۱۰- در مدح مصطفی «ص» مولوی می سراید:

مصطفی «ص» آمد که سازدهمدمی کلمینی یا حمیرا کلمی

(همان، ص ۵۲)

حدیث معروف است «کلمینی یا حمیرا»

اگرچه حسن یوسف «ع» در دنیا مشهور است اما آنکس که حسن یوسف «ع» دم

عیسی «ع» و ید بیضا دارد برای وی حدیثی است.

کان یوسف «ع» حسنا ولکننی املح (بحار الانوار ج ۷، ص ۱۹۰)

مولوی گوید:

آن نمک کزوی محمد «ص» املح است زان حدیث بانمک او افصح است ۱۱

(دفتر اول، ص ۵۲)

دو فرشته خوش منادی می کنند

هر دریشان را عوض ده صد هزار

۱۱- گفت پیغمبر «ص» که دائم بهر پند

کنای خدایا منفقان را سیردار

ای خدایا مسکان را در جهان تو مده الا زیان اندر زیان

(همان ص ۵۹)

حدیثی است « ما من یوم یصبح العباد فیہ الا ملک ان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط مئثقاً خلقاً ویقول الاخر اللهم اعط ممسکاً تلفاً». ۱۲

۱۲ - پیرامون قناعت حدیثی است :

«القناعة مال لا ینفد وکنز لا یفنی» یا القناعة کنز لا یفنی

گفت پیغمبر «ص» قناعت چیست گنج

گنج را تو وا نمیدانی ز رنج

(همان ص ۶۲)

۱۳ - دل مؤمن چقدر ارزش دارد پیرامون آن می فرمایند:

«لا یسعی ارضی و لا سماء و یسعی قلب عبدی المؤمن» ۱۳ و رومی می سراید:

من نگنجم هیچ در بالا و پست

گفت پیغمبر «ص» که حق فرموده است

من نگنجم این یقین دان ای عزیز

در زمین و آسمان و عرش نیز

گر مرا جویی در آن دلها طلب

در دل مؤمن بگنجم ای عجب

(همان، ص ۷۰)

شیر حقی پهلوانی پُر دلی

۱۴ - گفت پیغمبر علی را کای علی «ع»

اندر آدر سایه نخل امید

لیک بر شیری مکن هم اعتماد

نی چو ایشان بر کمال بر خویش

تو تقرب جو بعقل و سرخویش

حدیثی است :

«یا علی اذا تقرب الناس الی خالقهم فی ابواب البرقتقرب الیه بانواع العقل تسبقهم بالدرجات و الزلفی عند الناس و عند الله فی الاخره» (حلیة الاولیاء طبع

مصر ج ۱، ص ۱۸)

«اذ تقرب الناس بابواب البر و الاعمال الصالحة فتقرب انت بعقلک». (احیاء

العلوم ج ۱، ص ۶۴ نقل از احادیث مثنوی)

۱۵ - از سخنان پیغمبر گرامی «ص» است :

«ارجع فصل فانک لم تصل حتی فعل ذالک ثلاث مرات» ۱۴ و مولوی گوید :

گفت پیغمبر یک صاحب ریا
صل انک لم تصل یافتی
۱۶ - گفت پیغمبر که هست از اتم
که بود هم گوهر وهم همتم
مر مرا زان نور بیند جانشان
که من ایشان را همی بینم بدان

حدیث این مضمون در مسند احمد، امالی مفید، تفسیر ابوالفتح و مسلم آمده است که ما اینجا فقط یکی را نقل می کنیم :

«وددت انی لقیتم اخوانی فقال اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم او لیس نحن اخوانک قال انتم اصحابی و لکن اخوانی الذین آمنوا بی و لم یرونی».

۱۷ - در ذم شقی آنحضرت «ص» فرموده اند :

«الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغیره». (صحیح مسلم ج ۸، ص ۴۵)
رومی همین موضوع را در مثنوی بیان کرده است :

الشقی من شقی فی بطن أم
من سمات الله یعرف حالهم

(همان، ص ۹۲)

۱۸ - مولانا در ضمن بیان کردن آن حکایت امیر المؤمنین علی «ع» که چون در یکی از غزوات بر پهلوانی غالب آمدند و او بی ادبی کرد و بر روی مبارک نحدو انداخت حضرت امیر آن دشمن اسلام را نکشتند پس او علت نکشتن می پرسد :

چون تو بابی آن مدینه علم را
چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جوانی باب
تا رسند از تو قشور اندر لباب

اشاره به حدیث معروف رسول اکرم «ص» است :

«انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب».

۱۹ - امیر المؤمنین علی «ع» جواب می دهند :

تا احب لله آید نام من
تا که اعطی لله آید جود من
تا که ابغض لله آید کام من
تا که امسک لله آید بود من
بخل من لله عطا لله و بس
جمله لله ام نیم من آن کس

(همان، ص ۹۸)

حدیث رسول اکرم «ص» است:

«من اعطی الله و منع لله و احب لله و ابغض لله و انکح لله فقد استکمل الایمان».

(مستدرک حاکم چاپ حیدرآباد دکن ج ۲، ص ۱۶۴)

۲۰- پست می گویم باندازه عقول عیب نبود این بود کار رسول «ص»

(همان، ص ۹۸)

اشاره به این حدیث است.

«انا معاشر الانبیاء نكلم الناس علی قدر عقولهم».

(شرح نهج البلاغه ج ۴، ص ۲۶۷)

۲۱- من همی گویم برو جف القلم

ز این قلم بس سرنگون گردد علم

(همان، ص ۹۹)

اشاره به حدیث ذیل است:

«جف القلم بما هو کائن».

(مسند احمد ج ۱، ص ۳۰۷)

۲۲- روایتی است «من هدم بنیان الله فهو ملعون» و رومی آن داستان را اینطور

تمام می کند:

تو نگاریده کف مولیستی

آن حقی کرده من نیستی

نقش حق را هم بامر حق شکن

برز جاجه دوست سنگ دوست زن

۲۳- حدیث است:

«الوحدة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من الوحدة».

مولوی می سراید:

خلوت از اغیار باید نی از یار

پوستین بهردی آمد نی بهار

(دفتر دوم، ص ۱۰۵)

۲۴- چونکه مؤمن آئینه مؤمن بود

روی او ز آلودگی ایمن بود

یار آئینه است جان را در حزن

بررخ آئینه ای جان دم مزین

(همان، ص ۱۰۵)

و نبی اکرم «ص» فرمودند «المؤمن مرآة المؤمن».

۲۵- خواب بیداریست چون با دانش است

وای بیداری که با نادان نشست

«نوم العالم عبادة، ونفسه تسبیح» یا «نوم علی علم خیر من الصلوة علی جهل».

۲۶ - حدیثی قدسی است:

«كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف». (منارات السائرين تأليف نجم الدين ابوبکر رازی).

گنج مخفی بد ز پُری چاک کرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد

(دفتر اول، ص ۷۶)

۲۷ - در جامع صغیر حدیثی آمده:

«علی الید ما اخذت حتی تودیة». مولوی می گوید:

گفت پیغمبر «ص» که دستت هر چه برد
بایدش در عاقبت واپس سپرد

(دفتر دوم، ص ۱۱۷)

۲۸ - باز مولانا در مثنوی می سراید:

صبر از ایمان بیابد سرکه
حیث لا صبر فلا ایمان له

گفت پیغمبر «ص» خداهش ایمان نداد
هر کرا نبود صبوری در نهاد

(همان، ص ۱۱۸)

حدیث معروف است «من لا صبر له لا ایمان له».

۲۹ - ربّ جلیل درمان هر دردی را آفریده است، چنانکه حضرت ختمی مرتبت

«ص» ارشاد فرمودند:

«ما انزل الله داء الا انزل له شفا» ۱۵ و رومی همان مضمون را بصورت شعر می آرد:

گفت پیغمبر «ص» که یزدان مجید
از پی هر درد درمان آفرید

(همان، ص ۱۲۰)

۳۰ - گفت پیغمبر «ص» که هر کس از یقین

داند او پاداش خود در یوم دین
که یکی را ده عوض می آیدش

هر زمان جودی دگرگون زایدش
(همان، ص ۱۲۴)

اشاره مولانا بروایت ذیل است: «من ایقن بالخلف جاد بالعطیه».

۳۱ - حدیث شریف است «تقول النار للمؤمن جزیا مومن فقد اطفاء نورک لهبی»

و در مثنوی آمده:

مصطفی «ص» فرمود از گفت جحیم
که بمؤمن لا به گر گردد زبیم

گویدش بگذر ز من ای شاه زود

هین که نورت سوز نارم را ربود

(احادیث مثنوی، ص ۵۲)

۳۲ - پیرامون حکمت، ارشاد نبوی «ص» است:

«الحکمه ضالة المؤمن فحيث وجدها فهو احق بها» و مولوی می گوید:

زانکه حکمت همچو ناقه ضاله است

همچو دلا لان شهان را داله است

(همان، ص ۵۶)

۳۳ - خدای رحیم بر مخلوق همواره جود می کند. چنانکه فرمودند: يقول الله

عزو جل «يا ابن آدم لم اخلقك لاربح عليك انما خلقتك لتربح علي فاتخذني

بدلا من كل شئ» مولوی می گوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

(همان ص ۵۸)

۳۴ - فرموده جناب ختمی مرتبت «ص» در خطبه امیر المؤمنین علی «ع» آمده

است:

«يا بني اياك و مصادقة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك». (شرح نهج البلاغه ج

۴، ص ۲۵۹) و رومی می گوید:

گفت پیغمبر «ص» عداوت از خرد

بهتر از مهتری که جاهل پرورد

۳۵ - حدیث پیغمبر اکرم «ص» است:

«عجلوا الصلاة قبل الفوت وعجلوا التوبة قبل الموت».

عجلوا الطاعات قبل الفوت گفت

مصطفی «ص» چون در وحدت را بسفت

۳۶ - مولوی گوید:

*

قصدمن از خلق احسان بوده است

گفت پیغمبر «ص» که حق فرموده است

تا ز شهم دست آلودی کنند

آفریدم تا زمن سودی کنند

و از برهنه من قبایی برکنم

نی برای آنکه من سودی کنم

حدیث در ذیل شماره [۳۳] مذکور افتاد.

- ۳۷ - حدیث نبی اکرم «ص» است :
 «دع ما یریبک الی ما لا یریبک فان الصدق طمانینة و ان الکذب ریبة». (مسند احمد ج ۱، ص ۲۰۰ و احادیث مثنوی، ص ۶۵)
 گفت پیغمبر «ص» نشانی داده است
 گفته است الکذب ریب فی القلوب
 قلب و نیکو را محک بنهاده است
 باز الصدق طمانین طروب
 (دفتر دوم، ص ۱۶۵)
- ۳۸ - حدیث پیغمبر «ص» است «تنام عینای و لاینام قلبی» (مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۰)، احادیث مثنوی ص ۷۰
 گفت پیغمبر «ص» که عینای تنام
 لاینام القلب عن رب الانام
 ۳۹ - روایتی است که «الشیخ فی اهله کالنبی فی امته».
 گفت پیغمبر «ص» که شیخ رفته پیش
 چون نبی باشد میان قوم خویش
- ۴۰ - شفاعتی لاهل الکبائر من امتی (مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۹)
 گفت پیغمبر «ص» که روز رستخیز
 من شفیع عاصیان باشم بجان
 عاصیان و اهل کبائر را بجهد
 کسی گذارم مجرمان را اشک ریز
 تا رهامشان ز اشکنجه گران
 وایرمانم از عتاب نقض عهد
 (دفتر سوم، ص ۲۳۹)
- ۴۱ - «انما انا لکم مثل والد». (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۷)
 گفت پیغمبر «ص» شما را ای مهان
 چون پدر هستم شفیق و مهربان
 (همان، ص ۲۴۳)
- ۴۲ - در ضمن معراج فرمودند:
 «لا ینبغی لاحدان یقول انا خیر من یونس بن متی». (حلیة الاولیاء ج ۵، ص ۵۷)
 گفت پیغمبر «ص» که معراج مرا
 نیست از معراج یونس اجتبا
- ۴۳ - مادمت فی صلاة فانت تقرع باب الملک و من یقرع باب الملک یفتح له
 (حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۱۳۰)
 گفت پیغمبر «ص» که چون کوبی دری
 عاقبت زان در برون آید سری

۴۴ - «الاحمق عدوی و العاقل صدیقی».

گفت پیغمبر «ص» که احمق هر که هست

هر که او عاقل بود او جان ماست

او عدو ما و غول رهن است

روح او و ریح او ریحان ماست

(دفتر چهارم، ص ۳۷۵)

۴۵ - آن حضرت «ص» فرمودند:

«ارحموا ثلاثة غنی قوم افتقر و عزیز قوم ذل و فقیها يتلاعب به الجهال».

گفت پیغمبر که رحم آرید بر

حال من کان غنیاً فافتقر

(دفتر پنجم، ص ۴۵۰)

۴۶ - بهر آن گفت رسول مستجیب

رمز الاسلام فی الدنیا غریب

(همان، ص ۴۵۲)

مقصود مولانا این حدیث است:

«بدأ الاسلام غریباً و سيعود كما بدأ غریبا فطوبی للغریاء».

(صحیح مسلم ج ۱، ص ۹۰)

۴۷ - «الناس علی دین ملوکهم».

آن رسول حق قلاوز سلوک

گفت الناس علی دین الملوک

(دفتر پنجم، ص ۴۵۲)

۴۸ - حدیث معروف رسول مقبول «ص» است:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» و رومی گوید:

کانکه خود بشناخت یزدان را شناخت

بهر این پیغمبر «ص» آنرا شرح ساخت

(همان، ص ۴۸۶)

۴۹ - در خبر است. «ان مفاتیح الرزق متوجهة نحو العرش فینزل الله تعالی علی

الناس ارزاقهم علی قدر نفقاتهم فمن کثر کثر له و من قل قل له».

در فرو بسته است و بر در قفلها

گفت پیغمبر «ص» که بر رزق ای فتی

هست مفتاحی بر این قفل و حجاب

جنبش و آمد شد ما و اکتساب

(همان، ص ۴۹۵)

۵۰ - «طلب الحلال واجب علی کل مسلم ، طلب الحلال فریضة بعد الفریضة ، طلب الحلال جهاد ، طلب الرجل معیشة من الحلال صدقة».

گفت رو به جستن رزق حلال فرض باشد از برای امتثال

(همان ، ص ۴۹۵)

۵۱ - چه حدیث پُر معنایی است:

«الرّزق یطلب العبد کما یطلبه ، الرّزق یطلب العبد کما یطلبه اجله ، الرّزق اشدّ طلباً للعبد من اجله».

هست عاشق رزق هم بر رزق خوار

که یقین آید بجان رزق خدا

پیش تو آید دوان از عشق تو

(همان صص: ۴۹۵ - ۴۹۶)

آن چنان که عاشقی بر رزق زار

آن یکی زاهد شنید از مصطفی «ص»

گر تو خواهی ور نخواهی رزق تو

۵۲ - مولوی سروده:

هرکسی را خیدمتی داده قضا

در خور آن گوهرش در ابتلا

(دفتر ششم ، ص ۵۵۱)

«اعملوا فکل میسر لما خلق له».

۵۳ - باز می گوید:

گفت پیغمبر «ص» که جنت از اله

چون نخواهی من کفیلم مر ترا

گر همیخواهی ز کس چیزی نخواه

جنة الماوی و دیدار خدا

(همان ، ص ۵۵۸)

قال رسول الله «من یتکفل لی بواحدة و اتکفل له بالجنة قال ثوبان انا قال لا تسال

الناس شیئاً قال فکان لا یسال» . (مسند احمد ج ۵ ، ص ۲۷۵)

۵۴ - در خبر است:

«استفت قلبک وان افتاک المفتون» (حلیة الاولیاء ج ۹ ، ص ۴۴)

گرچه مفتیان برون گوید خطوب

گرچه مفتی برون گوید فضول ۱۷

پس پیمبر «ص» گفت استفتوا القلوب

گفته است استفت قلبک آن رسول «ص»

۵۵ - حدیث معراج است « فلما بلغ سدرۃ المنتهی فانتهی الی الحجب فقال جبرئیل تقدّم یا رسول اللہ لیس لی اجوز هذا المکان و لو دنوت أنملة لا حترقت ».

از الم شرح دو چشمش سرمه یافت دید آنچه جبرئیلش برتافت

(دفتر ششم، ص ۶۱۹)

۵۶ - حدیث پیمبر «ص» است: «لم یشکر الناس لم یشکر الله» و مولوی می گوید:

ترک شکرش ترک شکر حق بود حق او لا شک بحق ملحق بود

(همان، ص ۶۲۸)

۵۷ - آن حضرت «ص» فرمودند: «مثل المؤمن کمثل المزمار لا یحسن صوته الا بخلاء بطنه».

نی پیمبر «ص» گفت مؤمن مزهر است در زمان خالی ناله گراست چون شود پر مطربش بنهد ز دست پر مشو کاسیب دست او خوش است

(همان، ص ۶۵۲)

۵۸ - حدیث معروف است که از طرق متعددی روایت شده:

«من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

زاین سبب پیغمبر «ص» با اجتهاد نام خود و آن علی «ع» مولی نهاد گفت هرکس را منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست ۱۸

نتیجه:

ابیات فوق عارف حقیقی جلال الدین محمد رومی ازین حیث ارج و عظمت بیشتری دارد که مفاهیم آن از زبان مطهر حضرت ختمی مرتبت «ص» جاری شده که در آن پندهای نافع، موعظه های ارفع و حکمت های عالی برای هدایت بشریت پنهان است، و آن سید المرسلین «ص» بنا بامر الهی این سخنان را گفته اند. چنانکه در قرآن است « ادع الی سبیل ربک بالحکمه و موعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن » ۱۹.

ترجمه: (ای رسول «ص») خلق را بحکمت و برهان و موعظه نیکو براه خدا

دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن، و چنانکه هر مسلمان عقیده راسخ دارد که آن پیمبر «ص» صاحب لولاک ما بدون وحی نطق نمی کند و قرآن گواهی میدهد «و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» ۲۰.

ترجمه: «قسم بستاره (ثریای نبوت) چون فرود آید که صاحب شما (منحمد مصطفی «ص») هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است و هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست».

درود فراوان بر مولانا که این نور را باشور و شوق فراوان بصورت دلپذیر در آورده رحمت الهی بروان شاد استاد گرامی بدیع الزمان فروزانفر (استاد، به این حقیر در دوره دکتری دانشگاه تهران غزلیات حافظ درس می دادند) که بسیار زحمت کشیده، ۷۴۵ حدیث نبوی «ص» را که مفاهیمش مولوی در مثنوی بنظم کشیده، در ۱۳۷۴ هجری قمری مطابق ۱۳۳۴ هجری شمسی در کتابی بنام احادیث مثنوی تدوین فرمود و چندین بار به زیور طباعت آراسته گردید.

استاد محترم نه فقط اینکه این کتاب را تدوین فرموده بلکه فهرست آیات کلام الله مجید و سراسر احادیث را در آخر کتاب ضبط فرموده، فهرست اشعار عربی مربوطه و اسماء الرجال و نساء و فهرست اماکن و اسامی کتب را اضافه نمود. اینکه که اینجانب این مقاله را به اتمام می رسانم لازم بتذکر می دانم که متون عربی را از همان کتاب احادیث مثنوی نقل کرده ام که مؤسسه انتشارات امیرکبیر آنرا در سال ۱۳۷۰ هـ ش در تهران منتشر نموده است. اینجانب فقط ۵۸ حدیث خانم النبیین «ص» را انتخاب کرده ام تا اینکه خوانندگان گرامی از موضوعات عالی و ارفع که پرتو او امر الهی است عقل و دانش را جلاء دهند. معلوم است که عقل انسانی که محکوم خواهشات دنیوی است، بپای عقل نبی صلی الله علیه و آله وسلم نمی رسد. این عقل بشر، تنها نمی تواند به صراط مستقیم رهنمود کند، عقل بشری که فقط نقطه آغاز است اما عقل پیمبر صلی الله علیه و آله وسلم عقل کل است و هر امر وی زیر سایه وحی الهی انجام پذیر می شود، پس انسان را از ظلمت که جهل است بیرون آورده سوی نور سوق می دهد. و ما علینا الا البلاغ.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن ، سورة جمعه آیت ۲ ، ترجمه آقای حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای ، کتابفروشی و چاپخانه عبدالرحیم علمی ، تهران ، ص ۴۳۲
- ۲- ایضاً
- ۳- شاخ مرجان ، علامه رشید ترابی ، کراچی ، ص ۵
- ۴- قرآن ، سورة انفال ۸:۲۰ ترجمه مهدی قمشه ای ، ص ۱۳۷
- ۵- اقوال ائمه ص ۶۴
- ۶- احادیث مثنوی گرد آورده استاد بدیع الزمان فروزانفر انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۰ چاپ پنجم ، ص ۲
- ۷- همان کتاب ، ص ۱۰
- ۸- همان ، ص ۱۲ ،
- ۹- همان ، ص ۱۱
- ۱۰- همان ، ص ۱۲
- ۱۱- همان ، ص ۲۱
- ۱۲- همان ، ص ۲۲
- ۱۳- حاشیه احیاء العلوم ج ۲ ، ص ۲۵۰ ، نقل از همان
- ۱۴- بخاری شریف ج ۱ ، ص ۹۱ ، همان ص ۳۳
- ۱۵- بخاری شریف ج ۴ ، ص ۶ ، مسلم ج ۷ ، ص ۱۷۱ ، مسند ج ۱ ، ص ۳۷۷ و همان کتاب
- ۱۶- نثر الدرر ابوسعید ابی نقل از همان ، ص ۱۶۹
- ۱۷- احادیث مثنوی ص ۱۸۸
- ۱۸- مسند احمد ج ۴ ، ص ۲۸۱ ، ۳۷۰ ، جامع صغیر ج ۲ ، ص ۱۸۰ ، کنوز الحقایق ، ص ۱۳۳ ، احادیث مثنوی ص ۲۲۴
- ۱۹- قرآن : ۱۲۴ : ۱۶ سورة نحل ، ترجمه شیخ مهدی الهی قمشه ای ،
- ۲۰- ایضاً : ۱ - ۴ : ۵۳ سورة نجم

حق نمایی و حقیقت جویی مطبوع مولانا ی روم

چکیده:

مولانا چون اولین بار شمس تبریزی را در تاریخ ۲۶ جمادی الآخر ۶۴۲ هـ ق در قونیه دید، ماهیت و کیفیت قلبی وی تغییر یافت، این تغییر باطنی نشانگر رو به حقیقت یافتن وی بود. همین لمحات ورود لمعات انوار حقیقی بوده که به نظرش مطبوع آمد. مطمح نظر مولانا ذات ربّانی بوده و از دنیا و عقبی بی نیاز گشته به مقام ارفع متمکن شد. گفتگوهای خلوت و احوال آشفتنگی ها بالاخره وی را به راه حقیقت آشنایی داد. مولانا با همه کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود، تا این که شمس تبریزی را دید و مرید وی گردید. سپس به تربیت و ارشاد مردم مشغول شد، در واقع او نایل به عرفان حقیقت گردیده بود و مثنوی بیان همین حقیقت است. مولانا در هریک از حکایات مثنوی اشاره به پی بردن یکی از اسرار حقیقت را می کند. حق شناسی و حق گوئی مولانا، شرق و غرب، همه را از فیوضات آگاهی بهره مند کرده است.

مولانا جلال الدین رومی (م: ۶۷۲ هـ / ۱۲۷۳ م) همچو عرفا و صوفیان کبار به مطمح نظر خود قرب و وصال ذات ربّانی می داشت. بالاتر بودن از هوس و نعمت های دنیا و عقبی مقصودش بود. گویی پر پروازش از اوج ناسوت و ملکوت علو المرتبه و آشنایی وی به سر آسمان حقیقت یزدان بوده است. کارش از خام گسسته به پختگی پیوسته بود. وی بالغ نظر و جوینده حق بود. نظر بصیرت مولانا به کنه حقیقی هر شیء رسایی داشته.

شمس الدین تبریزی محمد بن ملک داد را چون اولین بار به ۲۶ جمادی الآخر سال ۶۴۲ هـ ق در شهر قونیه دید، از همین ملاقات ماهیت و کیفیت قلبی مولانا تغییر گرفت ۱. اصل این تغییر باطنی رو به حقیقت یافتن بود. خرقه و دستار را چون برهم زنند، درس و تدریس ترک می نمایند همین لمحات

۱ - استاد سابق گروه فارسی دانشگاه بلوچستان - کویت

ورود لمعات انوار حقیقی بوده که بنظرش مطبوع و مقبول آمد. وی از همه تعارفات و قیل و قال بیرون آمد و فریاد می کند:

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای فزون از همهها و زبیش بیش
از تو ای بی نقش با چندین صورت هم مشبه هم موحد خیره سر ۲

افلاکی صاحب کتاب مناقب العارفین می نویسد که روزی شمس الدین تبریزی به پیش وی آمده پرسید: که بایزید بزرگتر است یا محمد «ص»؟ مولانا گفت وی را با یزید چه نسبت، محمد «ص» خاتم پیغمبران است. شمس الدین گفت: پس چرا محمد «ص» می گوید: «ما عرفناك حق معرفتك» یعنی خدایا ما ترا بدانگونه که شایسته تو است ترا نشناختیم. بایزید گفت: سبحانی ما اعظم شأنی یعنی من پاک و ستوده ام و چه مقام و شأن والایی دارم. مولانا از هیبت این سؤال بیفتاد و از هوش برفت و چون بخود آمد دست شمس الدین بگرفت و همچنان پیاده به مدرسه خود آورد و او را به حجره خویش برد و در آنجا چهل روز با وی خلوت کرد. مطابق روایت فریدون سپهسالار مدت شش ماه مولانا و شمس در حجره صلاح الدین زرکوب چله گرفتند. ازین تاریخ تغییر نمایانی که در حال مولانا پیدا شد این بود که تا آن وقت از سماع احتراز می نمود ولی از آن گاه بدون سماع آرام نمی گرفت و درس و بحث را یکباره کنار گذاشت ۳.

دولتشاه سمرقندی در تذکره خود می نویسد که شمس تبریزی که به اشارت رکن الدین سجاسی به روم رفته بود روزی در قونیه مولانا را دید بر استری نشسته و گروهی از غلامان را در رکاب او دوان دید که از مدسه به خانه می رفت. در عنان مولانا روان شد و پرسید که غرض از مجاهدت و ریاضت و تکرار و دانستن علم چیست؟ مولانا گفت مقصود از آن یافتن روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین گفت اینها همه از روی ظاهر است. مولانا گفت و رای این چیست؟ شمس گفت مقصود از علم آنست که به معلوم رسی، و از دیوان سنائی این بیت برخواند:

علم کز تو، ترا بنستاند
جهل از آن علم به بود صد بار ۴

بهر طور ملاقات مولانا به شمس تبریزی، گفتگوهای خلوت و احوال آشفتهگیها بالاخره وی را به راه حقیقت آشنائی داد. عشق مولانا به شمس الدین مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت بازهم

مزدان خدا را طلب می کرد. مولانا نیز با همه کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود تا اینکه شمس تبریزی را بدید و مزید وی شد و سر در قدم او نهاد. طبق تذکره نویسان شمس تبریزی به زمانی که غائب شد یا شهید گشت، مولانا به دل شکستگی و آشفتگی گرفتار مانده ولی به خود آمد و به روش مشایخ صوفیه به تربیت و ارشاد مردم مشغول شد و بنای نوینی در شیوه کار خود نهاد. وی از سال ۶۴۷ تا ۶۷۲ سال مرگش، به نشر معارف الهی مشغول بود که بشکل مثنوی بدست ماست. گوئی ملاقات با شمس باعث عرفان حقیقت بود و مثنوی بیان همین حقیقت است.

چنانکه آورده شده مطمح نظر مولانا ذات ربانی بوده و از دنیا و عقبی بی نیاز گشته به تعلیم و تعلم و ارشاد به مقام ارفع متمکن شد. راجع به همین درجه و مقام صوفی حضرت سلطان باهو (م: ۱۱۰۲ هـ) سروده است:

دنیا بسگان دادند نعمت بخران ما امن امانیم تماشا نگران ۵
حدیث رسول مقبول «ص» هم درین مورد وارد است: الدنيا جيفة و طالبها كلاب ۶ دنیا مردار است و طالبان آن سگ اند. همین طور مقصود و مراد مرد کامل جنت حور و قصور نمیشود و نه قلب شان به آن اطمینان پذیرد. تصرف دنیا خزینه است بزرگ و کامرانی عقبی نعمت است عظیم ولی این همه بنزد کاملی هیچ نیست. و جانب آن نظری هم نپسندد. آن کار دنیا بدینجهت سرانجام دهد که تا زندگی کند و می داند که درین جا هم مقام فقر است. وی کار عقبی را هم درست سازد زیرا که آن هم جای مقام فقر است. نزد مولانا هر دو زندگانی دنیا و عقبی با طلب و عشق و وصول مولی همی باید. همی گوید که درین دنیا باید بمراتب طالب مولی باشیم و دنیا برای ما سدّ راه نمی شود اگر بفهمیم که نام دنیا چه چیز است!

چیست دنیا از خدا غافل بُدن نی قماش و نقره و فرزند وزن ۷
حقیقت این است که اگر از خداتعالی غافل شویم، همه نعمت های عقبی هم سدّ راه بشود. باین مقصد اعلی و حقیقت مطلق همه عرفا اتفاق دارند و هم خیال و هم فکر اند.

جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جانهای شیران خداست ۸
درین ضمن سعدی شیرازی توضیح می دهد:

عالم و عابد و صوفی، همه طفلان رهند مرد اگر هست بجز عارف ربّانی نیست ۹
از آغاز کلام مثنوی همین حقیقت بنظر می آید که منتهای مقصود مولانا
چه بوده است. وی از جدا شدن انسان از اصل مبداء و مقام فریادکنان است.
بزبان صوفیه سلسله هجر و فراق از تعینات شروع می شود:

بشنو از نی چون حکایت می کند و ز جداییها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد وزن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
هرکسی که دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش ۱۰

به فکر مولانا اولین پله مهجوری و دور شدن از منبع حقیقی معرفت
است. زیرا که بمقام وصل و فنا قرب هم بطور بعد فهمیده می شود. دومین پله
که دورتر می کند عشق است و به همین پله مولانا و سایر صوفیه کوشش کنند، تا
بمانند که پایین تر از آن رفتن به پله های حرص و هوس و نمود و نمایش دنیا باقی
میمانند که مرا از هدف مقصود خیلی به فاصله دور و دراز همی گذارد که از آن
واپس گشتن ممکن نمی شود. نزدشان در زیست مقام اعتدال عشق است که
از آن معرفت، وصل، فنا و بقا یافتن ممکن است سالک و طالب حق از همین پله
«عشق» خود را از آرایش علم، تشویق، خودآرایی، لوازم دنیا، حرص، طمع،
جلب زر و از آن اسفل ترین مقامات هم محافظت توانست کرد. مولانا در صفت
عشق گویاست!

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علتهای ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما ۱۱
اصلاً عشق همین مقام است که در آن سالک یا طالب حق را از آزمایش،
تجربه و پختگی در عمل و کردار حاصل آید. اینجا تقلید کورکورانه و تسلیم
محض معنی ندارد:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد ۱۲
مولانا وقتی که در نوشتن مثنوی انهماک داشت، با فیوضات عشق، وی به
معرفت آشنا گردیده بود، بهمین علت وی در مثنوی حکایت های بی بها بعد
زیادی آورد. و هر یک از حکایت اشاره به پی بردن یکی از سر حقیقت را می کند
یا آگهی به صداقت آفاقی را دهد. مثلاً مولانا چون می خواهد که مرا مایل به

فیوضات عشق کند کہ دارای معیار آزمایش است و تقلید کورکورانه و از تسلیم بی فیض احتراز کردن درس دهد و درین مطالب در دفتر دوم حال « خانقاه صوفیان خام » بیان نماید تا از آفات تقلید خود را تأمین کرده شود. روزی صوفی بی عمل اتفاقاً به جمع خانقاه صوفیان خام پیوست ، غافل از آنکہ آن صوفیان فقیر و تنگدست ، از فشار گرسنگی تصمیم گرفته اند الاغ میهمان تازه وارد را بفروشند و از پول آن طعامی بسازند و دلی از عزا در آورند:

هم در آن دم آن خرک بفروختند قوت آوردند و شمع افروختند ۱۳

در خانقاه ولوله افتاد کہ امشب بساط سور گسترده است . میهمان نیز نظاره گر بود، و صوفیان بسیار گرامی اش می داشتند و محترمش می شمردند .

سفره را انداختند، غذاهای رنگارنگ را کہ از پول الاغ میهمان فراهم شده بود ، یک به یک چیدند پس از صرف غذا، مطرب شروع به نواختن و خواندن کرد:

خر برفت و خر برفت آغاز کرد زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حراره پای کوبان تا سحر کف زنان خر رفت و خر رفت ای پسر ۱۴

تا سحر زدند کوبیدند و کف زنان می خواندند: خر برفت و خر برفت و خر برفت.

میهمان از همه جا بی خبر نیز ، شادمان به تقلید از دیگران همین ترانه را تکرار می کرد. بی آنکہ بداند مقصود چیست ؟ صبح شد . همه رفتند و خانقاه خالی

ماند. صوفی میهمان نیز عزم رفتن نمود. لوازش جمع کرد و به آخور رفت ، اما

الاغش را ندید. با خود گفت شاید خادم او را برده است تا آبش بدهد. وقتی

خادم آمد، صوفی پرسید: الاغ کجاست ؟ خادم گفت : از ریشخت خجالت بکش.

صوفیان بر من حمله کردند و من مغلوب شدم، خر را به زور گرفتند و بردند و

فروختند . بارها آمدم کہ آگاہت کنم ، اما تو خوشحال تر از دیگران کف زنان

می گفتی : خر برفت.

در حقیقت طمع آن صوفی و بوی طعام ، چراغ عقلش را کور کرد و

نگذاشت بفهمد کہ آنان خبر از چه می دهند :

مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو ضد لعنت بر آن تقلید باد

خاصه تقلید چنین بیحاصلان کابرو را ریختند از بهر نان

تا نشند تحقیق از یاران مبر از صدف مگسل نگشته قطره در ۱۵

در حکایت « سلیمان و هدهد »، مولانا به آن حقیقت راهنمایی می کند کہ

۶۷

همزبانی به قرابت و خویشاوندی را دلیل است اما خویشاوندی حقیقی از
یکرنگی زبان دل است :

پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایماء و سَجَل صد هزاران ترجمان آید ز دل ۱۶

قصه از هر یکی حکایت مثنوی به حقایق عالی غمازی می شود، بلکه
هر شعر از مولانا کنز معرفت و گنجینه فیوضات است و بدینجهت براستی گفته
شده است بقول نورالدین جامی :

هست قرآن در زبان پهلوی

مثنوی معنوی و شعر مولانا بحدی اعجاز و تصرف روحی دارد که
حکیم الامت علامه محمد اقبال در فکر و عرفان خود از آن رهنمایی می یابد.
فقیر وحیدالدین در تألیف خود ۱۷ می نویسد که روزی پدرش فقیر نجم الدین
بدیدن علامه رفت. علامه فرمود: باید که فردا به زیارتگاه داتا گنج بخش علی
هجویری برویم که به آن درگاه مردی روشن ضمیر معتکف است و از آن بزرگ،
عالی مقام پرسیم که چون عهد ایزد تعالی با مسلمانان است که در اقوام عالم
سرفراز و سربلند خواهند شد، ملت ما چرا ذلیل و خوار است؟ فقیر نجم الدین
هم می خواست پاسخ این استفسار بیابد و صبح دگر بخدمت علامه آمد تا
باتفاق به درگاه علی هجویری بروند. ولی علامه را دید در حالت عجیب، متفکر،
مضطرب و زرد رو شده گویی که سانحه ای بزرگ روی داده. فقیر نجم الدین
پرسید! این چه حال است؟ گفت بامدادان که همین جا نشسته بودم، علی
بخش اطلاع کرد که کسی مردی درویش صورت به ملاقات آمده است. گفتم
بیاید، چون آن مرد بزرگ رو بروی من ایستاد، گفت: می خواستی، چیزی از من
پرسی؟ من به جواب آن پرسش شما آمده ام و شعری از مثنوی خواند:

گفت رومی هربنای کهنه کآبادان کنند تو ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند ۱۸

آزمایش گاه عشق مولانا را به هر گوشه حقیقت زهنمون است :

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل گردم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی زبان روشنتر است
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیلی آفتاب گر دلیلت باید از وی رومتاب ۱۹

حق گوئی و حق شناسی مولانای روم شرق و غرب همه را از فیوضات آگهی خود بهره ور کرده است. هرکسی که از مثنوی خواند و فہمید از آن بهره یافت. شاعر معروف غرب « وائل و تیمین » (Walt Whiteman) در کتاب خود «لیوز آف گراس (Leaves of Grass)» تأثیر از فکر مولانا زیادی به بیان همی آورد. و تیمین چون از فلسفہ مولانا آگهی یافت کہ از مردن حیات نو بدست آید:

از جمادی مردم و نامی شدم . وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم . پس چہ ترسم کی ز مردن کم شوم
حملہ دیگر بمیرم از بشر . تا بر آرم از ملایک بال و پر
در ملک ہم بایدم جستن ز جو . کل شئی هالك الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم . آنچه اندر ہم ناید آن شوم ۲۰
فریاد زد کہ : هر چیز پیشرفت همی کند و بار آور همی شود ، چیزی نیست کہ
مضمحل شود.

و تیمین در یکی نظم عرفانی خود گویاست ۲۱

" It is the eternal urge in every atom, (Often unconscious, often evil, downfallen) To return to its Divine source & origin however distant, latent the same in subject & in Object, without one exception."

درین جا و تیمین از ہمین فکر حقیقی. مولانا زیاد تأثیر یافته است چون مولانا فرموده است :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش . باز جوید روزگار وصل خویش ۲۲
در آخر بہ چند تا شعر از دیوان شمس تبریز اشارہ می شود کہ در قسمت جلوی صندوق قبر مولانا درج است :

بروز مرگ چو تابوت من روان باشد . گمان مبرکہ مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و مگو دریغ دریغ . بہ یوغ دیو درافتی دریغ آن باشد
جنازہ ام چو بینی مگو فراق فراق . مرا وصال ملاقات آن زمان باشد
مرا بہ گور سپاری مگو وداع وداع . کہ گور پرده جمعیت جنان باشد
فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر . غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
ترا غروب نماید ولی شسروق بود . لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد
کدام دانه فرو رفت و پر برون نامد . ز چاہ یوسف جانرا چرا فغان آمد
دہان چو بستی ازین سوی آن طرف بگشا . کہ های هوی تو در جو لامکان باشد ۲۳

پانوشته ها

- ۱- هنر و مردم (مجله) شماره صد و چهل و پنجم، تهران، آبانماه ۱۳۵۳ش
- ۲- مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین، دفتر دوم، لاهور ۱۹۷۴م
- ۳- هنر و مردم (مجله) شماره صد و چهل و پنجم
- ۴- همان
- ۵- اسرار قادری، حضرت سلطان باهو، مرتبه دکتر ک.ب. نسیم، لاهور ۱۹۹۶م
- ۶- عین العلم و شرح از ملا علی قاری
- ۷- مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین، دفتر اول، لاهور ۱۹۷۴م
- ۸- همان، دفتر چهارم
- ۹- کلیات سعدی، گردآورده محمد علی فروغی، تهران، چاپ پنجم، اردیبهشت ۶۴
- ۱۰- مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین، دفتر اول، لاهور ۱۹۷۴م
- ۱۱- همان
- ۱۲- همان
- ۱۳- همان، دفتر دوم
- ۱۴- همان
- ۱۵- همان
- ۱۶- همان
- ۱۷- روزگار فقیر، فقیر وحید الدین، کراچی، ۱۹۶۶م
- ۱۸- همان
- ۱۹- مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین، دفتر اول، لاهور ۱۹۷۴م بشنواز نی:
ندای نی، احمد اقتداری، تهران ۱۳۶۷ش.
- ۲۰- لیوز آف گراس, Leaves of Grass, از والت و تیمین (Walt Whitman) مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین، دفتر سوم، لاهور ۱۹۷۴م
- ۲۱- لیوز آف گراس از والت و تیمین
- ۲۲- مثنوی معنوی مولوی، مرتبه قاضی سجاد حسین، دفتر اول، لاهور ۱۹۷۴م
- ۲۳- هنر و مردم (مجله) شماره صد و چهل و پنجم، مثنوی مولوی روم مع شرح بحر العلوم (فارسی)، نولکشور، نکهنو، ۱۲۹۳ هـ.

غزل سرایی رومی

چکیده:

غزلیات رومی شامل دیوان شمس می باشد. رومی هیچ جا اسم خود یا تخلص خود را نیاورده. غالب غزلیات دارای مضامینی است که علاقه مفروطی به مرشد خود را اظهار دارد. بعضی از غزلیات هم حاکی از کیفیت فراقست که مرشدش او را ترک گفته. پس از غیبت شمس مظمح نظر محبت رومی صلاح الدین زرکوب شد. مهم ترین موضوع غزل رومی تصوف و سلوک است. رومی قابل به وحدت انسانی است.

کلیات غزلیات رومی شامل دیوان شمس تبریزی می باشد. این دیوان مسمی به اسم شمس تبریزی است. رومی هیچ جا اسم خود یا تخلص خود را نیاورده. این دیوان علاوه بر غزلیات دارای قصاید، ترجیعات و رباعیات نیز می باشد. تعداد ابیات این دیوان در حدود ۳۸۴۰۰ می رسد. این دیوان از سال ۶۴۲ هجری یعنی از ورود شمس تبریزی در قونیه و غیبت وی در ۶۵۳ هجری تا وفات صلاح الدین زرکوب یعنی تا سال ۶۶۲ هجری تکمیل رسید.

غالب غزلیات دارای مضامینی است که علاقه مفروطی به مرشد خود شمس تبریزی را اظهار دارد. گاهی مرشدش حضور دارد و نزدیک شاعر موجود است. او محبوب وی است. ساقی وی است. پیر و مرشد وی است. او باوی والهانه محبت می ورزد. دل و جان را قربانش می کند و برای یک لمحه نمی خواهد از وی جدا شود. در بعضی از غزلیات او را صنم و بت گفته است تا

۱- استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشکده دولتی لاهور و محقق فعلی دانشگاه پنجاب، لاهور.
۲- دیوان «حضرت شمس تبریز» چاپ منشی نولکشور، چاپ ۱۸۸۷م در حدود ۹۰۰۰ بیت دارد. و کلیات شمس تبریز چاپ ۱۳۴۲ هـ ش (تهران) ایران در حدود ۳۸۴۰۰ بیت دارد.

حدی کہ او را «خدای من» گفته است. کسی کہ شیفتگی او را با شمس تبریزی آگاہ نیست، ممکن است این چنین غزلها را داستان عشقی و خیالی تصور کند. بعضی از غزلیات حاکی از کیفیت فراقیست کہ مرشدش او را ترک گفته و بیرون رفته است. شاعر در جدائی او می سوزد. بی قرار و بی تاب است. اشعار زیر کہ در فراقش گفته است، نشان می دهد کہ مرشدش به نظر او چه مقام و مرتبه داشت.

از فراق شمس دین افتاده ام در تنگنا

او مسیح روزگار و درد چشم بی دوا

گرچه درد عشق را، او راحت جان منست

خون جانم گریبیزد او بود صد خون بها

عشق شمس الدینست یا نور کف موسیست آن

این خیال شمس دین یا خود دو صد عیسیست آن

عشق شمس حق و دین کان گوهر کانیست آن

در دو عالم جان ودل را دولت معنیست آن

پس از وفات شمس تبریزی مطمح نظر محبت رومی، صلاح الدین

زرکوب شد. در بسیاری از غزلیات او را خطاب کرده. او را مورد تحسین و تقدیر

قرار داده. در یاد او بی قرار بوده است. اشعار زیر نمایانگر احترام و عقیدت وی

است.

صلاح الدین یعقوبی جوهر بخش زرکوبان

که او خورشید اسرار است و علام الغیوب آمد

حکمت از شه صلاح الدین رسد آنک چون خورشید یکتا می رود

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی

زهی صورت، زهی معنی، زهی خوبی زهی خوبی

در بعضی از غزلیات، مخاطب شاعر محبوبیست که دارای گوشت و

پوست است. وی با او عشق می ورزد. می خواهد با او نزدیکتر شود. او را در بر

گیرد. در قرب و وصال او تلذذ بدست آرد. در بعضی از اشعار با بی باکی، آن

عواطف را نشان داده مثل شخصی که با محبوب نزدیک می شود و در همین

اتصال هر چه می خواهد می کند. غزلهای زیر حاکی ازین احوال می باشد.
آن دلبر من آمد بر من
گفتا بروم کاریست مهم
گفتم بخدا گر تو بروی
آخر تو شبی رحمی نکنی
زننده شد ازوبام و در من
در شهر مرا جان و سر من
امشب نزید این پیکر من
بر رنگ و رخ همچو زر من

*

باغست و بهار و سرو عالی
بگشای نقاب و در فرو بند
ای ساقی شاد کام خوش حال
تاخوش بخوریم و خوش بخشیم
منامی نرویم ازین حوالی
ماییم و تویی و خانه خالی
پیش آر شراب را تو حالی
در سایه لطف لایزالی

موضوع عشق جان غزل است. اگر عشق نیست غزل هم نیست. عشق خواه با محبوب مجازی باشد خواه با محبوب حقیقی یا با پیر و مرشد در سراسر غزل یک عاطفه سرشار در جریان می باشد. مولانا روم جابجا در غزلیات خود از عشق توصیف کرده و از حقیقت آن آگاهی بخشیده است. مثلاً

روح را که عشق حقیقی شعار نیست

نابوده به که بودن او غیر عار نیست

در عشق مست باش که عشق است هر چه هست

بی کار و بار عشق بر دوست بار نیست

عشقیست و عاشقیست که باقیست تا ابد

دل نه جز این منه که بجز مستعار نیست

در بعضی از غزلیات، مولانا احوال و کوائف قلبی و ذهنی خود را بیان

کرده است. دوراه طریقت پس از عبادات و ریاضات، گداز روح که دست داده

با تب و تابی که دریافت نموده است، آن را علناً بروز داده است، مثلاً

دست نه برسینه ام کماندر تبم

روی خود بر روی زرد من بنه

می بر آید دودها از یاریم

می دهد بوی جگر از دو لبم

من شب و روز اندرون مکتبم

مکتب تعلیم عشاق آتش است

مهمترین موضوع غزل رومی تصوف و سلوک است. مولانا مثل یک صوفی و عالم روحانی اول احوال قلب و ذهن مردم ناتراشیده را بیان می کند. بعد برای اصلاح و ارتقای احوال آن رهنمایی می کند. مثلاً غزل زیر را می توان نشان راه قرار داد:

اگر دلی از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
اگر به آب ریاضت بر آوری غسلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد
از منزل هوسهات دوگام پیش نهی
نزول در حرم کبریا توانی کرد
اگر به جیب تفکر فروبری سرخویش
گذشته های قضا را ادا توانی کرد

مولانا روم در بعضی از غزلیات وضعیت فکری و روحانی و معاشی زمان خود را تشخیص کرده و هویت ذهنی و اخلاقی را نشان داده و تمنای مرد شجاع و صالح را نموده است.
این چند شعر از غزل بلند پایه او مظهر این حال است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دام و دد ملولم و انسانم آرزوست
زین هم رهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
رومی قایل به وحدت انسانی بود. چون خدا در دل جا گیرد و دویی از بین می رود. و هر جا حکومت خدایی حکم فرماست، بنی نوع انسان یک خانواده عالمی بنظر می آید. تعصبات مذهبی و میهنی از بین می رود و صوفی نیز خود را یکی از برادران انسانی تصور می کند. مثلاً اشعار زیر از غزلی:
چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی دانم

نه ترسا نه یهودم من نه گبرم نه مسلمانم
نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بحریم
نه از کان طبیعتم نه از افلاک گردانم

مولانا روم برای توضیح مطالب و مفاهیم تصوف و سلوک، مصطلحات می و میکند، ساقی و خم و خرابات را بکار می برد. گاهی خودش مفهوم این مصطلحات را توضیح کرده مثلاً: باده عشق، میکند الفت، خرابات محبت

و غیره ، لیکن بعضی جا این کلمات را در معانی لغوی بکار برده که از معانی مجازی آن نتوان استفاده کرد. مثلاً این اشعار :

فرمای تو ساقی را آن شادی باقی را تا باد نه پیماید تا باده پیماید

رطلی ز می باقی از غایت لاوراقی هر نقش که اندیشی در دل به تو بنماید

یکی از مختصات غزلهای رومی این است که بحوری که بکار برده با

اصول موسیقی هم آهنگ می باشد. او خود دوستدار موسیقی بود. او مطرب را

صدا می کند تا نغمه ای بسراید و چنگ و ریاب را هم صدا کند. صدای زیر و بم

او را به وجد می آورد. گاه گاهی که نزدیک دکان صلاح الدین زرکوب

می گذشت، از صدای ضربهای زرکوبی به وجد می آمد رقص می کرد و شعر

می سرود. موسیقی رکن اساسی غزل می باشد. تکرار حروف و کلمات و خوش

نوایی ردیف برای قوالان در برآوردن غنا کمک می کند. مولانا شیفته صدای نی

بود. از نوایش تب و تاب عشق ایجاد می شود. در غزلی شیفتگی خود را نسبت

به نی ابراز کرده است.

ای نای خوش نوای که دلدار و دلخوشی دم می دهی تو گرم و دم سرد می کشی

آتش فتاد در نی و عالم گرفته درد زیرا ندای عشق زنی هست آتشی

مولانا بر بنای همین عقیده دل داده سماع بود. بر یک نوای دل فروزنی

بوجد می آمد. پیروان مولانا که به فرقه مولویه ، شهرت دارند، رقص و سرود را

از مراسم طریقت می دانند. مولانا در اشعار زیر مختصات سماع را بیان کرده .

سماع آرام جان زندگانست کسی داند که او را جان جانست

چنین کس را سماع و دف چه باید سماع از بهر وصل دلستانست

کسانی که روشن سوی قبله است سماع این جهان و آن جهانست

رومی طبعاً شاعر نبود. پیش از ملاقات با شمس تبریزی شعری نگفته .

اگر گفته است وجود آن معلوم نیست. او نسبت به شعر گویی خود می گوید :

من از بیم آنکه یاران ملول نشوند شعر می گویم و گرنه من کجا و شعر کجا،

والله که من از شعر بیزارم و پیش من ازین بدتر چیزی نیست (فیه مافیه)

هر چه باشد بر من تا که از اولاف زخم هست مرا فن دگر غیر فنون شعراء

می گویند در حال شور و مستی کلام موزون از درونش می جوشید . هم نشینان او آن را ضبط می کردند. در دلش عشق مرشد موجزن بود. وی در اشعار خود نام مرشد را به تکرار می آرد، و به این نمط تأثیرش را می افزود. از تکرار کلمات درد و کرب گوینده مشهود می گردد، مثلاً این بیت :

ای شمس دین ای شمس دین ، در من نگر درمن نگر

روزی شود کز جان و دل، یکتا شوم یکتا شوم
در ادبیات فارسی هیچ شاعر صوفی نیست که به این شیفتگی و وارستگی غزلی گفته باشد و آمیزش عشق و فلسفه داشته باشند.

ولی مولانا پر از شور و هیجان است . احساسات و جذبات مثل طوفان بیرون می آید. وی خود گفته:

همه جوشم همه موجم سر دریای تو دارم

خون چو می جوشد منش از شعر رنگی می دم
معمولاً غزل دارای اشعاریست و هر شعر فکر و خیال گوناگون دارد . و لیکن غزلهای رومی اغلب در یک حال و کیفیت گفته شده است و یک حال و خیال دربر دارد.

رومی نه تنها شاعر ایران است بلکه شاعر جهانی بشمار می آید. هیچ شاعر عالم این چنین جذب و حال و شور و هیجان ، مواعظ و معارف ، تحرک و تثبیت ندارد.



اهمیت مثنوی مولانا در شبه قاره

چکیده:

شهره مثنوی مولانا در حین حیات وی در ربع سوم قرن هفتم هجری قمری در شبه قاره پیچیده بود. در شبه قاره آثار مولانا بویژه مثنوی معنوی دارای دو جنبه می باشد، یکی جنبه آموزشی و دوم جنبه فکری. قبل از آغاز صنعت چاپ، صدها نسخه خطی در کتابخانه های عمومی و خصوصی و آموزشگاه های علمی مورد استفاده بود، و طی دو قرن اخیر هم ده ها چاپخانه معتبر در سراسر شبه قاره بکرات، به چاپ و نشر متن مثنوی، تراجم و شرح های مثنوی دست زده اند. مطبع منشی نولکشور در این امر پیشتاز بوده است. تراجم متعدد مثنوی علاوه بر زبان اردو، در زبانهای بنگالی، سندهی، پنجابی و سایر زبانهای منطقه ای شبه قاره چاپ و منتشر گردیده که نشانگر محبوبیت مثنوی می باشد.

مثنوی معنوی، مهم ترین و بانفوذ ترین اثر مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است که طی هفت قرن ونیم اخیر در سراسر جهان فارسی بویژه در شبه قاره پاکستان و هند، حایز اهمیت و مورد توجه محافل علمی، ادبی و عرفانی بوده است ۱

اگرچه هزاران مثنوی بزبان فارسی سروده شده، اما طی قرنهای کلمه «مثنوی» علی الاطلاق به مثنوی مولانا اختصاص پیدا کرده است ۲. مولانا عبدالرحمن جامی در علو مقام مثنوی مولانا، بدین گونه ابراز عقیده کرده است:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی ۳

شهره مثنوی مولانا، در حین حیات وی، در ربع سوم قرن هفتم هجری قمری در شبه قاره پیچیده بود. شبلی نعمانی به نقل از نفحات الانس جامی،

۱ - مدیر فصلنامه دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

نوشته است که بو علی قلندر پانی پتی «هم مجلس» مولوی بوده است. تأثیر و نفوذ مثنوی معنوی در مثنویهای سروده بوعلی قلندر پانی پتی این واقعیت را باثبات می‌رساند. این امر جالب توجه می‌باشد که علامه اقبال که خود را مرید مولانا قلمداد می‌کند، شالوده «اسرار خودی» را به پیروی از مثنوی بوعلی ریخته بود ۴ و بدین گونه همفکری و گرایشهای زبانی مشترک مولانا و بوعلی مشوق شعری علامه اقبال گردید. همچنین ورود عراقی همدانی و اقامت او بمدت یک ربع قرن در ملتان که ارتباط نزدیک با مولانا داشته است، در نقل و انتقال نفوذ فکری مولوی و محبوبیت مثنوی معنوی در این سامان مؤثر بوده است. مضافاً بر این خانقاه بهاء الدین زکریا در مولتان تجلی گاه این تأثیر و نفوذ بوده است. مثنوی معنوی از قرن نهم هجری جزو مواد درسی در شبه قاره گردیده بود و همزمان نیاز به نوشتن شرحهایی در دوایر آموزشی احساس گردید و نه فقط در شبه قاره بلکه در ماوراءالنهر، فلات ایران و غرب آسیا شرحهای مثنوی بزبانهای عربی، ترکی و فارسی نگاشته شد که حاجی خلیفه در کشف الظنون آن را احاطه کرده است.

در شبه قاره، آثار مولانا بویژه مثنوی معنوی، دارای دو جنبه می‌باشد، یکی جنبه آموزشی ادبی که از نظر درسی برای مردم این سرزمین مورد علاقه عمیقی بوده است. دوم جنبه فکری که از نظر مطالعات رومی توسط افکار ابن عربی، و پس از آن بامدنظر داشتن افکار غزالی آمیخته با توضیحات اعتزالی! در دوره قبل از تیموریان شبه قاره، صوفیان سلسله سهروردی شریعت را اساس طریقت قرار می‌دادند، اما باگذشت زمان تصورات وجودی به مسایل وحدت و کثرت رخنه کرد، و آوازه همه اوست بلند شد. یکی از مفسران افکار مولوی در آغاز دوره تیموریان شبه قاره شاه ابوالمعالی لاهوری است که توضیحات مربوط به برخی از اشعار مولانا را دارا شکوه در سکینه الاولیا نقل نموده است.

چنانکه متذکر گردیده ایم، آوازه مثنوی معنوی در حیات مولانا در شبه قاره نفوذ و رسوخ داشت. قبل از آغاز صنعت چاپ در این سرزمین پهناور صدها نسخ خطی مثنوی در کتابخانه های سلطنتی و عمومی، مدارس و موسسه های علمی مورد استفاده بوده است، اما مثنوی معنوی از قرن سیزدهم

هجری به این طرف بارها در مطبع منشی نولکشور به چاپ رسیده است. سایر مطابع که به نشر مثنوی مولانا همت گماشته اند، تعداد آن به دهها می رسد که شامل مطبع محمدی - دهلی در سالهای ۱۲۶۳ هـ ق، ۱۲۷۳ هـ ق، ۱۳۲۱ هـ ق، ۱۳۳۱ هـ ق، مطبع نامی - کانپور کرارا، مطبع مفید عام - لاهور، مطبع مجیدی - کانپور، مطبع تیج کمار - لکهنو، رفیق عام پریس و سایر مطابع در شهرهای مختلف شبه قاره ۵

ترجمه های مثنوی معنوی بزبان اردو توسط مولوی شناسان متعددی انجام گرفته و بطبع رسیده است که یکی از برجسته ترین آن، ترجمه قاضی سجاد حسین است که میان ۱۹۷۴ و ۱۹۷۸ م در دهلی بچاپ رسیده بود و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز دوره کامل آن را تا مارس ۱۹۷۹ منتشر و در اختیار محافل ادبی و عرفانی پاکستان گذارده بود. ۶. طی قرون اخیر ترجمه منظوم شش دفتر مثنوی و یا برخی از دفترها نیز انجام گرفته که شامل الهام منظوم توسط سیماب اکبرآبادی چاپ لاهور، باغ ارم از منشی مستعان علی چاپ بمبئی، پیراهن یوسفی از یوسف علی شاه چشتی چاپ نولکشور، عقد گوهر ترجمه حکایات منتخب مثنوی از پیرزاده محمد حسین عارف، که با تقریظ علامه اقبال در سال ۱۳۲۰ هـ ق چاپ گردید.

مضافاً براین ترجمه های منثور متعددی از مثنوی انجام گرفته شامل بوستان معرفت از عبدالمجید خان، کتاب مرقوم از عبدالرحمن راسخ، کشف العلوم از مولوی محمد ابراهیم، کلید مثنوی از مولانا اشرف علی تهانوی، مفتاح العلوم از محمد نذیر عرشی که اغلب تراجم به چاپ رسیده است ۷ طی قرن یازدهم هجری شرحهایی متعدد از مثنوی معنوی بسلك نگارش درآمد که شامل لطائف المعنوی از عبداللطیف بن عبدالله عباسی، مکاشفات رضوی از محمد رضا، شرح نور الله احراری و شرح شاه عبدالفتاح و سایر آن می باشد. ۸

اما در قرن دوازدهم هجری شرح های حایز اهمیتی که نگاشته شد شامل المغنی از محمد عابد، اسرار مثنوی و انوار معنوی از عبدالله خویشگی قصوری، حلّ مثنوی از شاه محمد افضل، شرح مثنوی معنوی از شکرالله خان، شرح مثنوی از خواجه ایوب پارسا، شرح مثنوی از بهلول کول ابن میرزا خان

البرکی ، مخزن الاسرار از ولی محمد اکبرآبادی ، در همین قرن محمد کامل کشمیری در تتبع از مثنوی مولانا، مثنوی بحر العرفان حاوی شصت هزار بیت سرود. شاگر هندوی محمد افضل سرخوش بهوپت رای بیراگی متخلص به بیغم قصص فقرای هند تألیف کرد. بعقیده دکتر سید عبدالله ، سرچشمه مثنویهای عرفانی این عصر عرفان مولانا است . اواخر قرن دوازدهم در شبه قاره مقارن باهرج و مرج و تهاجمهایی بوده است بنابر این در زمینه مثنوی کار برجسته ای انجام نگرفت در نیمه اول قرن سیزدهم هجری ملا عبدالعلی محمد بحر العلوم مبسوط ترین شرح مثنوی را نوشت. او فرزند ملا نظام الدین مرتب درس نظامی بود. هنگام تدوین شرح کم نظیر توجه به شرحهایی داشت که در سابق متداول بود، در نتیجه مطالب دقیق عرفانی را عنوان کرده است ۹

در ربع اول قرن چهاردهم هجری ، سوانح مولانا روم مؤلفه شبلی نعمانی ، در مولوی شناسی و محبوبیت مثنوی معنوی نقش مؤثری ایفاء کرد. تدوین سوانح مولانا توجهات محافل علمی و عرفانی شبه قاره را بخود معطوف داشت. قاضی تلمذ حسین انتخاب مثنوی را بنام مرآة المثنوی در ۱۳۵۲ هـ ق چاپ و منتشر کرد. حاجی امداد الله مهاجر مگی دست به انتشار مثنوی با حواشی زد، دو دفتر را رأساً تحشیه و به چاپ رسانید و پس از درگذشت او در ۱۳۱۷ هـ ق بقیه دفاتر را مرید وی بنام مولانا احمد حسن منتشر ساخت. توجه ژرف و گسترده به افکار مولانا در شعر اقبال نیز عامل مؤثری در محبوبیت مثنوی مولانا طی قرن اخیر می باشد.

نفوذ افکار مولانا و مثنوی معنوی را به زبان بنگالی با شرحها و تراجم متعددی که میان ۱۹۶۷ و ۱۹۸۶م اغلب در داکا بچاپ رسیده، می توان مقیاس نمود. با آماری که در دست است در ظرف نوزده سال نه کتاب در زمینه ترجمه و شرح مثنوی و سه کتاب درباره حیات مولانا به بنگالی منتشر گردیده است. ترجمه منظوم مثنوی به پنجابی توسط چند نفر سخنور انجام گرفته که از آن ترجمه منظوم مولوی شاه محمد دین قادری سیالکوٹی چاپ گردیده است. قبلاً ترجمه منظوم به پنجابی بطبع رسیده بود که اسم مترجم آن مشخص نشده بود. در ترجمه مثنوی به سندهی غلام محمد شاهوائی پیشقدم بوده اما مولانا دین محمد فیروزشاهی ترجمه کامل مثنوی را به نام اشرف العلوم انجام داد که

بظن هم رسیده است. ترجمه کامل مثنوی، تا آن جا که اطلاعاتی در دست است، تا به حال به زبان پشتو چاپ و منتشر نگردیده، اما نسخه خطی ترجمه دو دفتر اول بنام اسرار العلوم در کتابخانه اکادمی پشتو پشاور موجود است که مترجمه مولانا عبدالجبار بنگش است. البته ترجمه منشور منتخباتی از مثنوی توسط عبدالاکبر خان اکبر به پشتو به چاپ رسیده است.

محبوبیت مثنوی و افکار مولانا در شبه قاره بحدی بود که اغلب سخنوران برجسته در شعر خود به تتبع وی پرداختند. در آثار منظوم طالب آملی، کلیم کاشانی، بیدل عظیم آبادی و غنی کاشمیری و امثال آن نفوذ لغوی و فکری مولانا مشهود است.

طی قرون دوازدهم و سیزدهم هجری در آثار ملا عبدالحکیم سیالکوتی، سعد الله چنیوتی، شاه عبداللطیف بهتایی، نظام الدین سهالوی، اسلم رازی، ملا عبدالعلی محمد بحر العلوم همسانیهای فکری با مولانا بطور گستردهای مشهود است. همچنین امداد الله مهاجر مگی، مولانا اشرف علی تهانوی، و مولانا شبلی نعمانی در مؤلفات خود، افکار مولانا را در قالبهای گوناگونی عرضه داشتند. قرن چهاردهم هجری شاهد نفوذ عمیق افکار مولوی در فکر و فلسفه علامه اقبال بوده چنانکه مکرر اذعان داشته است:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد

از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

پیر رومی را رفیق راه ساز

تا خدا بنشد ترا سوز و گداز

به دلیل پهنا و ژرفای تأثیر و نفوذ مولانا است که پنجاه سال پیش دکتر عبدالحمید عرفانی وابسته مطبوعاتی و فرهنگی وقت پاکستان در تهران، چون شرح احوال و آثار علامه اقبال را می خواست منتشر سازد، اسم کتاب را «رومی عصر» گذاشت. یک ربع قرن پیش نیز دکتر محمد اکرم اکرام رساله خود را که در همین موضوع چاپ کرد، آن را «اقبال در راه مولوی» نامگذاری کرد.

از مولوی شناسان سرشناس دیگر قرن چهاردهم هجری در شبه قاره شامل محمد یوسف علی چشتی، سیماب اکبرآبادی، نذیر عرشی، رئیس

گوپاموی ، میرولی الله ، دکتر خلیفه عبدالحکیم و دکتر افضل اقبال میباشند. با شواهد گستره مولوی شناسی ، مثنوی خوانی و رومی دوستی طی هفت قرن و نیم اخیر امیدواریم دیگر روح مولانا از ماگله مند نباشد که فرموده است :

هر کسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من

منابع و مراجع :

- ۱ - برصغیر پاک و هند مین مثنوی معنوی س- اعتناء، دکتر اختر راهی، مجله فکر و نظر، (اردو) اداره تحقیقات اسلامی اسلام آباد، ژوئیه ۱۹۷۸م، صص ۳۷-۴۷
- ۲ - تمثیل در شعر مولانا، دکتر محمد علوی مقدم، فصلنامه دانش، اسلام آباد، شماره ۱۶ (زمستان ۱۳۶۷ هـ ش) ص ۴۹.
- ۳ - هنر و اندیشه مولوی از نگاهی دیگر، دکتر غلام ناصر مروت، فصلنامه دانش، اسلام آباد، شماره ۴۴ (بهار ۱۳۷۵ هـ ش) ص ۹۰
- ۴ - ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، مؤلفه دکتر اختر راهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۶م، ص ۳۱۰.
- ۵ - همان، صص ۳۱۱-۳۱۵.
- ۶ - مثنوی معنوی (دفتر ششم) مولانا جلال الدین بلخی معروف به رومی با ترجمه و مقدمه و حواشی اردو، قاضی سجاد حسین، اسلام آباد مقدمه ص ۳.
- ۷ - ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، صص ۳۱۱-۳۱۵.
- ۸ - فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، گردآورده سید عارف نوشاهی، ۱۹۸۶م، صص ۶۸۱-۷۰۵.
- ۹ - برصغیر پاک و هند مین مثنوی معنوی س- اعتناء، دکتر اختر راهی، مجله فکر و نظر (اردو)، اسلام آباد، ژوئیه ۱۹۷۸م، صص ۳۷-۴۷.
- ۱۰ - همان ماخذ.

نگاهی گذرا به حکمت در شعر فارسی بویژه در مثنوی

چکیده:

حکمت و دانش خزینه خاص مؤمن است. حضرت محمد «ص» نبی آخر زمان فرمود «کلمة الحکمة ضالة المؤمن اذ وجدها اخذها» با این فرمان، حضرت محمد «ص» امت خود را تعلیم داد که حکمت از هر کجا که باشد بگیرد، و در زندگانی آن را راهنما سازد، و بازتاب آن در شعر فارسی منعکس است.

خداوند تعالی در قرآن فرموده است که حضرت پیغمبر اکرم «ص» چهار خصوصیات باین مفهوم داشته و دارد. او تلاوت آیات مینماید و تزکیه نفوس انسانی می کند، نوع انسانی را تعلیم الکتاب داده است، و حکمت را تکمیل کرده است. خداوند تعالی در قرآن همچنین فرموده است: «من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً». علامه اقبال مفهوم این آیت را در شعر بیان کرده است:

گفت حکمت را خدا خیر کثیر هر کجا این خیر را بینی بگیر

در ضمن مطالعه در شعر حافظ، صائب تبریزی، سعدی شیرازی، و مولانا رومی و سایرین سراغ این حکمت را می یابیم. این شعرای فارسی زندگی را بنظر عمیق مطالعه کرده اند. در قصه های طوطی و دراج و سار، گوهرهای حکمت برای خوانندگان جمع آوری کرده اند، که این قصه ها در مسائل زندگانی راهنمایی می کنند، و زندگی را سهل می کنند.

من یکی از اقوال سعدی را اساس دیپلماسی جدید می شناسم. در یکی از حکایات شیخ سعدی بیان کرده که پادشاهی بکشتن اسیری حکم داد. آن اسیر در حالت یأس و ناامیدی پادشاه را دشنام دادن گرفت. پادشاه پرسید، چه می گوید؟ یکی از وزیران نیک منش گفت. ای خداوند این بی چاره زاری می کند و درخواست عفو و درگذر کرده است، ملک را رحمت آمد، و از سر خون او گذشت. وزیر دیگر که مخالف وزیر مصلحت بین بود گفت. آن اسیر ملک را دشنام می داد و ناسزا می گفت، و تو ملک را دروغ گفته ای. ملک از این سخن وزیر به خشم آمد، و گفت. آن دروغ وی پسندیده تر آمده مرا تا از این راست که توگفتی که «دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز» این جمله سعدی اساس دیپلماسی جدید می تواند باشد.

فرهنگ و ادبیات فارسی پُر از حکمت و دانش عملی است. زبان فارسی پیرایه اظهار شیرین و دلکش دارد. صائب تبریزی که در تشبیه و استعاره دارای مقام منفرد است، می گوید:

۱- گرد آورنده منتخباتی از «حکایات رومی» به نثر اردو چاپ اسلام آباد

فروتنی ست دلیل رسیدگان کمال
 صائب در شعر دیگر می گوید :

دوست دشمن می شود صائب بوقت بی کسی
 خون زخم آهوان ره می برد صیاد
 زبان فارسی در زبانهای مختلف مشرق زمین، مثل زبان فرانسه در زبانها
 اروپایی است، که زبان فرانسه رازبان دیپلوماسی می گویند. در مشرق زبان
 فارسی زبان دیپلوماسی است که در زبان فارسی، آداب، شیرینی، طرز بیان
 چندان دلکش است که شنونده و خواننده را بطرف خود منعطف و متوج
 می کند. در زبان فارسی آهنگ موسیقی است و تبیین بحر معانی و مطالب وسیع
 در کلمات معدودی سهل است.

نگارنده که منتخبی از حکایات رومی را از مثنوی مولانا جمع آوری کرد
 و حکمت و دانش مولانا روم در زبان سلیس اردو برای خوانندگان پاکستان
 اردو دانان بعنوان «حکایات رومی» نوشته ام از آن، یکی از حکایات چنین است
 که مولانا در مثنوی بیان کرده است :

یکی از صیادان مرغکی را گرفت - مرغ او را گفت که تو بسی گاو و گاو میش
 خورده ای من مرغ حقیر ترا چه سیری می توانم فراهم کنم. تو اگر مرا آزاد کنی
 من ترا سه پند می دهم که ازین سه پند تو نیک بخت می گردی. اولین پند
 می دهم بر پشت دست تو و دوم پند می دهم بر سر دیوار. سومین پند می دهم
 موقعی که بر درخت بنشینم. آن صیاد قبول کرد. در زبان شعری مولانا روم، هر
 سه پند و واقعه را بشنوید :

آنچه بر دستت اینست آن سخن
 گفت دیگر برگزیده غم مخور
 بعد از آن گفتش که در جسم کتیم
 دولت تو بخت فرزندان تو
 گشت غم ناک و همین گفت آه آه
 من چرا آزاد کردم مر ترا
 مرغ گفتش نی نصیحت کردم
 و آن دوم پسندت بگفتم کز ضلال
 من نیم خود سه درم سنگ ای اسد
 خواجه باز آمد بخود گفتا که هین
 گفت آری خوش عمل کردی بدان
 پسند گفتن با جهول خواب ناک
 چاک حلق و جهل نپذیرد رفو
 زآنکه جاهل جهل را بنده بود

که معانی را ز کس باور مکن
 چون ز تو بگذشت ز آن حسرت مبر
 ده درم سنگ است یک ذر یتیم
 بود آن گوهر بحق جان تو
 این چرا کردم که شد کارم تباه
 زین جیل از راه بردی مر مرا
 که مبادا برگزیده دی غمت
 هیچ تو باور مکن قول محال
 ده درم سنگ اندرونم چون بود
 باز گو پند سوم ای نازنین
 تا بگویم پسند خالص را یکنان
 تخم افکندن بود در شوره خاک
 تخم حکمت کم و بیش ای پند گو
 چونکه تو پندش دهی او نشنود

اندیشہ

و

اندیشہ مندان (۲)

گفتگوی تمدنها در پرتو آیاتی از قرآن کریم (۱)

چکیده:

معادلهای گفتگو مکالمه، مباحثه و مناظره می باشد و منظور از تمدن شامل همه مفاهیمی است که تمدن و فرهنگ دارند، بنابراین گفتگوی تمدنها به مجموعه گفتگوهایی که در حوزه فرهنگ و دین و تمدن انجام می شود، اطلاق می گردد. قرآن کریم آخرین و کاملترین کتاب آسمانی که خداوند ارزانی داشته تا بشر با تمسک بدان می توان از گمراهیها خود را به ساحل نجات برساند. قرآن مجید الگویی است جاودانی برای بشر که چگونه زمینه گفتگو و بحث و راه رسیدن به حق را فراگیرد.

گفتگو و گفت و شنید در فارسی و معادلهای آن در عربی و انگلیسی چون مکالمه، مباحثه، مناظره (۲)، Talk، Discuss، Dialogue (۳) و نظایر آن به معنی سخن گفتن و حرف زدن دو یا چند نفر را بایکدیگر گویند، که موضوع آن از پرسش و پاسخهای روزمره و معمول تا بحثهای ادبی، علمی، و فرهنگی جامع و عمیق را در برمی گیرد. گفتگو در معنای اصطلاحی آن، بویژه در موضوع گفتگوی تمدنها مشارکت دو یا چند نفر یا چندین دسته از صاحب نظران، دانشمندان و متخصصان یک یا مجموعه ای از کشورها با ویژگیهای تمدنی خاص را گویند که بر اساس شناخت جامع و عمیقی که از سیر تمدنهای بشری دارند، با یکدیگر به بحث و گفتگو می پردازند تا در پرتو آن بتوانند ضمن عرضه دیدگاههای مشترک تمدنی به تفاهم برسند. از این طریق با شناخت درستی که

۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، مدیر سابق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و مدیر مسوول اسبق فصلنامه دانش.

پیروان هر تمدنی از دیدگاهها و اندیشه های پیروان دیگر تمدنها پیدا می کنند بر اساس مدارا، دوستی و تفاهم و احترام متقابل و با حفظ ویژگیهای تمدنی خود، در ایجاد جهانی مبتنی بر صلح، آزادی و عدالت کوشش نمایند.

در اینجا برغم تعاریف گوناگونی که از تمدن و فرهنگ به عمل آمده است و گاه یکی اعم یا اخص از دیگری واقع می شود، منظور از تمدن شامل همه مفاهیمی است که فرهنگ و تمدن دارند. بنابر این گفتگوی تمدنها به مجموعه گفتگوهایی که در حوزه فرهنگ و دین و تمدن و به طور کلی همه شئون زندگانی بشر انجام می شود، اطلاق می گردد.

قرآن کریم آخرین و کاملترین کتاب آسمانی است که خداوند بر بشر ارزانی داشته است و راهنمایی است برای همه انسانها در همه اعصار و لاجرم بشر با تمسک بدان می تواند از اقیانوس سرگشتگی ها، ظلمها و گمراهیها خود رابه ساحل نجات برساند. خداوند در قرآن کریم می فرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر. (۴) ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. بزرگوارترین شما نزد خدا باتقوا ترین مردمند و خدا کاملاً آگاه است. پس چنانکه خداوند اراده می کرد می توانست همه مردم را سفید، سیاه، زرد و یا هر رنگ دیگری بیافریند و یا از نظر محل زندگی همه را در یک محیط و آب و هوا، و محل زیست آنان را گرم، سرد یا معتدل قرار دهد، لیکن مشیت الهی بر این قرار گرفته است که نوع بشر که از نظر خلقت یکسان هستند، بر اثر لیاقتهایی که کسب و رشد و پیشرفتی که حاصل می کنند مورد ارزیابی قرار گیرند. به همین مناسبت خداوند به واسطه فرستادگان خویش بشر را همواره در طی طریق هدایت قرار داده است، که آزادانه راه خویش را انتخاب کند، که انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً (۵) فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدینهم الله و اولئک هم اولوا الالباب (۶)

و همراه باتعین شأن خلیفه الهی برای بشر با وی به گفتگو پرداخته است

که آثار آن در سراسر قرآن کریم وجود دارد و از جمله آنها گفتگوهایی است که میان خداوند با حضرت موسی و حضرت آدم علیهما السلام جریان دارد. (۷)

قرآن کتابی آسمانی است از جانب خداوند ناس و برای ناس و لا جرم الگویی است جاودانی برای بشر که چگونه زمینه گفتگو و بحث در راه رسیدن به حق را فرا گیرد. در گفتگویی که پیامبران با مشرکان دارند بوضوح تعالیم الهی منعکس می باشد که به چه نحوی با آنان سخن گفته می شود و چگونه با شیوه ای منطقی و مستدل و در جهت هدایت آنان زمینه بحث گشوده می شود. حتی در برخورد با فرعون که سخت طغیان کرده است؛ خداوند یکی از پیامبران بزرگ خویش را به سوی او می فرستد تا با او به گفتگو بپردازد؛ و موسی را با معجزات الهی تقویت می کند و نیز خواسته های موسی را که از جمله آنها عطای شرح صدر و آسان گرداندن امور و روانی بیان و فهم سخن او از جانب مردم و وزیر و معاون گردانیدن برادرش هارون است مورد اجابت قرار می دهد؛ و آنگاه پس از آموزشهای لازم و حصول تواناییهای ویژه او را به سوی فرعون روانه می کند. پس آن هنگام که امر می کند تو و برادرت هارون به سوی فرعون که طغیانگری پیشه کرده است، بروید، از آنها می خواهد که با کمال آرامش و متانت با فرعون سخن گوید، شاید که متذکر شود یا از خدا بترسند؛ (۸) و یا اینکه هر دو به جانب فرعون رفته بگویند که ما رسولان پروردگار تویم تا از این پس دست از ظلم و بیداد بر بنی اسرائیل برداری که همانا ما با آیات و معجزات از جانب خدای آفریننده تو آمده ایم و سلام حق بر آنکس که طریق هدایت را پیروی کند. (۹) چنانکه ملاحظه می شود خداوندی که خالق کل هستی هست و وجود همه چیز به اراده اوست با آفریده خود چنین رفتار می کند. آفریده ای که حقوق بندگی را که ادا نکرده است در مقابل خالق خود نیز طغیان کرده است؛ و علاوه بر آن بندگان خدا را به اسارت کشانده است، مستضعفان را که خداوند وعده پیشوایی آنان را بر زمین داده است. اینگونه است که برخی از افراد بشر که در مقابل قدرت الهی کوچکترین اختیازی از خود ندارند متکبران به خود اجازه می دهند که بی توجه به حقوق دیگران که هموعان او می باشند دست به ظلم

و تعدی و اسارت ایشان بزنند و خود را برتر از دیگران بشمرند، متأسفانه طغیان و سرکشی قدرتمندان و زور مداران در طول تاریخ موجبات تباهیهای ویرانگر را برای اجتماعات بشری فراهم کرده است. این طغیان برغم پیشرفتهای فنی و علمی بشر تاکنون ادامه داشته است، و در قرن گذشته میلادی پس از دستاوردهایی عظیم که بشر در ابعاد مادی و تا اندازه معنوی با انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه در غرب پیدا می کند، مواجه با دو جنگ گسترده و ویرانگر جهانی می شود که نطفه هر دو در غرب بسته می شود و خانمانسوزی آن غرب و شرق عالم را در برگرفته موجب نابودی میلیونها انسان می گردد، و متأسفانه قدرتمندان مستکبر که به علت عدم تربیت صحیح سردمداران آنها و رعایت نکردن حقوق دیگران و برتر دانستن خود در مقایسه با انسانهای دیگر و قائل بودن به انواع نژاد پرستی از آن فجایع وحشتناک عبرت نگرفته اند با طغیانگری خود به جنگهای مصیبت بار دیگری چون جنگ کره، ویتنام و خاور میانه دست می زنند. مصیبت بار تر آنکه اینگونه رفتارها طوری اوضاع را دگرگون می کند که برخی اندیشمندان این اجتماعات را به این نتیجه می رسانند که برخورد و جنگ میان تمدنها امری است اجتناب ناپذیر، حال آنکه لازم است نظریه پردازان و معتقدان به چنین ایده ای نگرشی جامعتر به عرصه های روابط انسانی و تاریخ تکامل بشر داشته خود را محدود و مغرور به دوران فروغ مادی غرب ننمایند و چنانچه خود ظرفیت اندیشگی آن را ندارند و ناخواسته ابزار مشروع جلوه دادن اعمال قدرتمندان و سیاستبازان جهانی می گردند نیم نگاهی به اندیشمندانی آزاد اندیش از اجتماعات خود داشته باشند که سعی کرده اند که با دیدی جهانی به مسائل بشری نظر افکنند.

ویل دورانت محقق مشهور امریکایی و صاحب کتاب عظیم تاریخ تمدن اظهار می کند که تمدن هم اشتراک مساعی است و هم رقابت، بنابراین چه بهتر که هر ملتی دارای فرهنگ، دولت، اقتصاد، لباس و آوازهای مخصوص خود باشد و همچنین اظهار می دارد که: اگر داستان ما از خاور آغاز می شود، نه تنها از آن جهت است که این تمدنها به منزله خمیر مایه و شالوده فرهنگ یونان و روم

است که سرهنری مین (Sir Henry Maine) به اشتباه آن را سرچشمه ای می داند که عقل و فکر جدید از آن سیراب شده است. اگر نیک بدانیم که چه مقدار از اختراعات لازم برای زندگانی و همین طور سازمان اقتصادی و سیاسی یا علوم و ادبیات و آنچه در فلسفه و دین در دست ما هست از مصر و خاور زمین برخاسته دچار شگفتی خواهیم شد... نوشتن تاریخ تمدن به شیوه های قدیم یعنی به شیوه های سده های هیجده و نوزده به این ترتیب که از یونان و روم شروع می شود و تمام آسیا تنها در چند خط خلاصه گردد، نه تنها یک خطای علمی است، بلکه نقص بزرگی در نمایاندن واقعیات به شمار خواهد رفت؛ و ممکن است که نتایج شومی به بار بیاورد. (۱۰) محقق و شرق شناس برجسته آلمانی خانم آن ماری شیمل که نامی شناخته شده در جهان در عرصه تحقیقات تاریخی و فرهنگ اسلامی بویژه تصوف و عرفان است در پاسخ به سؤالی در خصوص جهان معاصر غرب اظهار می دارد که بحران بزرگی وجود دارد که بر جهان امروز تحمیل می شود. دلیل این بحران درگیری سختی است که میان جهان مادی و جهان معنوی جریان دارد. جهان غرب که به بالاترین درجه پیشرفت علمی و تکنولوژیک رسیده است، اکنون بیش از گذشته خطرهایی را که تهدیدش می کند، لمس می نماید. غرب اکنون به دنبال راه رهایی می گردد. جوهر بحران در دیدگاه من این است. چاره ای جز بازگشت به ارزشهای معنوی نیست، در غیر این صورت پایان کار وحشتناک خواهد بود. درست است که انسان نیاز به پیشرفت تکنولوژی و علم دارد، ولی این نیاز نباید به بهای قربانی شدن ارزشهای انسانی و معنوی تمام شود. (۱۱) نیاز بشر در توجه به معنویات و پیشگیری از قربانی شدن آن در مسلخ مادیت موجد ارائه نظریه گفتگوی تمدنهاست.

در انتهای هزاره دوم میلادی صلای گفتگوی تمدنها از شرق عالم که همواره منشأ پیدایش حرکت های روحانی و خداجویانه و بشر دوستانه و مصلحانه بوده است، افقی روشن و گسترده را در پیش روی بشر دچار یأس و سرگستگی و آسیب دیده از مناسبات ناهنجار جهانی می گشاید تا در پرتو آن به

صلح، آرامش، دوستی و عدالت اندیشیده بتواند هزاره سوم را بر اساس احترام به انسان و انسانیت و رعایت حقوق دیگران و گشودن دفتر گفتگو با انگیزه کوشش در ایجاد جهانی همراه با صلح، دوستی، و عدالت هزاره تحقق امیدها و همدلیها قرار دهد. این نظریه با پذیرش از سوی همه جوامع انسانی و کشورها به اتفاق آرا مورد تایید سازمان ملل قرار گرفت و سال ۲۰۰۱ سال گفتگوی تمدنها اعلام گردید تا نقطه عطفی در تاریخ بشر و درخشش علم و آگاهی و زدودن جهل و خود خواهی گردد تا در پرتو آن که پاسخی به نیازهای بشر امروزه است نیروهای یزدانی که اکثریت افراد فطری و خداجوی جوامع انسانی را تشکیل می دهند تصمیم گیرنده در روابط جهانی بوده مجالی برای نیروهای شیطانی باقی نگذارند.

لیکن باید اذعان کرد در جهانی که قرنهای زور و سر نیزه حاکم بر مقدرات بشر بوده است و خوی و خصیلت‌های ناشی از آن تا اعماق رفتار و کردار آدمیان رسوخ کرده است، برغم پذیرش جهانی گفتگوی تمدنها نمی توان انتظار داشت که در کوتاه مدت این روابط ناهنجار دگرگون شود، بلکه باید با صبر و متانت و در عین حال تیز هوشی، بامجاهدت و بالهام از کلام جاودانی الهی این ایده را گسترش و تعمیق بخشید تا زمینه های لازم در عرصه عمل برای تحقق این نظریه فراهم گردد. چنانکه خداوند بزرگ وعده فرموده است که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلا و ان الله لمتعالمحسنین. (۱۲).

منابع و مراجع

۱. متن خطابه نگارنده بوده است در سمینار گفتگوی تمدنها که در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۸۰ (۳ فوریه ۲۰۰۲م) با همکاری دانشگاه قائداعظم و رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد (پاکستان) در هتل اسلام آباد (هالیدی این) برگزار گردید.
۲. المناظره: نگرش و اندیشه و بینش در چیزی برای آشکار سازی حقیقت آن. فرهنگ لاروس (عربی - فارسی)، ج ۵، ۲ ج، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳، جلد دوم، ذیل المناظره.

۳. Dialogue: تبادل افکار و عقاید - گفتگو، صحبت .

DISCUSS: بحث کردن ، گفتگو کردن ، مذاکره کردن .

Talk: گفتگو ، مذاکره کردن

فرهنگ دانشگاهی (انگلیسی - فارسی)، عباس آریانپور کاشانی ، منوچهر آریانپور کاشانی،

ج ۶، ۲ ج، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۵.

۴. سورة حجرات (۴۹)، آیه ۱۳. مجموعه ارجاعات و ترجمه های آیات از قرآن کریم در این

نوشتار از ترجمه مهدی الهی قمشه ای آورده شده است.

۵. سورة الانسان (۷۶)، آیه ۳: ما بحقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم حالی خواهد

هدایت. پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواهد آن نعمت را کفران کند.

۶. سورة الزمر (۳۹) بخشی از آیه ۱۷ و تمام آیه ۱۸: [ای رسول] تو هم آن بندگان را به لطف و

رحمت من بشارت آر. آن بندگان که چون سخن بشنوند نیکوتر عمل کنند آنان هستند که

خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.

۷. در سورة قصص (۸) در آیات گوناگون به موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با خداوند

تعالی اختصاص دارد و از جمله آنها آیات ذیل است:

آیات ۱۵ و ۱۶: گفت [موسی] ای خدا من بر خویش ستم کردم تو الهی از من در گذر، خدا

هم از او درگذشت که او بسیار آمرزنده و مهربان است. موسی باز گفت ای خدا به شکرانه

این نعمت نیرو که مرا عطا کردی من هم از بدکاران هرگز یاری نخواهم کرد.

آیات ۲۹ تا ۳۵: چون موسی به آن آتش نزدیک شد به او از جانب وادی ایمن در آن بارگاه

مبارک از آن درخت (مقدس) ندایی رسید که ای موسی هوشدار که منم خدای (یکتا)

پروردگار جهانیان و تو (در این مقام) عصای خود بیفکن چون (عصا افکنند و) بر آن

نگریست دید اژدهایی (مهیّب و) سبک خیز گردید موسی (چنان ترسید که) رو به فرار نهاد

و واپس نگرید. ای موسی پیش آی و مترس که تو ایمن خواهی بود و دست خود را

در گریبان بر و بیرون آور تا بی هیچ نقص برص و مرضی سفید و روشن (چون ماه تابان)

گردد و تا از وحشت و اضطراب بیاسایی باز دست به گریبان بر (تا به حال اول برگردد) این

(عصا و ید بیضا) از جانب خدا بر رسالتت دو برهان (کامل و دو معجز بزرگ الهی) است

(اینک برو) به رسالت به سوی فرعون و فرعونیان که قومی فاسق و نابکارند. گفت ای خدای

من از فرعونیان یک نفر را کشته ام و می ترسم که به خونخواهی مرا به قتل رسانند و با این حال اگر از رسالت ناگزیرم برادرم هارون را نیز که ناطقه اش فصیح تر از من است با من شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند که می ترسم تکذیب رسالتم کنند. فرمود به همدستی برادرت بازویت را قوی می گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز به شما دست نیابند اینک با این آیات و معجزاتی که شما را عطا کردم بروید که شما و پیروانتان غالب خواهید بود.

۸. سوره طه (۲۰)، آیه ۴۴: فقولا له قولاً لیناً لعله يتذكر او يخشى.

۹ - همان؛ آیه ۴۷: فاتياہ فقولا انا رسولا ربک فارسلا معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم قد جئناک باية من ربک والسلام علی من اتبع الهدی.

10 - Will Durant, The Story of Civilization, "Introduction " PP,19-20, New York, 1949

به نقل از تاریخ تمدن اسلام، نوشته دکتر علی اصغر حلبی، چاپ اول با اصلاح و تجدید نظر کلی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲، ص ۲۳.

۱۱ - کیهان فرهنگی، سال هفتم شماره ۶، ص ۵۸.

۱۲ - سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹: و آنانکه در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند محققاً آنها را به راه (معرفت و لطف) خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نکو کاران است.

پیغام اقبال به امت اسلام

چکیده:

اقبال نه فقط با سرگذشت مسلمانان در طول تاریخ آگاهی ژرفی داشته، بلکه با نور بصیرت نیز که ودیعه الهی است دارای بهره وافی بود، بنابراین اوضاع و احوال آتی را هم می توانسته پیش بینی کند. از تعلیمات الهی، احداث نبوی «ص» و تأدیب زمانی، درسهای اتخاذ نموده، به مسلمانان هشدارهایی در شعر فکر انگیز خود داده که برای اهل فکر و نظر و پذیرفتگان پند و اندرز در دوره های مختلف سودمند خواهد بود. راهنمایی های اقبال برای امت اسلام در خور پیروی و شایسته پیگیری است، اما در این رهگذر ملین ایران و پاکستان مسئولیت بیشتری بدوش دارند.

محیط اقبال

چنانکه می دانیم که محیط عصر اقبال درد انگیز بود و در آن دوره غلامی و قتیکه نظر اقبال به جوانان ملی افتاد خیلی دلنگ شد و به همین اصل است که او در «ارمغان حجاز» راجع به عصر خود با نهایت درد و کرب میفرماید:

جوانان را، بد آموز است این عصر
شب ابلیس را روز است این عصر
بدامانش مثال شعله پیچم
که بی نور است و بی سوز است این عصر
اگرچه اقبال در محیط خود خیلی نگران بود ولی هیچ وقت ناامید نه بود و چنین نگاه دور رس می داشت که او از چشم پیش بین خود منظر عصر حاضر را میدید چنانکه در پیام مشرق باین اشعار اظهار داشته است.

پیش بینی اقبال

من درین خاک کهن گوهر جان می بینم
دانه‌ای را که به آغوش زمین است هنوز
کوه رامثل پرکاه سبک می یابم
انقلابی که نگنجد به ضمیر افلاک

چشم هر ذره، چو انجم نگران می بینم
شاخ در شاخ برومند و جوان می بینم
پرکاهی، صفت کوه گران می بینم
بینم و هیچ ندانم که چسان می بینم ۲

انقلاب فکری اقبال

حقیقت این است که این روشن فکری و احساسات انقلابی اقبال تحت
تأثیر افکار معنوی مولوی در شعر او بوجود آمده بود چنانکه خود اقبال درباره
مولوی رومی که باو عقیدت می داشت در «جاوید نامه» میفرماید:

زانکه رومی مغز را داند زیوست
شرح او کردند و او را کس ندید
رقص تن از حرف او آموختند
و درباره رقص جان و رقص تن فلسفه روح انسانی باین اشعار هم ابراز داشته
است:

رقص تن در گردش آرد خاک را
علم و حکم از رقص جان آید بدست

رقص جان بر هم زند، افلاک را
هم زمین هم آسمان آید بدست ۴

آینه نور خداوندی

و بدست آوردن این جذب روحانی تا آن وقت، ممکن نیست تا وقتی که
انسان در دل خود که جای روح انسانی می باشد از سوز و گداز و تپش عشق روح
خود را گرم نسازد و آن آتش عشق بدون آتش عشق محمدی «ص» هیچ وقت
ممکن نیست. که اول اندر نار خود، ما را می سوزاند باز سلطانی جهان می آموزد
و اگر ما صاحب دل هستیم فقط به سوز او هستیم و گرنه نقش باطل آب و گل
هستیم، و برای بدست آوردن عشق محمدی «ص» علامه اقبال در جاویدنامه
باین افکار پر مغز ما را رهنمایی فرموده است:

« او کلیم و، اومسیح و، او خلیل
 آفتاب کائنات اهل دل
 اول اندر، نار خود سوزد ترا
 ما همه باسوز او صاحب دلیم
 او محمد «ص»، او کتاب، او جبرئیل ۵
 از شعاع او، حیات اهل دل
 باز سلطانی، پیاموزد، ترا
 ورنه نقش باطل آب و گلیم
 پس معلوم گردید که این نور عشق حقیقی، بدون شعاع نور آفتاب محمد «ص»
 بدست آوردن ممکن نیست. به دلیل اینکه خدای ذوالجلال خودش در قرآن در
 سوره الرحمن بالفاظ روشن ترمی فرماید:

الرحمن ○ علم القرآن ○ خلق الانسان ○ علمه البیان ○ آیت ۱ تا ۴
 یعنی خدای رحمان پیش از آفرینش انسان، قرآن را بوجود آورده بود و بعداً
 انسان را بانطق گویائی سرفراز کرد. و این کتاب که پیش از آفرینش کائنات در لوح
 محفوظ میداشت بتوسل محبوب حقیقی خود در صورت پیغمبر آخر الزمان
 محمد الرسول الله «ص» را از حیث پیغام آخر برای جهانیان تا روز قیامت
 تفویض فرمود و هر حرف این کتاب فرموده‌ی خدا است که او بتوسل پیغمبر
 آخر الزمان بمانسانید. پس باید گفت که فرموده‌ی رسول فرموده‌ی خداست،
 بالفاظ دیگر بین خدا و انسان ذات رسول گرامی مثل یک آئینه هست و چنانکه
 روشنی آئینه از نور آفتاب میباشد بر همین سبیل روشنی نور خداوندی بتوسل
 آئینه‌ی محمدی «ص» دل‌های ما را منور و روشن می‌سازد. اصلاً خدا، خدا
 هست و محمد محمد «ص» است. اگر آئینه نباشد روشنی آفتاب پیدا نمی‌شود
 بر همین سبیل بدون ذات محمدی «ص» نور خداوندی بدست آوردن ممکن
 نیست.

انسان کامل

لذا همین فلسفه آئینه‌ی نور خداوندی را علامه اقبال در «اسرار خودی»

بعنوان زیر:

«خودی از عشق نظام عالم را مسخر می‌سازد»

رسول اکرم «ص» را در صورت انسان کامل و دارای نیابت الهی باین الفاظ شرح

داده است :

از محبت چون خودی محکم شود	قوتش فرمانده عالم ، شود ۶
پنجه‌ی او ، پنجه‌ی حق می شود	ماه از انگشت او شق می شود
نایب حق ، همچو جان عالم است	هستی او ظل اسم آدم است
از رموز جزو و کل آگه بود	در جهان قایم بامر الله بود

خلوت و عبادت رسول «ص» در غار حرا

و این نیروی روحانی باسانی بدست نمی آید، چنانکه رسول اکرم «ص» در غار حرا خلوت گزینی فرمودند و برای درس دادن آئین و حکومت به ملت خود شبها ریاضت و عبادت خداوندی کردند و انداز سروری بر تخت خسروی هم به آموختند که بنایش بر عدل و الاحسان بود. ملت خود را برای ترویج و توسیع عدل و الاحسان خودشان بدست خود تیغ آهنگداز را برداشتند و اگر در حضور خداوندی نماز می خواندند ، در عشق خداوندی از دیده‌ی خود اشکباری هم کردند، و همین احساسات را علامه اقبال در اسرار خودی طرز ریاضت و عبادت محمدی «ص» را درین اشعار پُر مغز و پُر تاثیر ابراز داشته است :

در شبستان حرا خلوت گزید	قوم و آیین و حکومت آفرید
ماندشها، چشم او ، محروم نوم	تا به تخت خسروی ، خوابید قوم
وقت هیجا ، تیغ او، آهن گداز	دیده‌ی او ، اشکبار ، اندر نماز

آیین مصطفوی بر عدل و الاحسان

برهمن سبیل ، رسول اکرم «ص» در جهان ، مسند اقوام پیش را در نوردیده آیین نو کردند و از کلید دین ، در دنیا گشاده تمام جهان را با انقلاب نوی مزین ساختند. و به دلیل اینکه بر طبق خطبه‌ی حجة الوداع درس مساوات انسانیت باین خوبی بوجود آوردند که هیچ فرق بین بالا و پست نمانده و در نگاه او تمام نسل آدم برابر شمرده غلام و آقا را بریک خوان نعمت آوردند. و مثال آن

منشور محمدی «ص» تا این دم که انسان ستارگان و اجرام فلکی را هم سر کرده است، هیچ سلطنتی یا ملتی باین انداز حقیقت و معنوی بوجود نمی تواند آورد که بنایش به چنین عدل و الاحسان باشد.

علامه اقبال همین افکار معنوی را در «اسرار خودی» در همین باب این طور شرح داده است:

در جهان آیین نو، آغاز کرد	مسند اقوام پیشین، در نورد ۸
از کلید دین، در دنیا گشاد	همچو او، بطن ام گیتی، نژاد
در نگاه او یکی، بالا و پست	با غلام خویش بر یک خوان نشست

نیابت الهی

بعداً در همین باب مرحله سوم مراحل خودی در صورت نیابت الهی اقبال می فرماید که اصلاً بیدار شدن و خوابیدن رسول اکرم «ص» فقط بهر حق می بود بالفاظ دیگر می توان گفت که نشستن و برخاستن و خوابیدن و بیدار شدن فقط برای خدا می بود، همین اصل است که هر نفس که از تار دلش نغمه زایی می کرد از مضراب خداوندی در حرکت می آورد. و با هر نفس او طنطنه الله، از دل برمی خاست و بر دل می نشست و این سلسله طنطنه یا حق یاهو، روح نیابت محمدی «ص» را روشن تر می ساخت. پس مرتبه ی ذات گرامی رسول اکرم «ص» تا به آن درجه رسید که ذات خداوندی، برای راهنمایی نوع انسان او را بشیراً و نذیراً ساخت که ذکرش در قرآن آمده است. لذا ذات گرامی رسول اکرم «ص» توجیه ذات عالم گردید، و از جلال او نجات عالم بوجود آمد. لذا همین افکار که موجب نیابت الهی شد، علامه اقبال در اشعار پُر مغزی این طور آورده است:

نغمه زا، تار دل، از مضراب او	بهر حق بیداری او، خواب او ۹
نوع انسان را بشیر و هم نذیر	هم سپاهی، هم سپهگر، هم اسیر
از قسم او، خیزد اندر گورتین	مرده جانها، چون صنوبر، در چمن
ذات او، توجیه ذات عالم است	از جلال او، نجات عالم است

پس روشن گردید که بدون پیروی آیین خداوندی نجات ما ممکن نیست و علاوه برین اگر ما امروز می خواهیم که بار دیگر آن نیابت خداوندی را بدست آورده زندگی کنیم، در همین عصر حاضر انقلاب نوی آورده راهنمایی جهان می توانیم بکنیم. و درین مورد علامه اقبال ما را دعوت می دهد که ما پیر رومی را رفیق راه زندگی بسازیم تا ازو طرز سوز و گداز روحانی را در آورده تسخیر به مه و پروین می توانیم بکنیم، و می فرماید که اگر از اب وجد صحبت مرد خبیر نیابی، بیاترا می نمایم که آن پیر رومی است و در «جاوید نامه» به جوانان عصر حاضر می فرماید:

گر نیابی، صحبت مرد خبیر
از اب وجد، آنچه من دارم بگیر
پیر رومی را، رفیق راه ساز
تا خدا بخشد ترا، سوز و گداز

پیغامات اقبال به جوانان اسلام

علامه اقبال همین معنی را در «ارمغان حجاز» به عنوان «حضور ملت» به جوانان ملت این پیغام می دهد:

بمنزل کوش مانند مه نو
درین نیلی فضا هر دم فزون شو ۱۰
مقام خویش اگر خواهی درین دیر
بحق دل بند و راه مصطفی «ص» رو

اقبال از حیث مصوّر پاکستان

چنانکه راجع به محیط عصر اقبال گفتیم که دردانگیز بود به دلیل اینکه اقبال برای ملت خود، دل سوزی داشت حس می کرد که مسلمانان هند در زنجیرهای اسارت گرفتار اند و مضطرب و بیقرارند و برای این ملت زبون حال رهنمایی بکار است که آنها را به یک جای جمع آوری می تواند بکند، و این کار تا آن وقت ممکن نیست که در مغزهای ملت آواره و بی سروسامان یک فکر انقلابی پیدا کرده نشود. لذا او برای ملت مسلمان هندیک نظم طویل پر شور و جوش آور بعنوان «شکوه» و «جواب شکوه» بزبان اردو نوشت که در سراسر شبه قاره مخصوصاً جوانان مسلمان را بجوش آورد.

شکوه و جواب شکوه و مسلمانان هند

بندہ آن مناظر جوش آور بچشم خود دیدم کہ مثل ما جوانان مسلمان ہند
ہمین اشعار شکوہ را با آواز بلند و شور انگیز می خواندیم . مثل اینکه :

آگیا عین لرائی مین اگروقت نماز

قبلہ رو ہوک زمین بوس ہوئی قوم حجاز ۱۱

ایک ہی صف مین کھرٹ ہوگٹ محمود وایاز

نہ کوئی بندہ رھا اور نہ کوئی بندہ نواز

بندہ و صاحب و محتاج وغنی ایک ہوٹ

تری سرکار مین پہنچ توسبھی ایک ہوٹ

علامہ اقبال در اشعار مزبور بحوالہ تاریخ اسلام مناظر جہاد پیش کردہ

می فرماید کہ ای مسلمانان ہند ملت مسلمان ما آنست کہ در تاریخ جہانیان یک
تاریخ نوی بوجود آورده بودند مساوات انسانیت میداشتند و هیچ ملتی تا این
دم مثالی نیاورده است پس اشارہ بہ آن مناظرہ جہاد اسلامی را در آورده شرح
می دہد ، وقتیکہ مسلمانان جہاد میکردند وقت نماز آمد بہ دو گروہ تقسیم
شدند گروہی از آنها بر سر پیکار بہ کفر میبود و گروہی دوم قبلہ رو شدہ برای
سجدہ زمین بوس میشدند و صف بندی کردہ در یک صف نماز بدون امتیاز شاہ
و گدا صف آرا میشدند و بندہ و صاحب و محتاج وغنی در یک صف ایستادہ در
حضور خداوندی نماز ادا می کردند .

و ما جوانان ملت مسلمان در آن زمان کہ در اسارت و زبون حالی میبودیم

اینقدر بجوش می آمدیم کہ نعرہ های ما سقف فلک را شگافتہ در حضور
خداوند حتماً می رسید .

فکر انقلابی اقبال ذہن مسلمانان را بجوش آورد

شاہدم ، وقتی کہ ما جوانان ملت مسلمان در ہند ہمین اشعار پر مغز و

جوش آور باواز های بلند می خواندیم و در گروہ های آزادی خواہان ہمین

اشعار ولولہ انگیز بر راہ های کوچہ و بازار می خواندیم و ملت خود را برای

آزادی بجوش می آوردیم . و درین مورد خود اقبال واقعاً راست می فرماید که :
 هجومی بود ، راه گم کرده در دشت ز آوای درایم کاروان شد
 و ما کاروان شدیم و دیدیم وقت آمد که همان آرزوی اقبال که تصور یک خطه
 برای مسلمانان هند، جداگانه بصورت پاکستان بوجود آمد . ، اگر اقبال ، فکر
 انقلابی نمی آورد ممکن نبود که پاکستان وجود داشته باشد .
 و بعداً خود اقبال در زندگی خود، قائد اعظم محمد علی جناح را ابلاغ کرد که
 من انقلاب فکری در ملت خود بوجود آورده ام شما باید که انقلاب عملی بکار
 ببرید . لذا این وقت پاکستان ما یک ملتی آزاد است که مرهون منت نه فقط از
 اقبال است بلکه باید گفت که آن مولوی رومی است که در مغز اقبال فکر اسلامی
 را بوجود آورده .

ملت پاکستان و ایران یک زبان و یک دل و یک جان

اگر ما راجع به وجود جمهوری اسلامی پاکستان و ایران بدقت نگاه کنیم
 می بینیم که این دو کشور اسلامی بعلت وحدت ملی اسلامی همیشه بایکدیگر
 همکاری کرده اند و امروز هم در نقشه ی جهان رو بارتقاء هستند .

اقبال و حضرت امام خمینی

حقیقت اینست که علامه اقبال چنانکه گفتیم یک نگاه دور رس
 می داشت اشعار محبت آمیزی برای جوانان عجم نوشته است، در آن پیش
 گوئی اقبال صد در صد درست ثابت شده است چنانکه اقبال اول ملت
 مسلمانان هند را بیدار کرده فرموده بود :

هجومی بود راه گم کرده در دشت ز آوای درایم کاروان شد

بر همین سبیل در « پیام مشرق » بعنوان لاله طور راجع به ایران میفرماید

عجم از نغمه های من جوان شد ز سودایم متاع او گران شد ۱۲

علاوه ازین آن شعر معركة الآرا که علامه اقبال در « زبور عجم » ملت ایران را
 « جان من و جان شما » خطاب کرده هم موجب انقلاب اسلامی در ایران شد ، و

آن نظم باین مطلع شروع می شود:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما ۱۳
که در این نظم از نگاه دور رس خود اشاره به انقلاب اسلامی ایران کرده است:
چنانکه میفرماید:

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما ۱۴
و آن پیش‌گویی اقبال در صورت حضرت آیت الله خمینی تحقق یافت که در
کشور ایران انقلاب اسلامی را بوجود آورد.

و چنانکه اقبال در اسرار خودی در نیابت الهی اظهار داشته است یعنی وقتیکه
یک مسلمان در پیروی رسول اکرم «ص» از رموز جزو و کل آگاه می شود، در
جهان قائم بامر الله می بود. و چون قائم بامر الله می شود در فطرتش آن نیروی
انقلاب پیدا می شود که عالمی دیگر در وجود می آرد. چنانکه میفرماید:

از رموز جزو و کل آگه بود
در جهان قائم بامر الله بود ۱۵
خیمه چون در وسعت عالم زند
این بساط کهنه را برهم زند
فطرتش معمور و می خواهد نمود
عالمی دیگر بیارد در وجود
صد جهان مثل جهان جزو و کل
روید از کشت خیال او چو گل
پخته سازد فطرت هر خام را
از چرم بیرون کند اصنام را
و دیدیم که حضرت آیه الله خمینی با همین اوصاف در ایران انقلاب اسلامی را
بوجود آورد.

دوره خاتمی و ایران امروز

حقیقت اینست چنانکه برادران ایرانی در پیروی امام خمینی ارزش های
روحانی را بدست آورده اند، امروز تقاضای وقت است که در زمان دکتر خاتمی
برادران ملت ایران در خلای آسمانی بر ماه و ستارگان کمند انداخته آن را مسخر
بسازند. به دلیل اینکه بر طبق ارشاد خداوندی این وظیفه ی ما مسلمانان کل
جهان است که از حیث خلیفه الارض ما درین عالم اول نظام مملکتی را که
بنایش بر عدل و الاحسان باشد، استحکام داده در علوم و تکنولوژی ابتکارات
نوینی در جهان بیاریم، و ماه و ستارگان را مسخر کنیم.

پیغام اقبال به مسلمانان در عصر حاضر

درین مورد باید ما راهنمایی از فکر اقبال بگیریم چنانکه او در «پیام مشرق» بعنوان نقش فرنگ بما مسلمانان عصر حاضر، این پیام داده است.

وقت آنست که آئین دگر تازه کنیم لوح دل پاک بشویم و ز سر تازه کنیم ۱۶

و این آنوقت ممکن است وقتیکه ما تمام مسلمانان عالم بیک دیگر دستگیری کرده، ربط ملی را استحکام دهیم، و اقبال درین نظم چشم ما گشاده ما را جهت صاحب نظر شدن ترغیب می دهد. به دلیل اینکه وقت آمده است که اکنون تعمیر جهان دگر بکنیم: چنانکه می فرماید:

چشم بگشای اگر چشم تو صاحب نظر است زندگی در پی تعمیر جهان دگر است ۱۷

وحدت ملی پاکستان و ایران

الحمد لله می بینیم که در نقشه جهان امروز بین تمام کشورهای اسلامی فقط پاکستان و ایران ملتی هستند که هر دو زیر راهنمایی مفکران اسلامی عصر حاضر یعنی زیر راهنمایی امام خمینی و تحت تاثیر فکر وحدت ملی اسلام از علامه اقبال کشورهای خودشان را بعد از ایثار و قربانیها زنجیرهای اسارت شان را شکسته انقلابات عظیم آورده اند مثلاً مسلمانان شبه قاره جمهوری اسلامی پاکستان اولین بار روی نقشه جهان بوجود آوردند و در ایران انقلاب اسلامی آورده، جمهوری اسلامی ایران را تشکیل دادند. و اگر ما بر نقشه ی جهان نگاه کنیم، می بینیم که این دو کشور همکیش و همجوار که در عین وسط مشرق قرار دارند اصلاً بر فکر ملی اسلام بصورت وحدت ملی بوجود آورده و امروز به تعمیر جهان دگر اهمیتی زیاد می دهند.

پیدا است که امروز پاکستان، در دنیای اسلام، از حیث نخستین نیروی هسته ای وجود داشته و ایران امروز زیر سرپرستی خاتمی در میدان علوم و تکنولوژی پیش رفت می کند. و اگر امروز این دو کشور اسلامی متحد شده برای استحکام روابط وحدت ملی اسلام تمام کشورهای اسلامی را در یکجا جمع آوری کرده برای تعمیر جهان نوی که بنایش بر عدل والاحسان باشد سعی

کنند آنوقت دور نیست که بعد از استحکام روابط وحدت ملی اسلام بصورت بلوک اسلامی می توانند بوجود بیارند. به دلیل اینکه اساس دین اسلام بر سرحدات روم و شام نیست و نه بر رنگ و نسل قرار دارد بلکه بر فکر وحدت ملی است، مثلاً اگر یک مسلمان شرقی است یا غربی است وقتیکه کلمه توحید لا اله الا الله محمد رسول الله را بزبان میآرد هم فکر و هم زبان می شود و همین اساس وحدت ملی اسلام را علامه اقبال در «رموز بیخودی» در باب رکن اول بعنوان (توحید) اساس دین اسلام را بالفاظ روشن شرح داده است. ۱۸

پیام اتحاد ملی اسلام و وجود بلوک اسلامی

ما مسلمانیم و اولاد خلیل از ابیکم گیر، اگر خواهی دلیل

ملت ما را اساس دیگر است	این اساس، اندر دل ما مضمراست
رشته ی این قوم مثل انجم است	چون نگه هم از نگاه ما گم است
تیر خوش پیکان یک کیشیم ما	یک نما، یک بین، یک اندیشیم ما
مدعای ما، مال ما یکیست	طریز و انداز خیال ما یکیست
ما ز نغمه های او، اخوان شدیم	یک زبان و یک دل و یک جان شدیم

علامه اقبال همین فکر وحدت ملی اسلامی را در «پیام مشرق» بعنوان «لآله طور» در قطعه زیر اینطور شرح داده است

نه افغانیم ونی ترک و تاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم ۱۹
تمیز رنگ و بو بر ما، حرام است که ما پرورده یک نوبهاریم

آن وقت دور نیست وقتی تمام کشورهای اسلامی بعد از ذلت و رسوائی به دست دیگران که اساس کارشان بر عدل و الاحسان قرار ندارد با گرد آوردن نیروی تمام کشورهای مسلمانان جهان، یک بلوک اسلامی را خواهند داشت که اساس آن بر دین فطرت انسانی یعنی بر عدل و الاحسان باشد و موجب امن و امان برای جهانیان خواهد بود. و علامه اقبال در اسرار خودی در مرحله سوم خودی در باب «نیابت الهی» همین پیام صلح را بما چنین شرح داده است:

جام صهبای محبت ، باز ده ۲۰
جنگجویان را بده پیغام صلح

خیز و قانون اخوت ساز ده
باز در عالم ، بیار، ایام صلح

شیرازه بندی ملت مسلمان

اقتضای وقت است که برای استحکام بلوک اسلامی ما مسلمانان عصر حاضر باید شیرازه بندی کنیم و درین مورد علامه اقبال در «رموز بیخودی» باب رکن دوم فلسفه‌ی «لا نبی بعدی» فرموده رسول اکرم «ص» را بالفاظ مدلل شرح داده است و می فرماید چنانکه خدای ذوالجلال بر رسول «ص» ما ، رسالت را ختم کرده است در همین معنی از حیث ملت پیغمبر آخر زمان بر ما شریعت هم ختم کرده است ، و همین اصل است که اکنون ما از حیث ملت آخر موجب رونق و خوشبختی جهانیان می باشیم . لذا لازم است که ما با حفظ سر وحدت ملی ناموس دین مصطفی «ص» را پاسداری کنیم ، و بر راه مصطفوی گام زن شده ، دین اسلام را شیرازه بندی کنیم . یقین است که حق تعالی این شیرازه بندی اسلام را تا ابد استحکام خواهد داد انشاء الله . علامه اقبال همین افکار پر مغز را در باب رکن دوم (رموز بیخودی) بدین طور ابراز داشته است:

پس خدا، بر ما، شریعت ختم کرد	بر رسول «ص» ما ، رسالت ختم کرد ۲۱
رونق از ما ، محفل ایام را	او رسل را ختم و ما اقوام را
لا نبی بعدی ، ز احسان خداست	پرده ناموس دین مصطفی «ص» ست
قوم را، سرمایه ی قوت ، ازو	حفظ سر وحدت ملت ، ازو
حق تعالی ، نقش هر دعوی شکست	تا ابد، اسلام را شیرازه بست

بلوک اسلامی و تسخیر کائنات

لذا در عصر حاضر باید که ما تمام مسلمانان عصر در همین معنی ، شیرازه بندی اسلام کرده تسخیر کائنات کنیم و در پیروی رسول اکرم «ص» کار کنیم . چنانکه خدای ذوالجلال رسول اکرم را چنین تقویت بخشید که ذات گرامی شان هفت آسمان را بچشم زدن عبور کرده تا به سدره المنتهی رسیدند . و

باین معنی که تمام اجرام فلکی مثل ماه و ستارگان و مهر درخشان زیر قدم مقدس آن ذات گرامی بود، تمام کائنات را کاملاً تسخیر کردند و بدرجه بشریت انسان کامل رسیدند و می توان گفت که بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر.

لذا اقبال عقیده می دارد که مسلمانان عصر حاضر از حیث خلیفه الارض در پیروی آنحضرت گرامی «ص»، بر ماه و ستارگان و دیگر اجرام فلکی کمند انداخته تحت تصرف خود بیارند. و در خلای آسمان ایجادات و انکشافات نوی برای استفاده ی جهانیان بکنند و چنین انکشافات نوی بوجود آرند که تا این دم ملتی دیگر نکرده باشد. علاوه ازین، بر زمین و در زمین یعنی در کوه، کنجکاو کرده، طلا و نقره و دیگر معدنیات مفید بر آورده برای استفاده ی تمام نسل انسانی تقدیم کنند. و در بحر ذخار غوطه ها زده نعمت های خداوندی را بر آورند و برای استفاده ملتهای عالم اهداء کنند. حتماً باین خدمات اهل جهان ایشان بار دگر بین ملتهای جهان کامران و سرفراز خواهند شد. انشاء الله.

در آخر علامه اقبال عقیده می دارد. که بعمل آوردن این کار گران لازم است که تمام مسلمانان عالم اول متحد شده یک بلوک اسلامی را بوجود آرند که بنایش بر همان آئین دین فطرت با عدل و الاحسان قرار دارد. یقین است که ما بار دیگر این حق نیابت الهی را دریافته ادامه خواهیم داشت انشاء الله و آن پیغام آخر از علامه اقبال برای مسلمانان اینست که:

بمصطفی «ص» برسان خویش را که دین همه اوست

اگر با او نرسیدی تمام بولهبی است

مآخذ و مراجع:

- ۱- اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، گردآورده احمد سرور، انتشارات کتابخانه سنائی تهران، ایران، ۱۳۴۳ ش - ارمغان حجاز، ص ۴۶۷
- ۲- اقبال، پیام مشرق، ایضاً ص ۲۳۱
- ۳- اقبال، جاوید نامه، ایضاً ص ۳۸۷

- ۴- اقبال، ایضاً، ص ۳۸۷
- ۵- اقبال، ایضاً، ص ۳۸۷
- ۶- اقبال، اسرار خودی، ص ۱۹-۳۱
- ۷- اقبال، اسرار خودی، ایضاً ص ۱۵
- ۸- اقبال، اسرار خودی، ایضاً ص ۱۶
- ۹- اقبال، اسرار خودی، ایضاً ص ۲۳
- ۱۰- اقبال، ارمغان حجاز، ص ۴۵۴
- ۱۱- اقبال، بانگ درا، مطبوعه شیخ غلام علی ایند سنز، لاہور، ۱۹۷۱م
- ۱۲- اقبال، پیام مشرق، گردآورده احمد سرور ص ۸۱
- ۱۳- اقبال، زبور عجم، ایضاً ص ۱۷۶
- ۱۴- اقبال، زبور عجم، ایضاً، ص ۱۷۶
- ۱۵- اقبال، اسرار خودی، ایضاً ص ۳۱-۳۲
- ۱۶- اقبال، پیام مشرق، ایضاً ص ۲۳
- ۱۷- اقبال، پیام مشرق، ایضاً ص ۲۳
- ۱۸- اقبال، رموز بیخودی، ایضاً ص ۶۳-۶۴
- ۱۹- اقبال، پیام مشرق، ایضاً ص ۵۲
- ۲۰- اقبال، اسرار خودی، ایضاً ص ۳۳
- ۲۱- اقبال، رموز بیخودی، ایضاً ص ۷۰.

سهم کتابخانه گنج بخش^۲ در گسترش

سنت‌های پیامبر اکرم «ص»

چکیده:

نسخه های خطی هر زبانی در بردارنده فرهنگ و تمدن مربوط به متکلمان آن زبان است. نسخه های خطی موجود در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد دارای نسخه هایی در موضوعات گونه گون از جمله درباره سیرت و روش و سنت و خلق و خوی حضرت رسول اکرم «ص» است. توجه به تنوع اسمها و عنوانهای کتابهای مربوط به سیره النبی «ص» و بشرح احوال و خصوصیات و کارهای پیامبر اکرم «ص» در شبه قاره، نشانگر علاقه مندیهای مردم مسلمان به اسلام و پیامبر بزرگ آن می باشد. در این گفتار در ضمن اشاره به عناوین ۹۳ نسخه خطی موجود در موضوع سیره، از ۲۹ نسخه خطی نیز آشنایی کافی بدست داده شده است. باید دانست که دهها نسخه هم مکرر و بتعداد زیادی در این گنجینه موجود است.

نسخه های خطی هر زبانی در بردارنده فرهنگ و تمدن مربوط به متکلمان آن زبان است و در حقیقت گنجینه ای ارزشمند از دانشهای گوناگون یک ملت در درازای تاریخ و اعصار و قرون گذشته محسوب می گردد. در میان حدود شانزده هزار^۳ نسخه خطی موجود در کتابخانه گنج بخش در مرکز

۱- رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد و استاد دانشگاه

۲- کتابخانه گنج بخش متعلق به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد پاکستان است که در حال حاضر وسیله سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی اداره می شود. این مرکز و کتابخانه آن در سال ۱۳۴۹ هـ ش / ۱۹۶۹ م تاسیس شده است.

۳- تعداد نسخه های خطی مذکور در بروشور «آشنایی با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، برگ نهم» شانزده هزار و در صفحه هفدهم مقدمه فهرست الفبائی نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمد حسین تسییحی ۱۵۵۴۱ نسخه و با احتساب مجموعه ها (یعنی چند نسخه در یک مجلد) ۲۲۵۱۳ نسخه ذکر شده که فهرست نسخه های مربوط به هر زبانی نیز در

تحقیقات فارسی اسلام آباد به زبانهای مختلف گاه به نسخه هایی برمی خوریم که از دیدگاههای خاصی بسیار ارزشمند می نمایند. گستردگی نسخه های خطی کتابخانه نسبتاً فراگیر و شامل علوم و دانشهای زمان تألیف یا تصنیف آنها و دربردارنده: ادبیات، تاریخ، تذکره شاعران، تصوف و عرفان و حکمت، علوم قرآنی، فقه، فلسفه عملی و غیره است اما در آن میان نسخه هایی که دربردارنده اطلاعاتی درباره سیرت و روش و سنت و خلق و خوی و دیگر صفات پیامبر اکرم (ص) است، نمودی دیگر دارد و این امتیاز را داراست که در طول سی و دو سال که از عمر آن مرکز می گذرد و همچنین در دوره پیش از انتقال به کتابخانه گنج بخش هم، سهم زیادی در گسترش سنتها و روشهای پیامبر اکرم (ص) در میان مسلمانان ایران و پاکستان داشته باشد.

بدیهی است نسخه های خطی یاد شده با تنوعی که دارد در زمینه های گوناگون مربوط به ویژگیها و صفات و روشهای پیامبر اکرم (ص) به مباحث مفصل پرداخته و می تواند در شناخت عظمت و تبیین بعضی ویژگیهای آن حضرت (ص) و بتبع آن، دستورهای اسلامی بسیار سودمند افتد و راهگشای بسیاری پرسشهای جویندگان و تشنگان معارف اصیل اسلامی باشد که این مقاله به بررسی و معرفی همین دسته از نسخه های خطی می پردازد که موضوع آنها خصوصیات حضرت رسول اکرم (ص) است و در روزگاران گذشته وسیله مسلمانان مخلص و مؤمن فراهم آمده و می تواند پاسخگوی بسیاری از پرسشهای مسلمانان تشنه کمال و معرفت درباره رسول گرامی اسلام باشد. با این امید که چاپ و انتشار آنها در آینده سبب گردد تا در اختیار همه مشتاقان وادی معرفت قرار گیرد.

تألیف کتابهایی تحت عنوان سیره النبی (ص) و یا عنوانهایی مشابه از زمانی احساس و معمول گردید که یاران حضرت پیامبر اکرم (ص) که در حقیقت گنجینه اطلاعات و دانستیهای گرانبهایی درباره او بودند به تدریج رحلت می فرمودند. علاقه مندان و مشتاقان آن بزرگوار بویژه نو مسلمانان غیر عرب که می خواستند از اسلام و زندگی حضرت رسول اکرم (ص) اطلاعات

مأخذ اخیر مندرج است و لیکن با اظهار آقای دکتر محمد حسین تسیحی و ثبت دفتر نسخه های خطی تا پایان مرداد ماه ۱۳۸۲ هـ ش با شمارش کتابخانه بی ۱۶۲۳۸ نسخه خطی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است و از گزند اهرمن روزگار مصون..

بیشتری بدست آورند، به آن دسته از یاران پیامبر اکرم (ص) که زنده مانده بودند و نیز یاران و محشوران آنان و به اصطلاح «تابعین» رجوع می کردند و اینان حکم «مرجعیت» پیدا کرده بودند و البته در این میان، فرزندان اصحاب پیامبر (ص) و نزدیک ترین یاران و عزیزان آن بزرگوار بیشتر مورد مرجعیت قرار می گرفتند.

اما با همه اشتیاق مردم تألیف سیره پیامبر اکرم (ص) پس از رحلت ایشان، به جهاتی و از جمله علل سیاسی در سالهای نخست شتاب چندانی نداشت و گاه مخالفتهایی نیز با تدوین آن می رفت که از آن جمله است خبری که از خالد بن عبدالله القسری حاکم عراقین در کتاب اغانی نقل گردیده است. ۱. تألیف زندگینامه های پیامبر اکرم (ص) در نیمه دوم نخستین سده هجری قمری در مدینه آغاز شد ولی از آثار سده های اول و اوائل سده دوم اثر مهمی به دست ما نرسیده است و البته اشتیاق مردم سبب گردید، تا دانشمندانی مانند ابن شهاب زهری و ابوالاسود یتیم عروه و موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق و ابو معشر سندی به تألیف سیره حضرت رسول (ص) اقدام کنند که جامعترین و مهم ترین آنها سیره همین محمد بن اسحاق (متوفی به سال ۱۵۰ یا ۱۵۱ هـ ق) است که وسیله ابو محمد عبدالملک بن هشام حمیری نحوی (متوفی ۲۱۸ یا ۲۱۳ هـ ق) خلاصه شده و به سیره ابن هشام شهرت یافته و هم اکنون معتبرترین و قدیمترین سیره نبوی محسوب می گردد ۲. محمد بن اسحاق زندگینامه حضرت رسول اکرم (ص) را برای چندتن از شاگردان خود و راویان اخبار آن زمان تقریر کرد که از آن جمله یکی زیاد بن عبدالله البکائی (۳) (متوفی ۱۸۵) است. شاگرد بگایی به نام ابو محمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۸) که زندگینامه پیامبر را از استاد خود شنید پس از حذف و اضافاتی به صورتی که اکنون به سیره رسول الله (ص) یا السیره النبویه (ص) شهرت یافته، تدوین کرده است. کتاب سیره رسول الله (ص) یاد شده با روایت ابن هشام در دهه دوم سده هفتم وسیله یکی از دانشمندان ابرقوه (۴) در ایران به نام رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه از عربی به فارسی برگردانیده شد که «با تصحیحات جدید و مقدمه «فاضلانهای وسیله آقای دکتر اصغر مهدوی از سوی انتشارات خوارزمی در سال ۱۳۶۰ ش و سپس با تجدید نظر در سال ۱۳۶۱ ش به چاپ رسیده است.

نسخه های خطی فارسی سیره النبی (ص) والبته گاه با اسمها و عنوانها و مفاهیم مشابه و متعدد آن در سراسر جهان بسیار فراوان است و می نمایاند که فارسی زبانان یا فارسی دانان مسلمان سراسر جهان در درازای تاریخ، کتابهای زیادی درباره زندگی پیامبر بزرگ اسلام (ص) به رشته تحریر در آورده اند که نسخه های خطی آن هم اکنون زینت بخش گنجینه های نسخه های خطی جهان و از جمله گنجینه های یاد شده، کتابخانه های شبه قاره پاکستان و هند است که مسلمانان پاک نهاد آنجا به تألیف آنها همت گماشته اند و نسخه های خطی فراوان سیره النبی نیز هم اکنون زینت بخش گنجینه های عظیم آن سرزمینها گردیده است.

توجه به تنوع اسمها و عنوانهای کتابهای مربوط به سیره النبی و شرح احوال و خصوصیات و کارهای پیامبر اکرم (ص) در شبه قاره می نمایاند که در طول تاریخ دوره اسلامی توجه به زوایا و گوشه های زندگی و ویژگیهای خاص آن حضرت تا چه اندازه مورد توجه مسلمانان شبه قاره قرار داشته و علاقه مندیهای آنان به اسلام و پیامبر بزرگ آن تا چه حدی آنان را به کنجکاویهایی در این زمینه وامی داشته است.

فهرست نامهای برگزیده در موضوع سیره النبی در شبه قاره با همه تنوعی که دارد در این مختصر نمی گنجد و تنها می توان به معدودی از این عنوانها به عنوان نمونه به شرح زیر اشارت کرد، یادآوری می کند که گاه بعضی از عنوانهای زیر به کرات و وسیله چندین نویسنده و در جاهای مختلف انتخاب و تحریر یافته است.

الشمایل النبویة و الخصایص المصطفویة (۵)، ترجمه شمایل النبی (۶)، ترجمه منظوم شمایل النبی (۷)، شرح شمایل النبی (۸)، ترجمه شمایل ترمذی (۹)، شرح شمایل ترمذی (۱۰)، زبدة شرح شمایل (۱۱)، نور ایمان (۱۲)، نظم الشمایل (۱۳)، نثر الشمایل (۱۴)، اشرف الوسایل فی شرح الشمایل (۱۵)، کشف الشمایل (۱۶)، خیر الفضایل (۱۷)، نور معرفت (۱۸)، الشفاء فی تعریف حقوق المصطفی (ترجمه) (۱۹)، عین الوفاء (۲۰)، شرح الشفاء فی شرف المصطفی (۲۱)، مطالع الانوار فی ترجمه الاثار (۲۲)، ترجمه مولود المصطفی (۲۳)، ترجمه سیر سید الابرار (۲۴)، ترجمه المنتقی فی سیره المصطفی (۲۵)، نهاية المسؤل فی درایة الرسول (۲۶)، بهجة المباهج (۲۷)، محاضر السیر فی احوال سید البشر

(۲۸)، سلوة القلوب (۲۹)، سفر السعادة (۳۰)، منتخب سفر السعادة (۳۱)، طريق القويم فى شرح صراط المستقيم (۳۲)، درج الدرر و درج الغرر فى بيان ميلاد سيد البشر (۳۳)، نزهة الابرار و نخبة الاخيار فى سيرة النبی المختار (۳۴)، شواهد النبوة لتقوية اهل الفتوة (۳۵)، احوال پیامبر (۳۶)، روضة الاحباب فى سيرة النبی والال و الاصحاب (۳۷)، معارج النبوة فى مدارج الفتوة (۳۸)، معراج النبوة (۳۹)، سيرت مصطفى (۴۰)، آثار احمدى (۴۱)، مغازى النبی (۴۲)، ميلاد رسول (۴۳)، بیغامبر نامه (۴۴)، آداب لباس سيد البشر (۴۵)، حلیة حضرت سيد المرسلین (۴۶)، مدارج النبوة (۴۷)، مطلع الانوار و مخزن الاسرار (۴۸)، طريق القويم (شرح سفر السعادة) (۴۹)، زیده شرح شمایل (۵۰)، نخبة الاخبار (۵۱)، حلیة رسالت مآب (۵۲)، خصایص احمد مصطفى (۵۳)، انیس العاشقین (۵۴)، نثر الجواهر فى تلخیص سیرابی الطیب و الطاهر (۵۵)، نبی نامه (۵۶)، مولود شریف (۵۷)، باقیات الصالحات فى ذکر الازواج الطاهرات (۵۸)، تحفة المسلمین فى تقدير مهور امهات المسلمین (۵۹)، حدیقة الصفا فى اسماء المصطفى (۶۰)، حلیة مبارک (۶۱)، خلاصة فصاحت (۶۲)، رسالة کبیر (۶۳)، فتح القوى فى نسب النبی (۶۴)، وسیلة الغریب الى جناب الحبيب (۶۵)، وسیلة الفقیر فى شرح اسماء الرسول البشیر (۶۶)، صحیفة المتقین و منهج الیقین (۶۷)، معارف الانوار فى بیان فضایل سيد الابرار (۶۸)، حفظ الايمان (۶۹)، وسیلة الوصول الى دیار الرسول (۷۰)، سراج المجالس (۷۱)، شمس الضحی (۷۲)، تحفه محمدی (۷۳)، سلوی الکثیر بذكر الحبيب (۷۴)، شجرة الانساب (۷۵)، حلیة مبارک (۷۶)، جامع المعجزات (۷۷)، وفات نامه (۷۸)، مولود شریف خاتم النبیین (۷۹)، خیر الوصال (۸۰)، معجزات خاص (۸۱)، تحفه رسولیه (۸۲)، حلیة محبوب خدا (۸۳)، خلق نبی پاک (۸۴)، الشرح اللطیف للمولد الشریف (۸۵)، تحقیق اللغات و تصحیح الکلمات فى اسماء اجداد سيد الكائنات (۸۶)، خصایص اعظم (۸۷)، علم الهدا فى حلیة الرسول المقتدا (۸۸)، نور ايمان (۸۹)، معجزات نبوی (۹۰)، انوار المشرقین (۹۱)، جامع المعجزات (۹۲)، آفرینش نامه (۹۳).

کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسى ایران و پاکستان در اسلام آباد مفتخر است که بسیاری از نسخه های خطی فارسى را در موضوع سيرة النبی نگهداری می کند و این نسخه ها که بعضاً نیز منحصر به فرد است و هنوز به زیور چاپ آراسته نشده، همواره می تواند مورد مراجعه سیره نگاران و اهل فضل و

تحقیق قرار گیرد. باشد که انتشار آنها قدمی دیگر در زمینه گسترش تعالیم محمدی (ص) و آموزشهای عالی اسلامی باشد. نام بعضی از آن نسخه ها بدین شرح است.

۱ - اشرف الوسایل فی شرح الشمایل (به شماره ۵۴۷۱) از صفی الله بن عبدالله دهلوی بخارایی ، این نسخه شرح متن شمایل النبی (ص) از ترمذی است. شارح از مریدان شیخ عبدالحق محدث دهلوی بوده است . این نسخه ۵۳۸ صفحه دارد.

۲ - سیره النبی (ص) یا میلاد رسول الله (ص) (به شماره ۱۴۷۰ ظاهراً از محمود بن محمد بن اسماعیل المتطبیب انصاری (جزو مجموعه از ص ۲۷۷ تا ۷۹۷).

۳ - سیره النبی (ص) یا تاریخ پیامبر اسلام (ص) ، مشتمل بر قسم ها و ابواب : باب در بیان منتقل شدن نور محمدی : باب در مدت ظاهر شدن حمل آن حضرت ، در ذکر اولاد آن حضرت ، حوادثی که در شب ولادت ظاهر شد ، آباء و امهات پیامبر (ص) و بالاخره در ذکر امارات نبوت (ص) (شماره نسخه ۶۱۵۵)

۴ - سیره النبی (ص) در ۲۱ فصل از میلاد تا رحلت و در آخر بنای کعبه . (شماره نسخه ۴۴۴).

۵ - حدیقه الصفا فی اسماء المصطفی (ص) : از محمد هاشم بن عبدالغفور سندی ، یا شرح بر برخی از نامهای پیامبر اسلام (ص) . یک مقدمه و « ۳ فایده » دارد. (جزو مجموعه از ص ۶۷ - ۶۲) (شماره نسخه ۳۵۶۶)

۶ - حلیه مبارک : سیره النبی (ص) منظومه یی است در ۴۶ بیت از « عبید » (شماره نسخه ۲۱۵۱) ، نیز « حلیه مبارک » از محمد هاشم تتوی سندی ، نثر و نظم ، تاریخ نسخه ۱۲۲۲ ه ق (جزو مجموعه ، ص ۲ - ۹) (شماره نسخه ۴۱۸۷) ، نیز « حلیه محبوب » از : غلام محی الدین قصوری به نظم و نثر. تألیف در ۱۲۲۵ ه ق ، ظاهراً آن را « تحفه رسولیه » نیز نامیده اند (شماره نسخه ۳۱۲۸) ، (جزو مجموعه ، ص ۱۰۷ - ۱۱۴) نیز : دو نسخه دیگر به شماره ۴۹۹۳ (ص ۱ - ۱۳ مجموعه) ، و به شماره ۵۶۷۵ (ص ۱ - ۷ مجموعه)

۷ - روضه الاحباب فی سیره النبی والآل و الاصحاب ، از عطاء الله بن فضل الله جمال حسینی دشتکی شیرازی ، بر اساس « مقصد » تقسیم شده و ۳ مقصد دارد و به نام امیر علی شیر نوایی است. مقصد یکم : سرگذشت پیامبر (ص) ، چند باب دارد و هر باب درباره موضوعی از آن حضرت است : نسب آن سرور ،

ولادت او، غزوات، زنان او، فرزندان او، فضایل او، معجزات او، اوصاف و شمایل او، عبادت او، لباس او، خوراک او، نوشیدنی های او، خصوصیات او، خادمان و موالی او، عاملان او مانند مردان و زنان، محدثان او، تابعین او، تبع تابعین و نیز گروه ها و اولیایی که بعد از تابعین بوده است. از این نسخه، نسخه هایی موجود است که بعضی چاپ شده است. شماره نسخه ها: ۱۱۲۷، ۱۳۷۰، ۵۶۸۴، ۴۰۴۷، ۵۸ و نیز در مجموعه هایی منتخباتی از آن موجود است.

۸- سیره النبی (ص) از نور الدین ابو سعید پورانی هروی، مشتمل است بر: دیباچه، و خاتمه و چند باب و فصل: در بیان نور محمدی، نخستین آفریده، ذکر ولادت آن حضرت (ص)، احوال آن حضرت از شیرخوارگی تا بعثت، حلیمه و شیر دادن آن حضرت را (ص)، وقایع سال چهارم، ولادت و آغاز وحی، از پیامبری تا هجرت، دعوت به اسلام و نخستین کسی که ایمان آورد، رسیدن به مدینه و استقبال مردم در مدینه، احوال آن حضرت از ولادت تا وفات آن حضرت (ص)، سال اول هجرت تا سال ۱۱ هجرت. (۲۵۰ ص) (شماره نسخه: ۴۸۰۸).

۹- سیره النبی: یا (حلیة النبی) (ص) از احمد بهاء الدین بن یعقوب. ظاهراً ترجمه بی است از کتاب بسیار ارزنده: الشفاء فی تعریف الحقوق المصطفی از: ابو الفضل عیاض بن موسی یحصبی (عربی) تقسیمات این نسخه شامل: ذکر ولادت رسول (ص)، ذکر اسماء رسول (ص) ذکر اولاد رسول (ص)، ذکر ازواج رسول (ص)، ذکر اصحاب رسول، (جزو مجموعه، ص ۸۰-۱۱۹)، (شماره ۴۴۱۶)

۱۰- سیره النبی (ص) نام مصنف معلوم نیست. عنوان های آن با «فصل» است درباره نمازهای آن حضرت، استشاره و مشورت فرمودن، قریش عهد خود را شکستن، اختلاف وقت در حج، در بیان حلیة آن حضرت، نمازهای دیگر، روزه (صیام)، عقیقه، معالجات، سواری، سلام و بار دیگر معالجات، گله و گله داری و گوسفند داری و...، ۱۵۲ ص، (شماره نسخه ۶۳۶۰)

۱۱- سیره النبی (ص) (منظوم) در این نسخه بیشتر درباره معجزات آن حضرت است، معجزه اول: شق شدن ماه به همین ترتیب تا معجزه بیستم و بعد در بیان خلق آن حضرت، درباره حضرت عایشه، درباره محبت و اشفاق آن حضرت

(ص) به امام حسین (ع) و امام حسن (ع) و همچنین محبت آن حضرت (ص) به صبیان، حلم آن حضرت (ص)، مشروبات آن حضرت (ص)، منام (خواب‌های آن حضرت (ص)، لباس آن حضرت (ص)، انگشتری آن حضرت (ص)، نعلین آن حضرت (ص)، (شماره نسخه ۲۹۲۴) (۵۳۰ ص)

۱۲ - سیرة النبی (ص) (منظوم)، مؤلف ناشناخته از: قرن ۱۳ هـ ق (جزو مجموعه شماره ۶، ص ۱۰۳ - ۲۲۹).

عنوان‌ها: آبستنی آمنه، ولادت پیامبر (ص)، شیر خوارگی، سپردن به جدش توطئه‌ها برای کشتن آن حضرت (ص)، هشت سالگی، بیست و پنج سالگی، چهل سالگی:

بر آنند اهل حدیث و سیر
که چون شد چهل ساله خیرالبشر
هفتم بعثت:

به سالی که هفتم ز بعثت رسید
لوای نبوت به رفعت کشید

۱۳ - سیرت النبی (ص): شمایل النبی (ص)، از: ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (اصل متن)، ترجمه از: مصلح الدین محمد بن محمد لاری، مشتمل بر دو دیباچه (دیباچه متن، دیباچه مترجم) و مقدمه مؤلف، باب اول: خلقت رسول الله (ص)، باب در خُلق پیامبر (ص) و حدیث اخلاق او، باب درباره اشکال و صور پیغامبر، ادراک و بصر و سمع و شم و لمس پیغامبر (ص)، ۲۰۶ ص (شماره نسخه ۲۳۷۱)، و ۲۷۶ ص (شماره نسخه ۳۳۸۵)

۱۴ - سیرة النبی (ص) (= شمایل النبی (ص)): از حاجی محمد کشمیری، نثر شیوای فارسی دارد. شامل همان مطالب عمومی و خصوصی درباره آن حضرت، ۳ نسخه در کتابخانه گنج بخش موجود است: جزو مجموعه (ص ۱ - ۳۶۹) شماره نسخه ۴۲۲۷، نسخه مستقل ۳۷۸ ص (شماره نسخه ۶۲۰۳) (۲۶۹ ص).

۱۵ - سیرة النبی (ص): اخلاق المصطفی (ص): شرح شمایل النبی (ص)، متن اصلی از ترمذی، ترجمه و شرح از: عبدالهادی بن محمد معصم در زمان اورنگ زیب پادشاه مغول هند، مطالب آن از آفرینش پیامبر تا رحلت است و ضمناً، درباره خُلقِ عظیم حضرت رسول (ص) بحث شده است: ۲ نسخه (شماره

۳۶۷) ۴۶۱ ص ، نسخه دیگر (شماره ۸۰۹۶) (۶۵۲ ص) ، به احادیث بسیار استناد کرده است.

۱۶ - سیره النبی (ص) : زبده شرح شمایل : خیر الاطوار و واقعات سید ابرار (ص) متن از ترمذی . مترجمان و شارحان آن معلوم نیستند. اما از « عبید الله » و « فقرای احمدی » نام برده شده است . تقسیمات آن بر « صحیفه » است ، صحیفه اول : خیر الاطوار است که به حروف ابجد (۱۰۵۸ هـ ق) می شود . صحیفه دوم : واقعات سید ابرار است که این هم به تاریخ ابجد (۱۰۵۸ هـ ق) است ، این تألیف در سال ۲۱ جلوس شاهجهان پادشاه تألیف شده است . ۵۶ باب دارد . باب : ما جاء فی خلق النبی (ص) ، باب ما جاء فی خاتم النبوت (ص) ، باب ما جاء فی شعر الرسول (ص) ، ترخل (شانه کردن رسول الله «ص») ، شیب (پیری و سفیدمویی) رسول الله (ص) ، خف (موزه) رسول (ص) ، درع رسول (ص) ، میوه خوردن رسول (ص) ، عبادت رسول (ص) ، حجامت کردن رسول (ص) ، باب ما جاء فی میراث الرسول (ص) ، باب ما جاء فی رؤیة النبی (ص) ، درباره واقعات نیز تحت عنوان « واقعه » بسیاری از وقایع رسول الله (ص) آورده شده است (شماره نسخه ۱۰۶۳) (۸۳۲ ص) .

۱۷ - سیره النبی (ص) از : نظام الدین محمد بن محمد خجندی آشنابادی . ۵۶ باب دارد در آفرینش رسول و همانند تقسیمات متن بالا را در بردارد و یک باب بیشتر دارد در « دیدن و زیارت کردن ایشان در خواب » (۸۰۳ ص) ، (نسخه به شماره ۴۳۹ و ۴۲۵۲) .

۱۸ - شواهد النبوة لتقوية اهل الفتوة : از عبدالرحمن جامی ، تقسیمات آن بر

« رکن » است ۲ نسخه به شماره های ۶۹۲ و ۱۴۵۷ به ترتیب ۴۳۹ ص و ۵۱۰ ص .

۱۹ - محاضر السیر فی احوال سید البشر : نسخه ای نفیس از شاه داعی الی الله شیرازی به شماره نسخه ۸۴۹ (مجموعه ص ۲۳۱ - ۵۱۸) .

۲۰ - معارج النبوة فی مدارج الفتوة : از معین مسکین هروی (تقریباً ۱۰۰ نسخه در کتابخانه گنج بخش موجود است) .

۲۱ - معجزات حضرت محمد (ص) شماره نسخه ۷۹۷۴ ، (۱۴ ص)

۲۲ - معجزات النبی (ص) ، (شماره نسخه ۵۹۹۸) .

۲۳ - مغازی النبی (ص) ، از : یعقوب صر فی کشمیری ، حمد خدا ، نعت رسول منقبت میر سید علی همدانی ، منقبت کمال الدین حسین خوارزمی ، شماره

نسخه ۱۴۸۰، (۴۶۸ ص)

۲۴ - نزهة الأبرار و نخبة الأخبار في سيرة النبي المختار: از محمود بن محمد المطيب لاری با نثر فارسی روان شامل: مقدمه: فصل، جلد ۱ و ج ۲ (۷۲۶ ص).

۲۵ - نسب نامه پیامبر (ص) در ۲ نسخه به شماره ۲۱۲۴ و ۳۱۷۰ و شماره صفحه های ۱۸ - ۱ و نیز ص ۹۰۱ مجموعه.

۲۶ - نود و نه نام رسول (ص) شماره نسخه ۱۹۲۶، (ص ۴۹۶ - ۴۸ مجموعه)
۲۷ - نور نامه: آفرینش نامه

۲۸ - وسیلة الوصول الی دیار الرسول (ص)، (شماره نسخه ۶۰۸) فضل و خلق و شرح عبادات و رسایل او. تقسیمات آن بر «باب» است. ۱۹۸ ص دارد.

۲۹ - وفات نامه پیامبر (حدود ۲۰ نسخه آن در کتابخانه گنج بخش موجود است).

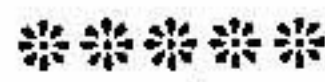
یاد آوری می کند که صدها نسخه به نام های خاص دیگری نیز درباره حضرت رسول اکرم (ص) و همچنین منظومه های بسیاری به زبان های فارسی و عربی و اردو و پنجابی و پشتو و سرائیکی و سندی و عربی نیز در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود است، که می تواند در دسترس علاقه مندان برای مطالعه یا تصحیح و انتشار قرار گیرد.

امید است نسخه های خطی ارزشمند یاد شده با همت پژوهشگران گران قدر و مسلمان هر دو کشور پاکستان و ایران در آینده، توفیق تصحیح و انتشار یابد و در دسترس همه جویندگان سیرت های و سنت های رسول گرامی اسلام (ص) قرار گیرد و گامی استوار در زمینه گسترش و نشر معارف اصیل اسلامی برداشته شود. درود می فرستیم بر مسلمانان پاک نهاد کشور مسلمان پاکستان که با خلوصی زاید الوصف تا بدان اندازه همت گماشته اند که زوایا و خبایا و خفایای خصوصیات سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را شکافته اند و نهانیها و نیز شگفتیهای خارج از حد تصور و تخیلات بشری را درباره صفات آن پیامبر بزرگ اسلام به منتهای درجه ممکن کاویده اند و اسنادی چنین گرانبها فراهم آورده اند تا تشنگان شناخت گنه ذات پاکش را سیراب کنند.

مآخذ و پانوشتها

- | | |
|-------------------|---|
| ۲۱- (ج ۱۰: ص ۲۰۶) | ۱- رجوع شود به کتاب اغانی، ج ۲۲، ص ۱۵ |
| ۲۲- (ج ۱۰: ص ۲۰۹) | ۲- سیرة رسول اللہ تألیف دکتر عباس زریاب خویی، انتشارات سروش، ج اول، سال ۱۳۷۰ ص ۱۸ |
| ۲۳- (ج ۱۰: ص ۲۱۴) | ۳- بگائی به فتح نخست منسوب به قبیلہ بگاء. |
| ۲۴- (همان) | ۴- ابرقوه: از بخشهای شهرستان یزد |
| ۲۵- (همان) | ۵- فهرست مشترک نسخه های فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی (ج ۱۰: ص ۱۹۲) |
| ۲۶- (ج ۱۰: ص ۲۱۵) | ۶- (ج ۱۰ ص ۱۹۳) |
| ۲۷- (ج ۱۰: ص ۲۱۷) | ۷- (همان) |
| ۲۸- (همان) | ۸- (همان) |
| ۲۹- (ج ۱۰: ص ۲۱۸) | ۹- (همان) |
| ۳۰- (ج ۱۰: ص ۲۱۸) | ۱۰- (همان) |
| ۳۱- (همان) | ۱۱- (ج ۱۰: ص ۱۹۴) |
| ۳۲- (ج ۱۰: ص ۲۱۹) | ۱۲- (همان) |
| ۳۳- (ج ۱۰: ص ۲۲۰) | ۱۳- (همان) |
| ۳۴- (ج ۱۰: ص ۲۲۱) | ۱۴- (همان) |
| ۳۵- (ج ۱۰: ص ۲۲۳) | ۱۵- (ج ۱۰: ص ۱۹۸) |
| ۳۶- (ج ۱۰: ص ۲۲۶) | ۱۶- (ج ۱۰: ص ۲۰۱) |
| ۳۷- (ج ۱۰: ص ۲۲۷) | ۱۷- (ج ۱۰: ص ۲۰۱) |
| ۳۸- (ج ۱۰: ص ۲۳۵) | ۱۸- (همان) |
| ۳۹- (ج ۱۰: ص ۲۴۶) | ۱۹- (ج ۱۰: ص ۲۰۵) |
| ۴۰- (ج ۱۰: ص ۲۴۶) | ۲۰- (ج ۱۰: ص ۲۰۶) |
| ۴۱- (ج ۱۰: ص ۲۴۷) | |
| ۴۲- (ج ۱۰: ص ۲۶۰) | |
| ۴۳- (ج ۱۰: ص ۲۶۲) | |
| ۴۴- (ج ۱۰: ص ۲۶۸) | |
| ۴۵- (ج ۱۰: ص ۲۶۹) | |
| ۴۶- (ج ۱۰: ص ۲۷۱) | |

- ۴۷- (ج ۱۰: ص ۲۷۳)
 ۴۸- (ج ۱۰: ص ۲۷۵)
 ۴۹- (ج ۱۰: ص ۲۷۶)
 ۵۰- (همان)
 ۵۱- (ج ۱۰: ص ۲۷۷)
 ۵۲- (ج ۱۰: ص ۲۷۸)
 ۵۳- (همان)
 ۵۴- (ج ۱۰: ص ۲۷۹)
 ۵۵- (ج ۱۰: ص ۲۸۵)
 ۵۶- (ج ۱۰: ص ۲۹۱)
 ۵۷- (ج ۱۰: ص ۲۹۲)
 ۵۸- (ج ۱۰: ص ۲۹۲)
 ۵۹- (ج ۱۰: ص ۲۹۳)
 ۶۰- (ج ۱۰: ص ۲۹۳)
 ۶۱- (ج ۱۰: ص ۲۹۴)
 ۶۲- (ج ۱۰: ص ۲۹۴)
 ۶۳- (ج ۱۰: ص ۲۹۵)
 ۶۴- (ج ۱۰: ص ۲۹۵)
 ۶۵- (ج ۱۰: ص ۲۹۶)
 ۶۶- (همان)
 ۶۷- (همان)
 ۶۸- (ج ۱۰: ص ۲۹۷)
 ۶۹- (ج ۱۰: ص ۲۹۸)
 ۷۰- (ج ۱۰: ص ۳۰۱)
 ۷۱- (ج ۱۰: ص ۳۰۳)
 ۷۲- (ج ۱۰: ص ۳۰۵)
 ۷۳- (ج ۱۰: ص ۳۰۸)
 ۷۴- (ج ۱۰: ص ۳۱۰)
 ۷۵- (همان)
 ۷۶- (ج ۱۰: ص ۳۱۲)
 ۷۷- (همان)
 ۷۸- (ج ۱۰: ص ۳۱۴)
 ۷۹- (ج ۱۰: ص ۳۱۷)
 ۸۰- (همان)
 ۸۱- (ج ۱۰: ص ۳۱۸)
 ۸۲- (ج ۱۰: ص ۳۲۲)
 ۸۳- (ج ۱۰: ص ۳۲۵)
 ۸۴- (ج ۱۰: ص ۳۲۷)
 ۸۵- (ج ۱۰: ص ۳۲۷)
 ۸۶- (ج ۱۰: ص ۳۳۰)
 ۸۷- (ج ۱۰: ص ۳۳۲)
 ۸۸- (ج ۱۰: ص ۳۳۳)
 ۸۹- (ج ۱۰: ص ۳۳۴)
 ۹۰- (ج ۱۰: ص ۳۳۸)
 ۹۱- (ج ۱۰: ص ۳۴۰)
 ۹۲- (ج ۱۰: ص ۳۴۵)
 ۹۳- (ج ۱۰: ص ۳۴۹)



شعر ایران بعد از انقلاب اسلامی

چکیده:

انقلاب اسلامی ایران رخدادی بی نظیر و عظیم‌الشان تاریخ بشری می باشد. ادبیات یک رفتار اجتماعی زندگی و شاعر ترجمان و سخنگوی ارزشهای والای انسانی محسوب می شود. قبل از انقلاب اسلامی وضعیت خوف و ترس در محیط ادبیات طوری بود که نمی توان وسیله کلمات و الفاظ بیان کرد. باین وصف سیمین بهبهانی، محمد علی بهمنی، پرویز بیگی، فاطمه راکعی و دیگران احساسات و تفکر را در شعر منعکس می کردند. در همین زمینه شایان است که اسم محمد عزیزی و رضا افضلی را ذکر کنیم. انقلاب اسلامی ایران محیطی را تضمین می کند که دران استعداد های فکری ملت به مرزهای ایجاد و ابتکار و آفرینش برسند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ملت غیور ایرانی تحت سلطه جنگ تحمیلی قرار داده شد که در شعر بازتاب آن دیده می شود. شعر جدید ایران از مسیر منطق نوین تشکیلات زبان و نویایی روابط جدید انسانی می گذرد که منبع اصلی اش انقلاب اسلامی و رهبر کبیر انقلاب محسوب می شوند.

انقلاب اسلامی ایران رخدادی بی نظیر و عظیم‌الشان تاریخ بشری می باشد و این انقلاب نتیجه عاقلانه رخدادهای و حوادث می باشد که طی ضد سال گذشته در این منطقه رونما می شدند. نظام استثمارگری، جبر و جنایت و استبدادگری روحی در مدت طولانی انسان را به نقطه ای رسانده بود که او به علت احساس شدید محرومی خود را مورد انزجار قرار می داد و همین پس زمینه و زیر بنای انقلاب نامیده می شود. از چندین قرن گذشته سرزمین ایران از نور اسلام روشن است. ارزشهای

۱- استاد مدعو گروه آموزشی اردو، دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد.

اسلامی در عمق قلب و روح مردم اینجا قرار دارند و نمی توان این ارزشها را از نظام فکر و احساس آنها بیرون کرد، رژیم شهنشاهی وسیله نظام غیرعادلانه و اخلاق باخته خود، همه ملت ایران را تحت سلطه استبداد و استکبار قرار داد بود. در ایران زمان شهنشاهی، در نتیجه ما حالی فکر و احساس بشری مردم طوری در چاه احساس محرومی افتادند که نظیرش در هیچ جای جهان پیدا نیست.

قبل از انقلاب اسلامی، زندگانی اجتماعی ایران بیچاره، و فاقد شعور ذات می بود. نظام محرومیت از حقوق اساسی بشریت و ذلت و اهانت از ارزشهای انسانی اینقدر اندوهناک بود که در نتیجه انفجارش یک امر طبیعی بود. سرمایه و ثروت و منابع مادی کل ایران متعلق به فقط در صد حواریان شاهی بودند که در پایتخت زندگی می کردند.

ادبیات یک رفتار اجتماعی زندگی و شاعر ترجمان و سخنگوی ارزشهای والای انسانی محسوب می شود. شاعر ایران فردی از جامعه هوشمند و حساسی است که در طول تاریخ نه فقط از ارزشهای والای بشریت ترجمانی کرده است بلکه این ارزشها را به ادبیات جهان معرفی و عرضه نموده است. در هر زمان تاریخ ایران، وقتی تعادل و توازن زندگانی بشر جامعه وسیله ظلم و استبداد در هم شد، شاعر ایرانی بر ضد آن اعتراض نمود. ادب مقاومتی ایران در آغوش حافظ، سعدی و عطار پرورده و دو به دوی ظلم و استکبار گردید.

قبل از انقلاب اسلامی زندگانی شعراء در ایزان وسیله استعمارگران و مزدوران آنها دچار قیامت بود. آنها زندگانی اجتماعی را توسط محرومیت و بی انصافی مجبور می دیدند و در آن حال هر شاعری که بر ضد آن اعتراض میکرده دست و قلم و لوازم زندگانی اش قاپیده و به چنگ آورده می شدند.

قبل از انقلاب اسلامی، بنده این جامعه را به دقت مشاهده کرد. زیرا در آن زمان به عنوان استاد پاکستان شناسی در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول بودم و همیشه همراه با اهل علم و دانش، اساتید و دانشجویان ملاقات هایی داشتم و درباره اوضاع و احوال صحبت می کردم. در آن زمان وضعیت خوف و ترسی در محیط ادبیات طوری بود که نمی توان وسیله کلمات و الفاظ بیان کرد. سرودن قصیده در تجلیل شاه و خراب کردن شعر قدیم وسیله تقلید کورکورانه در محفل استاد فرخ خراسانی و ملک الشعراء رسا در مشهد « شعر » نامیده می

شد. شاعر نسل نوین اگر می خواست بر ضد این روش کورکورانه چیزی بسراید و بنویسد، نه فقط هیچ وسیله ای برای چاپ آن شعری را نداشت بلکه هیچ چیزی برای حفظ زندگانی خود هم نداشت زیرا بعد از چاپ شعر او، زندگانی او در معرض خطر قرار می گرفت و همین اوضاع در تهران، اصفهان، شیراز، تبریز و سایر نقاط ایران بود. احمد شاملو چطور مورد عتاب قرار داده شد؟ داستانش مخفی نیست. همین وضعیت شعرایی بود که درباره داستانهای اندوهناک جنایات را به قرطاس و قلم می سپردند. اما این چیز هم از نظر هیچکس مخفی و مستور نیست که در آن زمان نیز شعرایی بودند که نفوس و اموال خود را قربان می کردند اما پرچم حق و صداقت و بیباکی را بر می افراشتند. غزلهای سیمین بهبهانی شاعره شعله بیان ایران درباره آن اوضاع و احوال چنین نوحه می سراید:

بنویس بنویس!

بنویس بنویس! بنویس: اسطوره پایداری
تاریخ، ای فصل روشن! زین روزگاران تاری
بنویس: ایثار جان بود، غوغای پیر و جوان بود
فرزند و زن، خانمان بود، از بیش و کم، هرچه داری
بنویس، پرتاب سنگی، حتی ز طفلی به بازی
بنویس: زخم کلنگی، حتی ز پیری به یاری
بنویس: قنناق نوزاد، بر ریسمان تاب می خورد
با روز، با هفته، با ماه، بر بام بی انتظاری
بنویس کز تن جدا بود، آن ترد، آن شاخه عاج
با دستبندش طلایی، با ناخنانش نگاری
بنویس کآنجا عروسک، چون صاحبش غرق خون بود
این چشمهایش پر از خاک، آن شیشه هایش غباری
بنویس کآنجا کبوتر، پرواز را خوش نمی داشت
از بس که در اوج می تاخت، رویینه باز شکاری
بنویس کآن گربه در چشم، اندوه و وحشت به هم داشت
بیزار از جفتجویی، بی بهره از پخته خواری

نستوه ، نستوه ، مردا! این شیر دل ، این تکاور
 بشکوه ، بشکوه ، مرگا! این از وطن پاسداری
 بنویس از آنان که گفتند : یا مرگ ، یا سرفرازی
 مردانه تا مرگ رفتند ، بنویس ! بنویس ! آری ...

همین احساس و تفکر را می توان در شعر محمد علی بهمنی ، پرویز بیگی
 حبیب آباد، ضیاء الدین ترابی ، فاطمه راکعی ، حمید سپزواری ، سهیل
 محمودی ، پرویز عباس ، علی رضا قزوه ، یوسف علی میرشکاک و زهرا
 تاریخی مشاهده کرد. سهیل محمودی از نظر ابلاغ و رسالت مورد توجه ویژه ای
 می باشد. وی آن زمان غلامی فکری و ذهنی را شب «تیره و تار» می نامد و نوید
 روز روشن را چنین می گوید :

دست تو باز می کند پنجره های بسته را هم تو سلام می کنی رهگذران خسته را
 شب به سحر رسانده ام دیده به ره نشانده ام گوش به زنگ مانده ام مجعه عهد بسته را
 چند بیت دیگر از فصلی از عاشقانه مجموعه شعری سهیل محمودی :

اگرچه باغچه ها را کسی لگد کرده ولی بهار فقط در تصرف گلهاست
 ای خدایان ! لحظه ای حکم قضا بر من میا لعنتی ها ! بس کنید از بازی تقدیر ما
 من جوانی را به پای هرزگیتان ریختم از سر من دست بردارید ای بی پیرها
 تندی در کلام و سختی در لهجه در این ابیات نشانگر حقایق گوناگون آن زمانست
 « از نخلستان تا خیابان » مجموعه شعری آقای علیرضا قزوه شاعری
 غزل سراسر است. لهجه و فکر و احساس او را مشاهده بفرمایید:

فاش می گویم که امنیت ندارد شهر ما من چراغ خانه از دست عس و ورزیده ام
 ای قاتلان عاطفه اینجا چه می کنید اینجا که خاک پای شهیدان غربت است
 وقتی بهشت را به زر سرخ می خرید چشمانتان شکاف تنور قیامت است

همراه با شعراء غزل سرا، شعری که نمایندگان طرز نوین شعر می باشند
 و سختیهای زندگانی قبل از انقلاب را از نزدیک مشاهده کرده اند در اشعار خود
 جهانی پُر تأثیر و اثر انگیز را فرا گرفته اند . در این زمینه شایان است که اسم
 محمد عزیزی شاعر برجسته تهران و رضا افضلی شاعر جوان مشهد را ذکر کنم.
 مجموعه شعری آقای محمد عزیزی به عنوان « صدای نرم باران » به چاپ
 رسیده است، اما آقای رضا افضلی مشغول به جمع آوری اشعار قدیم و جدید
 خود می باشد. آقای محمد عزیزی به سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نظمی
 را به عنوان « خون کبوتران » سرود و دلم میخواهد که اینجا من هم بازگویم:

خون کبوتران :

هنگامی که مرا یارای ایستادن نبود
از سرما و گرسنگی
خورشید را به نماز ایستادم
و کبوتران را دیدم
که از فراز کوههای صعب
به پرواز در آمدند
که ستیغ کوه
شلاق را برگرده هایشان کشیده بود
واره
به کار بردن بالهایشان بود
من ،
همه وحشت بودم
که مباد
پرنندگان کوچک زیبا
ایمان بیاورند که هرگز
پرنده ای پرواز نکرده است !
خورشید را به نماز ایستادم
که داس را
زنگار پوسیدگی گرفته بود
و
رویش خوشه ای گندم
در شیار وستانم ،
انسانی را از گورستان

بر می گرداند !
خورشید را به نماز ایستادم
که نفرت از کلاغی ،
که زندگی را
بر شاخه ای خشکیده پاس می داد ،
افزون بود
و « قریه »
زاری می کرد !
شاید صدای بال کبوتران رفته
سکون و سکوت را بر هم زند
و حرکت و غوغا را
بشارت دهد
که شب است
گریستم
و گلویم را
با جرعه ای از خون کبوتران ،
ترکردم
و مسح کشیدم
تا نفرت از « شب » را
به نیایش بنشینم
و دریچه ای بگشایم
بر صبح
که می آید !

آرزوی یک درخت

احوال وضعیت ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی را با نظم رضا
افضلی به پایان می رسانیم که عنوانش است « آرزوی یک درخت »

آرزوی یک درخت

در برگ های من

زان پیشتر که بشکنید شاخه مرا

آشیانه بسازد

و بر آتشم حلقه زنید

از چوبم گهواره بسازید

باید یقین کنید

نه تابوت

چراغ میوه هام

از من کبریتی بسازید

ذائقه ای را روشن نمی کند

که فتیله زندگی را روشن می کند

و سایه سار ندارم

ریشه ام را در خاک باقی گذارید

دوست دارم

تا از خانه همسایه

پرندۀ فراری

سر بر آورم

انقلاب اسلامی ایران ابعاد گوناگونی را دارد. از یک طرف این انقلاب امین عظمت انسان است و از طرف دیگر محیطی را تضمین می کند که در آن استعداد های فکری ملت به مرزهای ایجاد و ابتکار و آفرینش برسند. انقلاب اسلامی استعاره ای است که از مزاج اهل ایران نازایی را دور می کند و فکر و اندیشه آنها را حاصلخیز می سازد.

همین روشی است که محور اصلی شعر شاعر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و دارای حیث اساسنامه ادبیاتی برای شعرای ایرانی در عصر جدید می باشد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی فرایند شکنست و ریخت معنوی در باطن شعر ایرانی شروع شد، ترکیب، استعاره، علامت و تشبیه و غیره لباس قدیم را در آورده و جامه نو را پوشید. چنانچه نظم های خانم فرشته ساری، قیصر امین پور و احمد عزیزی این حقیقت را به صراحت اثبات می کنند، نتیجه منطقی تشکیلات لسانی در شعر ایران نمایان شد. اگرچه شعراء غزل شکار جبر هیئت شعر می بودند و هستند اما در اختیار کردن قالبهای نوین کلمات و الفاظ برای تجربه و آزمایش بخل نکردند.

فوراً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این ملت غیور تحت سلطه جنگ تحمیلی قرار داده شد. این جنگ برای ملت ایران امتحانی سخت و تجربه ای صبر آزما بود اما همانطوریکه آتش طلاء را از کثافتها پاک می کند و روشن تر می سازد، این جنگ تحمیلی وحدت و یکپارچگی و استعداد ایجاد و ابتکار و مدیریت را به ملت ایران اهداء نمود تفنگم در «پاسخ» نظم رضا ملکيات می توان این حقیقت را مشاهده کرد:

«تو چرا می جنگی؟»

پشرم می پرسد
من تفنگ بر دوش
کولبارم بر پشت
بند پوتینم را محکم می بندم
مادرم
آب و آینه و قرآن در دست
روشنی در دل من می بارد
پسرم بار دگر می پرسد:
« تو چرا می جنگی؟ »
با تمام دل خود می گویم:
« تا چراغ از تو نگیرد دشمن »

در شعر جدید ایران ، شعر وابسته به هدف است نه هدف وابسته به شعر. روشن ساختن راههای تار و تیره زندگانی وسیله نور حق و عدل و دور نگهداشتن کثافت‌های بیعت باطل هدف اساسی شعر ایران می باشد. این شعر اعلان جنگ میان حق و باطل است. اگر شاعر ایرانی این را عنوان کرده است پس از انگیزه قلبی بشریت ترجمانی کرده است. ترجمانی شعور جامعه نخستین وظیفه شاعر و هدف والای شعر می باشد.

در شعر جدید ایران ، روح اسلامی همپراه با رفتار مخصوص فکری ، تمدنی و اجتماعی و با تلازمات و استعارات رشد می نماید . آن آزادی فکر و عمل و مفهوم خود اختیاری که توسط فرهنگ و اندوژنی اسلامی مطرح شده است ، در صحنه شعرای جدید ایرانی روز بروز مقبول و مستحکم تر می شود. آن جو آزادی فکر و اندیشه ایجاد شده است که در آن هیچکس جز اله العالمین لایق پرستش نیست. استعاراتی که توسط فرهنگ اسلامی در شعر جدید رواج یافته اند. مثلاً مسجد، قبله، کعبه، ابراهیم، پیغمبران، حضرت فاطمه زهرا (س) گل محمدی و غیره در اصل به عنوان قدرتهای ابتکار و ایجاد و تخلیق رشد کرده اند. شخصیت والای حضرت فاطمه زهرا (ص) در شعر جدید ایران یک علامت فضایل و عظمت انسانی و مهر و وفا محسوب می شود.

افهام و تفهیم و گفتگو بین تمدنهای جهانی نیز یکی از عنوانهای شعر جدید ایران می باشد. ایجاد احساس مهر و محبت و یگانگی و حمایت از ملل مظلوم جهانی یکی از ویژگیها و طره امتیاز شاعر ایرانی است. نظم هایی که درباره کشمیر، فلسطین و بوسنیا بر منصفه شهود آمدند نشان می دهند که شاعر ایرانی مسایل و سختیهای جهانی را کاملاً درک می نماید ، نظم آقای فریدون

مشیری که دربارهٔ اوضاع و احوال کشمیر نوشته شده است، در کالبد مردهٔ ملل جهان روح تازه ای را می دمَد. بنده این نظم را از «آه باران» مجموعه شعری اش در آورده و اکنون نذر شماست.

تورا در شعر حافظ خواندم و در داستان دیدم:
 زمرد فام دریایی است، پای سرگران کوهی
 عبیر آمیز شهری در کنارش
 در بخور عود و گل پنهان
 سیه چشمان مشکین موی نغز نازنین دارد
 گل و گوهر، می و شکر
 بهشتی آسمانی در زمین دارد...
 تورا در سالهای دور

چنین در سایه روشن های رؤیاهانها دیدم

به پرواز آمدم
 از شوق دیدار تو، دست و پای گم کرده!
 همه حیران و ناباور
 که گیتی آرزویی را بر آورده
 به پای کوهساری صخره های سبز را تا آسمان برده
 تورا از آسمان دیدم!

شعر جدید ایران از مسیر منطق نوین تشکیلات زبان و نویایی روابط جدید انسانی می گذرد و منبع اصلی اش انقلاب اسلامی محسوب می شود. شخصیت والای حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی برای این نظام جدید فکر و نظر مثل منارهٔ نور است. مثنوی خسوف و شقایق احمد عزیز و بعضی از غزلهای قیصر امین پور نشان می دهند که شعرای ایرانی با حضرت امام (ره) چقدر علاقه دارند و عشق و محبت می ورزند.

همانطوریکه انقلاب اسلامی به حاصلخیزی و توان شعبه های گوناگونی زندگانی را می افزاید باعث شد که تغیر دلپذیری را در رنگ و آهنگ شعر جدید نیز ایجاد کند. و این تغیر نه فقط در داخل کشور بلکه بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران نیز محسوس می شود.

اقبالشناسی در ایران

چکیده:

اقبال موقعیکه می زیست در ایران اشعار و افکار وی کمتر مورد توجه و استفاده بوده. در سال ۱۹۳۲ اقبال دو نامه به سعید نفیسی نوشته بود و اولین ایرانی که مقاله ای در حین حیات اقبال درباره وی نوشته بود سید محمد علی داعی الاسلام بود. سروده های اقبال با معرفی و ستایش بزرگانی نظیر بهار، دهخدا، مینوی، معین، حبیب یغمایی، صادق نشأت، صورتگر، خطیبی، و دیگران مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. چهره های مشخصی که پیش از ۱۳۵۷ ه. ش، در مورد اقبال تألیف و یا ترجمه پدید آوردند عبارتند از مجتبی مینوی، غلامرضا سعیدی، محمد تقی مقتدری، علی شریعتی، احمد آرام و امیر حسین آریانپور و چند تن دیگر. بعد از انقلاب نگاه اندیشمندان و اقبال پژوهان ایرانی به آثار اقبال بسیار دقیقتر و حساس تر شده است. در دو دهه اخیر ۳۶ کتاب در زمینه اقبال شناسی در ایران چاپ و منتشر گردیده که نیمی از تعداد آنها از تألیفات و ترجمه هایی است که نگارنده (محمد بقایی ماکان) در احوال و آثار و افکار محمد اقبال پژوهشهایی انجام داده و در این گفتار مشخصات همه آثار چاپ شده در زمینه اقبال شناسی نیز آورده شده است.

شصت و پنج سال پیش که اقبال به جاودانگی پیوست، نام و نشانی از وی در ایران نبود و جز افرادی معدود که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی کرد، کسی نمی دانست که فرزانه بی به نام محمد اقبال لاهوری با سرودن نه هزار بیت شعر حکیمانه فارسی، آتش فرومردۀ ادب فارسی را که می رفت در شبه قاره بدّل به خاکستر شود بار دیگر شعله ور کرد. آوازه ی او در جهان، ابعاد

مختلف دارد ولی در ایران بیشتر به واسطه شعرش شهرت یافته است. نخستین مقاله‌ی بی که در معرفی اقبال در ایران به چاپ رسید از دانشمند ایرانی سید محمد علی داعی الاسلام بود با عنوان « اقبال و شعر فارسی » که بسیار مورد توجه بزرگان ادب فارسی قرار گرفت. پس از آن شاد روان سعید نفیسی و محیط طباطبائی که با اقبال مکاتبه نیز داشته اند مقالاتی درباره وی نگاشتند. تاریخ نامه‌های اقبال به سعید نفیسی ۲۶ اوت، و ۱۴ نوامبر ۱۹۳۲ است.

سروده‌های اقبال با معرفی و ستایش بزرگانی نظیر بهار، دهخدا، مینوی، معین، حبیب یغمائی، صادق نشأت، صورتگر، خطیبی و دیگران مورد توجه ایرانیان قرار گرفت که ذکر تفصیلی یکایک آنها از حوصله این گزارش بیرون است. آثار فارسی اقبال در مدتی اندک که شاید به بیش از سه دهه نمی‌رسد، یعنی از زمانی که نخستین مقالات درباره وی در مطبوعات ایران به نگارش درمی‌آید، و نخستین مجالس سخنرانی برای معرفی آثارش تشکیل شود از چنان شهرت و محبوبیتی در ایران برخوردار می‌گردد که اقبال در سالهای پیش از انقلاب، معروفیتی همسنگ بزرگترین شاعران زبان فارسی نظیر مولوی و حافظ و سعدی می‌یابد. امروز ممکن است در شهرهای دورافتاده کشور باشند کسانی که سنائی و جامی و فخرالدین عراقی را بعد از گذشت قرن‌ها به درستی شناسند و یا اصلاً شناسند، ولی کمتر کسی است که در ایران، پس از گذشت فقط چند دهه، نداند که اقبال شاعر و اندیشمندی است از مردم پاکستان که نامش بوی ایران را می‌دهد.

چهره‌های مشخصی که این رایحه را در پیش از سال ۵۷ در ایران پراکندند و آثاری مستقل در مورد اقبال در قالب تألیف و یا ترجمه پدید آوردند عبارتند از: شاد روانان مجتبی مینوی، غلامرضا سعیدی، محمد تقی مقتدری، علی شریعتی، احمد آرام و امیر حسین آریانپور. نخستین اثری که درباره اقبال، سه سال پس از فوت وی در ایران به سال ۱۳۲۶ هـ ش منتشر شد، کتابی است کم‌ورق از مرحوم محمد تقی مقتدری تحت عنوان « اقبال - متفکر و شاعر اسلام ». آثاری هم به طور اتفاقی در پیش از انقلاب درباره اقبال و آثار وی، از

برخی محققان و ادب دوستان انتشار یافت که در واقع نگاهی گذرا و معرفی گونه به شعر اقبال و شیوه ی تفکر او بوده است که پدید آورندگانش داعیه اقبال شناسی هم نداشته اند، نظیر کتابی که آقای اسلامی ندوشن تحت عنوان «دیدن دگر آموز» گرد آوردند یا مقالاتی که از شادروانان احمد علی رجائی خراسانی و یا غلامحسین یوسفی در مجموعه هایی به چاپ رسیده است. تمامی این تلاشهای پُراج در پیش از انقلاب اسلامی، گرچه تحت عنوان «اقبالشناسی» جای می گیرد، ولی مبین ابعاد مختلف شخصیت اقبال نیست. آنچه در اقبال شناسی قبل از انقلاب کاملاً محسوس است، توجهی است که تنها به شعر او، و تا حدی به فلسفه خودی می شود و محققان ایرانی (به استثنای شادروان شریعتی) گام در نهانخانه تفکر اقبال نمی گذارند. ترجمه هائی که از آثار اقبال صورت می گیرد، بدون توجه به زمینه های ذهنی و شیوه تفکر اقبال است. کتاب Reconstruction of Religious Thought «احیاء تفکر دینی» ترجمه می شود، حال آنکه مقصود اقبال Reconstruction بازسازی و بازفهمی است، نه Revival. به همین نسبت در دیگر برداشتهایی که از آثار وی شده به دلیل همین عدم آشنائی خطاهای بزرگ راه یافته از جمله نوع تلقی وی از مفهوم خدا، وطن، جامعه، جوانان، هنر، عرفان، شعر و بسیاری موضوعات دیگر که در آثار وی مطرح شده است.

در بعد از انقلاب نگاه اندیشمندان و اقبال پژوهان ایرانی به آثار این فرزانه بسیار دقیقتر و حساس تر شده است. در اسفند ماه ۱۳۶۴ که کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال در دانشگاه تهران برگزار شده تأثیر عمیقی بر نسل حقیقت جوئی گذاشت که طالب فهم صحیح مسائل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی دینی بودند که تحولی عظیم در جامعه ایشان پدید آورد. آثار اقبال و تجزیه و تحلیل آنها یکی از راههای پاسخ به این نیاز بود. در کنفرانس مذکور ابعاد گونه گون شخصیت اقبال مطرح شد و اهل فکر و مطالعه که تاکنون شنیده بودند او شاعری است اندیشمند که همچون ناصر خسرو جز به جد سخن نمی گوید و از شعر برای تبلیغ باورهای دینی خود بهره می گیرد، دانشمند که او نه تنها مرادی

بی وطن نیست، بلکه طالب وطن است و پایه ریز کشوری مستقل به نام پاکستان که بزرگترین آرزوی او دوام ابدی آنست، و گویا ملی گرایی بیش از این هم معنی نمی دهد، دانشمند اندیشمندی است که جهان اسلام را متحد می خواهد دانشمند که فیلسوفی است اهل زندگی و عمل و مروج پراگماتیسم، دانشمند که مولانای زمانه ایشان است، دانشمند که نه غربی است و نه شرقی بلکه در هر دوی آنها خیر و شر می بیند، دانشمند که عارفی است تکثرگرا که از انا الحق حلاج هم در می گذرد، دانشمند که توانایی نقد اکابر فلاسفه غرب را دارد و در مرتبه‌ئی از تفکر جای گرفته که می توان از او پذیرفت که پدر فلسفه غرب را گوسفند بخواند، دانستند که برداشتهایش از قرآن با دنیای نوین سازگار است. به این ترتیب مطبوعات نیز توجهی روزافزون به آثار اقبال نمودند و نویسندگان و اندیشمندان و محققان برجسته مقالات متعدد در مورد آثار و افکار اقبال پدید آوردند، که در این میان باید از تلاشهای نویسندگان و متفکران معروف ایرانی نظیر عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری، ابراهیمی دینانی، حسن یوسفی اشکوری، سید جعفر شهیدی، احمد احمدی بیرجندی، غلامرضا اعوانی، عبدالرفیع حقیقت، فتح الله مجتبائی، حبیب الله پیمان، شاهد چوهدری، رهنمای خرمی، حسین رزمجو، محمد تولائی، علی شعبانی، جلیل تجلیل و اسماعیل حاکمی نام برد.

همچنین در بعد از انقلاب کتابهایی مستقل درباره علامه اقبال در ایران منتشر شده است که عبارتند از:

- ۱ - ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری، تألیف عبدالرفیع حقیقت، ناشر شرکت مولفان، ۱۳۶۷.
- ۲ - در شناخت اقبال، مجموعه مقالات کنگره جهانی، ناشر دانشکده ادبیات و وزارت ارشاد، ۱۳۶۴.
- ۳ - دیوان اقبال لاهوری، انتشارات پگاه ۱۳۶۱.
- ۴ - نگاهی به آثار زنده رود، تألیف ابراهیم پور والی، انتشارات یادآوران، ۱۳۷۱.

- ۵- نقش اقبال در ادب پارسی ہندی ، نوشته حسین برنی ، انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۴.
- ۶- فلسفہ آموزشی اقبال ، خواجہ غلام السیدین ترجمہ عزیزالدین عثمانی ، انتشارات نوین، ۱۳۶۴.
- ۷- اندیشہ های اقبال لاهوری ، نوشته غلامرضا سعیدی بہ کوشش ہادی خسرو شاہی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۸- صدای رویش خیال ، مہدی محبتی ، انتشارات زہد، ۱۳۷۹.
- ۹- در مدرسہ اقبال لاهوری ، نوشته محمود حکیمی ، انتشارات قلم، ۱۳۸۰.
- ۱۰- نامہ ہا و نگاشتہ های اقبال ، ویراستہ احمد بشیر دار ، ترجمہ ع. ظہیری ، انتشارات جاوید، ۱۳۶۸.
- ۱۱- بازسازی اندیشہ دینی در اسلام ، اقبال ، ترجمہ محمد بقائی (ماکان) انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹.
- ۱۲- شرح مثنوی گلشن راز جدید اقبال ، (ہمراہ بابندگی نامہ) ترجمہ محمد بقائی (ماکان) انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹.
- ۱۳- شرح مثنوی چہ باید کرد ، اقبال ، ترجمہ محمد بقائی (ماکان) انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹.
- ۱۴- مولوی ، نیچہ و اقبال ، عبدالحکیم خلیفہ ، ترجمہ محمد بقائی (ماکان) انتشارات حکمت، ۱۳۷۰.
- ۱۵- ما بعد الطبیعہ از دیدگاہ اقبال ، عشرت انور ، ترجمہ محمد بقائی (ماکان) انتشارات حکمت، ۱۳۷۰.
- ۱۶- لعل روان (شرح غزلیات اقبال) محمد بقائی (ماکان) انتشارات اقبال، ۱۳۸۱.
- ۱۷- خیال وصال (شرح ارمغان حجاز) ، محمد بقائی (ماکان) انتشارات حکمت، ۱۳۷۸.
- ۱۸- مبانی تربیت فرد و جامعہ (از دیدگاہ اقبال) ، غلام السیدین ، ترجمہ محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات برگ، ۱۳۷۲.

- ۱۹ - اقبال با چہارده روایت ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹
- ۲۰ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی) ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات فردوس ، ۱۳۷۹ .
- ۲۱ - خدا در تصور اقبال ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات فردوس ، ۱۳۸۰ .
- ۲۲ - در شبستان ابد (شرح جاوید نامہ) ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات اقبال ، ۱۳۸۱ .
- ۲۳ - قلندر شہر عشق (۱۳ خطابہ و گفتمان درباره اقبال) ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات اقبال ، ۱۳۸۱ .
- ۲۴ - پیالہ نی از میکہ لاهور (شرح گزیدہ اشعار اقبال) ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات فردوس ، ۱۳۸۰ .
- ۲۵ - میکہ لاهور (کلیات فارسی اقبال) ، محمد بقائی (ماکان) ، انتشارات اقبال ، ۱۳۸۱ .
- ۲۶ - اقبال و اندیشہ های دینی غرب معاصر ، محمد معروف ، ترجمہ محمد بقائی (ماکان) ، ناشر قصیدہ سرا ، ۱۳۸۲ .
- ۲۷ - اقبال شناسی ، حسن شادروان ، مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی ، ۱۳۷۱ .
- ۲۸ - ایدئولوژی انقلابی اقبال ، ترجمہ و ویرایش م.م. بحری ، انتشارات اسلامی ، ۱۳۵۸ .
- ۲۹ - دانای راز ، احمد احمدی بیرجندی ، انتشارات زوار ، ۱۳۵۷ .
- ۳۰ - نوای شاعر فردا یا اسرار خودی ، مشایخ فریدنی ، موسسہ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۷۰ .
- ۳۱ - اقبال شرق ، عبدالرفیع حقیقت ، بنیاد نوریانی ، ۱۳۵۷ .
- ۳۲ - معرفی چہرہ های انقلابی ویژه کودکان و نوجوانان (اقبال) رضائی ، مرکز پخش داستانہای کودکان و نوجوانان ، ۱۳۵۹ .
- ۳۳ - گزیدہ اشعار فارسی اقبال لاهوری ، ابوالقاسم رادفر ، انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۶۹ .

۳۴ - جاویدان اقبال (زندگینامه اقبال لاهوری در چهار جلد) ، نوشته جاوید اقبال، ترجمه و تحشیه شهیندخت کامران مقدم ، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور ۱۳۶۲.

۳۵ - فرهنگ موضوعی کلیات اقبال لاهوری ، قادر فاضلی ، فضیلت علم ، ۱۳۷۷.

۳۶ - اقبالشناسی در ایران (از آغاز تا کنون) شاهد چوهدری ، سازمان اکو، ۱۳۸۲.

در مطبوعات نیز به طور متوسط در هر ماه یک تا دو مقاله درباره اقبال به چاپ می رسد که غالب آنها از راقم این سطور است و گاه مصاحبه هائی هم انجام می گیرد. به عنوان نمونه در سال گذشته ده مصاحبه با روزنامه های جام جم ، حیات نو ، نوروز ، صدای عدالت ، ایران ، آزاد ، و انتخاب داشته ام . همچنین مصاحبه هائی درباره علامه با سردبیران مجلات دنیای سخن ، راه سوم ، و نافه . در رادیو تلویزیون آنچنان که باید به اقبال و آثار وی توجه نمی شود و هیچ برنامه و مطلب خاصی حتی در مناسبت هائی مانند تولد یا وفات وی پخش نمی شود و دعوتی از اقبالشناسان برای بررسی و شناساندن آثار و افکار اقبال به عمل نمی آید.

در دهه ی اخیر توجه اهل مطالعه به آثار اقبال کاهش گرفته و مطالعه آثار وی منحصر به افرادی معدود شده است، به طوری که کمتر ناشری حاضر به سرمایه گذاری در این حوزه می شود . و اگر ناشری هم به چاپ این گونه آثار اقدام کند، بیش از هزار نسخه چاپ نمی کند. این امر سر در عواملی دارد که مهمترینش مقالات و نوشته های تکراری و کم محتوا درباره اقبال است . دیگر آنکه در ایران انجمن و مرکزی برای گردهمائی و تبادل نظر اقبالشناسان وجود ندارد تا این نیروهای پراکنده را منسجم و به درستی هدایت کند. نتیجه آنکه گاه مقالاتی از سوی کسانی در مطبوعات چاپ می شود و کتابهایی درباره اقبال انتشار می یابد که کاملاً مغایر شیوه ی تفکر اوست.

گاهی این فیلسوف و اندیشمند بزرگ را چنان می نمایانند که تا حد یک شاعر مرثیه سرا تلقی می کنند. برای نمونه شخصی که خود را اقبال شناسر می خواند، در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۸۱ در یکی از قدیمی ترین روزنامه های کشور درباره اقبال می گوید: «او به آبادانی، شوسه بودن راهها، بهداشتی بودن حمامها» علاقه داشت. یا دیگری او را به گونه یی تصویر می کند که گویی می خواهد خلق در این زمان به هیأت بایزید بسطامی در آیند و با روحیه حسام الدین چلبی زندگی کنند. یا دیگری کتاب می نویسد و اشعار شیخ نصیر الدین دهلوی را از سروده های اقبال می داند و بر اساس همین تصور نادرست، اقبال را جلولی می خواند. نوشته هایی از این دست، به اضافه عدم توجه به اقبال پژوهی واقعی، و موجود نبودن مرکزی برای پرداختن به مسائل اقبالشناسی موجب شده است که تعداد خوانندگان آثار اقبال به حد اقل ممکن کاهش یابد. اکنون بسیاری از اهل تحقیق هستند که تألیفاتی در خور توجه درباره اقبال دارند ولی در چاپ اثرشان با مشکلات متعدد مواجه اند. به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که چنین شرایطی عاملی بازدارنده در تلاشهای اقبال شناسی، و سربرآوردن اقبالشناسان جدید خواهد شد. من به عنوان کسی که نزدیک به بیست و پنج سال در آثار اقبال اندیشه گماشته و با او زیسته که حاصل آن مجموعه بیست جلدی بازنگری آثار و افکار اقبال در هفت هزار صفحه است. تقاضایم از همه ی ارادتمندان اقبال این است که یکبار هم کنفرانسی در تهران یا لاهور برپای دارند و با توجه به چنین شرایطی طرحی نو در افکنند و این سؤال را دستور کار خود قرار دهند که «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟».

اشتراکات ضرب المثل های فارسی و پشتو

چکیده:

زبان فارسی برای پشتو زبانها بطور زبان رابطه طی قرون و اعصار محسوب و به همین سبب نفوذ زبان و ادب فارسی در فرهنگ آنان مشاهده می شود. مثل سانسکریت و فارسی، زبان پشتو هم از گروه زبانهای آریایی می باشد. زبان فارسی علاوه بر ارزشهای ادبی ذخایر غنی اندیشه از لحاظ فولکلوریک مانند ضرب المثل های عامیانه، اریثه گرانبهایی دارد. ضرب المثل های پشتو از جمله اصناف ادب شفاهی و دارای همان ارزش گوهر مانند است. در این گفتار اشتراکات موضوعی و مفهومی میان ضرب المثل های فارسی و پشتو با ارایه شواهد عنوان گردیده است.

پشتو زبانان از لحاظ زندگی کردن و نشست و برخاست در زمره ملل آسیای میانه بشمار می روند. در آسیای میانه فرهنگ ایران خیلی قدیمی دانسته می شود که اثرات آن بر همه کشورهای همسایه نمایان می باشد، لذا پشتون ها تا قرنها زیر سایه دولت ایران مانده و زبان فارسی همواره برای پشتونها بطور زبان رابطه بوده، بخاطر این، اثرات زبان و ادب فارسی بر فرهنگ پشتون ها بیشتر می باشند.

سانسکرت و فارسی دو عناصر اساسی زبان پشتو است. پشتو از هر دو استفاده کرده و این استفاده بلا سبب هم نیست چون سانسکرت و فارسی وابستگی به گروه آریائی دارد.

از این سبب منابع این هر دو تالی پشتو متجانس و متحد الاصل می باشند. زبان پشتو خودش هم یک شاخ ذیلی زبان آریائی حساب می شود، از این لحاظ استفاده از زبان فارسی برای پشتو از فهم و ادراک خالی نیست. بحث مجموعی

رابطه قلبی افغانها با ایرانیها همواره بوده گاه به شکل روحانی ، تجاری یا ادبی به همین سبب بر همه جنبه زندگی ایشان فرهنگ ایران نفوذ عمیق داشته است ما در حدود زبان صحبت و گفتگو بر چند امثال اکتفا می کنیم ، چرا که امثال و مشابهت ها زیاد داریم که برای آنها یک کتاب مستقل باید باشد، ولی این مقال متحمل آن نیست . ضرب المثلهای فارسی که در زبان پشتو رواج دارد، برخی از آنها بدینقرار است : مثلاً :

۱ - مدعی بنست ، گواه چست .

۲ - غم نداری بُز بخر .

۳ - یک نه شد دو شد .

۴ - مُشتی بعد از جنگ .

۵ - پیران نپزیدند مریدان پراندند .

۶ - عصای پیر بجایی پیر

آن ضرب الامثال که مطالب و معانی آن در پشتو مستعمل میباشد، بعضی امثال اینطورند که مرکب پشتو و فارسی اند، امثال :

۱ - پشتو : خاوره واخله خود دلویی دیری نه .

۲ - خاک از توده کلان (بزرگ) بردار .

۳ - زه خه وایم او دول می خه وایی .

۴ - من چه سرایم وطنبوره من چه سراید .

۵ - چه غم دی نه ء وی نوبزه واخله .

۶ - غم نداری بُز بخر .

۷ - د هوسی په نیکرکی .

۸ - بر شاخ آهو .

۹ - دبرده نه خه پرده .

۱۰ - از برده چه پرده .

۱۱ - دکشر و رور نه سپی بنه دی .

۱۲ - سگ باش ولی برادر خورد مباش .

۱۳ - نخر سپسی دکیدر و رور وی .

۱۴ - سگ زرد برادر شغال است .

۱۵- دنیا به امید خوری شی.

۱۶- دنیا به امید قائم.

۱۷- د خر مرگ د سپو اختروی.

۱۸- مرگ خر عید سگان.

۱۹- د زرو قدر په زر کروی.

۲۰- قدر زر زرگر شناسد.

تعریف

زبان شیرین فارسی میراث دیرپایی است از نیاکان و پیشینیان ساکن فلات بزرگ ایران که در مسیر تحولات فراز و نشیب ها و تحولاتی زیادی را پشت سر نهاده و تطوراتی در جهت تکامل یافته تا به شکل امروزی خود رسیده است. زبان فارسی در راستای حیات خویش بخصوص بعد از نفوذ فرهنگ اسلامی آثار پُرجی در زمینه های ادب، هنر، فلسفه و عرفان و سایر شاخه های علمی، فلسفی، عرفانی و ادبی پدید آورده که از نظر درجه اهمیت در زمره ارزش های مهم مدنیت بشری بشمار می آیند، که بحث بر موضوعات متذکره موضع جداگانه از مقاله حاضر می باشد.

زبان فارسی فزون بر ارزشهای ادبی و ذخایر کلاسیک غنی اندیشه از لحاظ فولکلوریک مانند ضرب المثل های عامیانه نیز ارثیه گرانبهائی دارد، که طی قرون و اعصار، بر غنای آن افزوده شده و سرشار از نکته سنجی، جهان نگری، آموزندگی، پُر مغز و شیرین است که گاهی یک جمله کوتاه یک اشاره طنز آمیز، یک داوری آمیخته با حکمت با چنان برهان قاطعی بر جان آدمی نشیند که بیش از دهها کتاب و مقاله در بیان مفاهیم، به ذهن و اندیشه خواننده و شنونده و نویسنده تأثیر می بخشد و اکثراً با چنان تجربه مستمر تاریخی عجیب اند که بحق باید آنرا به خطوط زرین نوشت. درین راستا در دوران معاصر چهره هایی که کارهای پُر درخشش در فولکلور ایران از خود پیادگار مانده چند چهره سرشناس جای نمایانی دارند، آنها در عرصه های افسانه های تمثیلی، مثل ها، افسانه ها، مثال های عامیانه، سخنان قصار حکیمانه و آداب و رسوم قومی یا ملی زحماتی فراموش ناشدنی انجام داده و در گردآوری و تألیف و

تدوین این داشته ها کوشیده اند.

از جمله این اساتید ادب، نام استاد علی اکبر دهخدا به پاس مجاهدت در راه جمع آوری «امثال و حکم» معروف بوده و جایگاه ویژه دارد، زیرا امثال و حکم، زاده تجربه مستمر انسان در فراخنای تاریخ بوده و نشانه هایی از والایی اندیشه آدمی بر تارک تک تک آنها میباشد.

لیکن نویسندگان و پژوهندگانی چون سید محمد علی جمال زاده، صادق هدایت، احمد شاملو، علی کباش، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، امیر قلی امینی، احمد گلچین معانی، دکتر محمد معین، مهدی سهیلی، منصور ثروت، امیر مسعود خدایار، سید یحیی برقعی مرداد مرین و امثال اینها در راه جمع آوری ضرب المثل ها، مثل ها، آداب و رسوم قومی، قصه ها، ترانه ها، افسانه ها فعالیت های چشمگیری نموده اند، که هر کدام به نوبه خود سزاوار تقدیر و سپاس است ۱.

در روی زمین همه مردم دنیا در ادب گذشته و معاصر شاهد بوجود آمدن ضرب المثل ها و مثل ها بوده و در اکثر تمدن ها ضرب المثل ها یک بخش از زندگی روزه مره مردم را تشکیل می داده است، که ناخود آگاه و بی اختیار مانند شعر فی البدیهه گفته می شود و شنونده دفعتاً معنی و مفهوم آنرا می داند.

وقت و زمان پیدایش ضرب المثل ها دقیق معلوم نبوده، ولی همین قدر فهمیده می شود که این ارزش فولکلوریک سابقه تاریخی داشته و بسیار باستانی می باشد. اکثراً ضرب المثل بنا بر قصه های تاریخی، واقعات مهم گذشته و یا هر کدام از تجربه خاصی بوجود آمده است.

ولی موضوع قابل تعجب در آن اینست، که اکثر ضرب المثل ها در جوامع و ادوار مختلف یک سان و در یک مورد استعمال گردیده، نظر به همین توارد می توانیم بگوئیم که مخزن و منشأ دانش و مدنیت بشر از یک بنیاد می باشد و همه افکار بنیادی انسانها از یک مبداء بوجود آمده است. ولی برای قبول این نظر به مطالعات دقیق و عمیق ضرورت است که مجموعه یا مقاله حاضر بحیث یکی از مواد خام چنین نظریه می تواند پیشکش شده ارائه شده باشد.

ضرب المثل ها جوهر ادب عامیانه گفته می شود، زیرا از آمیزش اساطیر

قضه های فولکلوریک ، جنگ ها و گزارشات و جریانات زندگی بیت های شفاهی (عامیانه) بوجود آمده که خاصه یک جامعه می باشد.

این گفته بالاخص در مورد آن بیانات بی شمار صحیح و درست مصداق می یابد که هر لحظه بر زبان اقوام غیور پشتون جاری می باشد، این قبایل در قسمت های شمالی پاکستان و در سرحدات جنوب شرقی و شرق افغانستان موقعیت دارند، که در همین گفته ها، آرزوها، پیش گویی ها، احساسات، رسم و رواج ها و عقاید سی میلیون نفر پشتون گنجانیده شده، بعضی مثل ها نشاندهنده زندگی قومی و وطنی قبایل پشتون بوده و جزء اهم تمدن شان بشمار می آید، که حقایق زندگی روزمره و تجارب عملی آنها را نیز در آن می توان سراغ گرفت. سخن کوتاه مثل ها در جامعه پشتونها همه ساحات زندگی شانرا احاطه کرده، به همین لحاظ یک بخش عمده و دلچسب ادب شفاهی پشتو را تشکیل می دهد (۲)

ضرب المثل ها و شعر عامیانه و شاعری وطنی چیزهایی است، که ما در آن عملکرد قوم، رسم و رواج و عادات، شادی و غم آنها را در الفاظ مختصر پیدا کرده آنرا نشانگر تهذیب، تمدن و فرهنگ می توانیم بنامیم. بخاطر شناخت اقوام و مردمان باید ادب فولکلوریک، مثل ها و اشعار وطنی شان را مطالعه کنیم (۳).

بعضی مردمان همه گفته های معقول و مقبول را مثل می گویند، که معیار یک زبان بر آن متکی بوده و گاهگاه مثال آورده شود، اگر آن مثل باشد یا کدام قصه یا مقوله و یا روایت، یا شعر یا چیز دیگری که در موقع مناسب جای مناسبی می تواند بگیرد.

یکی از علمای این عرصه به نام گستی Guiste در استحکام مثل های هم خیال بسیار تأکید می کند، می گوید که برای ضرب المثل ها استحکام یک امر ضروری پنداشته می شود. عالم دیگری به نام ارل رسل Earl Russel می گوید که:

«ضرب المثل نتیجه رأی یک تعداد افراد زیاد و جوهر تمیز یک فرد می باشد.»

محقق دیگری بنام سروینتیز همین تعریف را بدین شکل ارایه می کند:

«سخنان کوتاه پر از مفاهیم و معانی و مطالب بزرگ که از تجارب طولانی بوجود می آید، مثل است.»

یک مستشرق انگلیسی ایس ایس تهاربرن می نویسد که مثل ها حقایقی است که توسط عوام انتخاب شده که بشکل جامع و زیبا بیان شده و در گفتار و سخنان روزمره مورد استعمال بیاید.

یک محقق دیگری بنام چارلس انندل می گوید:

«مثل ها جمله های کوتاه جامع و دلچسب اند، که زندگی و تجربه انسانی در آن بشکل عجیبی مشاهده و انعکاس یافته که به شیوه نغز و شایسته و طنز آمیز و با نمک مزاح آمیخته، ارائه گردیده است.»

باز محقق دیگر بنام هاوول مثل ها را سخنان مختصر جامع و پُر از معانی میدانند، که در هر مقوله آن طنز و مزاح و ملاحظت با حال دل و درد دل یکجا بیان شده است.

در فرهنگ انند راج در یک شعر عرفی مثل را چنین تعریف می کند در صفت ممدوحش.

در مقامی که کند روی کنایه به عدو ضرب شمشیر ندارد اثر ضرب مثل

ضرب المثل پشتو و دری هم چنین است که می گویند:

زخم شمشیر التیام می یابد، ولی زخم زبان درست نمی شود، اغلب پشتونها در سرزمین تاریک هند شمع اسلام برافروخته اند، چنانکه درباره ابدالی علامه اقبال گوید:

آن جوان کو سلطنتها آفرید باز در کوه و قفار خود زمید

و یا او در جای دیگر در مورد هجویری غزنوی گوید:

سید هجویر، منخدوم امم مرقد او، پیر سنجرا حرم

بندهای کوهسار آسان گسیخت در زمین هند، تخم سجده ریخت

خاک پنجاب از دم او زنده گشت صبح ما از مهر او تابنده گشت

زبان مکمل آنست که در محاورات و اصطلاحات خود ذخایر وافر و

فراوان مثل ها و دیگر ارزشهای فولکوریک داشته باشد (۴).

«ضرب المثل در ادب قومی ما میراث مشترک فرهنگی محسوب گردیده.

که دارای معنویت و حلاوت بی نظیر می باشد. که ما فی الضمیر انسانها را بشکل

زیبا و حسین بیان نموده که در بیان مفاهیم بشکل مقبول آن مددگار ثابت می شود» (۵).

پشتو و ضرب المثل ها :

ضرب المثل های پشتو از جمله اصناف ادب شفاهی آن زبان بوده و دارای همان ارزش گوهر مانند است، که در زبانهای ترقی یافته دنیا موجود است. علاوه بر آن در مثل های پشتو تمام مسایل پشتو و پشتو نولی محفوظ میباشد، مثل های زبانهای دیگر بیانگر تمام ارزشها و نیازها و خصوصیات آن جوامع نبوده، ولی ضرب المثل های پشتو آئینه تمام نمای همه خصوصیات این قوم غیور و مسلمان میباشد. مثل های پشتو بیانگر همه روایات و عنعنات قوم پشتون بوده و ترجمان مکمل پشتون و پشتو می باشد به همین لحاظ مورد دلچسبی مفکرین قرار گرفته است (۶).

یک دانشجوی ادب وقتی چشم خود را به این مثل ها می اندازد، فقط به خواندن آن اکتفاء نمی کند بلکه قلباً می خواهد آنرا به حافظه بسپارد و حفظش کند و تا زنده است بر سر زبانش باشد. گفتن و یاد داشتن مثل هایی مانند رفتن از یک قله بلند کوه به قله بلند دیگر است، لذا باید آنرا درست یاد کرد و به موقع و بجای استفاده کرد (۷).

اختیار ریش خویش داشتن.

دخالت ندادن کسی به کار خویش، بر روش خود پافشاری کردن.

ریره زما واك بی د ملا.

از اینجا رانده از او نجامانده :

سرگردان و ناامید بودن، در هیچ کجا توفیق نیافتن.

همانند : چوب دو سر نجس شدن.

د بر کلی تیره وه او د کوز کلی پخه نه وه

در نهایت بی چیزی و سختی به سر بردن، آه در بساط نداشتن، بیچاره و درمانده بودن

بی بی له نه بوکری (برقع) ستره ده.

از چاله در آمدن و در چاه افتادن :

از بدتر شدن ، از سختی رها نشده دچار بدبختی گردیدن . همانند : هرچه از دزد ماند رمال برد.

له بارانه تبتیده د ناوی لاندی بی شپه شوه.

از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

حرف بی ارزش و وعده های تو خالی ، درد کسی را دوا نمی کند.

کوره کوره وایه خوله به دی خوریزی .

از درد لا علاجی به گریه میگه آغا باجی .

از روی ناچاری و گرفتاری چاپلوسی می کند ، تا کارش بگذرد . اصطلاح قدیم:

از درد لا علاجی به خرمی گویند خانم باجی .

خریار که ، مطلب پری بار که .

از دیوار شکسته و سگ درنده و زن سلیطه باید ترسید :

از محیط بد و آدم بد دهن و معاشر زیان آور دوری کن .

له نرید لی دیواله و پره پکارده .

از ریش برداشتن و به سبیل چسبانیدن .

خراب کردن جای آبادی جهت آبادی جای دیگر ، همانند :

بن دیواری را کندن و با آن بام را اندودن .

دریری پر بزیتو او در بر پتو پر ریره .

از سایه خود ترسیدن :

به همه کس شک داشتن و بد بین بودن ، دایم در حال احتیاط به سر بردن ، بد دل بودن .

له خپل سیوری و یریدل .

از کوزه همان برون تراود که در اوست .

آنچه در باطن کسی وجود داشته باشد ، همان را بروز می دهد .

خه چی په کتوی کی وی ، هغه په خمخی کی وی .

چی په لوبنی کی خه وینه هم هغه به تری توی شینه (۸) .

از گلیم خویش پا بیرون نگذاشتن .

به حدود و اندازه خود قانع بودن ، به حق دیگران تجاوز نکردن ، همانند :، پا را

به اندازه گلیم دراز کردن .

له خپلی شری پینی مه و باسه .
از ماست که برماست .

همانند : کرم درخت از خود درخت است ، هر کسی گرفتار نیک و بد خویش
است .

له ماده چی پر ماده .

از مردی تا نامردی یک قدم است :

به مجرد غفلت از راه و روش انسانی و جوانمردی کوره راه بدنامی و نامردی
آغاز می شود .

د مردی د نامردی تر منح میل نه دی تفاوت یی په ذره دی پایه کام
از هر دست بدهی از همان دست پس می گیری .
همانند :

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید ، جوز جو

جاه مکن بهر کسی ، اول خودت دوم کسی .

لاس لاس پیژنی .

از هر کسی کاری ساخته است .

هر کسی را بهر کاری ساختند .

هر سری پیدا دی خپل خپل کار لره کنه .

از یک گل بهار نمی شود :

با اندک نشانه ای از یک شخص نمی تواند کمال و معرفت واقعی او را بشناساند .
په یو کل نه پسرلی کبری .

از یک گوش می شنود و از گوش دیگر در می کند .

هر چه بگویی و نصیحت بدهی ، گوش شنوا ندارد ، سر به هوا و حرف نشنو
است .

په یو غوری ننه باسی ، په بل غوری و باسی .

اگر بابا بیل زنی ، باغچه خودت را بیل بزنی .

اگر کاری از تو ساخته است اول به خودت برس ، اگر لایبی بلدی چرا
نمی خوابی .

کنجی که طبیب وای دخپل سر علاج به یی کری وای .

اندک اندک جمع گردد و آنگهی دریا شود.

هر اندوخته مادی یا معنوی کم کم و به مرور ایام فراهم آمده است.

خاخکی چی تولیزی، لوی دریاب حنی جوریزی.

انگور خوب نصیب شغال می شود.

معمولاً چیزهای خوب و پسندیده به دست افراد ناباب و ناسزوار می افتد.

باغ کی نبه انگور چغال (کیدر) خوری.

به زبان خوش، مار از سوراخ در می آید.

در برخورد با مردم ملایمت و ملاحظت می تواند هر مشکلی را حل سازد.

خوره ژبه مار له سوری راوباسی.

بعد از چهل سال گدایی شب جمعه را گم کرده (شب جمعه

نمی داند):

با مهارتی که در کار دارد باز اشتباه می کند، سرزدن کار ناصواب از یک مرد پخته

بعید است.

سل کاله دی تیر شو، د جمعی شپه دی و نه پیژنده.

به مرگ گرفته تا به تب راضی شود:

حد بالا را طلب می کند، تا لا اقل چیزی را بپذیرد.

په مرک بی ونیسه په تبه بی راضی که.

به هر کجا که روی، آسمان همین رنگ است.

تغییری در زندگی نخواهی یافت، مگر اینکه در خودت تغییراتی به وجود

آوری.

هریری اوربل، کتوی ورباندی.

بیرون رفتن عروس از بی چادری است:

امکانات لازم را برای انجام کارش ندارد، همانند: مستوری بی بی از بی چادری

است.

بی بی له نه بوکری (بورقع) ستره ده.

پزسان پزسان به کعبه بتوان رفتن.

در رسیدن به مقصد جستجو و پیگیری موجب توفیق است، همانند:

جوینده یا بنده است.

په پوښتنه سرې مکی ته رسی،
پنج انگشت برادرند برابر نیستند.
اشخاص گرچه در کلیات زندگی نظیر همدیگرند، ولی از نظر خصایص و
خلقیات برابر نیستند.

پنجه واره گوتی برابری نه دی،
به آهو می گوید بدو، به تازی می گوید بگیر.
دو طرف را تحریک کرده و به جان هم می اندازد، نفاق افکنی می کند.
غل ته وایی چی غلاکوه او کور به ته وایی چی بیدار شه.
باد آورده را بادش برد.

قدر آنچه مفت به دست آمده، دانسته نمی شود، همانند هرچه آسان یافتی
آسان دهی.

په باد راغله، په باد لاره.
بار کج به منزل نمی رسد:
انسان از نادرستی و فریبکاری همیشه موفق نیست، همانند:، راستگو را همیشه
راحت پیش.

کور بار تر منزله نه رسیری،
با یک دست دو هندوانه برداشتن.
در یک زمان دو مسئولیت را پذیرفتن، بیش از توانایی خودکاری را قبول کردن
همانند: با یک دل دو دلبر داشتن.

په یولاس کی دوه هندوانی نه اخیستی کبری،
به در میگم دیوار تو گوش کن.
به منظور خاصی مطلبی را بیان کردن، غیر مستقیم به کسی کنایه زدن.
لوری تاته وایم؛ نروری ته یی واوره.
برای یک بی نماز در مسجد را نمی بندند.
اگر کسی کار زشتی کرده است چرا دیگران به آتش او بسوزند.
د سپری د پاره خوځ کند نه سیزی.
بر گذشته ها صلوات:

بر آنچه بود و گذشت فراموشی بهتر است، همانند: گذشته ها گذشته است،

مطلب را تمام کنید.

تیر پته هیر، باقی روزگار.

پول بی زبان را دست آدم زیاندار نمی دهند.

پول خود را به کسی که نتوانی از او باز پس گرفت، نسیار.

پسیسی بی خپل کوروی او قدری پی نوروی.

پیراهن بعد از عروسی برای گل منار خوب است.

نوشداروی پس از مرگ سهراب، هرچیز در موقع لزوم ارزش دارد.

اختر چی تیر شی، نکریزی په دیوال و تپه.

تازه می پرسد لیلی نر بود یا ماده.

دیر تر از سایرین متوجه حرف و نکته ای می شود.

زلیخا خلاصه شوه، نو وایی چی یره دانرو، که نسخه.

تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها.

در بیشتر گفته های مردم واقعیت ها بی را می توان یافت.

چی باد نه وی، بوتی نه خوخی.

تعارف آمد و نیامد دارد.

فقط از روی ظاهر و تعارف زبانی، پذیرفتن تعارف ممکن است صورت جدی به خود بگیرد.

یو په ست نبه، نیکاری بل په نه خواره.

تماشاچی معرکه شده.

در کناری نشستن و به کار و امور دیگران نگرستن.

سیل بین دبنی منح ولی.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

هر کسی باید به ارزش وجودی خود و دنیای خود آگاه باشد.

د زرو قدر زرگر پیژنی.

چاه کن همیشه در ته چاه است.

هر بدی و ظلم به دیگران در پایان گریبانگیر خود آدم می شود. همانند: چه مکن

بهر کسی، اول خودت دوم کسی.

(مرکه!) خاوری کنه خاوری دی په.

چشم تنگ دنیا دار را، یا قناعت پر کند یا خاک گور.
همانند: طمع آرد به مردان رنگ زردی، طمع را سر ببرگر مرد مردی.
وری سترکی سل کاله نه، مریزی.
چشم که توی چشم بیفتد، حیا می کند.
حیای انسان در چشم است، حرفی را رو در روی کسی نمی توان گفت
سترکی له سترکو شرمیری.
چوب به مرده زدن.
از پا افتاده ای را ستم رسانیدن، شکسته دلی را آزردن.
په مره مار کوزار مه کوه.
چونکه آید سال نو، گویم دریغ از پارسال.
هیچ بدی نرفت که خوب جایش بیاید، سال به سال دریغ از پارسال.
نر می کنی چی کال ته تردی بتیریم.
چیزی که عوض دارد گله ندارد:
وقتی بشود محبت و یا زیان کسی را به نحوی جبران کرد، جای حرفی باقی
نمی گذارد.
اوره په اوره، منت په خه.
حساب حساب است، کاکا برادر.
دوستی و آشنایی قبول، اما سودا و معامله چیز دیگری است، همانند: برادری
بجا، بزغاله یکی هفت صنار.
وروری به کوو، خو حساب به ترمینح وی.
خائن همیشه خائف است (خائن خائف است)
شخص خطا کار به علت اعمال بد خود در ترس و تگرانی به سر می برد.
غل په ریره خس
خاک هم به امانت خیانت نمی کند.
انسان مقامی ارجمند دارد و هرگز نباید حتی از خاک پست تر شود که به امانتی
خیانت کند.
امانت حمکه هم نه خیانتوی.
خانه دوستان بروب و در دشمنان نکوب.

از بذل محبت و خدمت به دوستان غفلت نکن ، ولی دست نیاز به پیش دشمن نبر.

د دوست پوستین می و کینس ، د دشمن تر دروازی ورنه غلم .
خانه نشینی بی بی از بی چادری است .

از نداشتن وسیله و امکانات لازم دست به کار نمی زند .
بی بی له نه بوکری (برقع) ستره ده .

خدا این چشم را محتاج آن چشم نکند (خدا چشم راست را به چشم چپ محتاج نکند).

هیچ کس هرگز نیازمند کس دیگر نشود ، همانند : خدا این دست را به آن دست محتاج نکند .

یو لاس دی خدای بل ته نه ارکوی .
خدا به آدم چشم داده .

در کارها و امور خود نباید غفلت کرد ، راه خطا ، طی نشود .
خدای بنده کوری ، بیا پری اوری .
خر است و یک کیله جو .

همان سهم و قسمت ناچیز است و افزوده نمی شود .

اوریشی که دروپی ، سل منه وی . د خره یوه لپه ده .
خری که از خری و ایماند ، باید یال و دمش را برید :

انسانی که طرز رفتار خود را با سایرین نمی داند ، قابل معاشرت نیست .

خر چی خره له پاتی شی ، نو غوری پری کره .
خواب ، برادر مرگ است .

انسان در وقت خواب بودن متوجه چیزی نمی شود .
مرا او ویده یو دی .

خودش است و دو گوشش .

یکه ویالقوز بودن ، تک و تنها زندگی کردن .

یو سر ، خپل سر .

خودم کردم که لعنت بر خودم باد .

از شدت پشیمانی در انجام معامله و یا امری گفته می شود .

چاپو؟ پخپله پو! .
خون را با خون نمی شویند.
زشتی را با زشتی پاک نمی کنند ، باید گذشت داشت .
وینی په وینی نه وینحل کبری .
دایه دلسوز تر از مادر بودن (دایه از مادر مهر بانتر).
دلسوزی بیش از اندازه و بیجا نسبت به کسی داشتن ، همانند : کاسه از آتش گرمتر
بودن .
ترکتوی خمخی ، سره ده .
در آسمان جستن و در زمین یافتن .
بدون انتظار قبلی به خواسته و مطلوب خود رسیدن ، دیدار کسی که گمان
دسترسی به او نبود .
ماپر آسمان غوبننتی ، خدای پر حمکه را کری .
در به تومی گویم ، دیوار تو گوش کن .
ضمن بیان مطلب خود با کسی ، کنایه به دیگری زدن .
لوری تا ته وایم ، نروری ته پی اوره .
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست .
یا از ساحل دور است و یا گرفتار توفان ، امیدی به موفقیت در کارش نیست .
په وچولی کی پی رنا نشته .
در جنگ حلوا قسمت نمی کنند .
اگر به هوای منفعتی آمده اینجا جایش نیست ، خودت را برای تحمل هرزیانی
آماده ساز .
په جنگ کی خلوانه ویشل کبری .
در خانه ات را ببند و همسایه ات را دزد نکن .
به کار خودت بیناباش و غفلت نکن و دیگران را مقصر نشمار .
خپل خان دی سانه ، بل ته مه وایه چی غله .
در خانه مور شبنمی توفان است .
برای مردم بینوا و فقیر زیان کم هم قابل تحمل نیست .
میری ته توکانی همسیند دی .

درخت پر بار سنگ می خورد.

درد سر و گرفتاری همیشه نصیب آدم دانا ست.

بار داره ونه هر خوک په کتوولی.

در و دروازه ها را می توان بست، دهن مردم را نمی توان بست.

هر کس هرچه دلش بخواهد می گوید، لذا نباید به حرف هر کسی گوش کرد، بگذار هر چه می خواهند بگویند.

د چا په خوله خوک لاس نه شی ایبلی.

درد کوه را آب می کند.

در دوران بیماری و کسالت مزاج، انسان لاغر و ضعیف می شود.

غم د سری عمر کموی.

در شهر کوران آدم یک چشم پادشاه است.

در میان یک عده بیسواد، آدم کم سواد هم شخص معتبری است.

په رندو کی کانی باچا وی.

در غگو کم حافظه است.

چون پروپی و اساس درستی در حرفها ندارد، فراموش می کند.

د دروغژن یاداشت نه وی.

درون خانه خود هر گدا شهنشاهنی است.

از گزند روزگار محفوظ و سردار امور خویش است.

پخپل کور کی میری هم توریالی وی.

در هفت آسمان یک ستاره ندارد.

در نهایت بی چیزی و درویشی است، کمترین مال و سرمایه ای ندارد.

پر آسمان ستوری نه لری، پر خمکه سیوری.

دزد نگرفته پادشاه است.

تادزد گرفتار نشده همچون پادشاه موفق است.

د توری شپی غل پاچادی.

دست بالای دست بسیار است.

هیچ کس کاملتر از همه نیست، شخص نباید به قدرت و یا علم خود مغرور شود.

د سرد پاسه سروی.

دست دست را می شناسد.

به دخالت واسطه نیازی نیست ، با هر دست دادی با همان دست بگیر.
لاس لاس پیژنی.

دست کسی را در حنا گذاشتن .

کسی را سرگرم و گرفتار کاری کردن .

لاس و پنبی دی په نکریزودی.

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل (پای مالنگ است و منزل بس دراز...).

دسترسی به مطلوب خود نداشتن ، افسوس که حصول آن مقدور نیست.

آسمان لزی ، خمکه سخته .

دشمن دانا به از نادان دوست.

همانند :

له کم عقله سجنه هو بنیار دشمن بنه دی.

دل به دل راه دارد.

هر دو طرف دوستی و صمیمیت یکدیگر را درک می کنند.

د خولی او د زره لاریوه ده .

دندانی را که درد می کند باید کشید.

از چیزهایی که برایت فایده ای ندارند، صرف نظر کن.

غاش چی رنحورشی ، علاج پی ویستل دی.

دنیا پنج روز است .

پنج روزه عمر را باید حد اکثر به خوبی و خوشی گذراند ، چندان پایدار نیست.

پنجه ورحی دنیا ده .

دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب.

انسان شایسته داشتن خوشبختی و بهروزی است و نیازی به سراب ندارد.

زما دسره تیره ، خدایه مه کری دنیا دیره .

دو پا داشت ، دو پای دیگر هم قرض کرد.

بسرعت پا به فرار گذاشت ، چون باد در رفت .

دوه بی نخپلی وی ، دوه بی قرض کری .

ده انگشت برابر نیست .

انسانها از حیث بدی و خوبی و اخلاق در یک ردیف قرار ندارند و شبیه هم نیستند.

د لاس پنجه کوتی هم یو شان نه دی.

دهنش بوی شیر می دهد.

جوان و کم تجربه است ، با اینکه داخل بزرگترهاست ، هنوز آدم خامی است.

له خولی یی د پیوبوی حی.

دیگ به دیگ میگه رویت سیاهه.

کسی که عیب دیگران را می بیند و از خود خبر ندارد.

غلبیل پاخی کوزی ته وایی په تاکی دوه سوری دی.

دیوار موش دارد موش هم گوش دارد.

در همه جا گوش تیزی وجود دارد ، تا براحتی از مطالب خصوصی گوینده آگاه شود.

دیوالونه غورو نه لری.

راست و دروغش به گردن راوی.

خطاپی در گفته من نیست ، من آنچه شنیده ام گفتم .

اور پوه شه او زاخیل یا اور پوه شه او لوهار پوه شه .

رستم است و یک دست اسلحه (رستم است و این یک دست اسلحه).

یو بهلول ، یویی کچکول.

رسیده بود بلایی ولی نه خیر گذشت.

سعادت نصیب شد که از این گرفتاری نجات یافتم ، گریبان را از چنگ دشمن در آوردم .

بلاوه برکت یی نه و.

رنگ رخسار خبر می دهد از سر ضمیر (گر بگویم که مرا بی تو پریشانی

نیست).

چگونگی اجوالم از ظاهرم پیدا است.

مخ یی تور ، زره یی تور.

ریش خود را به دست دیگری دادن.

اختیار امور خود را به عهده دیگری واگذار کردن ، تحت اختیار کسی در آمدن .

ریره دبل په لاس مه ورکوه .

زبان خوش ، مار را از سوراخ بیرون می آورد.
بیشتر گرفتاریها را می توان به نرمی و از راه خود برطرف کرد.
خوره ژنه بنار خورلی شی .
زبان را به هر طرف بچرخانی می چرخد.
ادعا کردن و لاف زدن آسان است ، هر که هر چه خواست می تواند بگوید.
تانه ژه به هری خواته کرخی .
زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.
رنجشی را که از آزدگی جان آدمی حاصل می شود . نمی توان فراموش کرد.
د توری پرهار رغیری ، د ژبی پرهار نه رغیری .
زمستان رفت و روسیاهی به زغال ماند.
ندامت و پشیمانی به کسانی ماند که سر یاری نداشتند.
ژمی تبریزی ، دسکرو رنگ توریری .
زن از پهلوی چپ خلق شده است .
کار او معیاری ندارد ، بر سر عهد خود نمی ماند.
بنحه له کینی پینتی جوړه ده .
زن باید با چادر بیاید و با کفن برود.
بهترین زن آنست که با شوهر خود تا آخر سازگار بماند.
بنحه یا په کور ، یا په کور .
زورش به خر نمی رسد پالانش را می زند.
دق دلی خود را سر دیگری خالی می کند ، حریف قویتر از خودش نیست . زهر
خود را به آدم ضعیف تر می ریزد .
د خره پر جای کته وهی .
زیر کاسه نیم کاسه ای هست .
راز نهفته ای در این کار وجود دارد ، باید کلکی در این قضیه باشد .
ترکاسی لاندی نیم کاسه ده .
سخن حق تلخ است .
معمولاً حرف بجا و درست باب طبع شنونده نیست .
رینتیا وبل دز هرونه تراخه دی .
سرش برود ، قولش نمی رود .

در ایفای عهد خود پا برجاست، سر حرف خود ایستاده است.
پینتانه قول ولوز، نه نوری.

سری که درد نمی کند، دستمال نمی بندند.
چرا باید بی جهت برای خود دردسری ایجاد کرد.
چی سردی نه خورپری داغ پری مه رده.
سگ در خانه صاحبش شیر است.

آرامش و دلگرمی هر کس در دیار خویش میسر است، همانند: به شهر خویش
هر کسی شهریار است.

سپی پخپل کورکی زمی وی.
سگ زرد برادر شغال است.

در شرارت و بدی یکسان می باشند، دست کمی از یکدیگر ندارند.
زیر سپی دکیدر وروروی.

سلام روستایی بی طمع نیست.
با اظهار کوچکی و افتادگی قصدش به دست آوردن چیزی و یا کاری است.
د کلیوال سلام بی تمی نه وی.
سوار از پیاده خبر ندارد.

صاحب ثروت و مال، خبر از حال زار درماندگان و بینوایان ندارد.
سپورد پیاده له حاله خه خبردی.

سوزن همه را می پوشاند اما خودش لخت است.

خیر خواه مردم است و به خودش توجهی ندارد.
ستن غجوی، لوخ پتوی.

شاه می بخشد، شیخ علیخان نمی بخشد.

هر کس برای خودش ضابطه ای درست کرده، حساب و کتابی در کار نیست.
کارشان بر پایه تنگ نظری است.

شیخ عبدالله بی ورکوی، که شیخ میری ورکری.

شتر در خواب بیند پنبه دانه.

آدم گرسنه خواب نان تازه را می بیند، هر کس در هوای مطلوب خویش است.
دوری له غوره د دودیو تپهاروی.

شتر را گفتند چرا شاشت پس است، گفت چه چیزم مثل همه کس است.

اوبنن ته بی ویل ور میردی ولی کوردی؟ ویلی کوم حای می سم دی.
شراب مفت را قاضی هم می خورد.
نعمتی را که نصیب کسی شده نباید رد کند.
مفت شراب قاضی هم خبلی دی.
طلا که پاک است چه منتش به خاک است.
ترسی از آزمایش و محک زدن این و آن ندارد، به خودش اطمینان دارد.
زر چی پاک وی، له اوره بی خه پاک وی.
عاقبت جوینده یا بنده بود
با جستجو و تلاش به مقصود خود نایل خواهی شد.
چی غوتی پسی وهی په لاس به درشی.
عاقبت گذر پوست به دباغ خانه می افتد.
هر کسی باید روزی حساب اعمال خود را پس بدهد:
دکودی لار پرژرنده ده.
عقل که نیست جان رد عذاب است.
آدم نادان به علت ندانستن راه درست زندگی غالباً به رنج و سختی گرفتار است.
چی عقل بی کم وی، تل بی پرکور غم وی.
عیب خود را کسی نمی بیند.
همانند: موی را در چشم دیگران می بیند و تیر را در چشم خود نمی بیند.
خپل عیب د ولیو مینح، د بل عیب د کلی منح.
عیسی به دین خود، موسی به دین خود.
هر کس در راه و روش زندگی مسئول اعمال خویش است.
اور پوه شه اوزاخیل.
فیل زنده و مرده اش صد تومان است (فیل زنده اش هزار تومان، مرده اش هم هزار تومان)، (فیل زنده و مرده ندارد).
ارزش شخص نکوکار چه در زندگی و چه پس از مرگ به یک میزان است
فیل چی ژوندی وی، یولک اوچی مرشی دوه لکه.
قرض عروسی را خدا می دهد.
مثلی است معروف که بیشتر در تقویت مبانی روحی و اجتماعی جوانان به کار می رود.

دوا به پور به خدای خلاصوی.
 قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.
 همانند : دانه دانه است غله در انبار ، ذره ذره پشم قالی می شود.
 خاخکی چی تولیری ، لوی دریاب حنی جوریری.
 قفل به دهان مردم نمی توان زد.
 همانند : در دروازه ها را می توان بست ، ولی دهان مردم را نمی توان بست.
 د خلکو خولو ته بر غولی نه شی جوریدای.
 قول و بولش یکی نیست.
 آدم خوش قولی نیست ، به گفته هایش نباید اعتماد کرد.
 د خولی او زره لاری یوه نه ده .
 قول مرد یکی است .
 سر حرف و وعده خود می ایستد و هرگز خطا نمی شود.
 د میره سری یوه خبره .
 کار بوزینه نیست نجاری .
 همانند : هر کسی را بهر کاری ساختند ، خرس و نجاری .
 ترکانی د بیزوکارنه دی .
 کارد به استخوان رسیدن .
 به بن بست رسیدن ، کفگیر به ته دیگ خوردن ، کار به جان رسیدن .
 چاره بی هدوکی ته رسید لی ده .
 کار دنیا تمامی ندارد :
 لازمه زندگی تلاش و کار دایمی است ، کار همیشه هست .
 د دنیا کارونه نه خلاصیری .
 کاری بکن بهر ثواب ، نه سیخ بسوزد نه کباب .
 اگر واسطه کار خیری هستی ، انصاف و عدالت و حق را رعایت کن .
 نه سیخ سوی نه کباب .
 کاسه از آش گرمتر .
 به دلسوزی بیش از اندازه تظاهر کردن .
 له کتوی خمخی سره ده .
 کاسه ای زیر نیم کاسه بودن .

سر، در پشت پرده وجود داشتن، راز مهمی در کار بودن.
ترکاسنی لاندی نیم کاسه .
گاه از تو نیست کاهندان که از تو است .
اگر خوردنی مفت هم بود، به قدری بخور که دل درد نگیری، همانند
که دودی پردی ده کیده خودی خپله ده.
کجا خوش است آنجا که دل خوش است.
همانند: بهشت آنجاست که آزاری نباشد.
چیرته بنه هلته شپه.
کسی را در قبر دیگری نمی گذارند.
گناه کسی را به حساب دیگری نمی نویسند.
هر خوک پخپل قبر کی خملی.
کچل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی.
اول خودت را اصلاح کن بعد دیگری را، واعظ غیر متعظ نباش.
کنجی که طبیب وای، د خپل سر علاج به بی کری وای.
کلاه رابه آسمان انداختن.
از خوشحالی به هیجان آمدن.
خولی آسمان ته غور حول.
کله اش بوی قورمه سبزی می دهد.
صاحب فکر و اندیشه است، افکار خطرناکی دارد، آدم نترسی است.
له سره بی د قور می بوی حی.
کور از خدا چه خواهد؟ دو چشم بینا.
نیازمند جز به شی مورد نیاز به چیز دیگری توجه ندارد.
روند له خدایه خه غواری؟ دوه سترکی.
کور به کار خود بیناست.
هر کسی مصلحت کار خود را بهتر می داند.
لیونی پخپلو چارو بنه پوهیزی / روند په خپل کور بنه پوهیری.
کوزه گراز کوزه شکسته آب می خورد.
همانند: کفشدوز پا برهنه راه می رود.
کولال بی په مات لوبینی کی نخوری / دکولال په منکی مات بر غولی.

کوه به کوه نمی رسه ، آدم به آدم می رسه.

انسانها به کمک و مساعدت یکدیگر نیازمندند.

غر په غره نه پینیری ، بنده په بنده پینیری یا غر په غره ورحی سری په

سری ورحی:

کی مرده کی زنده؟:

از کجا معلوم است که تا آن روز زنده بمانم ، کی می داند حتماً زنده خواهد ماند.

خوک مره ، خوک ژوندی.

گذر پوست به دباغخانه می افتد.

هر کسی سر انجام به نتیجه اعمال خود می رسد ، بالاخره روزی بهم می رسیم.

د کودی لار پر ژرنده ده .

گر به برای رضای خدا موش نمی گیرد.

هیچ کس بدون دریافت اجرت کاری نمی کند، تلاش و زحمت هر کس برای

کسب سود است .

پیشو مرک د خدای لپاره نه نیسی.

گر دست ما تهی است ، ولی چشم ما پُر است.

هر چند فقیر و بی چیزیم ، ولی عزت نفس و نیکی خود را از دست نمی دهیم .

لاس یی تش دی ، خوزه یی دک دی .

گرم و سرد روزگار دیده (چشیده).

کسی که توشه ای از تجربیات یک عمر کسب کرده ، شخصی که از فراز و

نشیبهای فراوان زندگی گذشته است.

دروزر کار سری تودی یی لیدلی .

گنج در ویرانه است (خرابه است).

برای کسب موفقیت و زندگی بهتر لازم است هر نوع سختی و مشقت را تحمل

کرد.

خزانه په کند واله کی وی.

گوسفند را به گرگ سپردن .

امانت را به شخص غیر امین سپردن ، همانند : گوشت را به گربه سپردن .

وزه یی لیوه ته و سپارله یا پیشو ته وازدی سپارل یا غوبنه ء یی پیشو ته

وسپارله.

سر باشد، کلاه فراوان است.

اگر کسی مرد عمل است وسایل پیشرفت برایش مهیا می شود، گفتنی فراوان است اگر گوش شنوایی باشد.

چی سروی، خولی زیاتی.

گوشت را از ناخن (استخوان) نمی توان جدا کرد.

نوک او وری نه بیلیزی.

لباس پس از عید برای گل منار خوب است.

ذیر تر از موقع خود به فکر چاره افتادن، همانند: پس از مرگ سهراب نوشدارو.

اختر چی تیر شی نکریزی پر دیوال وتپه.

لیلی را از چشم مجنون باید دید.

همانند: از محبت نار نوری می شود، دلخواه انسان مطلوب اوست.

لیلی ته ده مجنون په ستر کو کوره.

مادر که نیست با زن پدر باید ساخت.

باید به مصلحت روزگار مقداری از توقعات خود را ندیده گرفت.

یوه شپه د مور له میره سره هم تیریری.

مار تا راست نشود به سوراخ نمی رود.

راستی رستگاری است، راستی رستی کس ندیدم که گم شد از ره راست

مار چی سوری ته شیی، سم شی.

مار در آستین پروردن:

آدم شیریری را حمایت کردن، بدگهیری را یاری دادن.

مار په لستونی کی ساتل.

مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسند (ریسمان دورنگ، ریسمان

الیجه).

انسان از هر کس و هر چیز آسیب و یا چشم زخمی ببیند، آن را فراموش

نمی کند.

مار خورلی له پری نه هم ویریری.

ماستی که ترش است از تغارش پیدا ست (سالی که نکوست از بهارش

پیدا ست):

با این ترتیبی که تو پیش گرفته ای، عاقبت کار معلوم است.

میاشت له لومری ، شپی بنکاری .
 مال خود را محکم نگهدار و همسایه را دزد نکن .
 نتیجه سهل انگاری خود رابه پای کسی نگذار .
 خپل کور ساته همسایه ته مه وایه چی غل یی .
 ماهی بزرگ ماهی کوچک را می خورد .
 واره کیان دلوی خوراک وی .
 مترس از بلایی که شب در میان است .
 همانند : از این ستون تا آن ستون فرج است ، سیب را که به هوا بیندازی تا پایین
 بیاید هزار چرخ می خورد .
 چی شپه ترمنح وی ، له هغی بلاه مه ء و یریره .

منابع و مآخذ

- ۱- روزنامه مشرق، مقاله آقای جمیل یوسفزی با عنوان ضرب الامثال فارسی در پشتو.
- ۲- پیشگفتار ضرب المثلهای مشهور ایران، گرد آوری از: غلامرضا آذرلی، صص ۱-۲.
- ۳- روهی متلونه با ترجمه انگلیسی پیژندگلو (معرفی) ص ۱-ب-ج، پرفسور محمد نواز طائر و Mr. T.C.Edwards.
- ۴- روهی متلونه: ترتیب و تدوین پرفسور محمد نواز طائر، اکادمی پشتو، دانشگاه پیشاور، ص ۱.
- ۵- روهی متلونه: پشتو ضرب الامثال با ترجمه اردو، ص ۸، پرفسور محمد نواز طائر، اکادمی پشتو، دانشگاه پیشاور.
- ۶- همان: ص ۷
- ۷- روهی ادب (تاریخ ادبیات پشتو)، پرفسور محمد نواز طائر، اکادمی پشتو، دانشگاه پیشاور، ص ۶۸ و ۶۹.
- ۸- همان، ص ۶۹.
- ۹- اخلاقنامه خوشحال خان ختک، ۱۹۸۲م با مقدمه، حاشیه و هتون همیش خلیل، قامی مکتبه پینبور، ص ۱۶۴.

عرفی و دوری از عرف

چکیده:

با اشاره به مقاله «عرفی جوان» شاعر شورش و شگفتی «از آقای علیرضا ذکاوتی قراگزلو که دقت در آن برای طالبان آشنایی نو با شاعران کهن سودمند خواهد بود. در این ضمن نکته‌های قابل توجه در شعر عرفی نظیر حرکت برخلاف عرف و روشهای مرسوم، ارزش یا ضد ارزش مثلاً بدی را نوعی خوبی انگاشتن و در زشتی زیبایی دیدن سابقه‌ای دیرین دارد که عرفی احتمالاً در کم و کیف آن آگاه بوده. بحث «تقدیس گناه» هم یاد آور برخی از اقوال و اشعار صوفیه است. این روش و شیوه در میان ملامتیه رواج بسیار داشته است. در شعر معاصر ایران در برخی اشعار دکتر خانلری و محمد علی بهمنی نمود این شیوه را می‌توان مشاهده کرد. در موردی دیگر باز هم نوعی سرپیچی از «اصول موضوعه» است. در این جا مرز میان واقعیت و خیال در هم می‌ریزد. چنین جسارتی صوفیه بارها از خود نشان داده‌اند. یکی از روشهایی که امروزه بیش از هر چیز بر آن تأکید می‌شود، اهمیت زبان و به کارگیری کلمات به دور از عرف است.

در سومین شماره گرامی نامه «کیان» مقاله ارزنده‌ای از عزیز نادیده، «علیرضا ذکاوتی قراگزلو» به چاپ رسیده بود با عنوان «عرفی جوان» شاعر شورش و شگفتی»^۲؛ که دقت در آن مقاله ذوقی برای طالبان آشنایی نو با شاعران کهن، بسیار سودمند خواهد بود.

- ۱ - محقق ایرانی.
- ۲ - برگرفته از مجله کیان (چاپ تهران) شماره ۶.
- ۳ - نظر به توجهی که به شعر عرفی در جهان فارسی بویژه در شبه قاره میدول است، باعرض سپاس، مقاله مزبور در شماره ۶۴-۶۵ دانش (بهار و تابستان ۱۳۸۰ ش) صص ۱۳۹ - ۱۴۷ درج گردیده است.

در مقاله یاد شده، از تپش و شوری در شعر عرفی شیرازی سخن به میان آمده که تحلیل و بررسی آن نگاهی تازه و منظری متفاوت می طلبد. علی الخصوص اگر بدانیم که دواوین شاعران خوب گذشته ما - آنها که چاپ شده اند. از طرح مباحث جدی در مقدمه ها و یا مؤخره هایشان، بی بهره اند. مثلاً کافی است به مقدمه دیوان همین عرفی که به وسیله یکی از دوستان عزیز و محترم این حقیر تصحیح شده - نگاهی گذرا بیندازیم؛ آنگاه در می یابیم که نه تنها بحثی سازنده و مبتنی بر مبانی ادبی - انتقادی - تحقیقی، در آن به چشم نمی خورد، بلکه مطالب آن مقدمه، بسیار هم مخرب و غیر اصولی است. به این قسمتها از مقدمه دیوان عرفی شیرازی که نویسنده آن از مخالفان شعر نیمایی است خوب دقت کنیم تا بدانیم که مشکل در کجاست و عدم بینش درست و اصولی نسبت به ادبیات کهن و معاصر چه پیش می آورد:

«اخیراً طرز خاصی از طرف عده ای نوپرداز مُد شده که اسم آنرا (شعر نو) گذاشته اند و هنر این عده این است که وزن و قافیه را در هم شکسته و ترکیبات مخصوص و مضامین دور از ذهنی از آنها می سازند.

معروف است که مبدع این شیوه (نیمایوشیج) است ولی این طریقه به خلاف آنچه معروف است (نو) نیست و کسی آن را ابداع نکرده، سابقه این شیوه از زمانی است که شعر سبک هندی ظهور کرده و به قدری از این گونه ترکیبات و ابداعات تازه در آثار صاحبان این سبک وجود دارد که دیگر محلی برای شعرای نوگو باقی نمی گذارد، با فرق اینکه آنها با رعایت اوزان و قوافی این کار را کرده اند و اینها برای اینکه در تنگنای قافیه گیر نکنند به قول خودشان خود را از قیود وزن و قافیه رها ساخته اند.

دیوان صائب و کلیم، بابا فغانی، نظیری و غنی کشمیری به خصوص عرفی که مورد بحث و نظر ماست آنقدر از این ترکیبات دارد که تقریباً مجموعه آثار او را در بر می گیرد و تا امروز که قریب به چهار قرن از او می گذرد تازگی خود را حفظ کرده و به حدی از اینگونه ترکیبات بدیع از خود به جای نهاده که اگر مدعیان این طرز تا چهار قرن دیگر به آن دستبرد بزنند و بنام شیوه نو، رنگش را عوض کنند ذخایر آن تمام نمی شود!» ۱

می بینیم که این حرفها، به شوخی بیشتر شبیه است تا به یک بحث انتقادی - تحلیلی و مایه تأسف است اگر بدانیم تعداد زیادی از دواوین شعر گذشتگان ما به این گونه مقدمات آلوده شده اند.

نکته های قابل توجه در شعر عرفی

در مقاله جناب ذکاوتی قراگزلو، به مواردی اشاره و بسرعت از آنها عبور شده است؛ که اینک منظور، این قلم تا حدی بسط و توضیح و تقسیم بندی آنهاست. البته آنچنان که از پاورقیهای مقاله «عرفی جوان، شاعر...» معلوم است، نویسنده محترم تحقیقات دیگری هم درباره شعر عرفی و شخصیت او انجام داده اند، که متأسفانه مجال یافتن مقالات و مراجعه به آنها برای صاحب این قلم، میسر نگردیده است.

آقای ذکاوتی قراگزلو در چند جای مقاله خود بر حضور و وجود نکته ای خاص در شعر عرفی و ویژگی آنها اشارتی می کنند و مثالهایی از شعر او می آورند. اشاره ایشان بر آن است که عرفی «همچون مولوی پیش از او و بیدل پس از او، هر جور می خواهد کلمات را کنار هم می نشاند و از آنها معنایی که می خواهد بیرون می کشد.» و یا آنکه «در هر زبانی و در هر زمانی و هر نوعی از شعر، پیوسته مفاهیم و تعبیرات معین و مشترکی هست که مانند «اصول موضوعه» تلقی می گردد. عرفی بسیاری از اینها را تغییر داده است.» و باز هم «عرفی در قسم نامه به چیزهایی قسم می خورد که پیش پا افتاده و یا منفور و حتی نجس و ناپاک تلقی می شود: دروغ، کفرگویی، غم فروشی و تظاهر، خست، شهوت، ریا، شراب، مستی، شیوه دانی شهر، ساده خوئی ده، گریبان، دامن، کفش، دستار...»

دریافت و بیان این نکات به وسیله ایشان بسیار مغتنم است، اما اگر بخواهیم اسلوب این گونه نگرشهای شعری و پیشینه چنین شیوه هایی را پیش از عرفی و استمرار آنها را پس از او در شعر دیگر، مورد بحث قرار دهیم، توجهی دیگر و طرح مباحثی دیگر لازم است. ما اینک اندکی به شرح و بسط و توضیح و سابقه همین نکات می پردازیم.

حرکت بر خلاف عرف

در همه موارد یاد شده، یک نکته مشترک وجود دارد: حرکت بر خلاف عرف و روشهای مرسوم و پذیرفته شده، به وسیله کلمات و مفاهیم. این شیوه را می توان به هم ریختن و برهم زدن روال منطقی زبان و اندیشه دانست. رسیدن به چنین جایگاهی روشها و راههایی متفاوت دارد. سابقه آن هم

به ادب صوفیه [اعم از نثر و نظم] باز می گردد. موارد متنوع چنین حرکتی را در جهت واقعیت گریزی و «غرابت استعمال» می توان در ادب صوفیه و پس از ایشان، به چند دسته تقسیم کرد.

ارزش یا ضد ارزش

در اینجا ما هم بر خلاف عرف، از آخرین مورد یاد شده در مقاله «عرفی جوان...» شروع می کنیم و در نهایت به اولین مورد می رسیم. یکی از روشهای مفهومی در ادب متصوفه که در شعر نیز رایج است، ارزش بخشیدن به امور و مفاهیمی است که در عرف عقلی و منطقی و برداشتهای ظاهری، نابهنجاری و ضد ارزش محسوب می شود. این مورد در آثار صوفیه نمونه هایی گوناگون دارد. آنان در ضد ارزشها، نوعی ارزش سراغ می گرفتند و گاه به ستایش آنها می پرداختند.

اگر کسی برای اولین بار، تمهیدات عین القضات را به دست بگیرد، با مطالعه بعضی از فصول آن - به جهت موضوع یاد شده - دچار شگفتی و حیرت می شود. در این فصول، عین القضات، به نحوی از عظمت و ارزش وجودی ابلیس، با تکریم یاد می کند. او را «دریان حضرت عزت» می خواند و گنااهش را تنها «عشق او با خدا» می داند. مرتبه ابلیس در نگاه عین القضات از آن جهت است که ابلیس خود گفته است: «چندین هزار سال معتکف کوی معشوق بودم، چون قبولم کرد، نصیب من از او رد آمد... چون بر منش رحمت آمد، مرا لعنت کرد...» و باز ابلیس با دلیری و تهور، شدت شوق و عشق خود را به زبان می آورد که «اگر دیگران از سیلی می گریزند، ما آن را برگردن می گیریم.» و نیز او از کسانی است که به تسلیم و رضا رسیده اند «گفت: ما را چون معشوق اهل یادگار خود کرد، اگر گلیم سیاه بود و اگر سفید هر دو یکی باشد، و هر که این فرق داند هنوز خام است. از دست دوست، چه عسل چه زهر، چه شکر چه حنظل، چه لطف چه قهر، آنکس که عاشق لطف بود یا عاشق قهر، او عاشق خود باشد نه عاشق معشوق.» تندتر و جنجالی تر از این نیز سخن حسین منصور حلاج است که عین القضات نقل می کند. و سخنانی از این قبیل بهانه ای بوده برای مخالفان آنها که به تکفیرشان بنشینند و هر دو در آخر، جان بر سر سخنان خود بنهند «دریغا مگر منصور حلاج از اینجا گفت: ما صحّت الفتوة الا لاحمد و ابلیس! دریغا چه

می شنوی؟.... جوانمرد و مرد رسیده این دو آمدند، دیگران، خود جز اطفال راه نیامدند.۲»

با این حساب می بینیم که بدی را نوعی خوبی انگاشتن و در زشتی، زیبایی دیدن، و برداشتی خلاف عرف رایج از مفاهیم و موضوعات کردن، سابقه ای دیرین دارد که عرفی شیرازی احتمالاً از کم و کیف آن آگاه بوده و در بیان این گونه مفاهیم در شعر خود از این روش سود گرفته است. ابیات آن قصیده معروف، در بخش قسم نامه نیز، بر هم زدن روال عادی و رایج مفاهیم است.

بعدها در ادبیات ایران و مغرب زمین، بهره وری از این نوع نگرش، بیشتر رواج یافت، تا جایی که شاعری چون شارل بودلر در قرن نوزدهم، در گلهای اهریمنی «به یاری نومیدبها و عصیانها و سقوطها و ناسزاها، می کوشد به زیبایی دست یابد و از این رهگذر تسلیت و آرامش بجوید. این همان زیبایی است که آلودگیهای زمینی را در سایه خود نگاه می دارد...۳» بودلر، حتی هنگام ارائه نظر و نقد الشعر، در دفاع از این نظریه خود می گوید:

«هر نوع ادبیات از گناه سرچشمه می گیرد.۴»

بحث «تقدیس گناه» هم یاد آور برخی از اقوال و اشعار صوفیه است. در میان ملامتیه، این روش و شیوه، چه در عمل و چه در امور نظری، پیش از این، رواج بسیار داشته است. حافظ در جایی، اصالت را برای نمایش رحمت و ظهور آن، با گناه می داند:

بهشت از آن من است ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند
و گناهی که موجب سود غیر باشد از نگاه او مجاز است:

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
نمود این شیوه را در شعر معاصر ایران، در دو منظر می توان مشاهده کرد. یکی از جهت رسیدن به زیبایی در بیان مفاهیم شاعرانه که دکتر خانلری آن را «غرابت استعمال» نامیده است، من باب مثال یکی دو نمونه از آن را در شعر شاعر صمیمیتهای دلنشین محمد علی بهمنی، سراغ داریم. سه بیت از یک غزل او، همه متضمن چنین مفهومی است:

تا گل غربت نرویانند بهار از خاک جانم باخزانت نیز، خواهم ساخت، خاک بی خزانم
گرچه خشتی از تو را، حتی به رویا هم ندارم زیر سقف آشناییهات، می خواهم بمانم

بی گمان زیباست آزادی، ولی من چون تناری دوست دارم در قفس باشم که زیبا تر بخوانم
و این بیت سوم، باز چقدر نزدیک است به بیتی از غزل دیگری از او:
من حسرت پرواز ندارم به دل، آری در من قفسی هست که می خواهم آزاد
و منظر دیگر، که جناب ذکاوتی قراگزلو، در شعر عرفی یادی از آن کرده
است، و همان « چهره سیاه و بانگ شوم جغد به عنوان نماد نشاط است»؛ در
شعر معاصر، مبنای فلسفی و وحدت وجودی دارد، و نمونه هم، همان ابیات
معروف سپهری است در « صدای پای آب»:

من نمی دانم

که چرا منی گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست.
و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست
گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد
چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید ۶

تداخل مرزهای واقعیت و خیال

می رسیم به موردی دیگر، که باز هم به نوعی سرپیچی از « اصول
موضوعه» است، البته در اینجا موضوع قدری از بحث شعر فاصله می گیرد و
شامل ادبیات به معنای عام می گردد. بیان این مورد هم که باز سرپیچی از قواعد
و عرف است، در بحث ما جایگاهی خاص دارد، اگرچه بیشتر شامل ادبیات
روایتی (منظومه های شعری) و ادبیات داستانی می شود.
در اینجا، حادثه و یا داستانی و یا واقعه ای، از روایی که ظاهراً منطقی
است فاصله می گیرد، و در عین حال، خود پدید آورنده منطقی دیگرگونه - و
حتی قابل قبول - می شود.

در این نمونه ها، روال نقل داستان و حکایت، خلاف جهت یک استمرار
منطقی است. البته این چیزی است غیر از وقوع معجزات و یا کرامات، زیرا در
کرامات، اصل بر خارق العاده بودن حادثه و یا نتیجه آن است و از ابتدا هم مبنای
آن است که دستی غیبی، یا غیر طبیعی در کار باشد تا ماجرا به صورت مورد نظر
اتفاق بیفتد و یا پایان پذیرد. نمونه این گونه کرامات، در مثنوی معنوی رفتن آن
مرید به دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی است. مرید ابتدا با ناسزاگویی زن شیخ،
به شیخ و خودش روبرو می شود و دلشکسته به جانب بیابان می رود. در بیابان

مردی را می بیند که برگرده شیری نشسته و شیر از او فرمان می برد، و او همان شیخ است، که... این نوع از کرامات در کتب بسیاری که بیشتر، تذکره و یا مقامات هستند، نقل شده، مانند تذکره الاولیاء، اسرار التوحید، مقامات ژنده پیل و...

اما نمونه های مورد بحث ما، چیز دیگری است. در اینجا مرز میان واقعیت و خیال، درهم می ریزد، به گونه ای که تشخیصی تازه در نگرش و بیان، پدید می آید.

قبل از آنکه نمونه هایی از این دست در ادب گذشته را نقل کنیم، لازم است قدری به توضیح کیفیت این شیوه از واقع گریزی بپردازیم. سوررئالیستهای اروپایی، که از سالهای ۱۹۲۰ به بعد کارهایشان را عرضه کردند، و یا نویسندگان سبک معروف به «رئالیسم جادویی» در دهه های اخیر، کارهایشان بسیار شبیه به نقل برخی از صوفیه و شاعران صوفی، در نقل حکایات و یا وقایع است.

سوررئالیستهای اروپایی، رسیدن به چنین مقامی را دستیابی به «واقعیت برتر» می دانند. آنها معتقدند که «چون جهان شگفت رفته رفته از قید موانع آزاد شود جنبه بهت انگیز «واقعیت ذاتی و فی نفسه» را به خود می گیرد... اعجاز جهان شگفت در این است که به ساده ترین وجه با امور عادی و روزمره مخلوط و مشتبه شود.»

در میان آثار معروف به «رئالیسم جادویی» این گونه آمیختگی خیال و واقعیت، امروزه با بیانی عام «شعر» نامیده می شود. گابریل گارسیا مارکز، درباره پاییز پدر سالار رمان معروفش می گوید: «این اثر، شعر بلندی است از تنهایی یک دیکتاتور.»

باید دانست که منظور او از شاعر انگیز اثر، زبان نثر و یا توصیفهایی آمیخته به تشبیه و استعاره به وسیله کلمات نیست. این کار، به سبک و زبان اثر برمی گردد، و نه به تکنیک (که نمونه اش: نثر دولت آبادی است در کلیدر) بلکه منظور مارکز، تکنیک اثر، و شیوه نقل حوادث و وقایع است. او در نقل حوادثی واقعی، آنچنان آنها را به خیال آلوده می کند که از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. او در تعریف اثرش معتقد است که انگار شعری است در باره تنهایی قدرت ۹ و اصرار او بر آن است که این اثر شعرگونه، حوادثش طبیعی جلوه کنند و قابل قبول و

واقعی بنمایند.

به هر حال، در اینجا، حصار واقعیت فرو می ریزد، و خیال، به طوری واقعی با آن می آمیزد و قابل قبول جلوه می کند.

چنین جسارتی را در برهم زدن مرزها و دنیا‌های گوناگون، صوفیه بارها از خود نشان داده اند. عطار در تذکرة الاولیاء، به راحتی دیوار سست منطق را فرو می ریزد و بنایی تازه در نقل می سازد. و این هم نمونه اش:

«... شمعون گفت اگر خطی بدهی که حق تعالی مرا عقوبت نکند، ایمان آورم و لکن تا خط ندهی ایمان نیارم. حسن خطی بنوشت... پس شمعون بسیار بگریست و اسلام آورد. و حسن را وصیت کرد که چون وفات کنم... این خط در دست من نه که حجت من این خط خواهد بود. این وصیت کرد و کلمه شهادت بگفت و وفات کرد. او را بشستند و نماز کردند و دفن کردند و آن خط در دست او نهادند. حسن آن شب از اندیشه در خواب برفت که این چه بود که من کردم؟ من خود غرقه ام، غرقه دیگر را چون دست گیرم؟ مرا خود بر ملک خود هیچ دستی نیست بر ملک خدای چرا سجل کردم؟

در این اندیشه در خواب رفت. شمعون را دید چون شمعی تابان تاجی بر سر و حله در بر خندان در مرغزار بهشت خرامان، حسن گفت: ای شمعون چگونه ای؟ گفت: چه می پرسی چنین که می بینی، حق تعالی مرا در جوار خود فرود آورد به فضل خود و دیدار خود نمود به کرم خود و آنچه از لطف در حق من فرمود در ضفت و عبارت نیاید؛ اکنون تو باری از ضمان خود برون آمدی، بستان این خط خود که مرا بیش بدین حاجت نماند.

چون حسن بیدار شد آن کاغذ در دست دید. گفت: خداوندا معلوم است که کار تو به علت نیست جز به محض فضل، بر در تو که زیان کند، گبر هفتاد ساله را به یک کلمه به قرب خود راه دهی، مؤمن هفتاد ساله را کی محروم کنی به یکبار ۱۰»

مرز میان واقعیت و خیال، یا به تعبیری «معقول و محسوس» در اینجا به هم ریخته است. خواب و دریافت صحیفه در خواب، یک مورد معقول است، و تداوم آن در عالم بیداری که یک مورد محسوس است، شکلی شگفت به خود گرفته است.

یکی از قصه های خورخه لوئیس بورخس نیز با عنوان «حکایت آن دو تن که

خواب دیدند» از منطقی غیر متعارف و نزدیک به آنچه نقل کردیم برخوردار است. و قابل توجه اینکه بورخس راوی اصلی داستان را، الاسحاقی، مورخ عرب ذکر می کند. ۱۱

رقص کلمات، یا به بارنشستن کلمات

می دانیم که روشهای رسیدن به جوهر شعری و مرتبه شعر، روشهای متفاوتی است. یکی از روشهایی که امروزه بیش از هر چیز بر آن تأکید می شود، اهمیت زبان و به کارگیری کلمات، خارج از جایگاه خویش و به دور از عرف است.

امروزه دیگر عرضه مفهومی از پیش انتخاب شده با کلماتی مشخص و ابزاری که رماتیکیها بدان معتقد بودند. کاربردی شاعرانه ندارد، بلکه به تعبیر آندره برتون «باید کلمات با هم عشقبازی کنند...» ۱۲ و شاعر نیز در پی فراهم آوردن «کلمات شیئی شده» است، تا بر «اثر تداعی های ساحرانه تناسب و عدم تناسب با هم جمع شوند، همچنانکه رنگها و صداها، همدیگر را جذب کنند، دفع کنند، بسوزانند و اجتماع آنها واحد حقیقی شعر را که همان جمله شیئی شده است، به وجود آورد. ۱۳» به قول بیدل دهلوی حتی راه رسیدن به مفاهیم هم، کلمات هستند:

جلوه گاه حسن معنی خلوت لفظ است و بس طالب لیلی نشیند غافل از محمل چرا؟
به بارنشستن کلمه - که ذات و جوهر شعر است - امروزه دایره ای وسیع یافته است. شاعر با بهره وری از انواع «مجاز» و با کمک طلبیدن از کلمه به اشیا نیز جان می بخشد. و این همان است که آن را «تشخیص» و یا «تجسیم» نامیده اند.
در میان هندی سرایان قبل از بیدل، و اوایل ایجاد سبک هندی، در شعر عرفی، به دلیل تهوور و جسارتی که در روح شاعر حضور دارد، تشخیص و رقص کلمات نیز گسترده گی پیدا می کند.

در مقاله آقای ذکاوتی، چند نمونه معتدل از این گونه کاربرد زبانی در شعر عرفی ارائه شده است. اما اگر بازهم دیوان عرفی را تورق کنیم به نمونه های بیشتر و گسترده تر و جنسارت آمیزتری برخورد می کنیم که این قلم بر آن است. که از آنها به عنوان پیشینه شعر نو نیمایی، یاد کند.

۱ - «فارسیگویان شبه قاره» مراد است «دانش»

یکی از این نمونه ها ، در شعر عرفی ، فعل «تراویدن» است که موجب شگفتی است. بیشتر ، برخی از ذهنهای منجمد ، بر نیما خرده می گرفتند که «می تراود مهتاب» چه جور شعری است؟ و بهانه آنها این بود که مهتاب تراویدنی نیست. ۱۴۰ حالا، این ایراد نابجا هفت بار بیش از نیما، بر عرفی وارد است (!) او نیز فعل «تراویدن» را در غزلی چنین به کار برده است:

ز چشم آب حسرت می تراود	ز هر مویم شکایت می تراود
چنان در دل خلد گاه نمازم	که از کفرم عبادت می تراود
زهی بی آبرو آن دل کنه از وی	به کاویدن محبت می تراود (!)
بگو تیغ از چه شربت آب دادی	که از هر زخم، لذت می تراود
ملک همچون مگس جوشد بر آن زخم	کز آن شهد شهادت می تراود
حذر کن زین دعای آتش آلود	کز این چشمه اجابت می تراود
تراود از لب عرفی سخنها	ولی هنگام فرصت می تراود

در این غزل ، به جز مصرع نخستین ، همه «تراویدن» ها ، جایگاهی خلاف عرف و معمول و عادت دارند: شکایت تراویدن از هرمو، عبادت تراویدن از کفر، تراویدن محبت از دل ، لذت تراویدن از زخم، شهد شهادت تراویدن از زخم ، اجابت تراویدن از چشمه دعا، و سخن تراویدن از لب در فرصتی مناسب.

با این پیشینه، می بینیم که بدعت نیما بر سنت استوار است ، و بحق در سخن شاعرانه و شعر تندرست ، کلمات جان دارند و جهانی نو می آفرینند و می توانند جایگاهی خاص برای خود بیابند.

همین فعل «تراویدن» و همزاد آن «تراوش» پس از عرفی در شعر صائب نیز ، موارد کاربرد متفاوتی دارد:

۱. تراوش سخن :
- من نه آنم که تراوش کند از من سخنی
۲. تراویدن راز عشق از دل :
- می دهد خون جگر رنگ به بیرون ، چه کنم
- نیست در دست سبوی من عنان اختیار
۳. تراویدن کیفیت [لذت و هنر شاید] از خرامیدن:
- از خرامت بس که کیفیت تراوش می کند
- راز عشق از دل تراوش گراکند معذور دار
- نقش پا رطل گران می گردد از رفتار تو

۴. تراویدن آتش از انگشت زنهار [که این یکی به لحاظ تناسب شعری و نوع تراویدن، به تراویدن مهتاب، بسیار نزدیک است]:

آب می گردد دل سنگین خصم از عجز من می تراود آتش از انگشت زنهارم چو شمع ۱۵
سخن گفتن به این سیاق و در این حال و هوا، در میان صوفیه، بسیار متداول بوده است. آقای دکتر شفیع کدکنی، در مقدمه موسیقی شعر، نمونه ای را از تذکره الاولیاء ذکر کرده اند ۱۶ و این هم باز، نمونه ای دیگر از تذکره عطار: «نقل است که چون از منبر فرو آمدی تنی چند از این ظایفه باز گرفتی و گفتی: بیایید تا نور نشر کنیم... ۱۷»

«نشر نور» همان به بار نشستن کلمات است و می توان حتی، این کار نشر را وسعت بیشتری هم بخشید و به امور دیگری هم پرداخت. مثل این مورد از شعر دوست فقیدم سلمان هراتی:

هراسی ندارم، مهم نیست ای دوست خدا دستهای تو را منتشر کرد ۱۸
در شعر عرفی، باز نمونه از این دست فراوان است مانند به کارگیری فعل «چکیدن» در جایگاهی به جز عرف متداول که اکثراً با آب یا مایعی دیگر، همراه است. در شعر عرفی، جان نیز چکیدنی است:

هر جا که مست و غمزه زن، آن عشوہ آیین می رود

دل می دهد، جان می چکد، سر می برد، دین می رود ۱۹

و باز، نمونه ای دیگر، مثل فروریختن جگر از ناله:

نسیم عشق چو برگ سمن فرو ریزد جگر ز ناله مرغ چمن فرو ریزد
عرفی طعنه ای بر ریاکاران دارد، که بذراعمال دروغین آنها نه تنها به بار نمی نشیند و در بهاران نمی روید، بلکه اگر هم رویدنی در کار باشد، از این دست غیر متعارف خواهد بود:

بین بر زرق زاهد خنده گل‌های بدنامی مبین کز گوشه دستار او مسواک می روید

نوعی حکمت در شعر

در دوره اسلامی، از ابتدای پیدایش شعر دری، شعر و ادبیات با حکمت، پیوندی عمیق پیدا کردند. اما اگر در تعریف انواع شعر حکمی، قدری توسع قائل شویم، سهم شعر سبک هندی در نوع حکمی شعر، عمیق تر و گسترده تر می شود. در شعر سبک هندی در صد بالای از شعرها، بیان نوعی حکمت -

البته با بیانی متفاوت - است، که عرفی شیرازی ابیات بسیاری در آن حال و هوا سروده ، و بیدل دهلوی، خداوندگار این نوع از بیان حکمت آمیز است. این شیوه از شعر حکمی که شاید این نامگذاری هم با تسامح همراه باشد به گونه ای نیست که مثلاً در آثار شاعران اخلاقی سراغ داریم، بلکه آن را می توان صورتی از تعریف و بیان مفاهیمی نامید که شاعر در آن نوعی قطعیت شگفت و غیر متداول را با به کارگیری تصویر - و گاه بدون تصویر - عرضه می کند. حتی می توان اندکی زمینه رندی و بیش از آن دقت و کشف را در این گونه حرفها و تعریفها و حکمتها، یافت.

سخنور یا شاعر، با دقت در یک مفهوم و سیر و سلوکی در آن ، به خلق نکته ای می رسد که حاصل تفکری است نکته یاب. البته مقصود از تفکر، تفکری فراتر از تفکری فلسفی است. این نکته ها با کشف و دریافتی متفاوت همراهند و قاعدتاً در مخاطب ایجاد اعجاب و شگفتی می کنند و او را با مفهومی غیر مبتذل و غیر عادی و فراتر از سطح، روبرو می سازند. سخنان حکمت آمیزی از این دست ، حرفهایی تکان دهنده اند که بی درنگ تا عمق جان نفوذ می کنند و حسی غریب را در خواننده و شنونده بر می انگیزند. چنین تعبیرهایی بظاهر ساده اند اما در باطن بر کشفی عمیق استوارند و با ایجاز بیان می گردند. متصوفه ، در بیان این گونه تعبیرها، از پیش کسوتانند، و از تصوف اسلامی گذشته در عرفان و تصوف خاور دور هم ، چنین گفتارها و نکته یابیهای به چشم می خورد. ۲۰

کتاب صوفیانه از چنین سخنان حکمی و شگفتی لبریز است و نمونه هایی از آنها، مثلاً از مقالات شمس این گونه است :

گفت : نماز کردند؟

گفت : آری

گفت : آه!

گفت : نماز همه عمر به تو دهم ، آن «آه» را به من ده ! ۲۱

ایجاز که خصوصیت این گونه تعبیرهاست، به صراحتی دلنشین و پذیرفتنی ، دست به دست هم می دهند و با خمیرمایه ای فکری و حسی و تجربی ، شیوه ای از تحرک شعر گونه و تنش حکمی ایجاد می کنند.

باز نمونه ای بیاوریم که عنصر رندی و ظرافت با مضمون یابی در آن بهم

آمیخته اند، و چنین بیانی را پدید آورده اند:

یکی گفت: فلان کس جان می کند گفت: چنین مگوی که او هفتاد سال بود تا جان می کند، اکنون از جان کردن باز خواهد رست تا به کجا خواهد رسید. ۲۲

اسرار التوحید محمد منور، لبریز از چنین یاد کردهایی است که روزگاری بر زبان رند عالم سوز و یگانه ای چون ابو سعید ابوالخیر رفته است.

در شعر نیز، بیان چنین حکمی از گذشته ها هر چند به طور ابتدایی و

ساده - تا به امروز جای خاصی داشته است. مثلاً این نمونه است از شعرهای

ساده شهید بلخی، که به تعریفی زیبا از گستردگی غم در سخن خود می رسد؛

بیان او ابتدایی و زلال است و البته به اقتضای زبان شاعرانه، چاشنی خیال را هم -
ضمیمه کلام کرده است:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه ۲۳

بسیاری از بیتها و یا تک مصراعهای مثنوی مولانا نیز که حکم امثال سائره

را پیدا کرده اند، در این تعریف خواهند گنجید. و یا نمونه دیگر این بیت است که

صوفیان در روزگار ما هم بدان بسیار استناد می کنند و نمی دانم از کیست:

برنگین تاج ابراهیم ادهم نقش بود قدر درویشی کسی داند که شاهی کرده است

مصراع دوم بیت، همان بیان حکمت آمیز موجز است که البته با مصراع

نخست، تناسب آن به واسطه سرگذشت ابراهیم ادهم - افزونتر و زیباتر

می شود.

در شعر عرفی جوان، اما با تجربه، و بعدها بیدل، مفاهیمی از این قبیل

فراوان یافت می شود. مثلاً همان بیت معروف منقطع یکی از شعرهای عرفی،

متضمن چنین معنایی است:

چنان با نیک و بد خو کن، که بعد از مردنت عرفی

مسلمات به زمزم شوید و هندو بسوزاند.

قبلاً نیز یادآوری کردیم، که ابیاتی از این دست، خاصیت و استعداد مثل

سائر شدن دارند. بیت فوق نیز، که در سلک امثال در آمده، مفهومی با توسع در

تعریف حکمت - حکمی برای زیستن است. در اینجا اگر چه صحبت از گونه ای

«باید» هاست، اما مفهوم از «باید» های اخلاقی به معنای رایج و روزمره، فراتر

است و باز دقت کنیم در این سه بیت از یک غزل عرفی، که دارای خصوصیتی

است که باز گفتیم:

خداگواست که گر جرم ما همین عشق است
 زرد عذر چه غم گر جزا بود، ترسم
 دعای بی اثری دارم و هزاران جرم
 این قطعیت حکمی و بیان حکمی صریح را، در مطلع همان قصیده
 معروف «ترجمة الشوق» هم می بینیم؛ که در آن اگرچه تصویر به معنای
 معهودش حضور ندارد، بی تکلفی زبان و تجربه گسترده ای که به گونه ای موجز
 بیان می شود، جای خالی خیال را پر کرده است:

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار ندیده ام که فروشد بخت در بازار
 چنین مواردی گاه در شعر عرفی لحنی حماسی نیز به خود می گیرد
 و نکته شعری، برجسته تر و مؤثرتر می گردد:

طاعت سایه نداریم چو اندیشه کنیم پنجه در پنجه خورشید قیامت باید

*

مشو آیین بزم ار شیر مردی برو خاک شهیدان تازه گردان
 این نوع نگاه حکمی، بعدها در شعر شاعری چون عبدالقادر بیدل
 دهلوی، طریق اوج پیموده، تا آنکه نوبت به شعر این روز و روزگار رسید. نکته
 یابیهای رندانه - حکیمانه مورد بحث، در شعر پس از نیما، جلوه ای دیگرگونه
 دارند. شاعری مثل طاهره صفارزاده عمیق اما ساده از این روش بهره می برد:

رفتن به راه می پیوندد

ماندن به رکود ۲۴

*

فتح از تداوم شکستن نفس است ۲۵

*

بیم از سقوط

بانی اوج است ۲۶

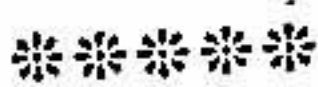
سپهری هم که تنه شعرش، در خاک سبک هندی ریشه دارد، گلهای
 خوشبویی را از همان باغ به ما هدیه می دهد:
 چرا مردم نمی دانند
 که لادن اتفاقی نیست ۲۷
 و یا:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم ۲۸

یادداشتها:

۱. کلیات عرفی شیرازی، از انتشارات کتابخانه سنایی، بدون تاریخ نشر.
۲. برای آشنایی با آرای عین القضاة در این باره رجوع کنید به: تمهیدات چاپ انتشارات منوچهری، به تصحیح عقیق عسیران، صص ۱۲۱، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۲۹.
- ۳ و ۴. مأخذ در هر دو مورد: بنیاد شعر نو در فرانسه، حسن هنرمندی، زوار ۱۳۵۰، صص ۹۲ و ۹۴.
۵. گاهی دلم برای خودم تنگ می شود، نشر آرا، زمستان ۱۳۶۹، صص ۵۹ و ۸۶.
۶. هشت کتاب، طهوری، چاپ اول، اسفند ۱۳۵۵، ص ۲۹۱ و نیز برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: بیدل، سپهری و سبک هندی، حسن حسینی، انتشارات سروش.
۷. مکتبهای ادبی، رضا سید حسینی، انتشارات نیل، ۱۳۶۶، ص ۳۷۵.
۸. هفت صدا، نازی عظیمی، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷، ص ۴۰۷.
۹. بوی درخت گویا و، لیلی گلستان و صفیه روحی، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۰۱.
۱۰. تذکرة الاولیاء، بامقدمه مرحوم محمد قزوینی، انتشارات مرکزی، بدون تاریخ، صص ۴۲ و ۴۳، ذکر حسن بصری.
۱۱. باغ گذرگاههای هزار پیچ، احمد میر علایی، نشر رضا، ۱۳۶۹، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.
۱۲. ادبیات چیست، ژان پل سارتر، مصطفی رحیمی و ابوالحسن نجفی، پاورقی، ص ۲۴.
۱۳. همان، ص ۲۵.
۱۴. درباره ایراد کردن به نیما، موارد بسیاری را می توان نام برد که برخی از آنها شنیدنی است. مثلاً: سالها پیش شاعری کهن سراپشت تریبون رفته بود و می گفت: چرا نیما گفته «ای آدمها!» در حالیکه «آدمیان» درست و صحیح است. رندی بر می خیزد و می گوید: منظور نیما و مخاطب او آدمها بوده اند، نه جنابعالی!
۱۵. همه این موارد از فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، جلد ۱، ص ۱۵۵ نقل شده است.
۱۶. آقای شفیع کدکنی در مقدمه چاپ اول موسیقی شعر نمونه ای را یاد آوری کرده اند که

- همان جمله معروف بایزید است: به صحرا شدم عشق باریده بود... موسیقی شعر، چاپ اول، ناشر توس، ۱۳۵۸.
۱۷. تذکرة الاولیاء، ص ۴۴.
۱۸. از آسمان سبز، سلمان هراتی، ص ۱۲۶.
۱۹. نویسنده محترم بیدل، سپهری و سبک هندی نیز گفتاری درباره استعمال فعل «چکیدن» دارد، که نقل آن بسیار بجاست:
- «چکیدن فعلی است که معمولاً برای مایعات به کار می رود. اما در شعر سپهری شاهدیم که از سقف بهار، چلچله می چکد:
- چک چک چک چلچله از سقف بهار
- اما پیش از سپهری این بیدل است که «چکیدن» را از انحصار مایعات خارج کرده و به اشکال گوناگون مورد استفاده قرار داده است:
- ز خون هر چند رنگی نیست تیغ قاتل ما را قیامت می چکد هرگه بیفشارند دامانش
- * * *
- طاووس به پرواز چه گلزار پر افشاند کز خلد چکید آرزوی نقش و نگارش
- * * *
- داده است به باد تپشم حسرت دیدار آینه چکناگر بفشارند غبارم
- [صص ۷۹ و ۸۰ - بیدل، سپهری و سبک هندی]
۲۰. مانند برخی از ضرب المثلهای چینی، ژاپنی و یا گفتارهایی از بودا، یا رهروان طریقت زن
۲۱. به نقل از خط سوم، دکتر صاحب الزمانی.
۲۲. تذکرة الاولیاء، ص ۴۴.
۲۳. پیشاهنگان شعر فارسی، گرد آوری دکتر دبیر سیاقی، ناشر امیر کبیر، ص ۱۳.
۲۴. سفر پنجم، شعر «سفر سلمان».
۲۵. دیدار صبح، شعر «مرئوس نفس».
۲۶. دیدار صبح، شعر «اوج و سقوط».
۲۷. هشت کتاب، شعر «آفتابی».
۲۸. هشت کتاب، شعر «صدای پای آب» ص ۲۹۸.



بازتاب انقلاب اسلامی در اندیشه و شعر معاصر پاکستان

چکیده:

انقلاب اسلامی در جامعه ایرانی تغییرات خاصی بوجود آورد. این احساس در گفته ها و سروده های نویسندگان و سخنوران بطور عموم جلوه گر می بینیم. پاکستان کشور همسایه و دوست ایران است و ملت پاکستان از عمق قلب از انقلاب اسلامی حمایت کرد. نظر به روابط و پیوندهای استوار و عمیق تاریخی و فرهنگی، انقلاب اسلامی به فرهنگ و ادب پاکستان تأثیر گذاشته است. این علاقه مندی فارسیگویان و اردو سرایان پاکستانی در شعر معاصر منعکس گردیده است. در این ضمن برخی از اشعار شاعران معاصر از جمله پرفسور احسان اکبر، پرفسور مقصود جعفری، خانم رضیه اکبر، خانم فایزه زهرا میرزا، دکتر سرفراز ظفر، پرفسور انور مسعود، نیشان اکبر آبادی، با ارایه نمونه های شعر فارسی آنان و از افتخار عارف، نصرت زیدی، سرور انبالوی، پرفسور خاطر غزنوی، پرفسور اعتبار ساجد، فضل الرحمن عظیمی، ظفر اکبر آبادی و رشید نثار با آوردن نمونه های شعر اردوی شان که بیانگر مراتب اخلاص و عقیدت آنها به انقلاب اسلامی و رهبر معظم آن می باشد، معرفی بعمل آمده است.

انقلاب اسلامی ایران یک رخداد بزرگی جهان است که نه فقط ملت ایران را از تسلط طاغوتیان نجات داد بلکه زلزله ای در بنای ظلم و استبداد بوجود آورد و در دیوارهای محکم حصار استعمار شکاف پرنشاندنی انداخت و مردم مظلوم و مستضعف جهان که زیر یوغ سلطه استعمار دست از جان خود می شنستند، به یمن انقلاب اسلامی نفس تازه گرفتند و انقلاب اسلامی را سرمشق خود قرار داده برای نجات و رهایی و آزادی خود تلاش کردند و مساعی خود را علیه استبداد سرعت بخشیدند. در نتیجه یک موج آزادیخواهی

سراسر جهان را فرا گرفت. مظلومان جهان بپا خاستند و علناً علیه مستکبران علم طغیان بلند کردند. ما شاهد این حقیقت هستیم که نهضت های آزادیخواهی فلسطین و کشمیر و چین و بوسنی - هرزگوین باوج خود رسیدند و استکبار جهانی نتوانسته که آنها را مهار و سرکوب نماید. الان استعمارگران در صدد اند، ملتی را که برای حق سرنوشت و آزادی خود تقاضا یا تلاش کند، با تهاجم تروریست سرکوب نمایند.

رهروان راه آزادی با خون خود آتش جور و ظلم را خاموش می سازند. نویسندگان و شاعران با سیف قلم و زبان علیه استبداد می جنگند و مردم را با تحریر و نگاشته های خود تحریک می نمایند و در آنها ولوله و جنب و جوش آزادیخواهی و حق طلبی بوجود می آورند.

انقلاب اسلامی در جامعه ایران تغییرات خاصی بوجود آورد و در مردم احساس آزادی و اسلام دوستی و آزادی فکر و رأی و آزادی قلم و زبان و ایستادگی علیه ظلم و ستم بروز داد. این احساس در گفته ها و سروده های نویسندگان و سخنوران بطور عموم جلوه گر می بینیم. فهرست چنین شاعران متعدد خیلی طویل است ولی چهره های شاخص ترین آنها عبارتند از: علی موسوی گرمارودی، طاهره صفارزاده، علی معلم، قیصر امین پور، نصر الله مردانی، صدیقه وسمقی، حمید سبزواری و فاطمه راکعی و غیره.... چون موضوع ما مربوط به شاعران ایرانی نیست از آن می گذریم.

پاکستان کشور همسایه و دوست ایران است. بدیهی است که همسایه از همسایه و دوست از دوست اثری می پذیرد. ملت پاکستان که فرزند انقلاب و پرورده آزادی است، از عمق قلب خود از انقلاب اسلامی حمایت کرد و مردم پاکستان علاقه و همبستگی خاص خود با مردم و راهبر انقلاب اسلامی نشان دادند. در آستانه ظهور انقلاب اسلامی وقتی شکنجه و آزارهای دولت مستبد ایران به طرفداران انقلاب شدت یافت. اولین موج اعتراض بر ضد این ظلم و تعدی از سرزمین پاکستان بلند شد و مردم شریف پاکستان با تصویب قطعنامه ها حمایت خود را با انقلابیون نشان دادند و بدین طریق همبستگی خود را اعلام نمودند. همینطور حمایت مردم پاکستان از انقلاب اسلامی در طول جنگ تحمیلی و حضور گسترده قشرهای مختلف پاکستان در مراسم ارتحال امام فقید

نمونه بارزی از محبت و علاقه این ملت نسبت به ملت ایران می باشد. نظر به روابط و پیوندهای استوار و عمیق و مشترک تاریخی و مذهبی و فرهنگی دو ملت پاکستان و ایران، انقلاب اسلامی به فرهنگ و ادب مردم پاکستان تأثیر بیشتری گذاشته است. شاعران پاکستانی در سروده های خود با برادران ایرانی اظهار همبستگی نمودند و شعرهایی گفتند که بیانگر محبت و عقیدت آنها با انقلاب اسلامی و رهبر بزرگ انقلاب می باشد. این نوع شعر بزبان اردو بصورت کتاب و مجموعه در دسترس است. شعر فارسی در مجله های مختلف و ویژه نامه ها نیز بچاپ رسیده که برخی از آنها را ذکر می نمایم.

پرفسور احسان اکبر شاعر و سخنور معروف زبان اردو است. ولی با زبان فارسی علاقه خاصی دارد و گاه گاهی به زبان فارسی نیز شعر می گوید. وی در شعر خود راجع به انقلاب و رهبر انقلاب اسلامی چنین اظهار می نماید:

جهان مشرق به مهر منیر تابان است	فضای ملک عجم افتخار سامان است
جهان تازه ایران پنخته بنیان است	حکومت است که هر دو جهان به دامان است

شنیده ای که کلاهی ز فرق شاه ربود	فقیر کوره عزم و مداومت پیمود
اصول دین را نظام جهان گردانید	رواج ظلمت موجود گشت ناموجود ۱

پرفسور مقصود جعفری شخصیت معروفی است. او یک استاد انگلیسی متقاعد، سیاستمدار و شاعر نیز می باشد. در چند زبان شعر می گوید. جعفری عاشق و فریفته زبان فارسی است. بیشتر غزل های عاشقانه دارد. او دوستدار انقلاب و رهبر انقلاب است او در یک شعر امام خمینی را مرد حق، بت شکن و مجاهد ملقب می سازد و می گوید:

قوت باطل ز فکر مرد حق لرزیده بود	از جلال بت شکن باطل همه ترسیده بود
او ز تیغ فکر قرآن فرق باطل لخت کرد	زندگی را بهر اعدای مسلمان سخت کرد
او مجاهد بود و در رزم جهان جنگیده بود	خارها را از ره مردان حق برچیده بود
بت شکن در عصر حاضر شیشه باطل شکست	کشتی سرمایه داری بر سر ساحل شکست
یک مبارز بود کار غرب را دشوار کرد	دشمنان را جمله رسوا بر سر بازار کرد
آن خمینی گشته رازی از کتاب راز حق	همدم مظلوم هست و نعره دمساز حق
پشت پا زد بر سرتاج و سریر اهل زر	نعره مستانه زد او بر بساط شور و شر

تا قیامت خاک را او غیرت ناهید کرد ذره هایی را او صورت خورشید کرد ۲
 پرفسور سید گلزار بخاری شعری بعنوان «هجر رهبر» دارد که در آن
 بمناسبت ارتحال امام خمینی احساسات درونی خود را ابراز می دارد. می گوید:
 در تمازت سایه شاخ شجر گم کرده ایم کی شود چاره میسر چاره گر گم کرده ایم
 یک نفر بودی مگر معلوم شد در هجر تو کاروان عظمت نوع بشر گم کرده ایم
 لرزه بر اندازم کردی اهل شرق و غرب را از وداعت این قرینه زین هنر گم کرده ایم
 از کجا آید به ظلمت خانه ما روشنی مهرش در و پوش و امکان سحر گم کرده ایم ۳
 امام خمینی یار و یاور مستضعفان جهان بود. مستضعفان از انقلاب
 اسلامی روح و نفس تازه ای یافتند. آقای فاتح واسطی در شعر خود یاور
 مستضعفان نظر خود را چنین اظهار می نماید:

زعیم حوزه قم بنی گمان بود تمنای دل روحانیان بود
 خدا رحمت کند او را که فاتح خمینی یاور مستضعفان بود

خمینی دین و ملت را امام بود خمینی خار چشم دشمنان بود
 به هر عنوان، هر لحظه، هر گام خمینی بالیقین در امتحان بود

خمینی سرگروه عارفان بود خمینی نازش روحانیان بود
 منم رنجور از رنج فراقش خمینی مرجع عصر روان بود ۴

خانم رضیه اکبر شاعره ای است که اولین شعر خود را به زبان فارسی
 گفت و این امر بیانگر علاقه فوق العاده اش به زبان فارسی است. او شاعره شعر
 آزاد فارسی است. رضیه یک شعر به عنوان «با آمدنت» دارد، در آن راجع به رهبر
 بزرگ انقلاب اسلامی می گوید:

- تو بودی که با آمدنت

- دشت و صحرا پر گل شد

- هوا بوی شکوفه داشت

- تو بودی که در میان کوهساران

چو چشمه سرا زیر شدی

تو بودی که ابرهای درد و ظلمت را برکشیدی

تو بودی که اشک یتیمان را
از گونه های گلگون پاک کردی
در پایان شعر می گوید

- چه بهاری که مژده آزادی بود
چه بهاری که آهوی گم گشته به کلبه رسید
- تو بودی که آمدنت بر همه انتظارها
- پایان بخشید ۵

خانم رضیه در شعر دیگر که عنوانش «انقلاب» است ، در آن جرأت و
شهامت رزمندگان راه حق و انقلاب را توصیف نموده می گوید:

- رزمندگان نمی نشینند خاموش
- در مقابل ظلم و ستم
- چون حق با باطل کند پیکار
- با عشق و ایمان راستین
- در آتش جنگ
- همچو پروانه ها می سوزند
- انقلاب ، انقلاب ، انقلاب
- نوید آزادی بخش است انقلاب
- انقلاب تمام پرده های خیانت و ظلم و ستم را زند کنار
- درین حال می رسد مردی
- که لب های زخم خورده
- از صدایش گیرند آرام
- می رسد مردی
- که پای دیوگان بر آورده شود
- انقلاب برپا کند
- بامشعل خدا پرستی
- دنیای تاریک روشن شود ۶

خانم فایزه زهرا میرزا از خانواده معروف علمی و ادبی سند است. پدر
بزرگش میرزا قلیچ بیگ یک شخصیت معروف علمی و ادبی عصر خود بوده

شنیدم آن شریعت پاسبان رفت
خمینی زیب بستان از جهان رفت

خمینی کرد محکم دین احمد «ص»
صدای غیب در گوشم رسیده

بیاورد انقلاب ذهن انسان
شفیق من خمینی مهر تابان ۱۲

به سعی پیهم و عزم مسلسل
سنین عیسوی و هجری پنهان

اردو زبان رسمی پاکستان است که دارای شصت در صد واژه های فارسی می باشد . حتی اردو را «دختر فارسی» می نامند. اردو و فارسی از لحاظ اصطلاحات شعری و تلمیحات و استعارات و تشبیهات خویشاوندی تنگاتنگ دارد. انقلاب ایران نیز در اردو تأثیر بیشتری دارد. نمونه شعرهایی که می آوریم ، خوانندگان گرامی پی خواهند برد که اصطلاحات انقلاب اسلامی در شعر اردو تا چه حدی وارد شده است.

افتخار عارف شاعر معروف پاکستان است . فعلاً او ریاست اکادمی ادبیات پاکستان را به عهده دارد. او در شعر خود «امین صاحب امر» راجع به امام خمینی می گوید :

«امام خمینی که مجسم انقلاب بود ، امین صاحب امر بود . او روش زمانه را یکسر تغییر داد .»

هماری عهدمین بهی سرخرو هوا اک شخص
وه سربلند که تها نور ک گهران س
وه انقلاب مجسم امین صاحب امر
بدل گئی روش خلق جس ک آن س
جهان س پلتی تهی کتھ هین روح قنبر کی
اس بهی ملت تهی روزی اسی خزان ه ۱۳
نصرت زیدی یکی از شاعران برجسته پاکستان است. او در شعر «مصلح ملت» می گوید:

ترجمه « امام خمینی رهبر انقلاب و مصلح ملت است . او بر سجاده مملکت را اداره کرد و حکم راند . انقلاب او انقلاب دین و شریعت است. از انقلاب او انسان عزت و تکریم یافت .»

وه انقلاب کا رهبر وه مصلح ملت
وهی که جس نہ متایا غرور سلطانی
وهی که جو ه خمینی ک نام س مشهور
وهی که جس نہ مصلی پنه کی جهانبانی
وه انقلاب تو اک دین ه شریعت ه ۱۴

سرور انبالوی یکی از شاعران معروف پاکستان است او در یک شعر خود «امام خمینی امیر کاروان» می گوید:

ترجمہ «ای خمینی! تو امیر کاروان و برای ملت اسلام مایہ صد افتخار هستی۔ تو تاریکی را از بین بردی و شاه را سرنگون ساختی۔ آفرین و مرحبا ای مرد مجاہد! صدای تو پیام امن و آشتی است۔ از وجود تو نقش حریت تا بندہ شد۔ نام تو تا ابد پایندہ شد۔»

ای خمینی، ای امیر کاروان
تو ظلمت کو عطا کی روشنی
نام زندہ کردیا ایران کا
مرحبا! مرد مجاہد مرحبا
تجہ سے نقش حریت تا بندہ ہ
تجہ پہ نازان ملت اسلامیان
تیر۔ قدموں پہ جھکا تاج شہی
جو حوالہ ہ تری پہچان کا
امن کا پیغام ہ تیری نوا
نام تیرا تا ابد پائندہ ہ ۱۵

شاعر معروف پرفسور خاطر غزنوی در شعر آزاد خود «نذرانہ عقیدت بحضور امام خمینی» ہدیہ ارادت و عقیدت بہ خدمت امام تقدیم می نماید و می گوید: ترجمہ «امام، پرچمدار مہر و محبت مانند شعلہ بلند شد و در گلستان ویران و خزان دیدہ، گل های انقلاب آورد۔ او پیمبر انقلاب بود و از عظمت و مقام انسان آگاہ بود»

- محبتوں کا نقیب بن کر

- برنگ شعلہ اتھا جھان مین

- وہ انقلاب گلاب لایا

- خزان زدہ اجری گلستان مین

- پیمبر انقلاب تھا وہ مقام انسان سے باخبر تھا

- گلاب ہر سو کھلا گیا وہ بہار نوروز د۔ گیا وہ ۱۶

پرفسور اعتبار ساجد در شعر خود «اس عہد کو ضرورت ہ» می گوید:

ترجمہ «این عہد نیاز بہ خمینی دارد کہ بیاید و نور و عرفان بخشد، جہل کمتر گردد و روح رنجیدہ خوشحال گردد۔ عدل را برپا کند و ظلم را از بین ببرد»

کوئی خمینی کوئی نور آگہی آٹ
کہ جس سے تیرہ دماغوں مین روشنی آٹ

کہ جس سے جہل کی یلغار مین کمی آٹ
کہ جس سے روح فسردہ مین تازگی آٹ

ہر اک دماغ مین ہر دل مین بس یہ حاجت ہ

کسی خمینی کی اس عہد کو ضرورت ہ

وہ آٹ عدل کی میزان سر بلند کرٹ
وہ آٹ ظلم کا ایک ایک در کو بند کرٹ
وہ آٹ زہر ہلاہل کو مثل قند کرٹ
فقط وہ آٹ خدا خود جس پسند کرٹ
جس خدا کی طرف سے حق امامت ہے
اسی خمینی کی اس عہد کو ضرورت ہے

فضل الرحمن عظیمی شاعر خوب زبان فارسی و اردو ست . او در شعر
اردوی خود «آشنای حقیقت» شخصیت امام راحل را بیان می نماید و می گوید:
«خمینی علامت بزرگ حق و صداقت و داعی عظیم مهر و محبت بود. او در
عشق پیغمبر اسلام (ص) مست و بانور حقیقت منور بود. اگر درد محبت امام در
جهان گسترش پیدا بکند، کفر و ضلالت از جهان نابود گردد.»

خمینی حق و صداقت کا اک نشان عظیم
متاع عشق پیمبر «ص» عطا ہوئی تجھ کو
مدام شرع پیمبر «ص» پہ تھ قدم تیر۔
تیرا یہ درد محبت جو عام ہو جائے
آقای عظیمی در شعر دیگر می گوید:
جهان مین مهر و محبت کا نغمہ خوان عظیم
ملی تھی نور حقیقت کی روشنی تجھ کو
اسی لٹ تھ ہوٹ دور رنج و غم تیر۔
جهان کفر و ضلالت کی شام ہو جائے ۱۸

ترجمہ «در ایران ہر سو طوفان بلا بود: گلستان وطن پژمرده بود کہ دفعتاً اہل
چمن بیدار شدند. سحر طلوع شد و اہل چمن از آلام شب نجات یافتند.
خمینی ملت را شعور بخشید و آن را از پنجہ ظلم رہایی داد.»

ہر طرف چھایا تھا ایران پہ طوفان بلا
دفعتاً جاگ اتھا اہل چمن کا مقسوم
اہل چمن کو نئی صبح کا پیغام ملا
قوم کو آک خمینی نہ بخشا وہ شعور
گرد آلود ہوئی جس سے گلستان کی فضا
توتی زنجیر گران زیست کا بدلا مفہوم
قوم کو حریت فکر کا انعام ملا
پنجہ ظلم سے آزاد ہوٹ سب مقہور ۱۹

ظفر اکبر آبادی شاعر معروف وابستہ بہ رادیو پاکستان در شعر «کشتی کا
محافظ» امام را ناخدای کشتی ملت و شاہ خائن راسامری زمان می خواند
ومی گوید: ترجمہ: ای امام: تو قیام کردی و ناخدای کشتی ملت شدی و فکر و
اندیشہ تو مسیز طوفان را تغیبز داد: حکمت و اعجاز مسیحایی تو در یک لحظہ
قلب های شکستہ را باہم پیوند داد تو بت شہنشاہی را پارہ پارہ کردی.»

تو اتھا قوم کی کشتی کا محافظ بن کر
تیری حکمت، تیری اعجاز مسیحائی نہ
چھین لی سامری وقت کہ ہاتھوں سے عنان
تیر۔ اقدام سے ایران کی تطہیر ہوئی
تیری تدبیر نہ طوفانوں کے رخ مور دید
آن کی آن مین توت ہوٹ دل جور دید
دیکھ کر وقت کا پُر سحر تماشا تون
ریزہ ریزہ کیا بت تون شہنشاہی کا ۲۰

پرفسور مشکور حسین یاد در شعر «مرد ایران مرد عارف»، شخصیت ولای امام را با کمال احترام و عقیدت بیان می نماید و امام را دریای بیکران نامیده، می گوید:

- در مقابل حق
- منظره دریای بیکران است
- آن دریا، مردی از ایران است
- که مست عشق و ولای خداست
- او مردی است که گوهر زمان
- در سرشت او نهفته است
- ماه و ستارگان
- همیشه سایه او هستند
- کهکشان ها در مقابل عظمت و رفعت او
- سر افکنده اند..... ۲۱

در پایان چند شعر شاعر دو زیانه پنجابی وارد و، رشید نثار را می آوریم. او در توصیف امام خمینی می گوید:

ترجمه: «شام و سحر با عطر بهار او پر است. در چهار جهت جهان نام امام خمینی ورد زبان مردم است. او با نیروی خود باطل را از بین برد. انسانیت از او سطوت و عظمت یافت.»

شام و سحر هین اس کی بهارون س عطر بیز	اک عالم مثال خمینی س عطر بیز
انسانیت کی سطوت و عظمت ه بهره یاب	اک پیکر جمال کی فطرت ه بهره یاب
وه التفات رحمت عالم کا رنگ و بو	وه شاهکار حسن وه نور جمال طور
یہ دھر نغمہ گر ہ خمینی ک نام س	سرہنگ کاروان اسی نام امام س ۲۲

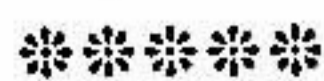
پانوشت ها:

- ۱- کوی دوست، ص ۷۶
- ۲- گفتگوی دوست، ص ۴۸
- ۳- طلوع انقلاب، ص ۱۳۶
- ۴- همان، ص ۱۴۹
- ۵- گفتگوی دوست، ص ۵۰
- ۶- کوی دوست، ص ۷۷

- ۷- همان ، ص ۹۸
- ۸- سوز و ساز ، ص ۸۲
- ۹- همان ، ص ۷۱
- ۱۰- سبوی دوست ، ص ۶۲
- ۱۱- طلوع انقلاب ، ص ۳۳
- ۱۲- سبوی دوست ، ص ۳۷
- ۱۳- همان ، ص ۶۸
- ۱۴- گفتگوی دوست ، ص ۲۴
- ۱۵- همان ، ص ۲۶
- ۱۶- همان ، ص ۴۲
- ۱۷- کوی دوست ، ص ۵۱
- ۱۸- طلوع انقلاب ، ص ۹۹
- ۱۹- همان ، ص ۲۶
- ۲۰- سبوی دوست ، ص ۵۳
- ۲۱- صبح آفرینش ، ص ۵۸
- ۲۲- کوی دوست ، ص ۵۵

منابع و مأخذ

- ۱- سبوی دوست : انتشارات ریزنی فرهنگی ، ج.ا.ایران اسلام آباد، ۱۳۸۱ هـ ش / ۲۰۰۲ م
- ۲- سوز و ساز : سروده سرفراز ظفر ، اداره معارف نوشاهیه ، گجرات ، ۱۴۰۶ / ۱۹۸۸
- ۳- صبح آفرینش : باهتام سید کمال حاج سید جوادی ، انتشارات بین المللی الهدی ، تهران ۱۳۷۲ هـ ش
- ۴- طلوع انقلاب : انتشارات ریزنی فرهنگی ، ج.ا.ایران اسلام آباد ، ۱۹۹۱ م
- ۵- کوی دوست : انتشارات ریزنی فرهنگی ج.ا.ایران ، اسلام آباد ، ۱۳۸۰ هـ ش / ۲۰۰۱ م
- ۶- گفتگوی دوست : انتشارات ریزنی فرهنگی ج.ا.ایران اسلام آباد ، ۱۳۷۹ هـ ش / ۲۰۰۰ م
- ۷- مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی ، انتشارات سمت ، تهران ، ۱۳۷۳ هـ ش
- ۸- نگاهی به شعر معاصر ایران ، عبدالجبار کاکایی ، مؤسسه چاپ و نشر عروج ، ایران ، ۱۳۷۶ هـ ش



فارسی شبہ قارہ

رسالة تأديب الزنديق في تكذيب الصديق

چکیده:

رسالة « تأديب الزنديق في تكذيب الصديق » اثر منتقد شعر فارسی سید عبدالقادر فخری مهربان اورنگ آبادی جهت پاسخگویی ایرادات محمد صدیق سخنور بلگرامی به سروده های غلام علی آزاد بلگرامی که استاد نویسنده بوده ، به تألیف در آمده است. عناصر نقد شعر فارسی نظیر نقد زبان (واژگان و ترکیبات ، نقد موسیقی ، صرف و نحو) زمینه های معنایی ، نقد بلاغی ، ساخت صورت و معنی و سرقات در این اثر بیچشم می خورد. این کتاب توسط ویراستار (مرتب) دکتر حسن عباس (چاپ رامپور ۱۹۹۷ م) در مقدمه بدینگونه ارزیابی شده است: « رساله مورد نظر یک اثر انتقادی و ادبی است که مؤلف آن با بهره گیری از استاد خود (آزاد بلگرامی) پاسخهایی را محکم و مدلل ارائه کرده است. »

سید شاه عبدالقادر ، معروف به فخری ، و متخلص به مهربان^۱ ، « شاعر ، نویسنده و منتقد شعر فارسی در سده ۱۲ ق. خاندان او از صاحبان علم و دانش و منصب بود. نیاکانش از نیشابور به هند رفته بودند. وی در ۱۱۴۲ ق / ۱۷۲۹ م در اورنگ آباد زاده شد^۲ و در دوره کودکی قرآن مجید را حفظ نمود و به یاد گرفتن زبانهای عربی ، فارسی و دانشهای آن روزگار پرداخت. کتب ادبی و حدیث نزد میر غلام علی آزاد بلگرامی خواند و در شعر نیز از همو راهنمایی و

۱ - گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشکده خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور.
 ۲ - برای آگاهیهای بیشتر از احوال او ، نک : صدیق ، ۴۱۴ ؛ آزاد بلگرامی ، خزانه عامره ، ۲۰۹ - ۲۳۰ ؛ رحمان علی ، ۱۲۸ ؛ گوپاموی ، ۶۸۲ - ۶۸۶ ؛ صبا ، ۶۶۳ - ۶۶۵ ؛ عظیم آبادی ، ۱۵۱۹ - ۱۵۲۲ ؛ دولت آبادی ، ۱۲۱.

۳ - حسن عباس ، مقدمه بر رساله تأديب الزنديق في تكذيب الصديق ، ص ب.

اصلاح گرفت^۱ مهربان اورنگ آبادی در ۱۱۸۳ ق / ۱۷۶۹ م از اورنگ آباد به مدراس رفت و در همان شهر ماندگار و در کارهای تدریس و تألیف مشغول گشت^۲. او در ۱۲۰۴ ق / ۱۷۸۹ م درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.^۳ از معروفترین آثار او می توان به فیض معنوی ، مفتاح المعارف ، دیوان اشعار فارسی و رساله تأدیبات الزندیق فی تکذیب الصدیق اشاره کرد. تأدیبات الزندیق فی تکذیب الصدیق ، رساله‌یی است که در پاسخ اعتراضات و ایرادهای محمد صدیق سخنور بلگرامی به تألیف در آمده است. مؤلف در این رساله ، خرده گیریهای سخنور را با دلایل و شواهد فراوان پاسخ داده است و از استاد خود ، آزاد بلگرامی دفاع کرده است. سال تألیف این اثر به طور دقیق و روشن دانسته نیست ، اما حسن عباس به احتمال آورده است که این رساله در ۱۱۷۱ ق / ۱۷۵۷ م به نگارش در آمده است^۴

نظری اجمالی درباره موضوعات کتاب

اگرچه این اثر بارزش به فصول یا قسمتهای نمایان تقسیم نشده است ، اما با در نظر داشتن مطالب انتقادی این کتاب را به بخشهای زیر می توان تقسیم کرد:

الف - مقدمه

مهربان اورنگ آبادی در این بخش ، از سبب تألیف این رساله سخن گفته است و همچنین درباره اصل حقیقت اعتراضات آزاد بلگرامی و جوابات و ایرادهای سخنور بلگرامی به تفصیل سخن به میان آورده است. به گفته او ، بلگرامی در تألیف تذکره سرو آزاد احوال و نمونه ابیات سخنور بلگرامی رابه اختصار شامل کتاب کرده و بر بعضی اشعار او ایرادهایی داشته است و این کار او مورد پسند سخنور بلگرامی قرار نگرفت. از این رو ، سخنور بلگرامی

۱ - همانجا.

۲ - همانجا ، ص ت.

۳ - همانجا ، خیام پور ، ۲ / ۸۸۹ ؛ نبی هادی ، ۳۵۰.

۴ - مهربان اورنگ آبادی ، ۶۳.

متحصّنه در جواب آزاد بلگرامی کتابی به عنوان «رسالة تحقيق السداد في مزلة الآزاد» نوشت او در آن به پاسخ بعضی از آن اعتراضات پرداخته و بسیاری از اشعار او را از نظر جنبه های گوناگون مورد خرد گیری قرار داده است. افزون بر این مؤلف در این مقدمه، به نثر مصنوع به ستایش قدرت و آگاهیهای علمی استاد خود، میر غلام علی آزاد بلگرامی، و آثارش می پردازد و سخنور بلگرامی را با کلمات زشت و سخت و بالحن تند یاد می کند. وی در دفاع از آزاد بلگرامی، نامه های او را که در این مورد به سخنور بلگرامی نوشته بود، نیز در این مقدمه گنجانیده است.

ب - تحقیق عیوب به کلام آزاد از سخنور نقاد

سخنور بلگرامی در تألیف خود تحت عنوان مذکور، واژگان و ترکیبات ده شعر آزاد بلگرامی را از نظر محاوره، صرف و نحو و زمینه های معنایی و بلاغی مورد اعتراض قرار داده است و گاهی به اصلاح آنها نیز می پردازد. مهربان اورنگ آبادی پس از مقدمه، تحت همان عنوان یاد شده ایرادهای سخنور بلگرامی را به روش علمی بررسی می کند و در دفاع از آزاد بلگرامی دلایل خود را با شواهد گوناگون از شاعران بنام مزین ساخته است.

ج - تدقیق تشنگیها اندر کلام آزاد

این عنوان فصل دوم کتاب سخنور بلگرامی است که در آن وی ۸ شعر آزاد بلگرامی را از نظر جنبه های مختلف مورد اعتراض قرار می دهد و در دفاع از آزاد بلگرامی دلایل سودمندی ارائه نموده است.

د - جوابات میر آزاد بلگرامی

برخی از نویسندگان و دانشمندان آن روزگار بر اشعار آزاد بلگرامی اعتراضاتی نموده اند و واژگان و ترکیبات شعری او را از نظر محاوره، آوایی، معنایی و صرف و نحو مورد خرد گیری قرار داده اند. میر آزاد بلگرامی به پاسخ

آن اعتراضات پرداخت و در تأیید سخن خود به ابیاتی از شاعران پیشین و مستند به عنوان مثال نیز اشاره کرده است. افزون بر این، وی گاهی به آوردن شواهدی از فرهنگهای معتبر نیز جسته است. مهربان اورنگ آبادی این نوع ۸ نمونه از جوابات میر غلام علی آزاد بلگرامی را در این اثر نقل کرده است.

ه - خاتمه این بخش را به قسمتهای زیر می توان تقسیم کرد:

۱ - در رد جوابات سخنور بلگرامی و در تأیید اعتراضات آزاد

بلگرامی چنانکه گذشت، آزاد بلگرامی بر برخی از اشعار سخنور بلگرامی از نظر جنبه های مختلف اعتراضاتی نمود و سخنور بلگرامی در خاتمه کتاب خود، رساله تحقیق السداد فی مزلة الأزد، از جمله آنها تنها پنج اعتراض وی را پاسخ داده است. مهربان اورنگ آبادی در این مورد چنین نوشته است:

صدیق [سخنور] دو غزل خود به حضرت میر ارسال داشت، میر اصلاح کرده به او فرستادند. او پنج بیت از آن جمله در خاتمه می آورد و باقی را پنهان می دارد^۱

مهربان اورنگ آبادی در این کتاب ۱۲ نمونه از اصطلاحات میر غلام علی آزاد بلگرامی را گنجانیده و در پایان و ضمن هر نمونه در تأیید آزاد بلگرامی مطالبی بر انتقادات او نیز افزوده است. وی در ضمن پنج نمونه، به مخالفت جوابات سخنور بلگرامی سخن گفته و در تأیید اعتراضات آزاد بلگرامی شواهدی از سخنگویان توانا آورده است.

۲ - انتقادات آزاد بر اشعار صانع:

آزاد بلگرامی بر برخی از اشعار صانع (د ۱۱۹۹ ق / ۱۷۸۴ م) خرده گیری نموده است و مهربان اورنگ آبادی از جمله آنها، ۳ نمونه از اصلاحات آزاد بلگرامی را نیز در این کتاب گنجانیده است.

نثر این کتاب ساده و روان است، اما مؤلف در مقدمه کتاب در برخی موارد، به عبارت پردازی پرداخته است. این رساله همراه با «رساله تحقیق

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۴۲ - ۴۳.

السداد في مزلة الآزاد، به كوشش حسن عباس در ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م در رام پور (هند) به طبع رسیده است.

مهربان اورنگ آبادی که شاگرد میر غلام علی آزاد بلگرامی است، از شاعران بنام و منتقدان توانا در شبه قاره به شمار رفته است. وی در این تألیف خود در ضمن پاسخ به اعتراضات سخنور بلگرامی و در دفاع از اعتراضات بلگرامی با دلایل محکم و با شواهد فراوان و با در نظر داشتن عناصر نقد شعر فارسی گوناگون به بررسی دقیق پرداخته است که بسیار قابل تأمل و شایسته تقدیر است.

عناصر نقد شعر فارسی

عناصر نقد شعر فارسی که در این اثر به چشم می خورد، بدینگونه است: نقد زبان (واژگان و ترکیبات، نقد موسیقی، صرف و نحو)، زمینه های معنایی، نقد بلاغی، ساخت صورت و معنی و سرقات (= ابتذال).

۱ - نقد زبان

مؤلف در ضمن بررسی اشعار آزاد بلگرامی و سخنور بلگرامی بر عناصر نقد زبان نظر داشته و از جمله آنها می توان «واژگان و ترکیبات»، «نقد موسیقی» و «صرف و نحو» را نام برد.

الف - واژگان و ترکیبات

مهربان اورنگ آبادی در این اثر، واژگان و ترکیبات شعری آزاد بلگرامی و سخنور بلگرامی را از نظر «اطلاق و حمل الفاظ»، «تناسب های شعری» و «فاقد نقش» مورد بررسی قرار داده است.

۱ - اطلاق و حمل الفاظ (= کاربرد و استعمال زبان)

سخنور بلگرامی در تألیف خود، در برخی موارد اشعار آزاد بلگرامی را از

۱ - برای آگاهیهای بیشتر از این اصطلاح، نک: شفیع کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان، ۳۸ - ۳۹. ۱۹۷

نظر اطلاق و حمل الفاظ مورد اعتراض قرار داده است و مهربان اورنگ آبادی در کتاب خود به پاسخ آنها پرداخته است. به عنوان مثال:

□ از آنجا که در شعر آزاد بلگرامی ترکیب «عقیق دهن» به کار رفته است، سخنور بلگرامی آنرا مورد خرد گیری قرار می دهد و می نویسد که این ترکیب مستعمل نیست. مهربان اورنگ آبادی این اعتراض را بامثالهای گوناگون پاسخ می دهد و در تأیید سخن خود بیتی از زبان عربی نیز می آورد. وی در این نمونه به عنصر «استعاره» نیز اشاره دارد. دقت فرمایید:

آزاد:

بروی یار عقیق دهن بود نایاب ز خامه ماند درین نسخه سرخی سرباب
سخنور می گوید:

«عقیق دهن» مستعمل نیست، مگر «عقیق لب» و اگر گویی لب و دهن یکی است، توجیهی است، من وجه توجیهی ندارد. زیرا که جایی به نظر نیامده، و معهدا مربوط نیست، انتهی فقره.

مهربان می گوید: اگر گویی لب و دهن یکی است، عجب شرطی و فرضی است که از لب و دهن ایشان تراویده. لب جزو است و دهن کل. هیچ عاقل جزو و کل را یکی تواند گفت؟ «عقیق دهن» مستعمل است، میرزا صایب می فرماید:

اگر نه فکر عقیق دهان او باشد کسی علاج جگرهای آتشین چکند
حضرت خواجه می فرماید:

بوسه بر درج عقیق تو حلال است مرا که بانسوس و جفا مهر وفا نشکستم
و میر (= آزاد بلگرامی) جای دیگر می فرمایند:

خطی آورد بیرون آه یاقوت دهان او رقم بر نیستی شد بعد خدمتها برات من
شاهد عقیق دهان برای صحت یاقوت دهان کفایت می کند. معهدا
اضافت یاقوت به دهان در شعر عربی به نظر در آمده. شیخ ابوبکر اسفرازی
گوید و صاحب دمیة القصر آن را در ترجمه او نقل می کند.

و عطشنی یاقوت فیه فُلْمٌ أَقْلٌ بَتْدٌ وَ یَةِ مِنْ غُلَّةِ الصَّدی
«غُلَّة» به ضم غین معجمه تشدید لام تشنگی و صدیقی به فتح صاد مهمله و کسر دال مهمله و سکون یا، صفت مشبهه است به معنی تشنه، ساخت مرا

ياقوت دهان او پس نيستم قابل به دوا کردن ، ياقوت تشنگی شخص تشنه را ، ماهران کلام می دانند که «ياقوت دهان» استعاره است، و در اشعار زبان عربی و فارسی برابر. و حضرت خواجه حافظ می فرماید :

ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش دلم از حقه یاقوت شکر خای تو خوش^۱
□ سخنور بلگرامی نوشته است که ترکیب «طاعت مرغوب» که در شعر آزاد بلگرامی آمده است، مستعمل نیست. مهربان اورنگ آبادی می آورد که این ترکیب هیچ ربطی به محاوره فرس ندارد. وی این اعتراض را از نظر معنایی پاسخ می دهد و شواهدی از حدیث شریف و عبارت عربی می آورد. توجه فرمایید.
□ آزاد :

سبحه صد دانه را ترتیب دادن خوب نیست صد جگر سوراخ کردن طاعت مرغوب نیست
سخنور می گوید : «طاعت مرغوب» نیامده است، بلکه «طاعت مقبول» آمده است. چنانچه خان صاحب و قبله خداوند نعمت خدایگان ، محقق دوران ، اجنی استادی سراج الدین علی خان آرزو اکبرآبادی فرمودند که «طاعت مقبول آمده» است نه «مرغوب» ، انتهى .

مهربان می گوید : این ترکیب تعلق به محاوره فرس ندارد. طاعت از جهت پذیرایی در جناب الهی مقبول می باشد و از جهت رغبت قلوب عباد مرغوب. اثبات یکی ونفی دیگری سبب آن بی علمی است. در حدیث شریف آمده : «ولا تدع رکعتی الفجر فان فیهما الرغایب» صاحب مجمع البحار در شرح آن می نویسد : «أی ما یرغب فیهِ من الثواب العظیم و به سمیت صلوة الرغایب . انتهى .

رغایب جمع رغیبه است به معنی مرغوبه ، چنانچه شهیره به معنی مشهوره معهدا . این شعر از اوایل افکار میراست ، داخل دیوان نکرده اند^۲

۲ - تناسب و مراعات شعری

سخنور بلگرامی در کتاب خود، در ضمن نقد برخی اشعار آزاد بلگرامی

۱ - مهربان اورنگ آبادی ، ۲۰ - ۲۱ .

۲ - همو ، ۲۱ - ۲۲ .

به این عنصر توجه داشته است و مهربان اورنگ آبادی، در تألیف خود، به پاسخ این نوع اعتراضات نیز پرداخته است. به عنوان مثال:

□ آزاد:

ز ابروی تو می آید گرفتن کشور دل را ز هر صاحب قرانی می تواند کرد تسخیرش
سخنور می گوید: به مناسبت لفظ «صاحب قران» اگر پیوسته ابرو می بود
بسیار دلچسپ می نمود که ابروی مطلق بی تقيید لفظ پیوسته مناسبتی ندارد. و
قران که عبارت از پیوستن سعد اکبر و سعد اصغر یا به معنی مطلق پیوستن
باشد، متحقق نمی شود. مگر این که پیوسته ابرو گفتن شود. پس بدین وجه باید
بست: «گرفتن کشور دل آید از پیوسته ابرویت»، انتهی.

مهربان می گوید: شأنی که در عبارت مصراع میر (= آزاد بلگرامی) است ظاهر
اگر تغییر دهند فوت می شود. و تغییر دادن مصراع، محض برای افاده پیوسته
ابرویی است. لفظ «صاحبقران»، برای پیوسته ابرویی قرینه ظاهر است. ادا
فهمان در می یابند، چنانچه استاد می گوید:

ابروی تو کشت عالمی را هر بسته کمر نه این چنین است^۱

۳ - فاقد نقش (= زاید، حشو قبیح)

سخنور بلگرامی در تألیف خود، به این عنصر نیز پرداخته است و مهربان اورنگ
آبادی آنها را چنین پاسخ داده است:

□ سخنور:

همچو گل جزو بدن ساخته ام از سر شوق خوشنمایست که بود چاک گریبان ما را
آزاد بلگرامی می گوید: مضمون مبتدل و «از سر شوق» زاید است. هر چند به
توجیه جزوی معنی می توان ساخت و عبارت بیت استحکام ندارد، اصلاح به
اینطور می تواند شد:

چه قدر سعی بآرایش ما کرد جنون جزو تن ساخت چو گل چاک گریبان ما را
تفاوت پیرایه حال و سابق ظاهر و حالا شعر دیگر بهم رساند، انتهی.

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۳۰.

صديق می گوید: این نادان (= آزاد بلگرامی) می دانسته باشد که مضمون تازه یافته ام.

امیر اشکی قمی گوید:

می توان یافت که گل این همه دیوانه کیست
هست جزو تن او چاک گریبانی چند
و دیگری می گوید:

ای وای چیست برگ طرف زین چمن مرا
چون گل تمام زخم بود جزو تن مرا
مهربان می گوید: صديق [سخنور] در توجیه این که «از سر شوق» زاید نیست، کلام حشو پر بی مزه بسیار نوشته، تمام آن آوردن خامه را درد سر دادن است. حاصلش اینکه «از بسکه چاک گریبان مرا خوشنما باشد، از این جهت سر شوق»، و ذوق خود چاک گریبان جزو بدن ساخته ام. پس اگر لفظ «سر شوق نباشد»، غرض شاعر به حصول نمی پیوندد و تحکم زیادتی نمودن و به نظر انصاف به عیوب فاحش خود ندیدن زهی بینایی و دانایی آزاد، چنانچه خودش حشو قبیح آورده است، آزاد:

دور است ز آیین ادب خواندن قاتل
خود بر نفس برق زند خار و خس ما
لفظ «نفس» در این بیت صریح زاید و حشو قبیح است.
دیگر آزاد راست:

خون بهای کشته در کیش وفا باطل بود
مفت بی رحمی که بی موجب مرا قاتل بود
لفظ «بی موجب» محض بی موجب است که موجب آن آزاد را معلوم باشد، بنده آگاه نیستم، انتهی کلامه.

ملخصاً چه گویم به صديق [سخنور] غنی الطبع که قدر این اصلاح را که آرایش او و شعر اوست، ندانست، و توجیهی خنک تر از یخ آورد. اگر به همین توجیه خورسند است، میر (= آزاد بلگرامی) خود فرموده اند که به توجیه جزو معنی می توان ساخت. باز میگوید که لفظ «نفس» در بیت میر زاید و حشو قبیح است. این نااهل در اقران خود صریح زاید و حشو قبیح بر آمده؛ هیچ نمی داند و بر استادان، زبان بی ادبی دراز می کند، و این قدر در نمی یابد که هر آتش دمی دارد و برق را چه تقصیر که دم نداشته باشد. میرزا صایب می فرماید:

مکین شتاب برای شکفتگی زنهار
که برق را ز نفس این شتابها انداخت

وله :

بر چراغ نفسش دست حمایت می شد

برق گر با خس و خاشاک مدارا می کرد

وله :

در وادی طلب نفس برق و باد سوخت

این راه را دگر که تواند بسر رساند

وله :

دشتی که طی کند نفس برق و باد را

میدان نی سواری طقلانۀ من است

وله :

سینه بی کینه ما را گشاد دیگرست

برق را سوزد نفس چون لاله در هامون ما

وله :

آرزو در دل ما بر سر هم ریخته است

می رود برق ، نفس سوخته از بیشه ما

و [سخنور] نیز می گوید که لفظ « بی موجب » در بیت میر محض بی موجب

است. خاک بر این شعر فهمی ، لفظ بی موجب ضرور است ، چه موجب قتل

گناه مقتول می باشد و مؤاخذه قاتل به قتل بی گناه می شود و اگر قتل به گناه

باشد چه جای مؤاخذه ؟ صدیق [سخنور] بیچاره معذور است که معنی شعر

نفهمیده . چنانچه خود از دست بی فهمی خود می نالد و می گوید : « بنده آگاه

نیستم »

ب - صرف و نحو

در این اثر اشاراتی متعلق به « صرف و نحو » نیز می توان یافت. سخنور

بلغرامی در تألیف خود، بعضی از واژگان و ترکیبات اشعار آزاد بلغرامی را از نظر

اطلاق و حمل الفاظ و معنایی مورد ایراد قرار داده است. مهربان اورنگ آبادی

در پاسخ این اعتراضات ، با در نظر داشتن عنصر « صرف و نحو » به بررسی آنها

می پردازد و در تأیید سخن خود شواهدی نیز می آورد. از جمله آنها می توان به

این نمونه ها اشاره کرد :

□ سخنور بلغرامی ، ترکیب « ظرف عالی » را که در شعر آزاد بلغرامی آمده

است ، از نظر صرف و نحو مورد نقد قرار می دهد و مهربان اورنگ آبادی در

پانسخ این اعتراض به عنوان مثال ابیاتی از کلیم کاشانی و میرزا صایب آورده است. در این نمونه توجه به عناصر «صرف ونحو» و «بلاغت» نیز به چشم می خورد. دقت کنید:

آزاد:

عنان داریست کار ظرف عالی در آتش رفتن پروانه خامیست
سخنور می گوید: در اینجا «ظرف عالی» توصیفی است نه مرکب. پس معنی چنین تواند بود که آوند بزرگ نه به معنی عالی ظرف. چرا که ظرف موصوف است و عالی صفت، پس هرگاه موصوف مقدم باشد بر صفت، بجز معنی توصیفی دیگر مراد نمی تواند شد. به هر حال، «ظرف عالی» به جای «عالی ظرف» به هیچ وجه درست نمی شود. این از اغلاط حسی آزاد است، که از نو مشق این فن سر نمی زد.

مهربان گوید: استحکام تقریر مولوی در میان قاعده نحو ظاهر است. مطلبی که قصد کرده اند به چه اسلوب بدیع بیان فرموده اند. این قدر نفهمیدند که اینجا نسبت عنان داری به حوصله است و این قسم مجاز در کلام فصحا سایر و دایر. چنانچه گوید: همت کارها دارد، حال آنکه کارها حاجت همت دارد. و این مثل سایر استادی به نظم آورده می گوید:

اگر چرخ ستمگر در کمین آزارها دارد پناه همتم باید که همت کارها دارد
و میرزا صایب می فرماید:

نرسد زیر فلک همت عالی جایی هر که جایی رسد، از همت پست است اینجا

میرزا در این بیت مجاز و حقیقت هر دو را استعمال کرد. در مصراع اول مجاز آورد و رسیدن را نسبت به همت عالی کرد و در حقیقت رسیدن کار عالی همت است. و در مصراع ثانی حقیقت آورد و رسیدن را نسبت به شخص کرد و از این قبیل، کلیم می گوید:

نه رحم کرد که خون دل خراب نخورد غرور او ز سفال شکسته آب نخورد
آب خوردن کار صاحب غرور است نه غرور، اینجا معترض خواهد گفت که نظیر منظور نیست. شاهد از نفس ظرف می باید آن هم حاضر. میرزا صایب می فرماید:

می شمارد سنگ کم رطل گران را ظرف ما ساغر بی ظرف نتواند خمار ما شکست

میرزا، شمردن را که فعل است، نسبت به ظرف کرد، حالانکه شمردن کار ظرف نیست، بلکه کار صاحب ظرف است که متکلم باشد. اکنون باید دید که خود کور واقع شده و نسبت غلط حس به سید عالی قدر می نماید. می ترسم که انجام بی ادبی ناحق به جناب عترت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد شد. مبادا در زمرة من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی در آید^۱

□ سخنور بلگرامی بر ترکیب «نو عشق» که در شعر آزاد بلگرامی آمده است، خرده گیری می کند و می نویسد که این ترکیب رایج نیست. مهربان اورنگ آبادی آن را از نظر صرف و نحو و معنایی بررسی می کند و در تأیید سخن خود ابیاتی از ظهوری ترشیزی و نظیری نیشابوری آورده است. ملاحظه فرمایید:

آزاد:

این دل نو عشق یاد چشم دلبر می کند طفل نو آموز درس صاد از بر می کند
سخنور می گوید: «نو عشق» به نظر نیامده، مگر «نو عشق» و «نو آموز» و «نونیا» انتهی.

مهربان می گوید: ترکیب نو نیاز و نو عشق از یک قبیل است و یک معنی دارد. اقرار اول و انکار ثانی مکابره است. کسی که عشق او نو باشد او را همین «نو عشق» و «تازه عشق» خواهند گفت.

ظهوری ترشیزی گوید:

عشق نو ای دل مبارک چشم حاسد دور باد چند روزی شعله ات بر پرنیان مستور باد
در این بیت عشق نو واقع شده. و قاعده مقرر است که صفت را هرگاه بر موصوف مقدم می سازند، اطلاق آن بر شخص می شود. مثلاً لب شیرین را شیرین لب می سازند. ظهوری عشق نو به ترکیب توصیفی گفت و نو را صفت عشق آورد. اگر صفت را مقدم سازند و نو عشق گویند، چه جای شبهه است؟ و در کلام نظیری تازه عاشق به نظر در آمد، می گوید:

به مهربانی او اعتماد نتوان کرد که تازه عاشقم و خاطرش بمن صاف است^۲

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۲۳.

۲ - مهربان اورنگ آبادی، ۲۴.

بخ - نقد موسیقی

در این اثر، به برخی از عناصر «نقد موسیقی» نیز توجهی شده است. به عنوان مثال به این نمونه توجه فرمایید:

□ سخنور:

کی ز تقلید مقلد به محقق برسد که ز انگشتری عفریت سلیمان نشود
آزاد می گوید: انگشتری را به یا نوشته اند و در این صورت وزن می رود. و اگر
انگشتری بی یا خوانده شود، وزن درست می شود. لیکن سگته کلیمی بهم
می رسد، آن هم بر طبع نازک پسند گران است. اصلاح چنین می تواند شد:
نتوان مسند تحقیق به تقلید گرفت دیو انگشتر جم برده سلیمان نشود
به عنایت الهی طبع سلیم دارند، ملاحظه کنند که حالا شاهد معنی بر کرسی
نشست، لیکن ابتدال مضمون ظاهر انتهى.

مهربان می گوید: صدیق سخنور تمام عبارت میر را نقل نکرده، پاره ای را آورده
و نوشته که شعر من سگته دارد و شواهد سگته می آورد و راه خلاف نمایی
می پیماید، چه او در مکتوبی که به میر فرستاد، انگشتری را به خط خود به یا
نوشت. و عزیزی از بلگرام اشعار او به خدمت میر فرستاد، او هم انگشتری را به
یا نوشت. میر به طور اصلاح احتمال بر آوردید که اگر انگشتری بی یا خوانده
شود، وزن درست می شود. و کلمه اگر که در فقره میر واقع شده، دلالت بر این
معنی دارد و انگشتری با یا را که همین ملک اوست از دست می افکند و انگشتر
بی یا را که ملک او نیست به غضب درست می کند و می گوید در شعر من سگته
است:

دیو انگشتر جم برده سلیمان نشود

حضرت میر با فقیر فرمودند، بعد روانه کردن اصلاحات به طرف صدیق، علت
را دریافتیم که یای انگشتری را با فای عفریت وصل کرده و عین را از میان
انداخته، چنانچه همزه را در حالت وصل می اندازند. سپس این که اهل هند
مخرج عین را درست ادا کردن نمی توانند، و عین را همزه می خوانند، ناصر
علی را همچنین اتفاق افتاد، می گوید:

ای رگ جان بهار این همه بی رحمی چیست خاک از مقام تو خون شدن عادت دارد
و منیر لاهوری بر ظهوری ترشیزی اعتراض وصل عین کرده در این مصراع:

که سازم علاج عقل فرتوت را

حضرت میر، مدظله العالی، بافقیر (= مهربان اورنگ آبادی) فرمودند که نسخه ساقی نامه ظهوری مکرر به نظر در آمد، مصراع چنین یافته شد:

که سازم جوان عقل فرتوت را

لفظ «فرتوت»، لفظ «جوان» را می خواهد و نیز بیت سابق همین را تقاضا می کند، هر سه بیت به این ترتیب است:

سرت گردهم ای ساقی خرد سال	ز پیری ضعیف است بازوی حال
کسه گردید بالغ ازو عقل پیر	جوانی هوس کرده ام زان عصیر
که سازم جوان عقل فرتوت را	بدستم ده آن رشک یاقوت را

در این صورت، بیت ظهوری از عیب مبرا است.

پوشیده نماند که صدیق مضمون را از بیت خواجه حافظ که در همین زمینه است، می برد و به تقلید دعوی تحقیق می کند: خواجه حافظ فرماید:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش	که به تزویر و جیل دیو سلیمان نشود
و نیز خواجه می فرماید:	

گر انگشت سلیمانی نباشد	چه خاصیت دهد نقش نگینی
------------------------	------------------------

۲- زمینه های معنایی

در این رساله، نمونه های فراوان و بسیار سودمند از آن به چشم می خورد. سخنور بلگرامی در برخی نمونه ها، واژگان و ترکیبات شعری آزاد بلگرامی را از نظر محاوره مورد انتقاد قرار می دهد، اما مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات را از نظر زمینه های معنایی مورد بررسی قرار می دهد و برای محکم ساختن سخنان خود شواهدی از آثار مختلف نقل کرده است. اشاراتی را که متعلق به «ابتدال مضمون» است، تحت عنوان سرقات جداگانه بررسی می کنیم. در ذیل به پاره ای از نمونه های معنی و مضمون اشاره می کنیم:

□ مهربان اورنگ آبادی در این نمونه، اعتراض صدیق سخنور بلگرامی را از نظر معنی پاسخ داده است. وی پس از نقل کردن نظر آزاد بلگرامی، به تأیید وی

کوشیده است. افزون بر این، وی ذوق و قدرت انتقادی سراج الدین علی خان آرزو را نیز مورد خردہ گیری قرار می دهد.
آزاد:

مراواسوخت چون پروانه آخر حرف گرم او ز خوبان جهان آتش زبانی کرده ام پیدا
سخنور می گوید: «واسوختن» به معنی سوختن نیامده است بلکه به معنی
«نسوختن» آمده است چنانچه ملاحظه فرمایید در دیباچه خوان خلیل فرموده که یک
بید سوختن و یک بید واسوختن نباشد.

و خان صاحب و قبله خدایگان، محقق دوران اعنی استادی سراج الدین علی
خان آرزو هنگام استماع این رساله نیز فرمودند که «واسوختن» به معنی «سوختن»
نیامده است. انتهی کلامه.

مهربان می گوید: میر، مدظله العالی، قلمی فرمودند که آنچه از استادان استماع
یافت «واسوختن» به معنی «باز سوختن» است، یعنی «دوباره سوختن» مثل
سوختن انگشت. و جوهر لفظ هم همین معنی را می خواهد، «وا» به معنی «باز»
آمده، چون «دید و وادید»، شیخ نظامی در ظلم دارا گوید:

ز خلق آنچنان برد پیوند را که سگ و نپیند خداوند را
و صاحب فرهنگ رشیدی گوید: «وا» به معنی «باز» نیز آمده. نجیب الدین
جریادقانی گوید:

«هزار عاشق گم گشته و اتوانی یافت»

و حاصل معنی واسوختن، تمام سوختن است، چه در آتش اول. تول-در-
انگشت باقی می ماند و در آتش ثانی تمام سوخته خاکستر می شد؛ بایندر خان
گوید:

گویند داغ سوز که و سوزی از غمش خود را تمام سوختم و وانسوختم
و میرزا جلال اسیر گوید:

در آتش ار گداخته کردم پیاد تو باور مکن هنوز که و سوختی مرا
و قدسی مشهدی در پادشاه نامه گوید و فلک را دعای بد می کند:

فلک زود واسوزد از مهر زود چه افسرده بوده است این مشت دود
و میرزا صایب می فرماید:

افسرده دل اگرچه ز واسوختن مرا بتوان به روی گرم برافروختن مرا

و نیز میرزا می فرماید :

واسوختن علاج تب عشق می کند این درد را به داغ می توان نمود

و نجف قلی بیگ والی بختیاری گوید:

مسوز آن بیتش از نیم از تغافلای پنهانی که وامی سوزم و می سوزی از داغ پشیمانی

و سید حسین خالص گوید :

چرخ با مردم مفلس چه تواند کردن برق واسوخته خرمن بی حاصل ماست

و در فقره ملا ظهوری «واسوختن» به معنی ایجابی است و معنی کلامش

این که یک بیت سوختن اول و یک بیت سوختن ثانی نباشد. مؤید این معنی

کلام میرزا صایب است که می فرماید :

قیاس زور هر می می توان کرد از خمار او که از واسوختن گردد عیار سوختن پیدا

انتهی کلام المیر، مدظله العالی.

صدیق کلام ملا ظهوری را دیده، در غلط افتاده و معنی ایجابی واسوختن

را نفی و معنی سببی را اثبات کرد، این قدر فهم و معلومات کو که پی به تحقیق

معنی برد، بعد از آن که اوله قاطعه معنی ایجابی واسوختن به او رسید.

واسوخت و دودی از نهاد او برآمد. حضرت میر، مدظله العالی می فرماید:

نمود جلوه اعجاز شمع مُطلبی نمائد شوخی چشم شرار بولهبی

وانگاری که سراج الدین علی خان آرزو از معنی ایجابی واسوختن محل شگفت

شد که این قدر عمر در خدمت سخن صرف کرد و به معنی واسوختن نرسید.

فقیر میر عبدالقادر حسن ظن بسیار در کمال خان مذکور داشتم، لیکن از تحقیق

معنی واسوختن حقیقت حال منکشف شد که عبور به چه مرتبه است؟ و نیز از

بعضی اعتراضات خان مذکور که بر اشعار حکیم بیگ خان، حاکم تخلص،

نوشته و وارسته لاهوری رساله در جواب اعتراضات خان مذکور پرداخته، قلت

عبور او ثابت شد^۱

□ آزاد بلگرامی در بیتی، واژه «خرق» را به کار برده است و سخنور بلگرامی در

اعتراض خود نوشته است که واژه «خرق» بی تفسید واژه «عادت» در اشعار

سخنگویان مستند به معنی «خرق عادت» نیامده است. مهربان اورنگ آبادی

۱ - مهربان، اورنگ آبادی، ۱۱-۱۳.

پانشخ این اعتراض می دهد و در تأیید سخن خودبیتی از مولانا جامی به عنوان نمونه نقل کرده است، توجه فرمایید :

□ آزاد :

خرق پیران خرابات تماشا کردم که به صهبای کهن باز جوانم کردند
سخنور می گوید : لفظ « خرق » علی الاطلاق بی تقیید لفظ عادت به کلام سلف
و خلف به معنی « خرق عادت » مستعمل نیست. چنانچه غنی کشمیری راست :
خرق عادت کی بکار آید دل افسرده را گر رود بر آب نتوان معتقد شد مرده را
و اگر گفته شود که از خرق ، خرق عادت مفهوم می شود، احتمال ندارد. چرا که
لفظ خرق که ضد التیام است، علی الاطلاق سوای به معنی پاره شدن نیامده.
چنانچه در کتب لغت مبسوط است. انتهی کلامه .

مهربان می گوید: قاعده مقرر است که مطلق به دلالت قرینه مقید می شود. لفظ
« پیران خرابات » و مصراع ثانی قرینه واضح است، جوانی دوباره سوای خرق
عادت چیست؟ الشباب يعود که در مقام تمنا می گویند و مشهور است. ظاهراً
به سمع مولوی نرسیده ، اگر شاهد از کلام استادی می طلبد حضرت مولانای
جامی در سلسله الذهب جایی که معجزات انبیاء بیان می کند، می فرماید :
از ولی خارق که مسموع است مبعجز آن نبی مستبوع است
در این بیت لفظ خارق مطلق است به قرینه « ولی » و « معجز » مقید شد^۱

۳ - نقد بلاغی

مهربان اورنگ آبادی از جمله عناصر نقد بلاغی تنها به « شبیه » ،
« استعاره » « سجع » تلمیح نظر داشته است. وی در این زمینه ، در ضمن
انتقادات و نظرات خود اشارات مختصری دارد و آنها را در اینجا نقل کردن
خالی از فایده نیست.

□ « پاک برآمدن نفس به رنگ غنچه گل » عبارتی است که در شعر آزاد بلگرامی
آمده است. سخنور بلگرامی این عبارت را مورد نقد قرار می دهد و به اصلاح آن
می پردازد. مهربان اورنگ آبادی در تأیید آزاد بلگرامی ابیات متعددی از صایب

۱- مهربان اورنگ آبادی ، ۱۸.

تبریزی آورده است. وی در این نمونه ، به عنصر «تشبیه» نیز توجه داشته است.
ملاحظه فرمایید.

□ آزاد :

آزاد نداریم سر شکوه خاری چون غنچه گل پاک بر آید نفس ما
سخنور می گوید : «پاک بر آمدن نفس به رنگ غنچه گل» ، خالی از ضیق النفسی
نیست که شعر را سقیم ساخت و مستمعان را غنچه صفت دل تنگ نمود
فی الجملة اگر به جای «غنچه گل» ، «نکته گل» می بود، دماغ سخن معطر
می نمود و بوی خوش به مشام دلها می رسید. پس بر این گونه باید گفت : «چون
نکته گل پاک بر آید نفس ما» ، انتهى .

مهربان می گوید: این طفل ساده لوح بر کلام اساتذہ عبور ندارد و چه الفاظ
ناشایسته نسبت به استادان بر زبان می آورد. غنچه را نفس نه تنها میر فرموده اند
بلکه میرزا صایب می فرماید :

چون غنچه این بساط که بر خویش چیده ای تا می کشی نفس همه را باد برده است
وله :

می کشد در پرده دل همچو صیادان نفس غنچه گل در کمین گوشه دستار کیست ؟
وله :

ز جوش گل نفس غنچه پردگی شده است فراغ بال درین گلستان میسر نیست
وله :

از جوش زبان غنچه من تنگ نفس داشت حیرانی روی تو مرا لال بر آورد
وله :

چون غنچه داشتم دل جمعی درین چمن بر باد داد یک نفس بی غمانه ام
بلکه میرزا صایب اضافت نفس به گل می کند و می فرماید :

حیرت روی تو از هوش چمن را برده است شبم آئینه به پیش نفس گل دارد
و نیز میرزا صایب می فرماید:

ناله مرغ گرفتار اثر گرمی داشت گل نفس سوخته تا کنج قفس می آید
نادیدگی او از این شواهد به وضوح پیوست. بر دقت شناسان پوشیده نیست که

در بیت میر تشبیه قوی است، زیرا که مشبه و مشبه به از یک جنس است یعنی
نفس متکلم و نفس غنچه و این دخیل تراست در اثبات مدعا. و در صورتی که

نکھت گل سازند مشبه و مشبه به از یک جنس نمی ماند وقوت تشبیه فوت می شود. حیف صد حیف! این غنچه تنگ حوصله با سید بزرگ دل پری دارد و خاطر خود را در هوای نفسانی پراکنده می سازد:

شکفتن غنچه بی رنگ و بورا می کند رسوا همان بهتر که دست بی کرم در آستین باشد^۱
 □ در نمونه زیر، سخنور بلگرامی بر شعر آزاد بلگرامی اعتراض کرده است. مهربان اورنگ آبادی به پاسخ این اعتراض می پردازد و به عناصر «تلمیح» و «سجع» نیز توجه دارد. دقت فرمایید:
 □ آزاد:

سینه پرویز بی تمییز حال نامه دید بد سلوکی با بزرگان سخت نقصان می کند سخنور می گوید: «سینه پرویز حال نامه دید» گفتن بی تمیزی است. چرا که از چاک کردن نامه آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم حال خود دید که پسرش شیرویه نام بر سینه پُر کینه او خنجر زد و سینه اش را چون نامه آخر چاک ساخت. و دعایی که آن خلاصه موجودات در حق آن نافرجام فرموده بودند، مستجاب شد. و آن این است: حیث قال مَزَّقَ اللهُ بطنه کما مَزَّقَ کتابی. پس اگر بدین وجه پرده الفاظ به روی شاهد معنی بست، چهره معنی بسیار خوب زیبا می نمود که: «سینه خسرو به رنگ نامه آخر چاک شد»، انتهى.

مهربان می گوید: خوش تقریری تامل بردنی است و تعلیلی که بی جا بودن عبارت میر آورده غور نمودنی. هیچ معلوم نشد که عبارت میر چه سقم دارد. کسی با این چنین بی تمییز چه حرف زند. بر ناقدان ظاهر که عبارت میر تازگی دارد. و از خلل لفظ و معنی مبراست و سجع پرویز و تمییز علاوه^۱

۴ - ساخت صورت و معنی

سخنور با توجه به انواع ساخت صورت و معنی، اشعار آزاد بلگرامی را مورد نقد و اعتراض قرار داده است که بدینگونه است: پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر، پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی یاتر است، رابطه صورت و معنی. مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات او را پاسخ داده است. ملاحظه فرمایید:

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۲۸ - ۲۹.

۲ - مهربان اورنگ آبادی، ۲۹ - ۳۰.

الف - پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر

□ آزاد:

آستین غیب آخر انتقامی می کشد شمع ظالم کشته گر پروانه ای را بی گناه
سخنور می گوید: «آستین غیب» گفتن خنک است، مزه ندارد. به جایش «دست
غیب» بسیار خوب می شود. معهذا سببی که بیت هم خالی از ضعف نیست،
طبع نقاد لباسی به از این تقاضا می کند، پس چنین باید بست: «دست غیبی بر
سر او آستینی می زند».

پیرایه لاحق بهتر است از سابق، چنانچه بر ماهران فن پوشیده نیست.
انصاف آنست که بنیاد این بیت به مشابہ کهنه دیواری است که اگر یک طرف
مرمت کرده آید، به طرف دیگر می ریزد. انتھی.

مهربان می گوید: این بی مزه گو گفت: «آستین غیب گفتن خنک است». وجه
خنکی بیان نکرد. دعوی بی دلیل به چه کار می آید؟ مخفی نماند که هرچه در
عالم شهود است در عالم غیب هم هست، بلکه عالم غیب مقدم است بر عالم
شهود. و این همه شیونات اقرار دست و انکار آستین چه معنی دارد. مگر دست
غیب را آستین میسر نیست. و این معنی هم به محاوره فرس تعلق ندارد. طرفه
اینکه مصراعی که او گفت در آن هم «آستین» آورد. آستین که از دست غیب
باشد. آن هم در غیب خواهد بود. پس او نیز به آستین قایل شد اگر خنک است
در مصرع خود چرا آورد؟ ظاهراً گمانش اینکه فعلی که تعلق به دست و آستین
دارد به آستین تنها نسبت نتوان کرد، غلط فهمیده، میرزا صایب می فرماید:

پیچیده همچو گرد یتیمی به گوهریم ما را ز یکدیگر نکند آستین جدا
و سببی که بیت چه کمی دارد. صاحب عیاری باید که چاشنی آن دریابد و کم
عیاری سببی که مصرع او بر صیرفی ظاهراً

ب - پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است

□ آزاد :

آزاد نداریم سر شکوه خاری چون غنچه گل پاک بر آید نفس ما سخنور می گوید : «پاک بر آمدن نفس برنگ غنچه گل» خالی از ضیق النفسی نیست که شعر را سقیم ساخت و مستمعان را غنچه صفت دل تنگ نمود. فی الجملة اگر به جای «غنچه گل»، «نکته گل» می بود، دماغ سخن معطر می نمود و بوی خوش به مشام دلها می رسید. پس بر اینگونه باید گفت : «چون نکته گل پاک بر آید نفس ما»، انتهى.

مهربان می گوید : این طفل ساده لوح بر کلام اساتذہ عبور ندارد و چه الفاظ ناشایسته نسبت به استادان بر زبان می آرد. غنچه را نفس نه تنها میر (= آزاد بلگرامی) فرموده اند، بلکه میرزا صایب می فرماید :

چون غنچه این بساط که بر خویش چیده ای تا میکشی نفس همه را باد برده است وله :

می کشد در پرده دل همچو صیادان نفس غنچه گل در کمین گوشه دستار کیست ؟ وله :

ز جوش گل نفس غنچه پردگی شده است فراغ بال درین گلستان میسر نیست وله :

از جوش زبان غنچه من تنگ نفس داشت حیرانی روی تو مرا لال بر آورد وله :

چون غنچه داشتم دل جمعی درین چمن بر باد داد یک نفس بی غماته ام

ج - رابطه صورت و معنی

سخنور بلگرامی در ضمن نقد خود در دو نمونه به «ناسازگاری میان معانی مصراع ها» و «ناهماهنگی میان صورت و معنی» اشاره داشته است.

مهربان اورنگ آبادی در تألیف خود به پاسخ اعتراضات وی می پردازد. ملاحظه فرمایید:
□ آزاد:

باز ای حضرت هُدهد ز کجا می آیی خیر مقدم اگر از شهر سبا می آیی سخنور می گوید: در مصراع اول استفهام است و در ثانی شرط. پس تطابق بین المصراعین خوب درست نمی شود؛ مگر به تکلف تمام. پس می باید که در مصراع ثانی لفظ «مگر» باشد تا کلام من وجه از نقصان برآید و از اول تا آخر استفهام تمام شود. اما انصاف آن است که درست نمی شود. چنانچه خان صاحب و قبله سراج الدین علی خان آرزو فرمودند که به هیچ وجه درست نمی شود، انتهی.

مهربان می گوید: حیف بر این شعر فهمی و حیف بر این نحو دانی. اگر مقصد متکلم به امتزاج استفهام و شرط حاصل شود او مختار است. لزوم تطابق استفهام در چنین مقام، در کدام کتاب نحو نوشته اند که سخندان می فهمد که حسن ادایی که در صورت شرط است اگر استفهام آرند، فوت می شود!

۵ - سرقات

ابتدال (= تکرار مضامین دیگران) عنصری است که در این اثر مورد توجه خاصی قرار گرفته است. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب، از دو نوع به آن اشاره دارد: یکی، در ذیل برخی نمونه ها در تأیید اعتراضات آزاد بلگرامی، اشعار سخنور بلگرامی را از نظر ابتدال مورد نقد قرار داده و مطالب سودمندی بر انتقادات آزاد بلگرامی افزوده است و همچنین شواهد فراوانی از سخنگویان مستند آورده است؛ دوم، سخنور بلگرامی در کتاب خود، ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر ابتدال مورد اعتراض قرار داد. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب، آن خرده گیریها را از نظر جنبه های گوناگون به خوبی پاسخ داده است. اما در برخی نمونه ها چنین پاسخی داده که سزاوار و شایسته منتقد و محاکم نیکویی نیست.

در زیر بعضی از نمونه های «ابتدال» را می آوریم.

□ در نمونه زیر، آزاد بلگرامی بیت سخنور بلگرامی را مبتدل قرار می دهد و مهربان اورنگ آبادی در تأیید انتقاد آزاد می کوشد و به عنوان مثال ۷ شعر از صایب تبریزی نقل می کند. توجه فرمایید:

□ سخنور:

خواهش نعمت الوان نمایم به عشق که بود خون جگر نعمت الوان ما را
آزاد بلگرامی می گوید: نعمت الوان در بیت مکرر واقع شده و بنای مضمون به
عشق گذاشته اند. اولی این که بنای مضمون بر استغنا یا قناعت گذاشته شود.
مثلاً چنین باشد:

دست خواهش سر خوان کریمان ببریم که بود خون جگر نعمت الوان ما را
تفاوت بین المصراعین ظاهر است. انتهی.

مهربان می گوید: این مضمون هم نهایت مبتدل است، و در دست فکر سخن
سنجان بسیار مستعمل. میرزا صایب می فرماید:

چون ز دنیا نعمت الوان هوس باشد مرا خون دل چندان نمی یابم که بس باشد مرا
وله:

هست خون دل خود روزی مهمان وجود بازی نعمت الوان مخور از خوان وجود
وله:

می کند تر نان خشک خود به خوناب جگر نعمت الوان اگر بر سفره درویش نیست
وله:

دل صد پاره و خون جگر و دانه اشک فارغ از نعمت الوان جهان کرد مرا
وله:

با دل پر خون ز نعمت های الوان فارغیم عشرت روی زمین در غنچه مستور ماست^۱

در نمونه های ذیل، سخنور بلگرامی اشعار آزاد بلگرامی را از نظر ابتدال
مورد اعتراض قرار داده است و مهربان اورنگ آبادی به پاسخ اعتراضات وی
پرداخته است. دقت فرمایید:

۱ - مهربان اورنگ آبادی، ۴۸ - ۴۹.

□ آزاد:

اصلاح رخنه دل بوی ز خشت خم کرد تعمیر صد خرابی این کهنه خشت دارد
میرزا صایب گوید:

من این سخن ز فلاطون خم نشین دارم علاج رخنه دل نیست غیر لای شراب
مهربان می گوید: این مضمون ندرتی ندارد که به اخذ آن کسی صرفه تواند برد
معهدا؛ شعر میرمبالغه دارد که در شعر میرزا نیست
□ آزاد:

چو آهویی که از بس تشنگی آرد زبان بیرون نگاه سرمه آلودش بخونم تشنه می آید
احمد یار خان یکتا [می گوید]:

سوسن بکناره لب جو افکنده زبان چو تشنه آهو

در اینجا طرفه تواردی ثابت کرده، غافل از این که مشبه به یعنی «زبان آهو»، در هر دو بیت متحد است. اما مشبه مختلف که در بیت میر «نگاه سرمه آلود» است و در بیت یکتا «سوسن» توارد وقتی می شد که مشبه در هر دو بیت متحد می شد. مثلاً شخصی «ابرو» را به «هلال» تشبیه کرد و دیگری «محراب خانه» را، این را توارد نمی گویند. معهدا این بیت از اوایل افکار میر است در دیوان خود داخل نکرده اند^۲

ارزیابی

دکتر حسن عباس در مقدمه این کتاب، درباره اهمیت و ارزش این رساله از نظر جنبه های انتقادی چنین پرداخته است:

این اثر را می توان یک اثر مهم در نقد شعر فارسی در شبه قاره به شمار آورد. در این سرزمین وسیع و پهناور که زبان و ادبیات فارسی در آن ریشه محکمی دارد، رساله های متعدد در نقد شعر در زمانهای مختلف به رشته تحریر در آورده که این رساله نیز یکی

۱- همو، ۵۵.

۲- همو، ۵۶-۵۷.

از آنها منی باشد. مهربان در این رساله اول ایرادها را نقل می کند، سپس پاسخ می دهد و از اشعار متقدمین و معاصرین شواهد می آورد، و بعداً نتیجه گیری می کند که ایراد معترض چه اساس دارد. آیا درست و مناسب است یا فقط ایراد ایزاد می باشد. از این رساله، این واقعیت نیز روشن می شود که مهربان اورنگ آبادی یک منتقد خوبی بوده، زیرا وقتی او ایرادهای سخنور را می آورد، تمام نکات آن را موبه موبازگو می کند، بدین ترتیب باید مهربان را منتقد توانا گفت. او در بررسی و پاسخگویی های ایرادات معترض از مطالعه و مشاهده وسیع خود بهره کافی جسته و نکات معانی و بیان و عروض و غیره را در نظر داشته و با دقت تمام دواوین شعرا را مورد مطالعه قرار داده تا شواهد بیاورد. لذا می توان اذعان داشت که رساله مورد نظر یک اثر انتقادی و ادبی است که مؤلف آن با بهره گیری از استاد خود (آزاد بلگرامی) پاسخهایی را محکم و مدلل ارائه کرده است^۱

پس از تجزیه و تحلیل این کتاب و با در نظر داشتن نظرات سودمند و مفید یاد شده در ذیل به ارزیابی اشارات نقدی این کتاب می پردازیم:

مؤلف در بررسی اشعار آزاد بلگرامی و سخنور بلگرامی، به عناصر نقد زبان توجه داشته است و از جمله آنها می توان به «واژگان و ترکیبات»، «نقد موسیقی» و «صرف و نحو» را نام برد. به عنصر «واژگان و ترکیبات» توجه ویژه ای شده است و نمونه های فراوان از آن در این اثر به چشم می خورد. توجه به نقد موسیقی بسیار اندک است. مؤلف در نمونه ای به آن عنصر پرداخته است و در ضمن بررسی اشعار، به عنصر صرف و نحو نیز نظر داشته است.

در زمینه های معنایی، اشاراتی فراوان به چشم می خورد که در اغلب موارد بسیار قابل تأمل است. سخنور بلگرامی در اغلب نمونه ها، واژگان و ترکیبات شعر آزاد بلگرامی را تنها از نظر محاوره مورد خرد گیری قرار می دهد،

۱- حسن عباس، مقدمه بر رساله تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق، صص ۷ و ۸.

اما مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات را از نظر زمینه های معنایی نیز مورد بررسی قرار می دهد و افزون بر این ، برای محکم ساختن دلایل خود، شواهدی از آثار گوناگون نیز می آورد.

در حوزه نقد بلاغی ، مهربان اورنگ آبادی در ذیل بعضی نمونه ها، به عناصر «تشبیه»، «استعاره»، «سجع» و «تلمیح» نظر داشته است. در این زمینه، اشارات او به اختصار ارائه شده است.

از جمله عناصر سرقات ، ابتذال یا توارد عنصری است که در این رساله مورد توجه خاصی قرار گرفته است. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب ، از دو نوع به آن اشاره دارد: یکی، در ذیل برخی نمونه ها در تایید اعتراضات آزاد بلگرامی ، اشعار سخنور بلگرامی را از نظر «ابتذال» مورد نقد قرار داده و مطالب سودمندی بر انتقادات آزاد بلگرامی افزوده است و همچنین شواهد فراوانی از سخنگویان مستند آورده است؛ دوم ، سخنور در کتاب خود، ۷ شعر آزاد بلگرامی را از نظر «ابتذال» مورد اعتراض قرار می دهد. مهربان اورنگ آبادی در این کتاب آن خرده گیریها را از نظر علمی و جنبه های گوناگون به خوبی پاسخ داده است. اما در برخی نمونه ها به گونه ای پرداخته که سزاوار و شایسته یک محقق و محاکم نیکویی نیست.

سخنور بلگرامی در کتاب خود، با در نظر داشتن انواع ساخت صورت و معنی به نقد اشعار آزاد بلگرامی پرداخته است که بدینقرار است: «پیشنهاد کلمات متناسب تر با کلمات دیگر»، «پیشنهاد کلماتی که از نظر معنی رساتر است» و «رابطه صورت و معنی». مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات را با توجه به نکات علمی و با آوردن شواهد گوناگون از شاعران توانا پاسخ داده است و در برخی موارد به خوبی از عهده خود بر آمده است.

مهربان اورنگ آبادی در ضمن بررسی اشعار، به آوردن شواهد از ادبیات فارسی و عربی کوشیده است و این نشاندهنده این است که وی در ادبیات زبانهای یاد شده آگاهیهای فراوان و دستی داشته است. افزون بر این وی گاهی در تأیید سخن خود مثالها از حدیث شریف نیز آورده است.

از مطالعه این کتاب بر می آید که مهربان اورنگ آبادی نویسنده و محقق با قدرت است و وی کوشیده است تا اعتراضات و خرده گیریهای سخنور بلگرامی را با دلایل و شواهد علمی فراوان پاسخ دهد، اما وی در بسیاری موارد درباره سخنور بلگرامی و صانع که بر اشعار آزاد بلگرامی معترض اند، کلمات و عبارات زشت به کار می برد که هیچ ربطی به اعتراض آنها ندارد و این روش او هیچ نوع ستودنی نیست.

آزاد بلگرامی در آثار خود مانند تذکره سرو آزاد و خزانه عامره درباره شاعران فارسی نظرات انتقادی داشته است و بسیاری از شاعران و نویسندگان مانند صانع، آرزو، علی قلی خان واله داغستانی بر اشعار آزاد بلگرامی نقد کرده اند. آزاد بلگرامی برخی از آنها را پاسخ داده است و در تأیید سخن خود ابیاتی از شاعران پیشین آورده است. مهربان اورنگ آبادی این اعتراضات و جوابات آزاد بلگرامی را جمع آوری نموده و برای روشن ساختن قدرت شعری استاد خود، آنها را در این کتاب گنجانیده است. به عنوان مثال نمونه بی از آنها در زیر نقل می شود. توجه فرمایید:

□ آزاد :

مانند غنچه جمعیت من بیاد داد صبحی که باشمیم تو باد صبا گذشت

شخصی گفت : جمعیت به تشدید یا است، به تخفیف مسموع نشده .

آزاد بلگرامی می گوید : بسا الفاظ عربی که تشدید دارد و فارسیان به تخفیف خوانند، چون لفظ خاص و عام و جاده . در کلام میرزا صایب لفظ جمعیت به تخفیف دیده ام ، بیت از یاد رفت و بیت بابا فغانی شیرازی حاضر است که در آن جمعیت به تشدید و تخفیف هر دو واقع شده، می گوید:

دیگر به خواب نبیند جمال جمعیت کسی که جمعیت خویش و این پریشان دید

مانند:

- ۱- آزاد بلگرامی، غلام علی، خزانه عامره، کانپور، ۱۸۷۱م.
- ۲- حسن عباس، مقدمه بر رساله تادیب الزندیق فی تکذیب الصدیق، تألیف مهربان اورنگ آبادی رام پور، ۱۹۹۷م.
- ۳- خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، [تهران]، ۱۳۶۸ ش.
- ۴- دولت آبادی، افتخار، تذکره بی نظیر، الہ آباد، ۱۹۴۰م.
- ۵- رحمان علی، تذکره علمای ہند، لکھنؤ، ۱۹۱۴م.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمد رضا، شاعری در ہجوم منتقدان، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۷- صبا، محمد مظفر، تذکره روز روشن، بہوپال، ۱۲۹۷ق.
- ۸- صدیق، حسن خان بہادر، شمع انجمن، ہند، ۱۲۹۳ق.
- ۹- عظیم آبادی، حسین قلی خان، بہ کوشش اصغر جانفزا، دوشنبہ، ۱۹۸۱م.
- ۱۰- گوپاموی، قدرت اللہ، تذکره نتایج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ ش.
- ۱۱- مهربان اورنگ آبادی، تادیب الزندیق فی تکذیب الصدیق، بہ کوشش حسن عباس، بہ عنوان دو رسالہ در نقد ادبی، رام پور، ۱۹۹۷م.

10 - Nabi Hadi, Dictionary of Indo-Persian Literature, Delhi, 1995.

مثنوی «رنگ و بوی» غالب

چکیده:

شاعر برجسته فارسی و اردوی شبه قاره طی قرن سیزدهم هجری، اسدالله غالب از مثنویهای متعدد فارسی که سروده یکی مثنوی «رنگ و بوی» اوست. غالب این مثنوی را در سال ۱۸۵۴م بنظم کشیده. غالب درین مثنوی اگرچه خود را پند می دهد که زندگی را در هوا پرستی و مکروهات بسر برده ای، لکن در واقع او مخاطب پادشاه وقت است و او را نصیحت می کند که از کارهای نا منفعت بخش دست بکشد. با ارایه ایات مثنوی، موضوع مثنوی مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است.

شاعر شهیر شبه قاره اسد الله خان غالب (م: ۱۸۶۹م) مثنوی «رنگ و بو» را در بحر سریع مسدس مطوی موقوف یا مکسوف که ارکانش مفتعلن مفتعلن فاعلات (فاعِلن) باشد در سبک نظم کشید. این مثنوی که مشتمل بر یک صد و پنجاه و سه بیت است، دو بخش دارد. بخش اول محتوی یک صد و پنجاه و نه بیت است و در آن مطالب پیش پا افتاده را به وسیله تمثیل ایراد کرده است ولی استعداد خلاقه خویش را با نهایت فراست و زیرکی بکار برده، مضامین و مطالب را در پرده تشبیهات و استعارات و دیگر صنایع بدایع مستور ساخته است. خواننده خردمند و باذوق چون کمی غور و خوض برگرفته اش کند نقاب از روی شاهد هر هفت کرده معنی بر افتد و جلوه جذاب روی زیبای عروس معانی او مجلوب و مجذوب می سازد.

بخش دوم فقط چهل و چهار شعر دارد و در آن غالب در بادی النظر

احتساب خویش کرده و از کرده های خویش پرده بردارد و خود را ملامت می کند ولی چون به امعان نظر مطالعه این بخش می کنیم بر ما منکشف می شود که زمینه اشعار را افکار آریستوکریسی آن دوره تشکیل می دهد مثلاً زیبا پرستی، عاشق مسلکی و شیدا زدگی و غیر ذالک. غالب چنانکه می دانیم عضو طبقه اشراف بود، لذا هرچه درباره خویش گفته است در حقیقت احوال طبقه اعیان و ثروت مندان آن زمان را بنحو شایسته و بطریق احسن ارائه داده است و آنان را متنبه کرده مایل به احتساب کردن خویش می کند و یا جمله ابنای روزگار را که اوقات گرانیامیه را در لهو و لعب و دیگر کارهای نابهنجار و بیهوده صرف می نمایند، تنبیه می کند و یا در پرده خویش سراج الدین بهادر شاه ظفر (متوفی و مدفون در رنگون در سال ۱۸۶۲ م) آخرین تاجدار مغول را آگاه کرده است که از کارهای نامنعمت بخش بالانحص از انجمن آرایی و سخن سرایی دست بکشد. گمان می بریم که غالب این مثنوی را در سال ۱۸۵۴ میلادی به حیطة تحریر آورد اعم در سالی که شیخ محمد ابراهیم ذوق که یکی از سخنوران نامدار زبان اردو و استاد پادشاه بود، داعی اجل را لبیک اجابت گفت و شهریار عالی تبار تکلیف اصلاح اشعار خویش به عهده غالب گذاشت. در آن زمان این سخن گوی ذولسان بعلت ضعف پیری و دیگر عوارض گوناگون که داشت، بسرودن شعر کمتر توجه می نمود. نمی خواست که این کار یعنی تصحیح اشعار تاجدار را انجام بدهد ولی برو در ماند و یا بسبب اینکه شکم گرسنه نوای می خواهد هر فرد بشر آرزو می کند که معاش و شهریه باو کافی پرداخت شود تا روی زیبای مرفه الحالی را بیند و غذای مرغوب و لباس خوب برای خویش و خویشاوندان که زیر کفالتش هستند، تهیه کند. غالب اکنون چون مورد لطف و مرحمت ملک گردید، این را فال نیک گرفت و نشانه بهبود اوضاع دانست و تن در داد.

نقد تمنا به کف افتاده گیر خسرو دست بهم داده گیر

ناگفته نماند که احوال حیات پادشاه و غالب یکسان بود مثلاً حکومت و سلطنت کشور پهناور شبه قاره از دست پادشاه در رفته بود و حکومتش محدود

۱ - سردار احمد خان، دکتر: «بهادر شاه ظفر، شخصیت فکر اور فن» (به اردو) مطبوعه کراچی، ص ۳۸.

به قلعه بود. غالب نیز آنوقت هرچه از میراث نیاکان یافته بود در لُهو و لعب ضایع کرد و مقروض شده بود. در آن زمان آن خسرو کج کلاه همچو غالب ضعیف العمر و بی نوا بود یعنی هر دو از سرکار کمپانی مستمری می یافتند و غیرهم. غالب درین مثنوی اگرچه خود را پند می دهد که عهد شباب و زمان کهولت را در شاهد بازی و هوا پرستی و دیگر مکروهات دینی بسر برده ای اکنون که پیری فرارسیده است، باید در بر روی حرص و هوس فراز کنی و لا اقل از سخن سرائی که باعث تضییع اوقات است دست بکشی و ازین شغل بی حاصل بازمائی، لکن در حقیقت او مخاطب به پادشاه است و او را نصیحت می کند که ازین کار نامنفعت بخش دست بردارد. او نیز بجهت تسلیمت شاه اندرز داده می گوید که شوکت و حشمت این سرای فانی و مال و مکننت این دار ناپایدار در معرض زوال و در صدد تبدیل و انتقال است و تصور بقای این همه اشیاء نمودن بلاهت خویش را بروز دادن است؟ ازین رو هر آنکه مایه عقل و کیاست و سرمایه فهم و فراست دارد باید که در اقتنای این همه اشیاء که ودائع الهی است نکوشد و دل باینها نه بندد تا بوقت استرجاع محزون نشود. علی الرغم اینها عبادت و ریاضت باعث سکون ذهنی، محبت و شفقت سبب تسکین خاطر و ایثار و سخا سبب اطمینان قلبی انسان باشد. فی الجمله فقط صفات عالیه علت تزکیه نفس و باعث تصفیه باطن و دلیل راه منزل شهود حق است و برین تکیه کردن سبب فلاح دارین باشد. چنانکه گفته اند هر که دل را سالم نگهدارد هموم تصاریف روزگار باعث ملال خاطر او نگردد.

ما اکنون برای اینکه گفته خویش را بکرسی بنشانیم، تجزیه و تحلیل این مثنوی می کنیم.

غالب آغاز این مثنوی که فغان سرگشته وادی غم و صریر خامه از پا افتاده دشت الم است، از تعریف و تعارف یکی از تاجوران شنبه قاره می کند که در روزگار پیشین در عظمت و شوکت یکتا و در بذل و عطا بی همتا بود و عنان جواد طبع جواد و عین لطف و عنایت به صوب ترشیح نهال حال کافه انام معطوف می داشت و سود آنان را بر زیان خویش ترجیح می داد. صیت این اوصاف حمیده اش اطراف و اکناف عالم را گرفته بود. غالب درباره این شهریار سامح چنین رطب اللسان می شود:

بود جوان دولتی از خسروان
آئینه صورت جود آمده
بسته کمر بهر گشود همه
چرخ ز دست گهر افشان او
داشت پی طرح کرم ریختن
لعل و گهر بر سر هم ریختن^۱

غازه کش عارض هندوستان
جود خود از وی بوجود آمده
بوده زیان خود و سود همه
لطمه خور موجہ طوفان او
لعل و گهر بر سر هم ریختن^۱

سپیده دم چون خورشید شعاع خود را بر روی گیتی می انداخت، پادشاه
ذی جاه بر اورنگ شاهی جلوه افروز می شد و صلای کرم می داد. روزی از روزها
آن شاه کج کلاه چون بر سریر سلطنت نشست، اعلام کرد که حاجت هر محتاج
حسب خواهش او روا کرده خواهد شد. مستمندان جوق در جوق از اطراف و
جوانب آمدند تا از نسیم کرم آن کریم و لطف عمیم آن زعیم غنچه آرزوی شان
شکفته شود.

صبح دمی جلوه بر اورنگ داشت
داده بهر گوشه صلای کرم
بهره پژوهنده گروه ها گروه
افسرش از موج شفق رنگ داشت
هر نفسش پرده گشای کرم
سر زده چون لاله ز دامان کوه^۲

غالب درین مثنوی در تصویر کشی هر کردار تر دستی را بکار برده چشم و
فکر خواننده را گام به گام پیش می برد. اول صورت و هیئت مردی بینوا که از آن
حاجتمندان بود در دوازده شعر بر روی صفحه قرطاس چنین نقش کرده است که
برای ما ناممکن است که تصویر کامل و واقعی آن مستمند را بخوبی در نثر شرح
بدهیم لذا چند تا شعر را اینجا نقل کردن مناسب می دانیم.

جولقی زهر بلا خورده یی
از تب و تاب دل خویش اخگری
بوده چو خاکستر اعضای او
هیچ گه از بخت نیاسوده یی
سر بسر آئینه عروض شکست
کهنه گلیمی که زهر پینه یی
از رم طالع سرپا خورده یی
زیر لحاف کف خاکستری
کلفت نظاره سراپای او
چهره بگرد سفر اندوده یی
کهنه گلیمی و کدویی بدست
پرده گشای غم دیرینه یی

۱- غالب، اسدالله خان، کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲- کلیات غالب (فارسی) ص ۱۱۴.

خشک کدو کاسه ناشته بی . از نم زهر آب عناء رسته بی^۱
شکل و صورت ظاهری آن قلندر کیفیت باطنی او را آشکار می کرد.
هویدا بود که همه عمر رخساره دل را به ناخن حزن و محن خراشیده است. آن
صید زبون دام هوا و هوس آن نخچیر کمند دولت و ثروت که بجز گلیمی کهنه
وبوسیده و کدوی شکسته و ناشسته نداشت، پیش آن تاجدار کثیر الایثار به
تمکنت شگفت آور آمد و باینداز ویژه به شاه مخاطب شده توجهش رابخود
جلب کرده گفت، من گدای نیستم و طالب داد و دهش نیم. غرض آمدن من تنها
این است که کالای فروختنی دارم و خواهم که مشتری آن تو باشی زیرا:

کز کرم آوازه در افکنده ای شور صلایم بسر افکنده ای

بو که متاعم به بهایی رسد وقت مرا از از تو صفایی رسد^۲

آن تاجور مقتدر پی تسکین آلام آن مفتقر مفتخر که دامن روزگار گذشته
عمرش به بدبختی و سیاه روزی آلوده بود، پرداخت و آن متاع بی ارزش و کس
مخر را به عوض سیم و زر کثیر خرید و آتش حرص و آتش فرونشاند و آن کالا را
بخازن سپرده که مکنوز کندو در دل گفت ما کدوی شکسته و گلیمی فرسوده را
نخریده ایم بلکه دل غمدیده آن درمانده را برده ایم چنانکه گفته شده است:

دل به دست آور که حج اکبر است و زهزاران کعبه یک دل بهتر است

این سعادت از مال و متاع این جهان گذران به درجه ها بهتر است.

خود نه گلیم و نه کدو برده ایم ما دل غمدیده او برده ایم

گرچه بدین مایه چه بالیم ما لیک چو در پرده سگالیم ما

در نظر مردم دانا دلست نیک نگهدار همانا دلست^۳

نیترگیتی افروز چون از آغوش نیلگون آسمان فرو رفته، روی خویش را در
پرده اظلام نهفت آن سلطان دریا دل به شبستان آمد و بجهت استراحت پای
خویش فراز کرد و بزودی بخواب رفت. نخستین شبیحی که در ظلمت نیمه شب
در منظر او نمایان گشت زنی زهره جمال و حور تمثال بود که سر تا پایش از گل
انباشته و پرچم نور در دست می داشت. شوخی اعضایش سراپای او را

۱- همان کلیات، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۲- همان کلیات، ص ۱۱۵.

۳- کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۱۵.

چمن آسا آنقدر رعنائی و زیبایی بخشیده بود که فرهما پیش او بیش از گرد و غبار
راهی نبود. آن پریچهر و بی مهر بصد عشوه و کرشمه جلوی آن شه جودت
پیشه آمد و گلها را بر او پاشید و به تبسمی که جان می ستاند از او خواهان
رخصت شد. اینک گلی چند که زیخته خامه گلچین غالب است تقدیم می گردد:

دید ز تمثال سراپای حور	ریخت گل جلوه به جیب شعور
رایتی از نور بر افراشته	پرده رنگی بگل انباشته
جلوه گل مشعله دار رهش	فرهما گرد و غبار رهش
در نظر از شوخی اعضای او	بوده چمن خیز سراپای او
گل به گریبان جهاندار ریخت	زمزمه رخصتی از تار ریخت ^۱

آن فرمانروای خود آگاه به غرض استعمال حقیقت از او پرسید کیستی و
علت آمدنت چیست؟ او در پاسخش گفت من مال و منال بلکه آئینه جاه و
جلال تو هستم و وسیله روشنی بزم عیش و طرب و نور محفل سور و سرور تو
بوده ام:

گفت که من دولت و مال توام	آئینه جاه و جلال توام
شمع طرب محرم نور از من است	روشنی بزم سرور از من است ^۲

اکنون چون از درویشی کدوی ناکاره و گلیمی بیکاره بعوض سیم وزر
بسیار خریده راه اعسار اختیار کرده ای گوئی چراغ حیاتم را در راه باد تند و سرد
نهاده ای. ازین رو باید که دست از من برداری و مرا بحال خودم بگذاری. خدای
متعال ترا نگهداراد:

بوی گلیمی به دماغ زدی	سیلی صر صر به چراغم زدی
هین که مرا از تو درین دیولاخ	حوصله تنگ است و بیابان فراخ
رفتم و وارستم از آزار تو	باد خدای تو نگهدار تو ^۳

پادشاه در حالیکه خشنودی از صورت گشاده و لبان متبسمش هویدا بود
او را بدرود گفت. آن شبیح فوراً ناپدید شد. سپس در خواب صورتی قوی هیکل
کوه پیکر بسان رستم تنومند و مانند روئین تن توانا که از غیظ و غضب متشنج

۱- همان کتاب، ص ۱۱۶.

۲- همان کتاب، ص ۱۱۶.

۳- همان کتاب، ص ۱۱۶.

بود، نمودار شد. شاعر شیرین سخن مثل نقاش چیره دست هیئت و هیبتش را بدین نمط نقاشی می کند:

هیکلی از کوه تنومند تر
پیل تنی کز پی عرض شکوه
چین جبینش ز غضب تیغ زن
رند قوی پنجه خضم افکنی
بود ازو جبهه الوند تر
رسته رگ گردنش از مغز کوه
تیزی تیغش شغب بخت تن
جم سرو برگی و تهمتن تنی

آن تنومند خشن رو و نیرومند تندخو که چین جبینش مثل تیغ تیز موجب شغب بود، به روی خشمناک و به چهره ای که از آتش غضب برافروخته بود پیش پادشاه آمد و بصدای رعد آسا گفت من اگرچه سرکش و زور مندم ولی مطیع و منقاد تو بودم. توانائی سر پنجه و قوت بازوی تو از من و پشتم قوی از دولت و ثروت بود. ازین رو تو بر سلاطین و خواقین روزگار کامران و کامگار بودی. این مال و منال که مقتضای طالع سعید و مقتضی مهابت و جلالت تو بود از فرط بذل و انفاق رایگان از دست داده ای و حال در خزینه تو بجای لعل و گوهر و زر و جواهر شولای شخس و مندرس و کدوی شکسته و ناشسته مانده است که نشان بیدولتی و مایه بی مایگی است ازین سبب مرا ضعف و ناتوانی بی اندازه دست داده است. حاشاکه تن بخواری و مذلت دهم و چون فرومایگان در ضغطه و بیچارگی زنده بمانم. یک دنیا ممنون باشم اگر مرا مرخص بکنی تا از تنگنای حزن و آسفتگی بیرون آیم:

گفت منم قوت و نیروی تو
حلقه به گوش توام ار سر کشم
پشت من از مزده دولت قویست
با تو دگر نام و نشانم مباد
طاعت سر پنجه و بازوی تو
آب توام گر به نهاد آتشم
دلق و کدو مایه بی دولتت
جان به تن نکبستیانم مباد

پرده چون از رخ شاهد معنی برگرفته شد پادشاه را لرزه بر اندام افتاد. سر بجیب

۱ - همان کلیات، ص ۱۱۷.

۲ - همان کلیات، ص ۱۱۷.

فکرت فرو برد. بخاطرش رسید که این را نیز باید مورد تفقد ملوکانه قرار بدهد چنانچه با دل نخواسته او را نیز اجازه داد و آن شبیح در یک بهم زدن چشم از منظر و مرعی پنهان شد.

ازین ببعده شبیحی دیگر جلوه گر گردید که چهره اش پرنور و درخشان و شادان و آثار مرحمت و رأفت در صورتش هویدا بود. دیده شاه از دیدار آن ماه روشنی یافت. نفس آن ماه مظهر معطر و معبر و روی آن دلربا پاکیزه مثل روح از لوث ماده منزه بود. بر رخ زیبای آن نازنین زلف عنبرین رقصان و بر لب لعلین آن ماه مبین ضیای تبسم رخشان بود گویی برق پیش رخساره اش بیش از انگاره نبود. صنمی بود بی مثل و مثیل که از رفتار او چون غبار از خاک بلند می شد جلوه نگاه بیننده جلوه جنت هویدا می شد. از آمدن آن ماه وش و نازنین ماحول همچون فردوس برین عنبرین و مشام جان مشک آگین گشت. الحق چشمه کوثر از بحر هستی آن سیمین بر برتر از نمی نبود. غالب تصویر آن خوبروی نیکو خو چنین می کشد. ملاحظه کنید سر رشته کمند خیالش تا بکجا می رسد:

بوی گلی با نفس آمیخته	صورتی از مایه جان ریخته
دامنی برچیده به دست اندرش	هر مژه بر هم زدنی شهپرش
رفتگی از غاشیه داران او	بیخودی از باج گذاران او
جلوه گری آفت نظاره یی	برق ز تمثال وی انگاره یی
رنگ گل آئینه دیدار او	موج پری جوهر رفتار او
جلوه جنت ز غبارش رمی	چشمه کوثر ز محیطش نمی

نگاه پادشاه عالیجاه چون بر آن رشک مهر و ماه و فریبنده هوش و ذکاء افتاد یک حالت بهت و حیرت توام بمسرت او را دست داد پادشاه قدری خیره خیره او را ورائنداز کرد و در پرسش علت آمدنش کمی مکث کرد. آن خوشگل و نازک اندام که مثل حور جنان بود، تبسم کنان، دامن کشان، خرامان خرامان، قدمی چند به طرف او پیش رفته لب گشود و به احترام تمام:

گفت من آیینۀ ناز توام
آمدہ پیشم ز درت دورئی
ہمت آفاق گداز توام
آمدہ ام پیش تو دستورئی^۱
پادشاہ از شنیدن این سخن یکہ خورد و ہراس بر او چیرہ و چشمانش از
ترس خیرہ گشت . لحظہ ای بفکر فرو رفت بعد از آن از ملتمس او سر باز زد .
دامنش گرفت و لوس کنان باو مخاطب شد .

گفت دریغا چہ ستم می کنی
فارغ از اندیشہ امید و بیم
رام کہ ای کاین ہمہ رم میکنی
گنج نشاندن بہ بہای گلیم
مایہ تشویش نگہداشتن
خاطر درویش نگہداشتن
بر اثر بخت روان باختن
دست و دل و تاب و توان باختن
آن ہمہ پرواز بہ بال تو بود
شوخی آہنگ کمال تو بود^۲

خسرو بی مایہ از راہ تملق و فروتنی باو مخاطب شد و گفت تو تنها نزد من
ماندہ ای نگذارم کہ تو نیز دامن درکشی . من اصلاً دامنت را از کف رها نخواہم
کرد . من از تو خواہش می کنم کہ از رہ لطف و کرم بامن موافقت بکنی و همچنان
بر پیمان وفا و عہد محبت مستحکم ماندہ و ایفای عہد کردہ در تقلائی زندگی و
کشمکش حیات ، مرا کمک کنی . اکنون تنها تویی کہ شب تیرہ و تار زیست مرا
روشن می توانی کرد . من خاکم و وجودت بہار این خاک است . تمنایم اینست کہ
بہ من بی اعتنائی و سرد مہری نورزی و مدام غمگسار و وفادار من مانی . چشم
دارم کہ کارم در کونین از تو ساختہ خواہد شد .

منکہ کنون جز تو ندارم دگر
ریشہ مہر تو بجان من است
دامنت از کف نگذارم دگر
مغز تو اندر استخوان من است
شع و چراغ شب تارم تویی
برق خرابی بہ سوادم مزین
ای ز تو کار دو جہان ساختن
چون تو نباشی چہ توان ساختن^۳

مقتضای ہمت چون اینست کہ تذلیل سایل نمی پسندد و در بر رخ عجز
نمی بندد ، چنانچہ او بہ قیافہ بشاش و بخاطر خورسند و از فرط شغف دست

۱ - همان کلیات ، ص ۱۱۸

۲ - همان کلیات ، ص ۱۱۸

۳ - همان کلیات ، ص ۱۱۸

ملک را بوسید و گفت فکر من هم نظیر فکر و خیالت است. آسوده باش نخواهم گذاشت که یک مو از سرت کم شود. بیا که می نشاط در ساغر طرب اندازیم و شاد باشیم. دولت و سعادت چاکرت و تاب و توان دست نگرت باد.

گفت که از بند غم آزاد باش
من بتو شادم تو بمن شاد باش
دولت و اقبال غلام تو باد
تاب و توان باده جام تو باد^۱

ازین سخنان آن دلآرام روحی تازه در کالبد شاه دمید و نور امیدی در قلبش درخشیدن گرفت. همانا ستاره سعد از افق بختش طلوع کرده است. آن بت طنز ادامه بگفتار خود داده گفت، بدان که این همه مال و دولت، ابهت و شوکت از وجود من قایم است. دل باینها میند و در راه اقتنای این اشیای فانی قدم مزن. همواره جود و سخا را شیمه خویش و بذل و عطا را شیوه خود سازتا نام نیک و حسن صیت سرمایه ات باشد آگاه باش که عروس کامرانی به کسی همکنار می شود که سود دیگران را بر زیان خود مقدم دارد و همواره از پافتادگان را دستگیر باشد و از داروی داد و دهش درمان درد تهی دستان و مستمندان کند و دست مرادشان بدامن مقصود برساند و مایه نشاط و انبساط خاطر خویش اندوزد.

بل همه موجود ز جود من است
قطره بود سطوت و دریا منم
پیشه من مردمی و رادیت
ده همه و هیچ خسریدار شو
گنج بر افشان و کرم پیشه کن
دیر بمان ای که سلامت ز تست^۲

کاین همه قایم به وجود من است
نشه بود دولت و صهبا منم
صورت من معنی آزادیت
همچو من آزاد و سبکبار شو
در دل از آزار دل اندیشه کن
یاوری از بخت و کرامت ز تست

اینجا داستان آن خسرو که رعایت اعتدال در بذل اموال منظور نداشت و هر چه در خزاین او بود براه ایثار از کف داد؛ پایان می رسد. ازین بعد غالب بر احوال حیات خویش که بسیار پُراشوب و درس آموز و عبرت انگیز و قریباً بر

۱- همان کلیات، ص ۱۱۹

۲- همان کلیات، ص ۱۱۹

۴ حوال آخرین تاجدار مغول منطبق می شود نظری می افکند و بصوب احتساب خویش چنین گریز می کند :

غالب افسرده دل و جان بیا

بی سرو پا در صف رندان بیا

بی خبران را خبری باز ده

زان می دیرین قدری باز ده

این شاعر شهیر و سخنور کم نظیر در شعر گویی ذوق شسته و در سخن سرایی قریحه عالی داشت. در زمان شباب در قلمرو جمله اصناف سخن با وجود باد مخالف پرچم شاعری او بصد آب و تاب در اهتزاز ماند و تشنه کامان شوق بقدر ظرف، تشنگی را فرو می کردند. اکنون پیری فرا رسیده و همه قوای او را مضمحل کرده بود بدین سبب در سرودن اشعار کمتر توجه می داد. این مصرع

زان می دیرینه قدری باز ده

پرده ازین حقیقت بر می دارد.

آن سخن گوی بینوا بعد ازین هرچه می گوید ناله های روح رنج کشیده و دل محن دیده است و این غم و الم در ابیاتش تجلی می کند. غالب بخود مخاطب شده می گوید که همه عمر در سخن سرایی و شعر گویی بسر بردی و از دریای طبع درر آبدار بیرون آوردی و بی منت آن ها را پپای خلق ریختی. لاریب تو از همگنان گوی سبقت ربودی و از ارباب علم و فن تحسین و آفرین شنیدی و برین شادمان شدی ولی اکنون بگو آن رشد طبیعی و نامحدود فکری که ترا میسر بود کجا رفت؟ آن اثر آفرینی پرده سازت و آن نغمه خارا گدازت چه شد؟ عهد جوانی در مفاک حرص و هوس سیم و زر و در تمنا و هوای منصب و جاه بسر بردی و بهر اکتساب آن متحمل محنت و زحمت شدی و سعی بیسود نمودی، حتی که از صراط مستقیم انحراف ورزیدی ولی دست مرادت بدامن مقصود نرسید. درین زمان تو جاده رنگ و ریو می پیمائی لاکن بدان که این تگ و دو نیز ترانفع نخواهد بخشید. آیا نمی دانی که ازین کار نابهنجار نه تنها از چشم اختیار و ابرار افتاده ای بلکه در انظار یار و اغیار ذلیل و خوار شده ای. تو در هنگام شباب در دنیا طلبی ابرام نمودی و در عهد پیری هم برای حصول جاه و

حشمت پامی فشاری ولی ازین جدوجهد مستمر و تکاپوی مستدام آیا هیچ وقت نیل بمرام شدی؟ تو اگر به ماضی خویش نظر افکنی و کمی تفکر کنی باین نتیجه خواهی رسید که دران اوان تو مقهور خواهشات نفسانی شده اقتضای خطوات الشیطان کرده، عمرگران بهارا رایگان و بی مصرف صرف کردی. آیا این طرز عمل تو بغاوت بلکه عداوت تو بیزدان پاک عیان نمی سازد؟ خدا را بر حال خود رحم کن و از زمره کج روان و گمراهان مشو و راه اهریمن میو واز اندیشه های ناصواب بر حذر بشو:

زمزمه خاره گدازت چه شد؟
وان نگه جلوه پسندت کجاست؟
حیف که در چاه فرو رفته ای
می سپری مرحله رنگ و ریو
از نظر خویشتن افتاده ای
مرد خدا این چه خدادشمنی ست^۱

آن اثر پرده سازت چه شد؟
آن نفس ناله کمندت کجاست؟
در هوس جاه فرو رفته ای
واه غلط کرده به افسون دیو
تا پی نیرنگ و فن افتاده ای
بنده زر بودن از اهریمنی ست

کارهایی که در ریعان شباب انجام دادی امیدوارم آن همه از حافظه بدرنرفته باشد. آیا یاد داری که در جوانی:

داغ فغان شیوه بتان داشتی
کار تو چون زلف بتان تار و مار
جلوه بهر رهگذری داشتی^۲

آتش هنگامه بجان داشتی
بود به پیچ و خم سودای کار
چشم پریشان نظری داشتی

گذشت آنچه گذشت اکنون که شیب بر تو مستولی شده است از تجارب ماضی استفاده کن و درس عبرت بگیر. بنای سعادت جاودانی قلب انسانی است که از هواجس و عوارض آمال سالم باشد. متأسفانه عادات و خصایل شما در پیرانه سالی هم همان است که هنگام جوانی بود.

شاهد و شعر است و شراب و شکر^۳

هر چه کنون می رسدم در نظر

۱ - همان کلیات، ص ۱۱۹-۱۲۰

۲ - همان کلیات، ص ۱۲۰

۳ - همان کلیات، ص ۱۲۰

دانسته باش آنانکه در لہو و لعب بسر می برند یا شاهد و شراب را دوست می دارند در زمان شیب روی تباهی و بربادی را می بینند و روسیاهی مقدرشان می شود. در جوانی بیراهه را اختیار کردی که نشان بلاهت و جهالت تست. هرچه داشتی صرف کردی و سودی نیافتی بلکه دستخوش ناکامی و نامرادی شدی اکنون هم همان راه می پیمایی، همان طور تن بهوا و هوس داده باده رنگ و ریو را پلکان موفقیت پنداشته ای. این پلکیدن شما نیز نفع نخواهد داد. کمی بر اعمال و افعال خویش غور و خوض کن. در ماضی چه کردی و در حال چه می کنی؟ قوت برنائی خواب و خیال شد و این زمان ضعف پیری و ناتوانی هم میگذرد. احتساب خویش بکن. آیا تمتع از اوقات گران مایه جوانی بردی یا درین زمان که پیر شده ای، می بری؟ آیا هیچ گاه سربلند و مغرور بر آستانه پیروزی رسیدی؟ آیا گاهی شاهد کامرانی را در آغوش کشیدی؟ دریغ بخور که همه عمر رنج بیهوده بردی و هم اکنون سعی لاطائل میکنی. افسوس عمرت بسر آمده است فکر کن که نیمه عمر خویش را در خواب غفلت پایان رساندی و نیمه دوم را در ماه پیمائی بسر می بری. ما حاصل این حیات بی ثبات تو چیست؟

آه ز عمری که گذشت این چنین
خاصه بدین روسیاهی که هست
و این همه ناکامی و بی حاصلی
و این همه شیادی و افسونگری
و این همه بیصرفه دوی های تو
آن مرضی بود و هلاکت این
نیمه به پیمودن مهتاب رفت

چرخ بسا روز بگشت این چنین
حال بدین مایه تباهی که هست
آن همه دیوانگی و جاهلی
آن همه بدمستی و تن پروری
آن همه بیراهه روی های تو
آن همه خون بوده و خاکست این
نیمه شب از عمر تو در خواب رفت

این جا نکته قابل تذکار اینست که غالب در مدح ملکه وکتوریا و در ستایش ابوظفر بهادر شاه آخرین تاجدار مغول، و در تعریف و توصیف شاهزادگان و دیگران که در دربار پادشاه و سرکار کمپانی کمی اثر و رسوخ

داشتند، قصاید و قطعات حواله قلم کرد و دران قریحه عالی و فکر متعالی و اندیشه های عمیق و ظریف ابراز نموده کمال سعی و تلاش و هم فصاحت و بلاغت را ارائه داده است. درین اشعار مدحیه آرزوی قلبی و حسن طلبش نیز تجلی می کند. ممدوحین باتمکین و ستودگان و الاشان که وابسته بدربار بادشاه بودند و هم کافه انام بویژه مسلمانان که علاقه بزبان و ادب فارسی داشتند در یک محیط بی آرام و پُردغدغه بسر می بردند، اشعارش را اگرچه مورد تحسین و آفرین قرار میدادند ولی نه آنقدر که بایست زیرا در آن زمان زبان فارسی قدر و منزلت خویش را از دست داده بود و زبان اردو جایش گرفته بود لذا گفته غالب که « داد نظم و نثر خویش باندازه بایست نیافتم » غلط نباشند. مکرر آنکه نباید این حقیقت را ندیده گرفت که فرنگیان چون از زبان شیرین فارسی نابلد و از اسلوب شاعری مشرق زمین نا آشنا بودند بدین علت اشعارش مورد عنایت و توجه آنان قرار داده نشد و حرف داد و تحسین بر زبان شان نیامده باشد. عجب نیست که آنان آنها را « دفتر بی معنی » شمرده « غرق می ناب » کرده باشند. این ابر مرد اقلیم سخن از ستایش کنندگان چه قدر منفعت مال یافت اگرچه رازیست سر بسته که در خزینه گیتی مخزون است و کس از ان کماحقه آگاه نیست، البته لا اقل این قدر می دانیم که این شاعر بلند پایه از قدر ناشناسی معاصرین دست تأسف می مالید. او درد دل خویش را بارها در اشعار آبدار ارائه داده است مثلاً درین بیت می گوید :

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهد شدن^۱
باید در نظر داشت که ستایش و سپاس اگرچه بالاتر از حد قیاس دست
دهد، آتش تنور شکم را نمی تواند که فرو کند و در نجات دادن از تقلای زندگی و
کشمکش حیات هیچ کومک نمی کند. آشفتگی و شوریدگی غالب از دیباچه
کلیات فارسی او پیدا است :

« داغم از آزمندی که ورقی چند بکردار دنیا طلبان در مدح اهل
جاه سیه کردستم، دریغا که عمر سبک سر لختی بچامه و چنگ
سرآمد و پاره یی بدروغ و دریغ رفت. فرجام گران خوابی بر

نخاست و آشوب هوسناکی فرو نشست
راجع به موضوع بگوئیم که درین ایام پیری غالب از اعمال و افعال و
کردار خویش ندامت و خجالت می کشد و خود را ملامت می کند و برای
راهبری نژاد نو بر بساط سخن لولوی آبدار اندر زهای سودمندی می افشاند تا
هریک در هر زمان از آنها استفاده بکند. فی الجمله در ضمن کارهای بیهوده و
نابهنجار که از غالب سرزد پیغام او اینست که:

من نکردم شما حذر بکنید.

غالب درباره این جهان گذران و حقیقت اشیا این عالم ناپایدار اظهار
نظر می نماید و می گوید که انسان را باید وسوسه را از دل و وهم را از سر بدر کند
زیرا وهم انسان را بر آن دارد که اشیا را که نیستند آنها را هست بداند اعنی هرچه
درین دنیای فانی است آن را از اثر سیمیا بداند. همانا اینها از جادو یا طلسمی
است که اشیا موهوم جلوی نگاهش مجسم می نماید. عبارت دیگر هرچه
نیست آن هست بنظر می آید. فی الجمله اولاد آدم سراب را حقیقت پندارد و
در حصول آن از تگ و دو اجتناب بورزد:

دهر سراب است وجود تو کو
نیش ونگار پر عنقا ستی
پرده گشای اثر سیمیاست
وهم تو دانست که بودیش هست
سر ز گریبان حقیقت بر آر

ای همه تن وسوسه ، سود تو کو
هرچه ازین پرده هویدا ستی
هستی اشیا که غبار فناست
خلق که از وهم نمودیش هست
پیروی وهم مکن زینهار

غالب می گوید که همواره تکیه بر رحمت یزدان کردن و همت عالی را به
کار بردن باعث دریافتن حقیقت باشد ولی چه نوع همتی باید که مقصود بدست
آید و مطلوب به چنگ افتد. همتی که از علایق مادی سبک بار باشد. آن باده
همتی که از خمخانه «لا» مهیا می شود زیرا ازین همت عالی هر ادنی به مقام
اعلی و هر پست به مرتبه عالی می رسد. هر کس که چنین همت بلند دارد توفیق
ایزدی رفیق راهش باشد و می تواند که کارهای محیر العقول را انجام بدهد.
آنکه درین پرده سنگالی بود از اثر همت عالی بود

۱ - همان کلیات، ص ۱۲

۲ - همان کلیات، ص ۱۲۱

باده ز خمخانه لا میدهد
صعوه تواند که همایی کند
لاله عجب نیست کز اخگر دمد

ساقی همت که صلا منی دهد
همت اگر بال گشایی کند
نیتر توفیق اگر بر دمد

غالب از وضع و خیم معاشی و معاشرتی و احوال سقیم سیاسی مملکت خیلی نگران بود زیرا او در قلعه دهلی آمد و رفت می داشت و ازین هم بی بهره نبود که هیچ دولتی درین جهان جاویدان نبوده است. این سپهر بی مهر هر دولت و حکومت را هر درجه استحکام و قدرت داشته باشد سرانجام از پا در می آورد. اکنون حکومت پادشاه فقط برای نام است و انگلیسیان مستعد بر برهم زدن این بساط اند و پادشاه یارای خنثی ساختن دسیسه کاریهای هنود و نصاری را ندارد. عیان بود که در آتیۀ نزدیک اینقدر جاه و حشم که هست از دست این تاجدار خواهد رفت. بدین علت پی تسلیتش این مثنوی را بصورت تمثیل نگاشت و او را نصیحت کرده گفت که به کنج تنهایی بنشین و از سر انجمن آرای بی بر خیز و اشاره آگاهش کرد که در برابر خواست الهی سر تسلیم و تعظیم فرود آورد و بوقت استرداد این امانت الهی بغایت سکون ذهنی و طمأنینت قلبی را ابراز نماید و به لطائف الحیل تلخی این غم و تلخ کامی این الم را در مذاق خویش شیرین سازد و جانب احتیاط را فرو نگذارد تا از سعایت دشمنان و نمایی بدخواهان محفوظ و مصون بماند.

این مثنوی که آکنده از گوهر شاهوار حکمت و فضیلت است و در آن عبرت گرفتن از روزگار و دست زدن بدامان همت و قناعت توصیه شده است بسیار جالب و خواندنی است و برین اشعار اختتام می پذیرد:

هرچه می سنجیم وجود حق است
کثرت ما وحدت حق است و بس
حرف ز لب می رمدم والسلام

همت ما نیز شهود حق است
همت ما غیرت حق است و بس
از اثر سطوت حق در کلام

شعر فارسی امروز شبہ قارہ

صابر ابوہری^۱

حضرت محمد «ص»

«قطعات»

راز بستہ از نگاہش بی نقاب
خوش سرود آن مولوی معنوی
امی مطلق ولی دارد کتاب
«آفتاب آمد دلیل آفتاب»

*

منبع لطف و کرم ذات نبی «ص»
قدسیان را لایق صد احترام
ماورای کیف و کم ذات نبی «ص»
ساز حق را زیرو بم ذات نبی «ص»

*

ینا بہ بیداری بود یا در منام
من ندارم آرزوی باغ خلد
دید روی مصطفی «ص» خواہم ہمی
خاک کوی مصطفی «ص» خواہم ہمی

*

سر دین مصطفی «ص» با من بگو
تا بدانم راز إلا اللہ را
از مقام کبریا با من بگو
از مقسام لا الہ با من بگو

*

کی توان کردن بیان وصف نبی «ص»
شادباش و دور افکن حزن را
بی حدیل و بی مثال و بی نظیر
از نبی «ص» تعلیم «لا تحزن» بگیر

۱ - شاعر فارسیگوی ساکن جگادہری (ہند)

لبنی سنبل^۱

نعت حضرت رسول اکرم «ص»

دلم فرسوده، جان بسمل، ز عشقت یا رسول الله «ص»

دلم بشکفته آواره، زمشکت یا رسول الله «ص»

صبا از طیبہ می آید، نیاید سوی من خواری

فدای کوی تو آقا، کنم جان یا رسول الله «ص»

دلم فرسوده، جان بسمل، کرم کن یا رسول الله «ص»

دلم بشکسته، بی چاره، رحم کن یا رسول الله «ص»

به عشق تو فنا هستم، ز لطف تو بقا هستم

فقط گویم که سگ هستم، ثنا خوان یا رسول الله «ص»

چو آیم بر سر محشر، نظر کن حال مسکینم

نکن شرمنده «سنبل» را، در آن جا یا رسول الله «ص»

جاوید آفاقی^۲

نشید نیایش

بود شهر لاهور یک سر بهشت
دگر شد ز من زنده شعر دری
وگر بی نوایم نوازنده کو
مرا معدن و گنج شعر عجم
که دستی که از خاک آرد برون
مرا تخت زر جای بستر بُدی
دگر آب رفته پیامد بسجو
خیالات و اندیشه را مخورم
روان بر زبانم چو دریای شیر
شب آدمی را کنند پر ز ضو
کند آدمی را جوان و دلیر
نشستم بر کوه آتش فشان
از پاره شد هر کجا وحدت است

هوا پر ز مشک و زمین پر ز کشت
درینن شارسان جنون پروری
اگر ماهتابم پرستنده کو
هر آینه کمتر ز گوهر نیم
اگر من قتادم بخاک اندرون
اگر دولت شاه اکبر بُدی
چو کردم می فارسی در سبو
زبان دری را بجان پرورم
بر آورده ام لفظ او از ضمیر
درختی نشاندم ز افکار نو
خیالات جاوید آفاق گیر
ز جوش تپ نفرت جاودان
فرنگی پس پرده نفرت است

۱ - سخنور معاصر، راولپنڈی

۲ - شاعر معاصر - لاهور

نه گلبن ازو روید ونی گیاه
سنوی آدمیت بشو تیز دو
درین کشور اسلام محکم کنیم
غلام است و داند که آزاد هست
نه بر جان محکم بود پای تو
همه بر تو ترتیب رای کسی
زمین خدا را جگر کرد چاک
جدال و قتال آتش و کشت و خون
ورا کار نفرت نیفتد پسند
که از گفتن حق کنند احتراز
صحافی ادیبان و دانشوران
حکیمانه تقویم آدم کنیم
خوش آید مرا الفت آدمی
به گیتی کجا جز در مصطفی «ص»
مسلمان تبه گشت و بی دم شده است
اخوت، مروت، محبت پیار
ز یک مام و بابا زیک خان و مان
که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نمابد قرار
برای زمین رحمت واحد است
به دست یهود و نصاری مده
به خود یک دل و روح و یک جان بشو
تبه گشت تهذیب عالم تباه
بزن بخیه بر چاک روی زمین
یهود و نصاری عدو مسین
ز سر تا قدم نار اهریمن است
به هم بسته پیوسته بایک دگر
چو خوشبوی خوش خو چو باد نسیم
ز خود رفته در سجده گریه کنیم

زمینی که از زهر گردد تباه
به هر نفرت و جنگ ای نسل نو
بیا رد شیطان اعظم کنیم
دل مسلم اندر فریب است مست
نه فکر و نظر از تو، نی رای تو
همه هستی تو برای کسی
ز تقسیم و نفرت بزانگیخت خاک
فسادی پیا اندرون و بزون
هر آن کس که دارد دل درد مند
همه بخردان پر ز حرص اند و آز
به هر گام و هر راه ظلمت نشان
نوی عزم تنظیم آدم کنیم
بکوشم پی وحدت آدمی
ازان در که انسان رسد تا خدا
درین خطه امریک محکم شده است
تو کن سیرت آدمی اختیار
بنی آدم افراد یک دودمان
«بنی آدم اعضای یک دیگرنند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
بشر در جهان امت واحد است
حکومت به ابلیس دانا مده
پس غرب ای آسیایی مرو
چوانتباد قدر محبت به چاه
کریمانه بیا آدمی شو قرین
مسلمان بهوش آ بروی زمین
اروپا که اسلام را دشمن است
به مسجد بشو جمع اندر خطر
بشو با مسلمان رحیم و کریم
حضور خداوند توبه کنیم

فائزہ زہرا میرزا

مشتاق دیدار حسین «ع»

شد عیان بار دگر ماه محرم بر فلک
صاحب تطہیر در دشت بلای کربلا
تا صدای مصطفیٰ «ص» در گوش آن اعدا رسد
لیک آن امت نشد پیمانگر عہد و وفا
خون ناحق تا ابد شد ملہم مردان راز
خاک آن ارض بلا بہر مریضان شد شفا
ای امام عاشقان ما را جوار خود نشان
ہدیہ من گر قبول افتد شود روشن دلم
چون بود فرزند زہرا «س» محترم در ہر زمان
یا الہی حافظ اسلام و ایمانم تویی
یا الہی! تا قیامت حافظ خون حسین «ع»
«فائزہ» بار دگر مشتاق دیدار حسین «ع»

گریہ و آہ و بکا و نالہ در حور و ملک
دعوت حق می دہد گویا صدای مصطفیٰ «ص»
باز دارد امت اسلام از آن کین و حسد
تا بریدند بوسہ گاہ حضرت خیر الوری
جوشش دل می شود در دین و دنیا سرفراز
منتظر ہر لحظہ باشند مؤمنان بہر لقا
ہدیہ گل بر نشانیم بر شہیدان جہان
کیمیای زندگی یابم شود حل مشکلم
می کند او پرچم طاغوت را از ہر مکان
بر زبان ہا یا حسین «ع» و در دل و جانم تویی
سینہ سوزان، دل خروشان، دیدہ گریان شوروشین
شافع محشر بود اولاد و انصار حسین «ع»

دکتر رئیس احمد نعمانی

چشم شوق

خدای غنچہ و گل و مہ و خوز وستارگان
بہ بزم تیرہ روزہا، چہ رونقی نظر فزا
ز زنج صبح و شام من، ز کربت مدام من
ترا کہ گفت دست خویش باز از ستم بکش
بہ عیش و طیش این جہان، نگاہ افکنم چرا؟
مجویبہ شعرہای من، بہ طرز گمرہان سخن
«رئیس» یاد مرگ را گہی مکن ز دل جدا

بین چطور می زیم بہ شہر بدقوارگان
چہ طرفہ تیرگیست این، بہ بزم ماہ پارگان
زیادہا سنؤال کن، بپرس از ستارگان
بہ دست این و آن مدہ ز کشتہ ہا شمارگان
چو دید چشم شوق من فراتر از ستارگان
بہ دیرہا نرفتہ ام، نیم زیادہ خوارگان
برابراند آنزمان، پیادگان، سوارگان

۱ - استادیار گروہ آموزشی فارسی، دانشکدہ دخترانہ دولتی مارگلا F-7/4، اسلام آباد.

۲ - دانشیار فارسی - علیگرہ (ہند)

دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»^۱

سفر عشق

همہ جا آمدہ دل ہا بہ فغان وزاری
همہ جا گلشن دل گشتہ غمین و نالان
گلبن ناز و طرب نامدہ در باغ دلم
ای گل باغ وفا در چمن دل خوش باش
من در این گوشہ شدم منتظر دیدارت
رنجہ کن پای خودت بر سر و بردیدہ من
می رسد بوی خوش زلف سیاہت بہ مشام
بار الہا برسان یار مرا در پیشم
گوہر ناز وفا، رہرو راہ اللہ
یادم آمد کہ منم بندہ «رها» بر در تو

همہ جا گوہر انسان شدہ دل آزاری
چون کہ در عالم دانش ہمہ جا غمخواری
جلوہ نور و نوا را نبود دلداری
تازگی ہا و طرب را نبود رھواری
قبلہ روی توام گشتہ مصور، آری
سایبان گشتہ محبت ہمہ دم گل باری
ہمچوی بوی خوش مشک از طرف عطاری
کاتب خط و کتابت بود و سرداری
ہمچو بوی سفر عشق ز عرش باری
خادم درگہ تو ہستم و خدمتکاری

جوہر براہویی^۲

یاد ایام

گاہ در ماحول ما چون مہر بی پایان بود
زندگی افزون تر شد از بنای راستی
از قرابت و دوستی ہا رنگ محفل می فزود
در فسانہ ہای من ہم نور نو آمیختہ
در دیار ما ہمیشہ بود تقدس آدمی
زندگی رنگین چون قوس و قزح ہر صبح شام
بینوائی را نوا شد رسم کل ہمسایگان
یاد میدارم ای «جوہر» من بصد افسردگی

نیت خوشتر کہ بودہ کار ہم آسان بود
و ز عمل نیکو ہمین انسان ہم انسان بود
بر سریاران ہر دم تاج عالی شان بود
پر خلوص و بی ریا دل صاحب عرفان بود
جلوت احباب ہمچون درد را درمان بود
غلہ ہم ارزان بود و مہر ہم ارزان بود
در محلہ مشترک غم را ہمہ امکان بود
قدر دان عشق و الفت جان من جانان بود

۱ - شاعر و کتابدار کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
۲ - سخنور معاصر، فرید آباد، بخش دادو (سندھ) این غزل بہ سبک «فارسی پاکستانی» است.

پرفسور محمد ولی الحق انصاری

به استقبال از عبدالقادر بیدل

کجا الوان نعمت زین بساط آسان شود پیدا

که آدم از بهشت آید برون تا نان شود پیدا

(بیدل)

برای زیستن از غیب صد سامان شود پیدا

چو باشی در جهان، بھر تو آب و نان شود پیدا

مباش اندوهگین و غم مخور از گردش دوران

میان خار از شاخه، گل خندان شود پیدا

به دنیا آدمی زاید به هر هنگام و هر لحظه

ولی در دھر پس از قرن‌ها انسان شود پیدا

به ظاهر آنچه معموره نماید نیست معموره

ز چشم دل اگر بینی ، ده ویران شود پیدا

نسیم صبحگاهی فرحت انگیزاست و راحت زا

ولی چون تیز تر گردد از آن طوفان شود پیدا

به وقت رفتن از دنیا کفن را می برد با خود

بشر را این نه کم تحفه ست ، چون عریان شود پیدا

بهاران هم نرویناند هر آنچه در گلستان ها

ز خاک تیره آن در فصل تابستان شود پیدا

ز گریه می کند آغاز هستی در جهان هرکس

بفهمد کاش این نکته چرا گریان شود پیدا

بلوغ عقل خواهد رهبری هادی مطلق

کسی کو دانش آموز است خود نادان شود پیدا

گذشتن در هوس از خدا! نتیجہ درد ناکامی
ز حرص و آرز در دل تلخی حرمان شود پیدا
نباشد بہرہ من در جهان جز حسرت و حرمان
فتد لیوان آب از دست من چون نان شود پیدا
شدند اقبال و غالب بعد بیدل فخر ہندوستان
دگر زین خاک گویندہ نہ چون ایشان شود پیدا
ولی دیدم چمن را غرق رنگ و بو بہ فصل گل
نمی دانم کہ در گلشن چہ بعد از آن شود پیدا
گہر، کان از صدف ناید بروی سینہ دریا
بزایند اندرون سینہ، بر مژگان شود پیدا

صدیق تاثیر

غزل

کافر مگر جبہ و دستار می باید مرا
در طریق سخت کیشان نیست تن آسانی
دریا نوشان رانمایی تو خط جنامی عبت!
کار طفلان است بازی می کند از سنگها
سایہ گل رھزنی غافل کند از منزلی
از نشان نقش منزلی پیدا شود ا
داشتن محراب و سبحہ نیست این دین داری
حق پرستم در حقیقت دار می باید مرا
سخت کیشم کار ہر دشوار می باید مرا
درد بسیار است می بسیار می باید مرا
تا نماید درد سر دیوار می باید مرا
آبلہ پایم رہ پُر خار می باید مرا
رہبر و آن قنابلہ سالار می باید مرا
ای مسلمانان مگر ز تار می باید مرا

عمرها گردیدہ ام «تاثیر» غم ہا دیدہ ام

در جهان کو راحت می باید مرا

علی رضا رضایی

آرزوی پرپر

زندگی بی کار خیری مردنم اولی تر است

از ندامت‌ها سبب رادست حسرت بر سر است

غافل از تزویر نفس دون چه خواهی زیستن

ای بسا شیطان که در کانون جانت مضمحل است

فکر آسودن ندارم در دو روز زندگی

روزگار دون همه یکسر کدورت پرور است

هیچ سر خالی نمی بینم من از سودای عشق

در دل هر قطره جوشان آرزوی گوهر است

دین و دانش را جلای جان آدم گفته اند

چشمه آینه روشن از جمال جوهر است

گل اگر خندد به روی باغبان از خوشدلی است

دیده بلبل نمی دانم چرا دایم تر است

شمع را در مجلس ما دل سیاهان نور نیست

گر فروغی هست با شمع از فروغ دلبر است

واعظ شهر آنکه می زد لاف تقوی و صلاح

دیدمش در کافری از کافران کافر تر است

در طپیدن نیست کار دل به جز دیوانگی

من نمی دانم که این دل را چه شوری در سر است

«شمس آصف» آرزویی در سر خود داشتم

آرزوی پرپر مژگان ناز دلبر است

رضیه اکبر^۱

جاده تنها

درخت محبت و پر بار را	مثل برگ پاییزی توی کوچه ها
فرا گرفته	سرگردان
زبان لال این جاده تنها را	بر جاده تنها
کی می شنود!؟	انسانها بی صدا از کنار هم
کی بر درخت تک جاده	می گذرند
بلبلی ترانه عشق می سراید!؟	این سکوت و خفقان بر سینه ها
بر جاده تنها عاشقی	حکمفرماست
گامزن!	ازین جاده تنها
بانی دل نغمه	بوی نفاق و دوری و افتراق
سراید	به مشام می رسد
تنهایی را بهم زد	گرد و غبار

فتانه محبوب^۲

ای بی وفای من

عشقم! امید من! نکنم آرزوی تو	ای بی وفا! دیگر نکنم جستجوی تو
باغم، بهشت من، نکنم یاد روی تو	بودی امید این دل زارم تو از ازل
ای بی وفای من نکنم یاد کوی تو	بسیار درد دارم و فریاد نمی کنم
اشکم، غم، مگر نکنم های و هوی تو	بسیار بی وفایی و من از جفای تو
خواهم کنم مگر نکنم پیش روی تو	درد و غم نهفته دل بازگو کنم
ای پُر جفا مگر نکنم گفتگوی تو	خواهم کنم فدات دلم از برای تو
پیوسته تو هستم و جانم به سوی تو	«فتانه» از برای تو جانم فدا کند

۱ - استادیار گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

۲ - مربی فارسی دری در دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

خواجہ منظر حسن منظر

گرۂ مسکین

رہنما در چشم ظاہر بین بہ باطن عیش کوش

درمیان ما کہ آید جو صفت گندم فروش

روی نورانی، لب لعین و گیسو زیب دوش

عقل و دانش را طلسمی سحر بر تمکین و ہوش

رہبر کامل بہ ظاہر مصلح اطوار زشت

واعظ منبر بہ باطن دشمن حلقہ بگوش

مرغ و ماہی زیب دسترخوان و نذرانہ بدست

اللہ اللہ، اللہ اللہ، بر زبان خرقہ پوش

یک عصا در دست دارد، صدفستان در آستین

بت شکن در چشم ظاہر بین بہ باطن بت فروش

سبحہ در انگشت دارد رو بہ قبلہ سرنگون

گرۂ مسکین نشسته در پی آزار موش

گزارش و پروہش

خاطرات و ملاحظات

(درباره مرحوم احمد گلچین معانی و کتاب او
«تاریخ تذکره های فارسی»)

۱. خاطرات درباره احمد گلچین معانی :

از میان تمام شاخه های علوم ادبی فارسی بیشترین علاقه من به تذکره هاست؛ چه تذکره های اولیاء عرفاء و چه تذکره های شعراء. این گرایش در درون من بی علت نیست. آموزش و پرورش من از دوران کودکی تا نوجوانی زیر نظر کسانی شده که تذکره نویس و تذکره شناس بودند. نخستین آموزگار خود سید شرافت نوشاهی (در گذشته ۱۹۸۳ م) را همیشه در حالی مشغول دیدم که او دور خود کتب تذکره بزرگان را چیده بود و شرح حال آنان را می نوشت و حاصل عمر او تذکره ای در هشت هزار صفحه به نام شریف التواریخ به زبان اردو است. او تذکره نویس زبردست به سیاق قدما بود و کتابخانه اش از کتب تذکره زینت بخشیده بود. وقتی از روستا به شهر آمدم و در سالهای ۷۴ - ۱۹۷۱ م برای آموزش زبان فارسی در خانه فرهنگ ایران، راولپندی ثبت نام کردم، شاگرد کلاسهای دکتر سید علی رضا نقوی بودم که تذکره شناس ممتاز این سامان و زمان هستند. اثر نفیس او تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان (چاپ تهران) کتابی شناخته شده در موضوع خوداست. محضر او در من ذوق تذکره های شعراء برانگیخت. متعاقباً به کتابی در همین موضوع آشنا شدم یعنی تاریخ تذکره های فارسی تألیف احمد گلچین معانی که اولین وسیله آشنایی با نام آن

مرحوم بود. در ۱۹۷۴م به کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد پیوستم و در آنجا دیگر کارهای او را نیز دیدم. کم کم روی پرده ذهنم تصویری از گلچین معانی ترسیم شد که او ایرانی است که بیشتر به ادبیات فارسی در شبه قاره / سبک هندی تمایل و تخصص دارد و در این زمینه گستره اطلاعات او تا به حد یک صاحب نظر است و او این اطلاعات را از منابع دست اول به دست آورده است. احترام علمی او در دل من بیش از پیش جایگزین شد. در ۱۹۸۵م مقاله ای درباره تذکره شعرای شبه قاره به نام حدیقه هندی تألیف بهگوان داس «هندی» نوشتم. چون این تذکره فارسی از روی نسخه منحصر به فرد کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، قم، اولین بار به تفصیل معرفی شده بود، شایسته دیدم که آن وجیزه را به استاد احمد گلچین معانی معنون و تقدیم کنم. این مقاله در فصلنامه دانش، اسلام آباد، شماره ۲، ۱۹۸۵م منتشر شد. بخت یآوری نمود و در بهمن ۱۳۶۳ / فوریه ۱۹۸۵م فرصت سفری به ایران پیش آمد. دو هفته اول را در تهران به سر بردم، اما قلبم برای دو نفر در مشهد می تپید. یکی دوست عزیزم آقای نجیب مایل هروی و دیگری استاد گلچین معانی. با آقای مایل هروی از سال ۱۹۸۳م مکاتبت غایبانه داشتم. با وجود دوری مکان با ایشان انسی عجیب در خود احساس می کردم به قول شاعر همشهری ایشان جامی هروی:

نه تنها عشق از دیدار خیزد بساکین دولت از گفتار خیزد

در اینجا این دولت از «نوشتار» خیزیده بود. در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۸۵م از تهران به مشهد رسیدم و مهمان آقای مایل هروی شدم. این اولین دیدار ما بود. فردای آن از ایشان خواستم که مرا پیش استاد گلچین معانی ببرند. در شامگاه ۱۳ فوریه به اتفاق آقای مایل به منزل استاد رفتیم. شخصی را یافتم لاغر اندام و سپید مو؛ کت و شلووار پوشیده و کراوات زده، با تمام آداب منتظر ما بود. اتاق پذیرایی او مثل خودش بسیار تمیز و با نزهت و نظافت بود. گلدانهای نفیس رنگارنگ روی میزها و قابهای مینیاتورهای ایرانی و فرنگی اتاق را زینت خاصی بخشیده بود. متأسفانه هیچ یادداشت نکردم که در آن ملاقات چه گفتیم و چه شنیدیم. اکنون به آلبوم خود که نگاه می کنم، در آن سه قطعه عکس می بینم که

با دورین خود از استاد برداشته بودیم. یکی به تنهایی از او، دیگری به اتفاق آقای مایل هروی و سه دیگری با من.

قسمت یک بار دیگر همراهی کرد و مرا به ایران برد. در ۱۹۸۹م به مدت چهار سال برای تحصیلات عالی در دانشگاه تهران رفتم و اینک فرصت کافی و بدلخواه بود که از محضر استادان ایرانی استفاده کنم. در تعطیلات نوروزی ۱۹۹۱م بار دوم به مشهد گذرم افتاد. این دفعه نیز دوست و میزبانم آقای مایل هروی همقدمی کرد و شبی (۳۱ مارس) به دیدن استاد گلچین معانی به منزلش رفتیم. صحبت از روش تصحیح و تدوین تذکره های شعراء به میان آمد. استاد از وضع تصحیح تذکره ها نارضايت داشت و مخصوصاً اشتباهاتی را که آقای رکن الدین همایون فرخ در تصحیح تذکره تحفه سامی و آقای عبدالرسول خیامپور در تصحیح تذکره اختر (انجمن آرا) و مصطبه خراب مرتکب شده اند، مثال آورد و گفت مثل این می ماند که کسی پلوی مزعفر را با ریگ دانه روی سفره بچیند. استاد گلچین معانی در گفتگوی خود از نسخه خطی وصیت نامه جهانگیر پادشاه هندوستان بسیار تعریف کرد و به من گفت که آن را چاپ کنم. اکنون هیچ به یاد ندارم که استاد چه نسخه یی را معرفی و توصیف کرده بود قبل از خدا حافظی مثل ملاقات سابق از استاد اجازه عکسبرداری خواستم، ولی او منع کرد و عذر آورد که او در لباس شب خوابی است و عکس گرفتن یا این لباس مناسب نیست. من هم به احترام استاد، اصرار نکردم. در این عمل استاد هم نکته ای بود آموختنی برای من از آداب دانی. این آخرین ملاقات با استاد بود.

هنوز در تهران بودم که کاروان هند به بازار آمد. کار تحقیقی دیگر از گلچین معانی در زمینه ادبیات فارسی شبه قاره که در صفحه صفحه آن اشراف مؤلف بر تذکره ها و خطاهای تذکره نویسان مشهود بود. پس از تکمیل تحصیلات در ۱۹۹۳م به پاکستان باز گشتم. در ۱۹۹۸م جشن صد و بیست و پنجساله تأسیس دانشکده خاورشناسی لاهور برگزار شد. دانشکده یی که فضیلتی چونان شیرانی

۱ - به دفتر خاطراتم متعلق به ایران نگاه کردم، در آن یادداشتی بدین عبارت دارم: «نسخه خطی روزنامه جهانگیری شماره ۵۱ مورخ ۱۰۴۶ هـ، آستان قدس رضوی مشهدی و مقاله «نظری بر کتاب توزک جهانگیری» از گلچین معانی، هنر و مردم [تهران] شماره ۲، ص ۷۴ - ۸۴، ۱۴۰ - ۱۴۱، شاید اشاره استاد به همین نسخه است.

و مولوی محمد شفیع و محمد اقبال را پرورد. سخنرانی در آن مراسم داشتم و این هم بهانه شد که در آن مجلس فضیلتی کشورهای مختلف ذکر خیری از گلچین معانی کنم. بهانه این بود که تذکره میخانه عبدالنبی قزوینی را نخست مولوی محمد شفیع تصحیح و چاپ کرده بود و بعد گلچین معانی. استاد گلچین معانی در مقدمه خود حق فضل تقدم برای مولوی محمد شفیع قایل شده و مقدمه مولوی محمد شفیع را به فارسی برگردانده و از دیگر افاضات او نیز بهره برده و مکرر در مقدمه خود از کار مولوی محمد شفیع تبجیل و تمجید کرده است که سعه صدر او را نشان می دهد. چنین انصاف ورزی را فقط می توان در نسل محققانی مثل گلچین معانی سراغ گرفت. وگرنه امروز مصححان «قراردادی» اول کاری که می کنند، خط بطلان بر زحمات پیشینیان می کشند و سپس کار آنان را درست در پرده «ویرایش» (در واقع مثله کردن) از آن خود می کنند و فخر هم می فروشند. در این عمل فقط حروف کتاب از چاپ سنگی به حروف رایانه تبدیل می شود، گاهی با اشتباهات.

استاد گلچین معانی نه تنها منتی بر ادبیات ایران دارد، بلکه بر ادبیات فارسی شبه قاره پاکستان و هند نیز احساناتی دارد. خدا روان او را در بهشتهای جاودانی خرسند بدارد.

۲. ملاحظات درباره تاریخ تذکره های فارسی :

از تألیف و چاپ اول تاریخ تذکره های فارسی (انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۲ جلد، ۵۰-۱۳۴۸ ش) سی سال سپری شده است. در طول این مدت بسیاری از منابع جدید به میدان آمده که به کمک آنها می توان اطلاعات این اثر را تکمیل کرد. من یقین دارم که مؤلف مرحوم این کار را در حاشیه نسخه شخصی خود کرده باشد و یا در این خصوص جداگانه یادداشتهایی برداشته باشد. نیاز مبرم دارد که به کمک حواشی و یادداشتهای چاپ نشده آن مرحوم و منابع دیگر چاپی جدید با تجدید نظر از تاریخ تذکره های فارسی به عمل آید. آن کسی یا کسانی که میان همت بر این کار می بندند، باید به موارد ذیل عنایتی داشته باشند :

الف. در موقع تألیف تاریخ تذکره های فارسی ، هنوز برخی از نسخه های خطی تذکره ها فهرست نشده بود و تبعاً در آن کتاب هم وارد نشده است. با منتشر شدن چندین فهرس و کتابشناسیها می توان عنوانهای جدید و نسخه های مزید بر آن کتاب افزود؛

ب. در هنگام نگارش یا طبع تاریخ تذکره ها برخی کتب تذکره زیر چاپ بوده و برخی دیگر در سالهای بعد چاپ شده است. نشانی از این چاپها باید بر آن کتاب اضافه کرد. ضمناً از چاپهای جدید تذکره ها آنهایی که مقدمه های انتقادی دارند، در تکمیل نقد و نظر مورد استفاده قرار گیرند.

برای شناسایی عنوانها / نسخه ها / چاپهای جدید تذکره ها مراجعه به فهرستواره کتابهای فارسی تألیف احمد منزوی ، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ، تهران ، جلد ۳ ، ۱۳۷۶ پیشنهاد می شود.

ج. در سی سال گذشته چندین مقاله تحقیقی در معرفی و نقد و نظر تذکره ها در مجلات و مجموعه ها به چاپ رسیده است. اینها نیز می توانند مأخذی مفید در تکمیل کتاب باشند.

د. خطاهای چاپی - مخصوصاً در سنین و ارقام و اسامی - که در چاپ اول راه یافته است و با وجود صوابنامه مفصل که مؤلف مرحوم تهیه و چاپ کرده است، احتیاج به اصلاح دارد.

من در سطور ذیل به طور نمونه برخی اطلاعات را که مربوط به تذکره های شبه قاره یا افراد شبه قاره است، تکمیل و تصحیح کرده ام. البته این یادداشت بسیار گذرا و مختصر است. تمام ارجاعات به طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۸-۵۰ ش است. رقم دست راست شماره جلد و رقم دست چپ (بعد از ممیز) شماره صفحه است.

۱ / ۱۷ : آفتاب عالمتاب ؛ نسخه منحصر به فرد آن در کتابخانه نواب شمس آباد از توابع فرخ آباد، هند است. این ظاهراً همان نسخه است که مؤلف تذکره روز روشن در دست داشته است.

۱ / ۲۵ : اشارات بینش ؛ چاپ جدید : دهلی ، به ترتیب و تحشیه دکتر شریف حسین قاسمی ، ۱۹۷۳ م ، ۱۷۲ ص.

۱ / ۷۳: انیس الاحبا؛ چاپ اول: پتنه، به تصحیح و مقدمه انوار احمد، ۱۹۹۶م، ۲۶۲ ص، این چاپ مبتنی بر تحریر دوم انیس الاحبا است.

۱ / ۸۲ و ۸۳: باغ معانی؛ دوبار تاریخ تألیف آن سهواً ۱۲۹۰ چاپ شده است، رقم درست ۱۱۹۰ هـ است. گزیده این تذکره به اهتمام عابد رضا بیدار در ۱۹۹۲م در پتنه چاپ شده است.

۱ / ۱۵۷: تحفه الشعراء؛ به تدوین و مقدمه حفیظ قتیل در ۱۹۶۱م در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۱ / ۲۱۴: تذکره حیرت همان مقالات الشعراء حیرت اکبر آبادی است که در جلد دوم صفحه ۲۸۳ معرفی شده است.

۱ / ۳۷۷: تذکره میخانه؛ ضبط تاریخ ۱۲۰۸ هـ خطای چاپی و درستش ۱۰۲۸ هـ است.

۱ / ۴۵۷: حدیقه عشرت؛ ضبط گوین پریس خطا و گوین پریس درست است.

۱ / ۴۶۲: حدیقه ہندی؛ نسخه منحصراً به فرد آن در کتابخانه آیت اللہ مرعشی، قم پیدا شده و مقاله ای در معرفی آن نوشته ام چنانکه در صدر مقاله گذشت.

۱ / ۵۹۸: خلاصه الکلام، گزیده آن به کوشش عابد رضا بیدار در ۱۹۸۲م در پتنه چاپ شده است.

۱ / ۶۰۲: ضبط «محمد اکرام غنیمت» خطا و «محمد اکرم غنیمت» درست است.

۱ / ۶۰۵: خیر البیان، بخش «ختم خاتمه» را در مجله معارف، تهران دوره ۱۴، شماره ۲، مرداد - آبان ۱۳۷۶ ش، صفحات ۶۹ - ۳۲ به چاپ رسانیده ام.

۱ / ۶۵۰: ریاض الشعراء، دکتر شریف حسین قاسمی، با حذف نمونه کلام، در ۲۰۰۱م به چاپ رسانیده است. انتشارات کتابخانه رضا، رام پور، هند.

۱ / ۶۷۳: ضبط سال چاپ ریاض الفصحای مصحفی ۱۲۳۷ هـ خطا و ۱۹۳۴م (۵۳ - ۱۳۵۲ هـ) صواب است.

۱ / ۶۷۷: ضبط سال تألیف ریاض الوفاق ۱۹۲۹ هـ ق خطای چاپی و ۱۲۲۹ هـ صواب است.

۱ / ۷۰۸: سفینه بی خبر؛ به کوشش ظفر اقبال، با حذف اشعار، در ۲۰۰۰م در کراچی چاپ شده است.

۱/ ۷۵۸: صبح وطن؛ گلچین معانی دو چاپ تذکره را نشانی داده است یکی به قول او به خط محمد غوث کاتب بسال ۱۲۹۲ ه و دیگری در سال ۱۲۹۵ ه و سپس در حاشیه به دکتر نقوی ایراد گرفته که او در کتاب خود تاریخ و چاپ بی اصلی را پیش کشیده است. اما در اینجا حق با دکتر نقوی است و مرحوم گلچین معانی دچار اشتباه شده است. یکی این که نام کاتب چاپ اول غلام محمد است و نه محمد غوث، ثانیاً سال طبع ۱۲۵۸ ه درست است و چاپ ۱۲۹۲ ه که گلچین معانی آورده، بی اصل است.

۲/ ۲۵: عقد ثریا؛ فقدان اشعار در چاپ مولوی عبدالحق از روی عمد بوده و به ناقص بودن نسخه اساس متوجه نیست.

۲/ ۲۵: ۱۳۳۷ شمسی خطا و ۱۳۳۷ فصلی صواب است.

۲/ ۱۴۲: مجمع الشعراء جهانگیری؛ به نام مجمع الشعراء جهانگیر شاهی با مقدمه و تعلیقات عالمانه دکتر محمد سلیم اختر در ۱۹۷۹ م در کراچی منتشر شده است.

۲/ ۱۵۹: مجمع النفایس؛ فهرست اسامی شعرا در فهرست مخطوطات موزه و کتابخانه سالار جنگ ۱۵۷/۳ آمده است. ضمناً گزیده تذکره به اهتمام عابد رضا بیدار در ۱۹۷۷ م در پتنه چاپ شده است.

۲/ ۱۷۶: مخزن الغرایب؛ به کوشش دکتر محمد باقر در ۵ جلد چاپ شده است. جلد های ۱ و ۲ را دانشگاه پنجاب لاهور (۷۰ - ۱۹۶۸ م) و جلد ۳ و ۴ و ۵ را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد (۹۴ - ۱۹۹۲ م) منتشر کرده است.

۲/ ۲۱۹: مذکر اجاب؛ دو چاپ دارد، یکی به تصحیح سید محمد فضل الله در ۱۹۶۹ م در حیدرآباد دکن و دیگری به تصحیح نجیب مایل هروی در ۱۹۹۸ م در تهران. برای نقدی بر چاپ تهران بنگرید به مقاله راقم این سطور در مجله معارف، تهران، دوره ۱۷، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۷۹، صص ۵۱ - ۱۷.

۲/ ۳۰۳: منتخب الاشعار، به کوشش دکتر محمد اسلم خان با حذف اشعار در ۱۹۷۵ م در دهلی چاپ شده است.

۲ / ۳۵۷: نشتر عشق ، به کوشش اصغر جانفدا در ۵ جلد در دوشنبه تاجیکستان چاپ شده است و از قرار اطلاع به کوشش دکتر کمال حاج سید جوادی در تهران مجدداً زیر چاپ است.

۲ / ۴۱۴: همیشه بهار ؛ به کوشش دکتر وحید قریشی در ۱۹۷۳م در کراچی چاپ شد.

۲ / ۴۲۳: آثار الصنادید ؛ به زبان اردو است.

۲ / ۶۴۹: ریحان نستعلیق ؛ محل طبع آن «پونه لاهور» نوشته است که قرین صواب نیست. محل نشر آن «پونه» (شهری در هند) و محل طبع آن لاهور است.

۲ / ۶۷۴: طبقات شاهجهانی ؛ طبقه نهم و طبقه دهم آن به کوشش دکتر محمد اسلم خان در دهلی، ۹۳ - ۱۹۹۰م به طبع رسیده است.

۲ / ۷۰۳: گلزار ابرار ؛ کتابخانه خدابخش ، پتنه نسخه خطی خود را فاکسیمیله چاپ کرده است.

۲ / ۷۷۵: مرآة الادوار و مرقاة الاخبار ؛ فصلی از آن که در تراجم بزرگان خراسان و فارس و ماوراء النهر است، به کوشش راقم این سطور، در مجله معارف ، تهران ، دوره ۱۳ ، شماره ۳ ، آذر - اسفند ۱۳۷۵ ، صص ۹۱ - ۱۱۳ چاپ شده است.

۲ / ۷۸۰: مرآة العالم ؛ مجلدی از آن به کوشش خانم ساجده علوی در لاهور به طبع رسیده است.

۲ / ۸۰۰: نزهة الناظرین ؛ تصحیف فرحة الناظرین مذکور در صفحات ۶۸۸ و ۸۲۶ است. ضمناً در ص ۸۲۶ ضبط نام «وزیر ابوالحسن» خطا و «وزیرالحسن» صواب است.

۲ / ۸۱۰: ریاض العارفين آفتاب رای ؛ در ۲ جلد به کوشش حسام الدین راشدی و با مقدمه اینجانب در ۱۹۷۷م در اسلام آباد منتشر شده است.

شرکت در دورهٔ باز آموزی فارسی در ایران «خاطرات و احساسات»

یک روز اتفاقاً رفته بودم به اسلام آباد، از اشتغالات خود که فراغت یافتم بفکر افتادم که باید سری بزنم به آقای دکتر تسبیحی کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که شخصیت خیلی خوب و جذاب دارند و همه وقت برای همکاری در امور علمی از دل و جان آماده می باشند. با ایشان صحبت‌هایی دربارهٔ موضوع های مختلفی انجام شد وقتی که داشتم مرخص می شدم، ایشان سؤال کردند آیا می خواهید که با آقای مدیر ملاقات بکنید؟ عرض کردم چرا نه! اگر بشود خیلی خوبه!! ایشان گوشی تلفن را برداشت و گفتند که فلانی آقا از دانشکدهٔ فلانی آمده است برای ملاقات استاد گرامی؛ همین که گوشی را نهادند روی دستگاه تلفن به بنده گفتند، برویم بالا جناب مدیر منتظر شما هستند! وقتی که از پله ها بالا می رفتم فکر می کردم که برای چند دقیقه با جناب مدیر ملاقات می کنم، یه جوری معرفی انجام بشود. بالا که رفتم و آقای مدیر را دیدم فکر کردم که ایشان را به جایی دیده ام ولی کجا با ایشان ملاقات شد؟ از قیافهٔ ایشان پیدا بود که با ایشان ملاقات خوبی و خود مونی داشتم. بنده مات و مبهوت بر قیافهٔ ایشان نگاه می کردم. یک نوار فیلم از ایرانی هایی که با آنها سابقهٔ معرفی داشتم در ذهن من گردش می کرد. ایشان دفعتاً پرسیدند مرا شناختید؟ خدایا این چه عجب، ایشان هم مرا می شناسند،

۱ - استاد فارسی در دانشکدهٔ دولتی ستلائی تاون، راولپندی که در بهمن ۱۳۸۱ هـ ش بر اثر سکته قلبی به لقای حق شتافت. و در شماره ۶۷-۶۶ فصلنامهٔ دانش در و فیات و سخن دانش از وی بزرگداشتی به عمل آورده ایم. «دانش»

پس گفتند آقای فلانی و فلانی را می شناسید؟ فوری در ذهن من آمد که ایشان در دوره باز آموزی فارسی در اسلام آباد استاد ما بودند! این چه ملاقات عجیبی؟ ما بایک دیگر بغلگیر شدیم.

چنان با دوست آویزم به دلگرمی و جان سوزی

که در هنگام جان بازی به دشمن دشمن آویزد
حالا که نشستم و گفتگوها آغاز شد از استادان و همکلاسان آن دوره، و آن ملاقات که وقت بالا آمدن از پله ها فکر می کردم که زیاد از پنج دقیقه طول نخواهد کشید، حالا این جور شد که احساس گذشتن وقت هم از ذهن های ما محو شد!

حین صحبت که بنده عرض کردم که تا به حال به ایران نرفته ام. ایشان فرمودند که این روزها ما داریم فهرست استاد های زبان فارسی را آماده می کنیم که باید در مرداد ماه بروند به ایران برای یک دوره باز آموزی فارسی؛ عرض کردم که اگر ممکن باشد اسم بنده را هم در آن فهرست شامل بکنید. جواب دادند که شما از روابط عمومی مرکز برگ تقاضا بگیرید و آن را پُر کرده باعکس خود به ایشان بدهید گفتم چشم و امتثال امر کردم.

تقریباً بعد از ده روز از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به خانه ام تلفن زدند که اسم شما برای دوره باز آموزی فارسی در ایران به تصویب رسیده، بیایید به مرکز تحقیقات و نامه های مربوط خودتان را درباره این مسافرت بگیرید. روز دوم رفتم به مرکز تحقیقات و نامه یی برای سفارت ج.ا.ایران برای صدور روادید و یک نامه بنام مدیریت دانشکده های دولتی راولپندی که به من اجازه برای شرکت در این دوره داده شود، بود و یک نامه محتوای همین مطلب به اسم خود من هم بود.

روز بعد رفتم به اداره گذر نامه، فارم مربوط را پُر کرده پول دو برابر برای صدور گذرنامه فوری پرداختم، آنها گفتند که روز آینده گذرنامه خودتان را بگیرید. بعداً رفتم به دانشکده خودم رئیس دانشکده تقاضای مرا به نام مدیریت دانشکده ها توصیه و ابلاغ کردند. در دو سه روز از اداره مدیریت دانشکده های دولتی راولپندی، تقاضای من به اسم معاون کل وزارت آموزش و پرورش

(دانشکده های استان پنجاب) لاهور فرستاده شد. در تعقیب این تقاضا نامه رفتم به لاهور از اداره مدیریت دانشکده های پنجاب، سومین مرتبه نوشته شد که بنده را برای شرکت در یک دوره باز آموزی یک ماهه فارسی در تهران (ایران) در حین تعطیل های تابستانی اجازه داده شود. دو شب در لاهور اقامت نمودم ولی نشد که این اجازه نامه را که دولت استانی پنجاب اعتراضی ندارد که بنده در این دوره شرکت نمایم، به دست آورم. دیدم که دوتا تعطیل رسمی در میان آمد، برگشتم به راولپندی، از اداره گذرنامه، گذرنامه ام را که آماده بود گرفتم. رفتم به سفارت جمهوری اسلامی ایران و با تقدیم نامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای روادید درخواست گزار شدم. دو سه روز بعد روادید صادر شد. دوباره رفتم به لاهور برای حصول No Objection Letter یعنی نامه عدم اعتراض برای رفتن به خارج، یک شب دوباره در لاهور اقامت کردم و روز دوم بود که خدا خدا کرده این نامه هم به دستم آمد. دوباره آمدم به راولپندی و تدارکات خودم راجع به مسافرت را تکمیل نموده در لاهور با اداره توقفگاه اتوبوس که مستقیماً از لاهور به تهران می رود، تماس گرفتم معلوم شد که اتوبوس بجای بیست و دوم ژوئیه ۲۰۰۱م به بیست و پنجم ژوئیه برای تهران حرکت خواهد کرد. به مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی عرض کردم که برنامه اتوبوس عوض شده است و دو سه روز دیرتر حرکت خواهد کرد. ایشان فرمودند اگر دو روز هم دیر رسیدید فرق نمی کند. به بیست و پنجم ژوئیه ۲۰۰۱م بوسیله قطار به لاهور رفتم. اتوبوس از لاهور ساعت دوازده شب حرکت کرد. خیلی خسته بودم بخواب رفتم بعد از تقریباً سه ساعت اتوبوس به جایی توقف کرد. پرسیدم که این چه محلی است گفتند که ساهیوال، ما از اتوبوس پیاده شدیم شربت شیر و انبه هر کدام یک لیوان خوردیم. تقریباً بیست دقیقه بعد اتوبوس دوباره حرکت کرد.

نور صبح را که دیدیم برای نماز فجر از اتوبوس پیاده شده وضو کردیم و نماز ادا کردیم. همین جا صبحانه هم خوردیم و یک فنجان چای که خوردیم و باد صبای تازه میدان های سرسبز و شاداب که ما را المنس کرد من به یاد این شعرا فنادم.

خوشا باد نسیم صبحگاهی که درد شب نشینان را دوا کرد

حالا هر دو جانب جاده میدان های سرسبز و شاداب نظر نواز می شدند. این ناحیه برای تولید انبه های خوشمزه و خوشبودار خیلی معروف است. داشتیم برجاده از ساهیوال به دیره غازی خان سفر می کردیم، در راه از شهرهای «جام پور» و راجن پور هم گذشتیم. در دیره غازی خان که داخل نشدیم از یک سمت آن گذر کردیم نزدیکی شهر کاشمور و شکارپور هم گذر کردیم. ناهار در راه، کنار جاده در یک هتل صرف کردیم و نماز ظهر هم همان جا ادا کردیم. با داشتن توقفها شب ساعت یازده بود که یک جا اتوبوس توقف کرد، پایین رفتم و پرسیدم که این چه جایی است معلوم شد که این شهر «سبی» است. وقتی که ماشین را روشن کردند گفتند که دستگاه تهویه اتوبوس از کار افتاده است تا به کویته بدون تهویه سفر سخت و مشکل بود. «سبی» برای شدت آفتاب و گرما معروف است. باوجود اینکه از صحرای بلوچستان پاکستان عبور می کردیم، و شب ها باید که در صحرا سردتر باشد عرق می کردیم، این حدت گرمی هوا به دل و جان هر دو اذیت می کرد و بدن عرق می کرد. شب که اتوبوس را ترمز زدند بیدار شدم معلوم شد که به کویته رسیده ایم. اتوبوس به جوار هتل دیلکس متوقف بود، ساعت سه و نیم شب بود. رفتیم به هتل و اطاقها گرفتیم شب آنجا اقامت کردیم. صبح راننده ها گفتند که شما همین جا در هتل بمانید ما میرویم برای تعمیر دستگاه تهویه اتوبوس. آنها رفتند و برگشتند به بعد از ظهر و گفتند که ساعت هشت شب از کویته حرکت می کنیم.

به ساعت هشت شب حرکت کرده به دوازده و نیم بعد از ظهر روز بعد رسیدیم به تفتان یک کمی در یک هتل توقف کردیم بعداً به ساعت یک که رسیدیم به دفتر های گمرک و گذرنامه ها، اینها برای دو ساعت تعطیل کرده بودند. همین جا در یک هتل منتظر ماندیم تا به ساعت سه بعد از ظهر آن وقت که با گذرنامه ها رفتیم به اداره گذرنامه و گمرک اینها که گذرنامه ام را دیدند، پرسیدند که شما که در استخدام دولتی هستید، نامه عدم اعتراض برای سفر به خارج نشان بدهید. نامه را دادم و اجازه هم داده شد که برویم به جانب دیگر یعنی «میرجاوه»، بر مرز ایران و پاکستان. از جانب پاکستان، تفتان آخرین

شهرک پاکستان و میرجاوہ اولین شهرک ایران است:

مسئولین گمرک ایرانی لوازم ما را به دقت بازرسی کردند در یک کیف (Brief Case) من تقریباً ۲۲ تا نوار داشتم آنها را گرفتند و گفتند که این ها باید به بالا به ارشاد رپورت کرده شوند زیرا که اینها ممنوع هستند. گفتند که اول شما بروید به انبار که از آن دفتر تقریباً دو بیست متر دور بود و این نوارها بعد از نشان دادن این نامه آنجا امانت بگذارید و وقت برگشتن با خودتان ببرید به کشور خود. رفتم به انبار آقا که مسئول آنجا بود تا حالا برنگشته بود، وقتی آمد عرض کردم منتظر جنابعالی هستم اینها را لطفاً پیش شما امانت بگذارید و نگهدارید. به کمال لطف و عنایت قبول کردند. برگشتم به اداره گمرک که گذرنامه را با خودشان داشته بودند و قتیکه داشتم گذرنامه را از آن آقا می گرفتم عرض کردم شما که برای من خیلی زحمتهای کشیدید این قدر قلم ها را پُر کردید « دست شما درد نکند » دیدم که به جوری علامتهای ناراحتی بر قیافه ایشان پیدا شد. بعداً در کلاس وقتی که آقای دکتر دانشگر درس می دادند گفتند که این کلمات که « دست شما درد نکند » اگر برای یک کار عادی که کسی برای شما بجای می آورد بگویید معنی خوبی دارد و اگر کسی با شما روش خوبی نداشته باشد و ناراحتی تولید نموده باشد، اگر شما بگویید « دست شما درد نکند » آنوقت معنی اش خوب نمی باشد. حالا در کلاس بنده متوجه شدم که چرا آن آقای گمرکی از گفتن من که « دست شما درد نکند » ناراحت شده بود.

سوار شدیم به همان اتوبوس که بوسیله آن از لاهور آمده بودیم. از میرجاوہ که حرکت کردیم دیدیم که جاده های ایران خیلی خوب بود، در راه، کنار جاده جا بجا تابلوها نشان می داد که کجا میتوانستیم که توقف بکنیم، چه محلی برای نماز مشخص بود این چیز نشان میداد که ایرانی ها و دولت ایران چه قدر اهمیت به نماز می دهند. تقریباً سه ساعت بعد رسیدیم به زاهدان ساعت نه شب بود ما را گفتند که اتوبوس را عوض بکنید. ما رفتیم به اتوبوس دیگر مسئول آن اتوبوس به من گفت که ما با شرکت اتوبوس شما قرارداد داریم از شما کرایه مزید نمی گیریم و شما ها را به تهران می رسانیم.

از زاهدان تا به تهران بیست و شش ساعت راه بود. اتوبوس ایرانی خیلی

خوب تمیز و نظیف بود. تقریباً بیست دقیقه بعد از حرکت کردن آقای راننده به شاگرد خودش اشارت کرد و آن پسر آغاز کرد تقسیم کردن جعبه ها به همه مسافران، آن جعبه های پلاستیکی محتوای بیسکویت ها، نوعی کیک دو تا شکلات یک لیوان پلاستیکی و یک دستمال کاغذی بود. همه مسافریں پاکستانی آنوقت احساس گرسنگی می کردند از خوردن آن بیسکویت ها و کیک خوشحال شدند. می گفتند چه عجب که در اتوبوسهای ایرانی به مسافریں این جوری خوردنی ها نیز می دهند. بعداً همان شاگرد آقای راننده بطری های پسی هم به همه آقایان توزیع نمود.

این مسافرت از زاهدان تا به تهران تقریباً ۲۶ ساعت طول کشید زیرا که در راه مرتباً اتوبوس توقف می کرد، مأموران گمرکی اتوبوس را با دقت بازرسی می کردند که مبادا مواد مخدر یا چیزی دیگر که ممنوع الورد باشد در ایران وارد شود. روز دوم تقریباً ساعت هشت بعد از ظهر به ترمینال غرب تهران رسیدیم، از آنجا تاکسی گرفتیم برای مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی. خیلی راننده های تاکسی جمع شدند یکی گفت که من برای مقصد شما یک هزار و پانصد تومان می گیرم، دیگری گفت که من یک هزار تومان می گیرم. دیگران از این هر دو زیادتر گفتند من آن یکی را که کمتر از همه یعنی یک هزار تومان گفته بود، ترجیح دادم. یک چمدان را من برداشتم و دیگری را آقای راننده، به نزدیک تاکسی که رسیدیم گفت که یک هزار تومان برای یک مسافر گفته بودم برای تاکسی کامل کرایه پنج هزار تومان هست. من که نرخ کرایه اصلی را بلد نبودم و این قدر حوصله هم نداشتم که لوازم خودم را برداشته برای پیدا کردن تاکسی دیگر بروم گفته او را قبول کردم که پنج هزار تومان می دهم زیرا که چاره دیگر در کشور و شهر غریب نمی دانستم. به مهمانسرای که رسیدم و پیاده شدم پنج هزار تومان دادم به آقای نگهبان گفتم که به راننده بپردازد، گفت که از کجا سوار شدید گفتم از ترمینال غرب تهران. به راننده خیلی بد گفت و گفت شما نباید از مهمان ها این قدر زیاد پول بگیرید و آنها را گول بزنید. در مهمانسرا فوری به من یک اطاق دادند و گفتند که صبح ساعت هفت باید پایین در ناهار خوری بیایید و صبحانه بخورید. ساعت هفت و نیم اتوبوس ها برای دانشگاه دم در

مهمانسرا آماده حرکت می باشند. ساعت هفت ونیم در اتوبوس که یکی برای خانمها و دیگری برای آقایان بود سوار شده رفتیم به دانشگاه تربیت مدرس آنجا درست ساعت هشت کلاسها آغاز شد. تا به ساعت نه و نیم کلاس داشتیم. نه و نیم وقفه برای صرف چای شد. در این وقت چای و کیک و سمبوسه ها (شیرینی) در ضمن پذیرایی خوردیم.

دوباره از ساعت ده تا به یازده و نیم کلاس داشتیم. بعد از این کلاس هم وقفه پذیرایی شد و در آن وقفه آب میوه و میوه ها صرف شد. کلاس سومین آغاز شد تا ساعت دوازده ادامه داشت و تا یک ربع به دو بعد از ظهر. بعد از این کلاس، اتوبوس ها آمدند و ما را بردند به مهمانسرا آنجا ناهار صرف کردیم. بعد از غذا و نماز من که بعد از مسافرت پنج روزه اتوبوسی خیلی خسته و کوفته احساس می کردم و اگر راست بگویم در حین کلاسها هم داشتم چرت می زدم زیرا که بر اثر مسافرت این قدر طولانی اتوبوسی دیگر سرم گیج می کرد و کنترل خودم را که از خواب نجات بیابم، از دست داده بودم. بعد از ظهرها یک روز ما را به بازار بردند. یک روز برای زیارت خانه آن مرد بزرگ و عظیم حضرت امام خمینی بردند والله چقدر سادگی. جایی که ایشان می نشستند و به همه بزرگان کشورهای خارجی ملاقات می کردند. چه عجب این قدر مرد بزرگ و عظیمی و خانه اش این قدر کوچک و محقری وبدون تزیینات، احساس کردم که ایشان هم مثل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قانع بودند، در زندگی ایشان بعد از حصول قدرت هیچ گونه تغییر رخ نداد. همان سادگی و همان زندگی زاهدانه و درویشانه زیرا که دنیا در نظر ایشان هیچ بود. این دنیا و ما فیها را بقدر پرپشه اهمیت ندادند. راهنمایان که این طوری باشند سرنوشت ملت را عوض می کنند اقبال درست گفته:

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما دولت و حکومت دنیا در نظر این جوری مردم ارزش ندارد. اینها بر قلبها حکومت دارند و می کنند، از دنیا رفته اند و در قلبها مانده اند. چه شخصیت عجیب!

به خاک نشینند و کمان به مهر و مه پیچند

دوسه روز بعد دوباره گفتند که برنامه بعد از ظهر برای زیارت مقبره حضرت امام خمینی است رفتیم آنجا چه قدر مقبره عالی شان چه جلال و عظمت این روضه، نگاه ها را خیره می کند. آن شخصیت عظیم که زندگی بدون جلال ظاهری و دنیاوی داشت خیلی ساده زندگی را بسر برده بود. چنانکه مقام اصلیش در دلها است، لذا مردم بعد از ارتحال ایشان عقیدت خودشان را با بنا کردن این قدر روضه رفیع الشان نشان دادند. معلوم شد که هرکس در ایران دلش می خواهد که در بنا کردن این مقبره عالی شان سهیم باشد مردم می آیند و پولها توی مقبره می اندازند تا مقبره امامش جلیل و عظیم و بی مانند باشد. این را می گویند حکومت بر دلها. یک روز ماها را بردند برای دیدن موزه تهران که دو تا قسمتها یکی قدیمی و یکی جدید می دارد.

به بیستم ماه اوت ما امتحان داشتیم. روز بعد از امتحان برنامه برای سیر و سیاحت در اصفهان بود. به بیست و یکم اوت صبح اتوبوس ها از مهمانسرا حرکت کردند. تقریباً ساعت دو بعد از ظهر رسیدیم به دانشگاه مهندسی اصفهان در سالن غذاخوری غذا آماده بود گفتند اول صرف نهار کنید یک کمی استراحت بکنید و بعداً ساعت چهار و نیم می رویم برای گردش چهل ستون! روز دوم هم صبح ساعت هشت حرکت کردیم به جانب اصفهان قدیمی. استاد ما آقای دکتر نیکویخت که واقعاً یک آقای خوش خصال هستند برای ما یک راهنما را هم فراهم کرده بودند که ساختمان های قدیمی را از نظر تاریخی معرفی می کرد.

اول از همه بردند به مسجد جامع و اینجا ما را در ورودی مسجد جامع نشان دادند. به سمت راست در ورودی مسجد جامع یک الگوی مسجد هم بود و راهنمای ما شرح از قسمت های مختلفی مسجد داد که چه قسمت مسجد در چه دوره و توسط کدام پادشاه ساختمان کرده شده بود. مخصوصاً ما را ایوان غربی مسجد جامع که نقش و نگارهایی خیلی کم نظیر ویژه داشت نشان دادند. و راهنما درباره گنبد بنا کرده نظام الملک طوسی هم برای ما شرح داد. گنبد تاج الملک را هم دیدیم که نقش های بسیار زیبا دارد. مسجد جامع شبستان شمالی و شبستان جنوبی را دیدیم از خوبی ستون و از مهندسی مهندسان

قدیمی خیلی تعریف و توصیف نمودیم که بعد از گذشتن این قدر زمان زیاد چقدر عالی و خیره کننده می باشند. گنبد و گلدسته های جنوبی مسجد جامع را هم به کمال حیرت و استعجاب ستایش کردیم. بچه های هم دوره تقریباً از ۱۵ تا کشور مختلف جهانی بودند این مسجد را خیلی پسندیدند و عکس های زیادی گرفتند.

مسجد شیخ لطف الله، عالی قاپو، ساختمان هشت بهشت و از نقش و نگارهای زیبای آن هم دیدن کردیم که اگر بعد از گذشت این قدر زمان حالا هم اینقدر زیبا است در زمان بنا شدن چقدر عالی و جذاب بوده باشد. پل خواجه که خیلی قشنگ و جای خوش منظره بود، را هم دیدیم و عکس هایی نیز در آنجا گرفتیم. سی و سه پل را هم دیدیم. این جا که رسیدیم نزدیک به غروب بود و عکس هایی برداشتیم.

من حالا دلم تأسف می خورد که چرا شرح هایی که راجع به این ساختمان ها آقای راهنما می داد را ننوشتم که از کمک آنها این شرح مسافرت ایران را جالب تر برای خوانندگان می ساختم.

خاطرات و احساسات محو ناشدنی که من تحت تأثیر آنها گرفتم و دلم می خواهد که در پاکستان همین اقدامات کرده شوند، و من آنها را زیر شرح می دهم.

۱ - در ایران هر جایی که اتوبوس توقف می کند دستشویی ها و نمازخانه مجزا برای خانمها و آقایان حتماً فراهم می باشند. ازین پیدا می شود که ایرانی ها تسهیلات برای غذای روح و هم وضو و نماز و ذکر و اذکار را فراهم می کنند.

۲ - جابجا تابلوها دیده می شوند که نماز غذای روح و کلید جنت است.

۳ - حجاب، بانوان ایرانی را خیلی باوقار می سازد و شخصیت های آنها را دوچندان می کند، می خواهم که در پاکستان نیز همچنین باشد.

۴ - خیابان ها، جاده ها، و پل های ایران خیلی خوب نظیف و تمیز هستند. و منظره های خیلی جذاب را به وجود می آورند.

۵ - در ایران پلیس در یونیفورم خیلی کمتر بر خیابانها بنظر می آید، ولی باوجود آن ترافیک خیلی منظم می باشد.

۶ - مردم ایران خیلی مهمان نواز، خون گرم، خوش رفتار و نیک خو هستند و

مردم خیلی دوست داشتنی هستند. از گفتار و روش خودشان محبت و صمیمیت را اظهار می کنند. احساس می کردم که مردم ایران و مردم پاکستان :
خیمه ها از هم جدا دلها یکیست

۷- صدای بوق ماشین ها و اتوبوس ها در ایران خیلی کمتر شنیده می شوند
من قبل از سفر ایران از کار برد و محل بکار بردن درست این کلمه ها آگاه
نبودم

مثلاً: ۱- ببخشید، ۲- دست شما درد نکند، ۳- خواهش می کنم.

در اتوبوسهای ایرانی بعد از تقریباً هر نیم ساعت شاگرد راننده به همه مسافران از آب سرد پذیرایی می کند. و اداره راهنمایی و رانندگی رفتار راننده ها را کنترل می کند بنابراین خطر تصادف ها کم می شود. وقتی که ما در تهران بودیم، مسئولین ما بخصوص آقای نیکوبخت با غذاهای متنوع ما را پذیرایی می کردند. یک روز همه دانشجویان را بردند به هتل طلایی که بریک تپه سربالا قرار داشت. قبل از غروب در روشنایی روز چمن ها و باغیچه ها که در پستی و بلندی ها قرار داشتند، منظره های خیلی جذاب و قشنگ را به وجود می آوردند. وقتی شب لامپ های برقی این هتل را به بقعه نور عوض می کردند.

روزی هم همه ماها را بردند به هتل سنتی و باغها های سنتی در ظروف قدیمی از ما پذیرایی شد. همه بچه ها از این غذاها خیلی لذت بردند. غذاها خیلی متنوع گونه گون و خوشمزه بود. رفتار و روش همه مسئولین هم به ماها خیلی خوب بود. مهمانسرای هم جای خوبی بود. همه مسئولین با خیلی دقت به آسایش ما ملتفت بودند که موجب تشکر است. در اینجا یک نظم که گفته ام، پیشکش می کنم:

مردمان پاک و ایران یک دلند	مهربان و با وفا و عاقلند
درس فارسی به ما آموختند	از محبت شمع جان افروختند
در کلاس دانش افزایی یقین	آفرین بر دانش افزایان دین
وقت درس و وقت کار و وقت نان	هر کجا نظم محبت شد روان
مشعل انسانیت روشن بود	پاک و ایران جملگی گلشن بود
من که «شبیر افضل» از ملک پاک	می روم راه خدای تابناک

معرفی کتابها و نشریات تازه

۱ - بخارا: (مجله فرهنگی و هنری) سال پنجم، شماره سوم شماره پیاپی ۲۷، آذر - دی، ۱۳۸۱ هـ ش / ۲۰۰۲ م، مدیر و سردبیر: علی دهباشی، مدیر داخلی: طوبی ساطعی، ۳۴۴ ص (متن مقالات)، حدود ۵۰ صفحه آگهی های مفید ادبی و کتاب شناسی و کتاب دانی، مقالات تاریخی و ادبی و عرفانی و اقتصادی همراه تصاویر گوناگون از نگارندگان و نویسندگان، اشعار دلاویز فارسی از سراینندگان امروز ایران و جهان فارسی. بخارا خدمات خود را به زبان فارسی اینگونه بیان می دارد: «آن چه در این دوران در حوزه ادبیات و هنر ایران حائز اهمیت خاص است، حفظ و توسعه زبان فارسی است. «بخارا» در پاسخ به این ضرورت انتشار می یابد تا با دید وسیع تری به زبان و ادبیات فارسی بنگرد. از این رو برای اهل قلم و نویسندگان جدید و قدیم به هر سبک و شیوه یی که کار کرده اند، احترام فراوان قائل است. بدیهی است «بخارا» ناشر مقالات و مباحثی است که در طریق خدمت به فرهنگ ایران باشد، و از همین نظر تلاش می کند آگاهی های بیشتری درباره کوشش های در گذشته و آینده به دست دهد. آرزو داریم که در این طریق در حد توانایی خود گام هایی برداریم، و امیدواریم استادان ارجمند زبان و ادبیات فارسی و نویسندگان و شاعران و پژوهشگران و خوانندگان محترم، ما را یاری دهند و به مدد دوستداران فرهنگ ایران و زبان فارسی و معارف اسلامی بتوانیم حرکت خود را ادامه دهیم».

۲ - خبرنامه همدرد (ماهنامه خبرنامه همدرد، اردو)، جلد ۴۳، ش ۳، مارس ۲۰۰۳ م، ۲۶ ص. مجلس ادارت: دکتر نوید الظفر، محمد فاضل علی، جمیل احمد صدیقی، سید رحمن علی راثو، توفیق احمد، سید مسعود علی، عبدالقدوس، افضل حسین و طلعت حسین، این خبرنامه از طرف بنیاد ملی همدرد چاپ و نشر می شود و همواره مطالب خبری درباره حکمت و طب و طبابت و مدارس و دانشکده ها و دانشگاه ها و مجالس شورای همدرد همراه با تصاویر خبری است. بنیانگذار این مجله حکیم محمد سعید شهید است و اکنون دخترش خانم سعدیه راشد همه امور همدرد را بر عهده دارد و مرکز آن کراچی و لیکن در شهرهای لاهور و راولپنڈی و پشاور نیز شعبه دارد.

۳ - سروش (مجله دو ماهه فارسی) : ویژه نامه بمناسبت سال علامه اقبال ، ش ۶ ، نوامبر - دسامبر ۲۰۰۲ میلادی ، ۱۳۰ صفحه با تصاویر و چاپ ممتاز . دبیر اعلی : میان شفیع الدین ، دبیر مطبوعات : نذر محمد ، مدیر : سید محمد احمد زیدی ، معاون چاپ و نشر : معید بخاری ، ناظم ارسال : سید وقاص اندرابی ، ناظم فروش : محمد فاروق قاضی ، ناشر : اداره فیلم و مطبوعات ، وزارت اطلاعات دولت پاکستان اسلام آباد ، مقالات ادبی و پاکستان شناسی و تاریخ و فرهنگ پاکستان. در ماهنامه سروش چاپ و نشر می شود اما مقالات و مطالب ویژه نامه: زندگی نامه اقبال ، در دل مسلم مقام مصطفی است (دکتر انعام الحق کوثر) ، نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران (سید مرتضی موسوی) ، پیغام اقبال لاهوری به عالم اسلام (دکتر صابر آفاقی) ، به یاد اقبال (دکتر مهیندخت معتمدی) ، اقبال و زبان فارسی و گفت و گوی تمدن ها (پرفسور فتح محمد ملک) ، خردمندی و روش عملی اقبال (پرفسور فتح محمد ملک) ، عقل از دیدگاه اقبال (دکتر صغری بانو شکفته) . به یاران طریق (دکتر محمد حسین تسبیحی) ، اقبال و آسیا (دکتر محمد سرفراز ظفر) ارادت اقبال نسبت به ملت افغان (رشاد احمد) ، « مدینه فاضله » و انسان آرمانی اقبال : (دکتر رضا مصطفوی سبزواری) ، پیام اقبال به بشریت بیست و یکمین قرن (ایس یو درانی) ، محمد اقبال شاعر محبوب تاجیکان (دکتر شرف نساء بولادادا) ، پیشرفت و انکشاف به نظر اقبال (حماد حسن درانی) ، انسان با عمل از دیدگاه اقبال (فهمیده درانی) ، اقبال در میان جان ما (تسبیحی ، رها) ، سیالکوت (تسبیحی رها) . مجله سروش آینه تمام نمای ادب و فرهنگ و تاریخ پاکستان است.

۴ - نوای صوفیه (ماهنامه اردو) بین المللی ، اسلام آباد ، شماره ۷۵ ، فوریه - مارس ۲۰۰۳ میلادی ، ۴۰ ص . بانی : دکتر غازی محمد نعیم ، مدیر اعلی : علامه محمد شبیر ، سردبیر : غلام مهدی تصوفی ، جی . ایچ . معروفی ، لیاقت علی خان . مطالب و مقالات نوای صوفیه : تفکر و تذکر ، الکتاب ، فقه ، سیر و سلوک ، معارف قرآن ، سیاحان عالم معرفت ، فکر و نظر ، فلسفه کربلا ، فقهی مسائل ، اخبار التصوف ، نامه سالک ، خواندن و خریدن و دیدن نوای صوفیه اجر و ثواب دنیوی و اخروی دارد و با سلسله عرفانی نوربخشیه در پاکستان و مناطق شمالی پاکستان آشنایی حاصل می شود.

۵ - اخبار اردو (ماهنامه) ، جلد ۱۹ شماره ۳ و ۴ ، مارس - آوریل ۲۰۰۳ م . ترجمان فرهنگستان اردو (= مقتدره قومی زبان) ، سرپرست : پرفسور فتح محمد ملک ، مدیران: عقیل عباس جعفری ، سید سردار احمد پیرزاده ، ناشر : فرهنگستان زبان اردو ، ویژه نامه : اسم اعظم اردو در سند . مقالات و گفتارها : اردو چگونه پیدا شد (سید سلیمان ندوی) ، سند زادگاه اصلی

زبان اردو (سید حسام الدین راشدی)، اولین عصر شاعری اردو در سند (سید حسام الدین راشدی)، اردو در سند (پروفیسور رحمت فرخ آبادی)، پیوستگی های زبانی اردو و سندهی در راستای تاریخ، (دکتر شرف الدین اصلاحی)، تأثیرات زبان و ادب سندهی در اردو (دکتر شاهده بیگم)، وابستگی فرهنگی اردو و سندهی (دکتر شرف الدین اصلاحی)، نظام آوایی مشترک سندهی و اردو (مامیاکن ساکو - توکیو)، سیاست زبانی انگلیسی ها و استان سندهی (سید مصطفی علی بریلوی)، تأثیرات جنبش سرسید احمد خان بر سندهی و ادب سندهی (دکتر محمد یوسف خشک)، اختلاف اردو و ہندی و کشمکش عربی و سندهی و ہندو و سندهی (میرزاقلیچ بیگ)، پیشرفت و همانندی غزل اردو و سندهی (دکتر محمد یوسف خشک)، وضعیت زبانی سندهی امروز (سید مظهر جمیل)، بررسی نقد و تحقیق شاعری اردوی سچل سرمست (موهن لعل پریمی)، اسم اعظم تحقیق اردو در سندهی (دکتر معین الدین عقیل)، پیر حسام الدین راشدی از بیت الضیاء تا الحمراء (پروفیسور دکتر ریاض الاسلام)، محیط ادبی سند (سید پیر حسام الدین راشدی)، شیخ ایاز مظهر اردو و سندهی (حمایت علی شاعر)، زندگی علمی شیخ ایاز (آصف فرخی)، اردو یاد گرفتن سندهی ها چرا واجب است؟ (شیخ ایاز)، چند ورق از دفتر خاطرات (شیخ ایاز)، عبدالواحد سندهی، محبوب ادب جوانان در اردو (دکتر محمود الرحمان)، سفرهای محبت، مفرح القلوب (ثمینہ قریشی)، ترجمہ های اردو از سندهی (شرح کتاب شناسی) (آفاق صدیقی)، کتاب های تازه چاپ، اناماری شیمیل (پروفیسور فتح ملک)، قلندر مومند (شوکت صدیقی)، گذشتہ نوین نقد و جیلانی کامران (پروفیسور فتح محمد ملک)، وضعیت اردو در ہندوستان (دکتر مغنی تبسم)، چرا اردو بخوانیم (محمد عارف اقبال)، آموزشگاہ اردو در آمریکا، این شمارہ ویژه اخبار اردو بسیار خواندنی و نگاہ داشتنی و دوست داشتنی است.

۶ - فہرست مطبوعات (خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری)، پتنہ، دسامبر ۲۰۰۲ میلادی، ۳۸ + ۱۲ صفحہ (اردو و فارسی و انگلیسی ہندی). در این فہرست: ۲۹۸ جلد کتاب اردو، ۲۶ کتاب فارسی، ۴ کتاب عربی معرفی شدہ است. از ادارہ تحقیقات اردو، پتنہ ہند، ۹ کتاب معرفی شدہ، ۵۳ کتاب بہ زبان انگلیسی، ۴۲ جلد فہرست های کتابخانہ خدا بخش بہ انگلیسی، ۱۶ جلد بہ ہندی، جمعاً ۴۲۸ جلد کتاب معرفی شدہ، و آمادہ فروش بہ ہر کس کہ پیشنہاد درخواست خریداری و یا مبادلہ بدہد.

۷ - نقش زن در جمہوری اسلامی ایران (اردو و فارسی): مصنف علامہ استاد شہید مرتضی مطہری، نظارت فنی: مہدی خطیب کارشناس فرہنگی، مقدمہ: دکتر سید رضا

مصطفوی سبزواری ، مترجم : جاوید اقبال قزلباش ، ناشر : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اسلام آباد ، ۶۸ص ، حروفچینی کامپیوتری . ممتاز حسین آخوندزاده / سجاد حسین نقوی ، همه مطالب این کتاب درباره زن و نقش زن در جمهوری اسلامی ایران است.

۸ - پشتو مین مستعمل فارسی امثال و محاورات (پشتو و فارسی) از : جمیل یوسفزی ، ناشر : خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، پیشاور ، حروفچینی : البدر کمپوزنگ سنتر ، جنگی محلہ ، چاپ بنگاه انتشارات میوند ، پیشاور ، ۲۰۰۳م . در این کتاب اشعار فارسی و ضرب المثل و محاورات و گفت وگوها و مثال های پشتو و فارسی و کتاب شناسی پشتو و فارسی آمده است و بعضی الفاظ و کلمات و جملات نیز گردآوری شده که در فارسی شکل و معنی دیگر دارد و در پشتو شکل و معنی دیگر دارد . کتابی است خواندنی و یادگرفتنی و نگاهداشتنی .

۹ - باده خیام (فارسی و اردو) : متن رباعیات فارسی از : حکیم عمر خیام نیشابوری مترجم به رباعی اردو : قمر رعینی ، به اهتمام : معراج القمر ، کتابت : شمشاد نعیم ، تاریخ چاپ و نشر : ۲۰۰۳ میلادی شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ جلد ، ۱۴۴ص ، بها با کاغذ مرغوب و چاپ دو رنگ و تجلید زیبا و ملون (تصویر خیام و مؤلف) : ۱۳۰ روپیه . این کتاب به میمنت و مبارکی بیست و چهارمین سال انقلاب اسلامی ایران به دانشمندان و دانشوران و دانشجویان فارسی اهدا شده است . پیشگفتار درباره رباعی سرایی و رباعی گوئی از دکتر سید رضا مصطفوی رایزن فرهنگی ج.ا.ایران ، احوال و آثار قمر رعینی به صورت نظم و نثر از دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) تقریباً ۱۰۰ رباعی از خیام برگزیده شده و به رباعی اردو ترجمه شده است . آقای قمر رعینی همواره کوشش می کند که درباره رباعی و رباعی گویان مطالبی در مجله فیض الاسلام که مدیر آن است منتشر کند . امیدوارم در این کار موفق گردند .

۱۰ - فکر و نظر (= فصلنامه : سه ماهه مجله اردو) ، اداره تحقیقات اسلامی ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد ، ج ۴۰ / ش ۲ / ۱۴۲۳ هـ ق / اکتوبر - دسامبر ۲۰۰۲م ، ۱۵۷ص ، این فصلنامه تحت نظارت هیئت تحریریه اداره می شود : دکتر ظفر اسحاق انصاری ، رئیس هیئت تحریریه ، مشاوران : دکتر شیر محمد زمان ، پرفسور فتح محمد ملک ، دکتر سفیر اختر ، دکتر عارف نوشاهی ، دکتر علی رضا نقوی ، دکتر سهیل حسن ، دکتر عبدالرحیم اشرف بلوچ ، دکتر محمد طاهر منصور ، دکتر محمد طفیل ، دکتر حافظ غلام یوسف ، خورشید احمد ندیم ، ضیاء الله رحمانی ، دبیر فصلنامه (= مدیر) : دکتر صاحبزاده ساجد

الرحمن. در این شماره مقالات ارزنده‌یی در موضوعات تحقیقی علوم اسلامی ارائه شده است: روش های لفظی ادای حدیث (عبدالحمید خان عباسی)، حیثیت شرعی دیدگاه های دادگستری (محمد مطیع الرحمن)، مطالعه قانون بین المللی اسلامی (دکتر محمد طاهر منصور)، مسائل ارزی از نگاه شرعی (متن اصلی از ابن عابدین شامی ترجمه حکیم الله)، نقد بر تاریخ تمدن اسلامی (یک بررسی) (دکتر محمد الیاس الاعظمی)، فهارس تحلیلی هشتگانه مکتوبات احمد سرهندی (دکتر سالم بیولر، بررسی دکتر سفیر اختر راهی)، تدبر حدیث، شرح صحیح بخاری (جلد اول) (دکتر محمد طاهر منصور).

۱۱ - روضة الاولیاء (اردو و فارسی) (تذکره احوال و آثار ده تن از اولیای خلد آباد - مهاراشتر)، از: علامه سید غلام علی آزاد بلگرامی (متوفی ۲۱ ذی قعدة ۱۲۰۰ هـ ق / ۱۵ سپتامبر ۱۷۸۶م). به تصحیح و کوشش پرفسور نثار احمد فاروقی، متن اصلی کتاب به زبان فارسی، ترجمه به اردو و اضافات و حواشی از آقای پرفسور نثار احمد فاروقی، رئیس بخش عربی، دانشگاه دهلی (دهلی - هند)، کتابت: رحمت علی خان رام پوری، چاپخانه: لبرتی آرت پریس، دهلی، به کوشش: دکتر محمد شعائر الله خان وجیهی، ناشر: جامع العلوم فرقانیه، رام پور (هند) سال چاپ و نشر ۱۴۱۶ هـ ق / ۱۹۹۶م، شمارگان ۱۰۰۰ جلد، ۱۱۶ ص. بها با جلد کاغذی: ۲۵ روپیه. این کتاب در نوع خود یک تذکره ارزنده‌یی از اولیای مشهور اسلام مشتمل بر ده تن و نیز احوال مؤلف بدین شرح: مقدمه پرفسور نثار احمد فاروقی (ص ۵)، دیناچه (غلام علی آزاد بلگرامی) (ص ۱۳)، مولانا برهان الدین غریب هانسوی (ص ۱۶)، شیخ منتجب الدین زرری زربخش (ص ۲۸)، امیر حسن علاء سجزی دهلی (ص ۳۰)، سید یوسف حسینی راجو قتال (ص ۳۳)، سید محمد حسینی گیسودراز (ص ۳۴)، مولانا فرید الدین ادیب (ص ۴۰)، خواجه حسینی شیرازی (ص ۴۱)، شیخ زین الدین داوود حسینی شیرازی دولت آبادی (ص ۴۱)، شاه جلال ملقب به گنج روان سهروردی (ص ۵۸)، شاه خاکسار (ص ۵۹)، غلام علی آزاد بلگرامی (مؤلف) (ص ۶۲)، این کتاب برای مطالعه در تاریخ اولیاء الله و احوال و آثار آنان عموماً و این ده تن اولیای مذکور در این کتاب و حواشی و تعلیقات مصحح و مترجم بسیار ارزنده است.

۱۲ - ضیاء وجیه (ماهنامه اردو)، ویژه نامه خواجه نظام الدین اولیاء (رامپور)، جلد ۵، شماره ۱۰ و ۱۱، اکتبر و نوامبر ۱۹۹۴م. مدیر مسؤول و جاهدت الله خان قادری وجیهی، سردبیر: دکتر شعائر الله خان وجیهی فرقانی، این ماهنامه به یادگار مولانا شاه وجیه الدین احمد خان قادری مجددی طبع و نشر می شود. سرپرست: مولانا شاه محمد الله خان، زیر نظر:

مولانا مفتی محمود علی قادری وجیہی (رامپور)، نعت شریف: وجیہ رامپوری، قوام العقاید: محمد جمال قوام، مترجم: پرفسور نثار احمد فاروقی، ناشر: مرکز علوم اسلامی جامع العلوم فرقانیہ، ماہنامہ ضیاء وجیہ (رامپور). ہمہ ماہہ در ۵۰ صفحہ یا بیشتر چاپ و نشر می شود و اکثر مطالب آن دربارهٔ فرهنگ و ادب اسلامی و احوال و آثار و عقاید مردم مسلمان ہندوستان مخصوصاً شہر رامپور می باشد. بعضی از کتاب ہا را نیز معرفی می کند کہ ناشر آنها جامع العلوم فرقانیہ است، مانند: حدیثی اصول، تفسیری اصول، فیوضات وزیریہ، جذبات وجیہ، حالات مشایخ، مسائل شریعت، یاد وجیہ، قوام العقاید، روضۃ الاولیاء، نظام رامپوری، مسلک ارباب حق، خواندن ماہنامہ ضیاء وجیہ، آگاہی علوم اسلامی را در رامپور بہ معلومات ما می افزاید.

۱۳ - قوام العقاید (اردو ترجمہ)، نوشتہ: محمد جمال قوام، نیرۃ شمس العارفین خلیفۃ حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء، سال تألیف ۷۵۵ھ ق / ۱۲۵۴م. مترجم: پرفسور نثار احمد فاروقی (رئیس بخش عربی)، دانشگاه دہلی (۱۴۱۵ھ ق / ۱۹۹۴م). فہرست این کتاب از طرف ماہنامہ ضیاء وجیہ رامپور شمارہ و ویژہ نظام الدین اولیاء طبع و نشر شدہ است، جامع العلوم فرقانیہ آنرا نشر دادہ است. فہرست مطالب آن بدین شرح است. مقدمہ مترجم (ص ۹)، دیباچہ مؤلف (ص ۲۰)، باب اول در احوال و حالات و ولادت خواجہ نظام الدین اولیاء (ص ۲۳)، باب دوم (مریدان شیخ، ص ۳۱)، باب سوم (عقاید و آرای علما دربارهٔ شیخ و بیانات آنها) (ص ۴۳)، باب چہارم (کرامات و بزرگواری شیخ در نزد علمای اسلام در عالم اسلام (ص ۵۱)، باب پنجم (کرامت شیخ و اظہار کرامات شیخ در نزد اصحاب و معاملات آنها) (ص ۶۷)، باب ششم (آمدن پادشاہان و شہزادگان و خانان و امیران بہ خدمت شیخ و اظہار عقیدت و ارادت (ص ۹۱)، باب ہفتم (آمدن علما و بزرگان و مردم و اہل عرفان و سلوک بہ خدمت شیخ (ص ۱۰۱)، باب ہشتم (خرقہ بیعت و ارادت و چگونگی آن در خدمت شیخ (ص ۱۰۵)، باب نہم (گفت و گوہا و بیانات و ملفوظات و اقوال شیخ (ص ۱۱۹)، خاتمہ کتاب مناقب و مقامات و مآثر شیخ (ص ۱۲۹)، این کتاب کہ در اصل فارسی بودہ است بہ اردو ترجمہ شدہ و حواشی و تعلیقات بر آن افزودہ شدہ و خواندن برای ہر عارف و عالم و سالک الی اللہ سودمند است.

۱۴ - اقبالیات (= اقبال شناسی) (فارسی) (مجلہ اقبال اکادمی پاکستان) شمارہ ۱۳، سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳، مدیر مسؤل: محمد سہیل عمر، سردبیر: پرفسور دکترا آفتاب اصغر، ناشر: اکادمی اقبال پاکستان (لاہور)، فہرست مطالب بدین شرح است: پیش گفتار: دکترا سید رضا مصطفوی سبزواری (ص الف). سخنی چند از سردبیر دکترا آفتاب اصغر (ص ح)، سخن

مسئول: محمد سهیل عمر (ص ۷)، نامه های علامه اقبال به عباس اقبال: دکتر محمد اقبال (ص ۱)، اندیشه های مبارزاتی و زور ستیزی در اشعار فارسی دکتر محمد اقبال دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری (ص ۱۱)، اقبال و اندیشه های خود آگاهی: محمد سعید معز الدین (ص ۲۳)، سرسید احمد خان و علامه اقبال و مسلم لیگ از دیدگاه دکتر علی شریعتی: دکتر محمد سلیم اختر (ص ۳۱)، برخورد تمدن ها از دیدگاه اقبال و سازندگی آینده بشریت: محمد سهیل عمر (ص ۴۳)، تئوری اسلامی معرفت از دیدگاه ملا صدرا و اقبال: دکتر وحید عشرت (ص ۵۹)، خدا از دیدگاه اقبال: سید ناصر زیدی (ص ۷۳)، موسیقی درونی در مثنوی اسرار و رموز خانم روح انگیز (ص ۸۱)، نگاهی به علامه اقبال و آثار و افکارش: حسینعلی نودری (ص ۸۹)، نفوذ آثار و افکار اقبال در ایران و تبعات اقبال شناسان سرشناس: سید مرتضی موسوی (ص ۹۵)، ایدآل وحدت اسلامی اقبال: دکتر محمد شریف چوهدری (ص ۱۱۱)، سهم علامه اقبال در انقلاب اسلامی ایران: پرفسور دکتر انعام الحق کوثر (۱۲۵)، پیش بینی و پیام های اقبال در منظومه اردو «طلوع اسلام»: دکتر آقا یمین (ص ۱۳۱)، موسیقی در زبور عجم: نبیله شیخ (ص ۱۳۵)، تأثراتی چند راجع به مثنوی «نگار خاطر»: دکتر الیاس عشقی (ص ۱۴۷)، ابو محمد حسن شعری قادری کشمیری: دکتر خواجه حمید یزدانی، (ص ۱۵۷)، سهم دکتر جاوید اقبال در تفهیم روزگار و آثار علامه محمد اقبال: علی محمدی خراسانی (ص ۱۶۳)، برگزاری بزرگداشت سالگرد تولد علامه اقبال در بنگلادش: آقای سراج الحق، درگذشت خانم دکتر شهیندخت مقدم صفیاری، دکتر آفتاب اصغر (ص ۱۷۲). این مجله از لحاظ اقبال شناسی به زبان فارسی بسیار سودمند است.

۱۵ - توحید میل (ده روزه نشریه) (اردو و هندی) ۸ تا ۱۰ صفحه، جلد ۵، ش ۱۴ - (۲۱)، مدیر مسئول، محمد عسکری نقوی، مدیر افتخاری: مولانا حاجی فرید مهدی رضوی، سرپرست: مولانا الحاج دکتر سید کلب صادق، زیر نظر: سبط محمد نقوی، ۲۰۰۳ میلادی، این ده روزه نشریه در هر ماه ۳ شماره منتشر می شود (۵، ۱۵، ۲۵، هر ماه میلادی)، لکهنؤ (هند)، مطالب و مقالات درباره قرآن کریم و تفسیر قرآن سیرة النبى (ص)، آگاهی های دینی و ادبی و تاریخی، نعت و منقبت، احوال و آثار ائمه اطهار (ع) می باشد و برای روشنگری افکار و تنویر اذهان مردمان سودمند است.

۱۶ - تفهیمات: (اردو) از: دکتر سید وحید اشرف کچهوچهوی، کتابت: عبدالقیوم اشرفی، چاپخانه: خطیب پرترز، احمدآباد (هند)، تاریخ چاپ ندارد. ناشر: سید وحید اشرف، شمارگان (= تعداد): ۲۰۰ جلد. ۲۵۶ ص. بها با کاغذ سفید و چاپ خوب جلد کاغذی: ۲۵۰

روپیه، فهرست مطالب آن: حرف اول (ص ۴)، زبان پهلوی (ص ۵)، امیر خسرو از لحاظ رباعی نگار فارسی (ص ۳۶)، مطالعه خواجه حافظ شیرازی از حیث زبان و سبک بیان (ص ۵۶)، تصوف در شاعری خواجه حافظ (ص ۷۲)، سلوک در شاعری خواجه حافظ شیرازی (ص ۱۰۰)، رباعیات فارسی غالب (ص ۱۴۳)، مطالعه انتقادی (نقد) مثنوی ابر گهر بار (سراینده غالب) (ص ۱۶۰)، نگاهی به مثنوی اسرار خودی علامه اقبال (ص ۱۹۶)، نگاهی کوتاه به شاعری فارسی علامه اقبال (ص ۲۱۴)، شاعری فارسی حضرت ذوقی (ص ۲۱۶)، مقالات این کتاب تفهیمات اکثر به زبان فارسی بوده که توسط خودنویسنده به زبان اردو ترجمه شده و توسط خودش طبع و نشر یافته است. کلیه مطالب ارزنده و مفید و خواندنی است.

۱۷ - پیغام آشنا (فصلنامه اردو و فارسی و انگلیسی)، شماره ۱۱ - ۱۲، محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ ق / اسفند ماه ۱۳۸۱ هـ ش / مارس ۲۰۰۳ م. ویژه نامه علامه دکتر محمد اقبال، زیر نظر هیئت تحریریه، مدیر مسئول: دکتر رضا مصطفوی سبزواری راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، سردبیر افتخاری: دکتر محمد سلیم اختر، مسئول هماهنگی چاپ و انتشار: جاوید اقبال قزلباش، حروف چینی کامپیوتری، ممتاز حسین آخوندزاده، سجاد حسین نقوی، عکاس: محمد عبد النعیم، چاپخانه منزا پرتنگ پریس، اسلام آباد، ناشر: راینزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد. ۴۲۰ ص. تصاویر رنگین کاغذ خوب و تجلید رنگین در اختیار فرهنگ دوستان و دوستداران ایران و پاکستان است. فهرست کلی مطالب اردو بدین شرح است: سخن مدیر مسئول (ص ۱ - ۵)، پیغام های سمینار علامه اقبال (ص ۷ - ۱۷)، فلسفه اقبال (ص ۲۱ - ۱۷۵)، حیات اقبال (ص ۱۸۴ - ۲۱۱)، اشعار (منظومات درباره علامه اقبال) (ص ۲۲۳ - ۲۳۴) چکیده مطالب به زبان فارسی (ص ۲۳۷)، کتاب ها و نشریات تازه (ص ۲۵۱)، اخبار و رویدادها (ص ۲۵۷)، نامه های خوانندگان (ص ۲۷۵)، پیام های رسیده برای سمینار علامه اقبال (ص ۲۸۳ - ۲۸۶)، فکر و اندیشه اقبال (ص ۲۸۹ - ۳۵۰)، پیرامون زندگی اقبال (ص ۳۹۷)، مقالات انگلیسی درباره علامه اقبال. این شماره پیغام آشنا بسیار پر بار و پر مطلب همراه با عکس ها و تصاویر رنگین و آرایش و پیرایش زیبا و دلربا در اختیار همگان است. و این بیت خواندنی است از علامه اقبال:

به این بهانه در این بزم محرمی جویم غزل سنرایم و پیغام آشنا گویم

۱۸ - معارف اولیاء (ماهنامه اداره اوقاف پنجاب)، شماره ۲ - جلد ۱، مدیر: دکتر ظاهر رضا بخاری رئیس امور مذهبی، اداره اوقاف پنجاب، معاون مدیر: حافظ مختار احمد ندیم، سردبیر: مشتاق احمد، چاپ و نشر: مرکز معارف اولیاء (لاهور)، دربار حضرت

داتا گنج بخش (رح)، ۱۷۶ ص، مقالات: حرف محبت (مدیر)، تصور علم در نظر حضرت داتا گنج بخش: دکتر محمد اسحاق قریشی (ص ۹)، پیغام امن و سلامتی در نظر سید ابوالحسن الهجویری: دکتر ظہور احمد اظہر (ص ۳۸)، صراحت بیان صاحب کشف المحجوب در بزرگداشت خلفای اربعہ: دکتر صاحبزادہ ساجد الرحمن (ص ۳۹)، سازمان دہی کردار مسلمانان در کشف المحجوب: راجا رشید محمود (ص ۴۳)، اصل و تابع سنت نبوی (ص) در روشنی کشف المحجوب: مفتی محمد خان قادری (ص ۵۰)، اخوت اسلامی و حضرت داتا گنج بخش: دکتر بشیر احمد صدیقی (ص ۵۶)، اسباب و لوازم دین مصطفوی (ص) انقلاب روحانی: مولانا محمد صدیق ہزاروی (ص ۶۰)، عصر حضرت ہجویری (رح): دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) (ص ۶۸)، علامہ اقبال بہ حضور سید ہجویر (رح): سید محمد عبداللہ قادری (ص ۸۷)، مناقب حضرت داتا گنج بخش از شاعران اردو: راجا رشید محمود (ص ۱۰۸ - ۱۷۸): این ماہنامہ نمایانگر عرفان و تصوف و افکار و اندیشہ حضرت داتا گنج بخش ابوالحسن علی بن عثمان ہجویری است.

۱۹ - فاطمہ جناح، حیات اور خدمات (اردو)، تالیف: سید آقا حسین ہمدانی (مرحوم) چاپ مؤسسہ تحقیقاتی اسلامی، ناشر: ادارہ ملی تحقیق و تاریخ و فرہنگ پاکستان، ۱۹۸۹م، ۱۹۲ ص، شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ جلد، بہا با کاغذ خوب و جلد مناسب ۲۰۰ روپیہ. این کتاب بر ۶ باب منقسم است و ہر باب بر چند «دور» یا «عصر» است و کلیہ جوانب و اطراف زندگی خانم فاطمہ جناح معروف بہ «مادر ملت» را بررسی می کند و پاسخگوی ہمہ پرسش های سیاسی و فرہنگی و اجتماعی مربوط بہ پاکستان و تأسیس پاکستان و کوشش های خانم فاطمہ جناح دربارہ قائد اعظم محمد علی جناح و ہمراہی و ہمکاری او با برادر بزرگوار خویش است. منابع تحقیق و فہارس اعلام، ارزش علمی کتاب را بیشتر کردہ است.

۲۰ - شجرہ طیبہ (اردو و فارسی) تصنیف صوفی محمد نواز شاہ قادری سہروردی، بہ کوشش صاحبزادہ حسن نواز شاہ، حروفچینی: سہرورد گرافکس (علی)، چاپ لیدرزپرنتنگ پریس، راولپندی، ۳۶ ص. تقسیمات این کتاب اینگونہ است: قطعہ وصال، ختم شریف، شجرہ طیبہ، مناجات، غزل، پیران سلسلہ سہروردی، معمولات شیخ، چہل کاف (دعا)، شش کلمہ (دعا) ارکان اسلام، شرایط سلوک (منظومہ)، سالانہ عرس مبارک، ہدایات.

۲۱ - امام خمینی (رح) از دیدگاه رسانه های گروهی (اردو) از : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اسلام آباد. رساله یی است کوچک که مطالب روزنامه ها و مجلات و رادیوها و تلویزیون ها را که شنیده و یا خوانده اند درباره چهاردهمین سالگرد رحلت جانسوز حضرت امام خمینی «رح» گردآوری شده و به کوشش آقای مهدی خطیب در ۱۲ صفحه نشر یافته است. مثلاً روزنامه جنگ پاکستان (چاپ راولپندی) : « امام خمینی رهبر کبیر روحانی و سیاسی قرن حاضر بود. این واقعیت را نمی توان انکار کرد که امام خمینی نه تنها برای شیعیان بلکه برای تمام مسلمانان رهبری قاطع و شکست ناپذیر بود. امام نشانه وحدت امت اسلام بود و بامجاهدات خویش غرور ابر قدرت ها را در هم شکست.»

۲۲ - مظهر لاریب ترجمه شرح فتوح الغیب (اردو) : تألیف : غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی ، شارح : شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، مترجمین : مولانا محمد منشا تابش قصوری (مریدکی) ، مولانا محمد یاسین قادری شطاری (لاهور) ، چاپ لاهور ، ناشر نوریه رضویه پبلیکیشنز، لاهور ، سال ۱۴۲۲ هـ ق / ۲۰۰۲ میلادی ، ۵۴۰ ص ، شمارگان (= تعداد) : (?) ، بها با جلد زیبا و زرکوب و کاغذ خوب و چاپ مناسب ۳۰۰ روپیه. این کتاب از زبان فارسی به زبان اردو ترجمه شده و همه مطالب آن درباره زندگی و احوال و آثار و کردار و رفتار و اخلاق و طریقت و تعلیم غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی سر سلسله و بنیانگذار عرفان و تصوف قادریه است و آرامگاه او در بغداد زیارتگاه معتقدان و پیروان اوست. کوشش آقایان مترجمان و ناشران قابل ستایش و تحسین است. فهرست اعلام که بسیار مهم است برای هر کتاب لازم است .

۲۳ - نقوش شرف (اردو) : مشتمل بر احوال و تعلیمات شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ، تألیف : دکتر سید صدرالحسن ، ناشر : بزم فردوسیہ ، کراچی ، سال ۱۴۲۳ هـ ش . ۲۰۰۲ . شمارگان (= تعداد) : ۶۰۰ جلد ، ۳۷۶ ص. کلیه مطالب این کتاب در احوال و آثار و افکار و تعلیمات مخدوم جهان شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری است. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز ، احوال و آثار شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری را به زبان فارسی طبع و نشر کرده است. «نقوش شرف» بسیار خوب چاپ و نشر شده اما فهرست اعلام و اسامی اشخاص و اماکن بسیار مهم است که در این کتاب موجود نیست چون کلید تحقیق در هر کتاب فهرست اعلام است.

۲۴ - رازون کی راز: ترجمه سر الاسرار: تألیف غوث اعظم شیخ عبدالقادر گیلانی، مترجم: مولانا محمد منشا تابش قصوری، ناشر: قادری رضوی کتب خانہ، لاہور، سال چاپ ۱۴۲۳ھ / ۲۰۰۲م، ۱۹۲ ص. عرفان و تصوف سلسلہ قادریہ از این کتاب شناخته می شود. کوشش مترجم و ناشر قابل تحسین است.

۲۵ - الحسن: (مجله پانزده روزه - اردو) جلد ۲۱، ش ۲۴۷، ۲۴۸، یک - ۱۵ فوریه، ۱۶ تا ۲۸ فوریه ۲۰۰۳م، ۳۲ صفحه، مدیر اعلی: فقیر محمد امیر شاہ قادری گیلانی، سردبیر: سید غلام الحسین قادری گیلانی، ناشر: شاہ محمد غوث اکادمی، بہ یادگار ابوالبرکات سید حسن صاحب قادری، مطالب و مقالات: شذره، نعت رسول مقبول «ص»، خطبات الحسینیہ، شاہ لولاک در آئینہ معراج، غزل، پیغام آقای بلگرامی بہ نام نوجوانان، اشیاء متبرک و فیوض جلوئیہ، معرفی کتاب ها.

۲۶ - موزه ها: (فصلنامه فارسی، مصور) دوره جدید، شماره ۴ تا ۱۰، شماره ۲۵ - ۳۱، هر جلد ۸۰ صفحه، صاحب امتیاز: سازمان میراث فرهنگی کشور، مدیر مسؤول: سید محمود افتخاری، هیئت تحریریه و طراحان و صفحه آریان و دیگر کارهای فنی و مقاله نگاران و مصوران همگی از کارشناسان میراث فرهنگی ایران و جهان هستند و بنابر این مجله بی هنری و تاریخی و باستان شناسی ارائه کرده اند که در لابلائی اوراق آن می توان، اسناد هفت هزار ساله (۷۰۰۰ سال) میراث فرهنگی سرزمین باستانی ایران را بیابید. تصاویر رنگین و ترسیم ها و نقاشی ها و نمودارها بسیار جالب است. همه تصاویر از آثار پیش از اسلام یا بعد از اسلام است.

۲۷ - پاکستان پکتوریل: (مجله دوماهہ انگلیسی) (ویژہ اقبال) Iqbal Special, Pakistan Pictorial شماره نوامبر - دسامبر ۲۰۰۲م، سردبیر: میان شفیع الدین، دبیر: نذر محمد، نزهت یاسمین، همکاران: مؤید بخاری، سید وقاص اندرابی، ایم فاروق قاضی، ناشر اداره فیلم و مطبوعات، وزارت اطلاعات پاکستان، ۸۸ ص. این شماره ویژه علامہ اقبال است. تصاویر مستند و مطالب تاریخی و ادبی درباره علامہ اقبال، نویسندگان و شاعران، دکتر محمود الرحمن، دکتر افضل اقبال، احمد ایف جوان جی، زینت حسین حکیم جی، عمر بن صلاح الدین، دکتر اکرام اعظم، دکتر محمد ملک، دکتر مقبول الہی، درباره تاریخ و ادب پاکستان و اقبال دارای مطالب فرهنگی بسیار ارزنده است.

۲۸ - جھیل جھیل اداسی (اردو) : شبہ طراز ، ناشر : تجدید اشاعت گھر ، اسلام آباد ، ۲۰۰۲م ، چاپخانہ : زاہد بشیر پرترز ، لاہور ، ۱۴۴ ص ، بہا با تجلید خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۲۰۰ روپیہ . در این کتاب اشعار اردو بہ طرز و سبک شعر نو بسیار زیبا و دلایز و باصفا و روح انگیز سرودہ شدہ است . شبہ طراز نقاشی های زیبایی بر این کتاب افزودہ است . تقریباً ۷۲ شعر نو در این کتاب آمدہ است .

۲۹ - ایک عمر چاہیٹ (اردو) : اصغر مہدی ، ناشر : تجدید اشاعت گھر ، لاہور ، اسلام آباد ، چاپخانہ : زاہد بشیر پرترز ، لاہور ، ۲۰۰۲م ، ۱۴۴ ص . بہا با جلد خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۲۰۰ روپیہ . در این کتاب اشعار اردو بہ سبک و روش عروضی سرودہ شدہ و غزلہای دلایز و شورانگیز دارد . خانم عذرا اصغر بر این کتاب یک دیباچہ بسیار زیبا نوشتہ است . تقریباً ۶۲ غزل در این کتاب آمدہ است .

۳۰ - گدلا سمندر (اردو - داستان) : عذرا اصغر ، ناشر : تجدید اشاعت گھر ، اسلام آباد چاپخانہ : زاہد بشیر پرترز ، لاہور ، حروفچینی کامپیوتری : الخطاط ندیم احمد خان ، نقاش : شبہ طراز ، سال چاپ ۱۹۹۹م ، ۱۷۶ ص ، بہا با جلد خوب و کاغذ مرغوب و چاپ ممتاز : ۱۲۰ روپیہ . این کتاب یک داستان است کہ بہ قلم یک نویسنده اردو زبان نگاشته شدہ است و خواندنی و جالب است و از «گرہ» تا «رستہ رستہ یاد کھری ہ» ادامہ دارد .

۳۱ - بنحہ د سعدی د شعر پہ رناکی (پشتو) ، (= موقعیت زن در پر تو شعر سعدی) ، ژبان : نور احمد فہمیم ، حروفچینی کامپیوتری : مجیب اللہ مطیع ، ناشر : خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، پیشاور ، پیشگفتار : آقای رئیس السادات مسؤل خانہ فرهنگ ج.ا.ایران ، تاریخ چاپ : ۱۳۸۱ ہ ش / ۲۰۰۳م ، کاغذ خوب جلد رنگین (آرامگاہ سعدی) و تجلید مناسب ، ینگاہ انتشارات میوند ، کتابخانہ سبا ، ۱۶۵ ص ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد . این کتاب ترجمہ مقالات فارسی بہ زبان پشتو کہ موضوعات آنها موقعیت زن در پر تو شعر سعدی و درباره روابط فرهنگی و ادبی و تاریخی است و ضمناً از ادیبان و شاعران و دانشمندان و نویسندگان یاد می کند کہ درباره روابط فرهنگی و ادبی و تاریخی ایران و پاکستان ، مقالہ و مطالب نگاشته اند .

۳۲ - تاریخ اسلام کا سفر (= سفر تاریخ اسلام) ، جلد اول (= حصہ اول) ، از حضرت آدم تا حضرت خاتم (ص) تالیف : سید علی اکبر رضوی ، نقاشی روی جلد : جاودان ،

شمارگان (= تعداد): ۱۲۰۰ جلد. در طبع و نشر این کتاب ماهنامه طلوع افکار کراچی، همکاری و همراهی داشته است. ناشر: اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی، این کتاب با نقشه ها و تصاویر و جدولهای گوناگون و فهارس مطالب و تقریظ های مختلف همراه است. وجود باری تعالی، پیغامبران، مذاهب دنیا: هندو، زرتشی، یهودی، عیسوی، اسلام. قرآن، تعلیمات اسلام از نظر قرآن، تعلیمات حضرت رسول اکرم (ص)، ولادت بعثت هجرت، غزوات، مکه، مدینه، مسجد النبی، صحابه، مناطق اسلامی، شهرهای اسلامی، کتاب خانه ها، حکومت اسلام، خلفای راشدین، وقایع اسلامی، قبله، مسجد اقصی، غار ثور، غار حرا، عقاید مردم مسلمان، جنت البقیع، جنگ احد، کوه احد، مسجد ضرار، مسجد قبا و بسیار مطالب تاریخی و مستند با انواع عکس های رنگارنگ. این کتاب با کاغذ و تجلید عالی و چاپ ممتاز و رنگین بها: ۶۵۰ روپیه آقای سید علی اکبر رضوی باقلم توانای خود، خواننده کتاب را در عالم روحانی تاریخ اسلام می گردانند و دل و جان او را سیراب می کند.

۳۳ - دانشگاه دخترانه فاطمه جناح (انگلیسی)، ناشر دانشگاه فاطمه جناح، ۲۰ صفحه تصاویر و آگاهی هایی درباره ثبت نام و شرایط ثبت نام و تعداد دانشجویان و شعبه های موضوعات گوناگون تدریس. البته همه دانشجویان این دانشگاه دختر هستند. ساختمان این دانشگاه قبلاً اداره نخست وزیری بود. پس از اینکه نخست وزیری به اسلام آباد آمد جای آن به دانشگاه فاطمه جناح تبدیل شد، و سال ۲۰۰۳م به نام فاطمه جناح است و ملت پاکستان او را «مادر ملت» و این سال را «سال مادر ملت» نامیده است و جلسات سخنرانی و مشاعره و بزرگداشت «مادر ملت» همه جا برقرار است.

۳۴ - الباز الاشهب (اردو، مصور): سرکار غوث اعظم (رح)، تذکره و تصاویر، گیلان معلی، درگاه غوثیه و تبرکات غوثیه، تألیف: افتخار احمد حافظ قادری، چاپخانه: عاطف اقبال Akas Arts، شمارگان (تعداد): ۱۱۰۰ نسخه، کاغذ عالی جلد رنگین و تصاویر دلاویز، ۲۵۶ ص، بها: ۲۵۰ روپیه. این کتاب بر هشت باب منقسم است. باب اول: نام و نسب و خاندان و آموزش و پرورش، باب دوم: رسیدن به بغداد و سیر و سلوک و مراحل عرفان و فقر و ادب، باب سوم: اخلاق و رفتار و کردار و کرامت و عرس مبارک و چادرپوشی. باب چهارم: شجره نسب پدر و مادر و طریقت و اسما غوث اعظم و جای ولادت مادر و تصاویر، باب هشتم: قضایا غوثیه و مناقب، باب نهم: مدرسه قادریه و آثار شیخ عبدالقادر گیلانی و کتابها و رسایل او و مزارات و درگاه قادریه، باب دهم: عقاید و نظرات و اشعار درباره شیخ عبدالقادر گیلانی و مزار حضرت مولانا جلال الدین، کوشش آقای افتخار احمد قابل تقدیر است.

۳۵ - طلوع افکار (ماہنامہ اردو) ، فوریه ۲۰۰۳م، شماره ویژه. کراچی (پاکستان)، مدیر مسئول: حسین انجم، سرپرستان: سید علی اکبر رضوی، عقیل احمد فضا اعظمی، مجلس ادارت (= شورای تحریریه)، این ماہنامہ از ۱۹۷۰م آغاز شدہ و در مدت ۳۳ سال خدمات ادبی و فرهنگی و تاریخی بہ زبان و ادب اردو انجام دادہ و البتہ بہ زبان فارسی نیز توجہ دارد. از ۵۰ تا ۶۰ صفحہ با جلد رنگین و مزین بہ تصویر یکی از ادیبان و دانشمندان نویسندگان و شاعران و منقدان، ہموارہ مطالب ارزندہ ادبی و تاریخی در این ماہنامہ منتشر می کنند.

۳۶ - اقبالیات (سہ ماہی، فصلنامہ اردو) (= اقبال شناسی) رئیس ادارت (مدیر مسئول): محمد سہیل عمر، مدیر (سر دبیر): دکتر وحید عشرت، نایب مدیر (= دبیر): احمد جاوید. آکادمی اقبال (= مرکز اقبال شناسی)، لاہور، جلد ۴۳، شماره ۱، ژانویہ تا مارس ۲۰۰۲م. مطالب این مجلہ تحت عناوین: تصورات اقبال (افکار اقبال)، شعریات اقبال (اقبال شناسی در اشعار معاصران)، شخصیات (حاکمان و بزرگان و دانشمندان در نظر اقبال)، پاکستانیات (= پاکستان شناسی اقبال، درجہ بندی موضوعات و کتاب اقبال شناسی این مجلہ ہموارہ از ۱۰۰ تا ۱۵۰ صفحہ با چاپ خوب و کاغذ مرغوب در اختیار اقبال شناسان است.

۳۷ - سب رس (ماہنامہ اردو)، اوت (= اگست) ۲۰۰۲م، ج ۶۴، شماره ۶، چاپ حیدرآباد دکن (ہند)، مدیر: مغنی تبسم، معاونان، غلام جیلانی، بیگ احساس، مجلس مشاورت (= ہیئت تحریریه) و همکاران ادبی، ناشر: ادارہ ادبیات اردو، از ۸۰ تا ۱۰۰ صفحہ. جلد رنگین و کاغذ مناسب و چاپ خوب، مطالب آن عبارت از مقالات (مضامین)، شاعری (نظم و غزل)، داستان، تحقیقات (مطالعات)، کتاب شناسی (نقد و نظر)، آگاہی و معلومات عمومی: فہرست کتاب های چاپی ادارہ ادبیات اردو، فہرست کتاب های چاپی خانہ کتاب سب رس، فہرست کتاب های چاپی مرکز غالب شناسی (دہلی)، فہرست کتاب های چاپی انجمن ترقی اردو (دہلی نو)، فہرست کتاب های چاپی مادرن پبلیشنگ، ماہنامہ «سب رس» یک ماہنامہ ارزندہ ادبی است.

۳۸ - نوای صوفیہ (ماہنامہ بین المللی اردو)، شماره ۷۱، سپتامبر ۲۰۰۲م. بانی ماہنامہ، دکتر غازی محمد نعیم، مدیر: علامہ محمد بشیر، سردبیران: غلام مہدی تصوفی، لیاقت علی خان، ۴۰ تا ۵۰ صفحہ. جلد رنگین و تصاویر گوناگون (مدرسہ صوفیہ نوربخشیہ) و خانقاہ صوفیہ نوربخشیہ، و مسجد جامع نوربخشیہ، مطالب (= تصانیف تفکر و تذکر و فقہ و

فقهی مسائل (ابو عرفان ، علامه محمد بشیر)، تصوف و سلاسل تصوف و سلسله نوربخشیه ، فکر و نظر و فتوای شرعی و حقایق نامه ، نکات دانش ، اخبار التصوف و دیگر مطالب . این مجله آگاهی های بسیار خوب درباره نوربخشیه و سادات همدانیه به دست می دهد.

۳۹ - توحید میل (ده روزه) (پست توحید = Tauheed Mail ، لکهنؤ (هند)، هر ماه ۳ شماره (اردو و هندی) شماره های ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ ، ۲۳ ، این روزنامه است و لیکن فعلاً هر ماه ۳ بار نشر پیدا می کند. سرپرست : مولانا الحاج دکتر سید کلب صادق ، ناظم (سردبیر): سبط محمد نقوی ، مدیر مسؤول محمد عسکری نقوی ، مدیر افتخاری : مولانا حاجی فرید محمد رضوی ، همه شماره ۱۴ صفحه (۷ صفحه اردو و ۷ صفحه هندی). مطالب تفسیر قرآن کریم ، مسائل اسلامی و اخلاقی و علمی و وحدت میان مسلمانان و به طور کلی همه انسانهای عالم. کوشش مسؤولان آن قابل تقدیر است.

۴۰ - معراج المؤمنین : تألیف (= مرتبه) مولانا سید حسن عسکری نقوی، چاپ اسلام آباد، ناشر: مؤلف ، شمارگان (= تعداد) : ۱۰۰۰ جلد. تاریخ چاپ و نشر: ۱۴۲۳ هـ ق / ۲۰۰۲ م . ۳۹۰ ص . همه مطالب این کتاب درباره (نماز = صلوة) است و اصولاً تألیف این کتاب بر اساس حدیث « الصلوة معراج المؤمن : نماز معراج مؤمن است = نماز مؤمن کسی معراج هـ » می باشد. مؤلف کتاب خود را به پدر و مادرش که هر دو درگذشته اند، اهدا کرده است، چاپ و کاغذ خوب و جلد رنگین ۲۰۰ روپیه ، با جلد کاغذی ۱۷۵ روپیه . کوشش جناب آقای مولانا سید حسن عسکری نقوی قابل تقدیر و تحسین است.

۴۱ - کشف الالفاظ اقبال (= فرهنگ واژه نمای کلیات فارسی علامه اقبال «رح») : به کوشش پرفسور دکتر ساجدالله تفهیمی ، ناشر: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - کراچی ، چاپخانه کنیز ، کراچی ، تاریخ چاپ و نشر ۱۴۲۳ هـ ق / ۱۳۸۱ هـ ش / ۲۰۰۲ م . شمارگان (= تعداد): ۵۰۰ نسخه . بها با کاغذ خوب و چاپ ممتاز و جلد محکم و گردپوش زیبا و رنگین : ۱۰۰۰ روپیه . ۱۳۲۱ ص . این کتاب در سال بزرگداشت علامه دکتر محمد اقبال (۲۰۰۲ م) و به مناسبت سفر جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی رئیس جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران با نهایت احترام و ارادت به ایشان تقدیم شده است. فهرست مطالب : سخن ناشر (مدیر خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران) (ص ۵) ، پیشگفتار (ص ۱) . یادداشت چاپ اول (ص ۱۱) ، بخش اول : مفردات و ترکیبات (ص ۱) ، بخش دوم : مصادر و افعال مرکب (ص ۱۱۸۹) ، ضمیمه (۱) ، فهرست بسامدی بخش اول (ص ۱۲۳) . ضمیمه (۲):

فهرست بسامدی بخش دوم (ص ۱۳۱۳). در پیشگفتار مؤلف آمده است: «راقم الحروف سالهاست در بخش فارسی دانشگاه کراچی مشغول تدریس «اقبالیات» بوده و هست و از مدتی قبل تقاضای شدید برای انجام خدمتی در زمینه زبان شناسی اقبال به ویژه به صورت تألیف معاجم مفهرس از کلیات فارسی و اردوی او، در دل داشته، تا آن که چند سال پیش فرصتی به دست آمد و بنده برای آن کار سترگ یک لایحه مفصل ترتیب دادم، و به شکل یک پروژه به عنوان «کشف اللفاظ اقبال فارسی» به مرکز تسهیلات تحقیقی Research Facility Centre دانشکده ادبیات دانشگاه کراچی، پیشنهاد و تسلیم نمودم. کمیته ارزیابی پیشنهادات تحقیقی به سفارش خود به تصویب رئیس محترم دانشگاه تسهیلات لازم را فراهم نمود. بنده بدون تأخیر، این کار را در اواخر ۱۹۹۳م آغاز کرده و با توفیقات حضرت حی متعال در مه ۱۹۹۹م به پایان رسانیدم و الحمدلله علی ذلك». نقش خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و مدیر آن آقای محمد رضا زینلی در چاپ و نشر و توزیع این کتاب مهم قابل تحسین و تمجید است.

۴۲ - جاده عشق گام گام = سفرنامه (اردو): تألیف سیده عابده تقی نقوی، حروفچینی، امین الدین قریشی، چاپخانه دات لاین پرنترز، تاریخ چاپ و نشر: ۲۰۰۱ میلادی، ۲۲۲ ص، شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ نسخه، بها با کاغذ اعلا و جلد هنری زیبا و چاپ ممتاز: ۱۳۰ روپیه. موضوع کتاب: سفرنامه ایران و عراق و شام و سرگذشت و احوال زیارات و درگاه ها و امام زاده های ایران و عراق و شام یا سوریه است. مؤلف کتاب خود را به درگاه و بارگاه مقدس حضرت سید الشهداء امام حسین «ع» هدیه کرده است. سبب حسن نقوی بر این کتاب مقدمه ارزنده نوشته است. این کتاب بر بیست باب تقسیم شده است. موضوعات بیستگانه چنین است: لرزه های دریای دوستی و محبت، کاش کلماتی داشتم که تشکر بگویم، حرف آغاز، آمادگی و روانگی، سلام به مشهد رضا «ع»، ورود به تهران، بیاید بیاید به کربلا برویم، نخستین سلام به شهنشاه کربلا «ع»، عباس بن علی «ع» علمدار شهریار شهر وفا، زیارت گاه و درگاه های دیگر در کربلای معلا، زیارتگاه مسیب، خرابه های مداین، شب جمعه در بارگاه حضرت امام حسین «ع»، سامره (سر من رأی) بازگشت و بار دیگر دیدار از بارگاه حضرت سردار وفا (حسین) «ع»، دیدار درگاه والی شهر نجف و باب شهر علم، احوال شهر کوفه، سرزمین کاظمین و دیدار از زیارتگاه های مقدس، به جانب شام (سوریه) و ورود به شام (دمشق). دیدار از بارگاه رقیه خاتون دختر حسین «ع»، بازگشت به کربلا و بار دیگر زیارت امام «ع»، بازگشت به ایران و وارد ایران شدن و دهه محرم و مجالس و بزرگداشت و عزرداری سید الشهداء، این سفرنامه بسیار خوب و خواندنی است و دوست داشتنی و نگاهداشتنی.

۴۳ - معارف (ماهنامه اردو)، جلد ۱۷۰، شماره ۶، دسامبر ۲۰۰۲، رمضان المبارک و شوال المکرم ۱۴۲۲ هـ ق، ۸۰ تا ۱۰۰ صفحه. مدیر: ضیاء الدین اصلاحی، مجلس ادارت (هیئت تحریریه): پرفسور نذیر احمد (علی گره)، مولانا سید محمد رابع ندوی (لکهنؤ)، مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی (کلکتہ)، پرفسور مختار الدین احمد (علی گره)، ضیاء الدین اصلاحی. ناشر: دارالمصنفین، آکادمی شبلی، اعظم گره، (مدیر): شذرات، مقالات: دلایل علمی قرآن کریم: مولانا محمد شهاب الدین ندوی، افغانستان: کلیم صفات اصلاحی، سفینه عشرت یک تذکره نادر و کمیاب شعرای فارسی، دکتر محمد صادق حسین، اخبار علمی و ادبی و تاریخی: ک.ص. اصلاحی، چند کلمه از یادها و گفته ها، کتاب ها و آثار تازه بازار ادب. این مجله برای تحقیق در ادب اردو و فارسی مستند و مفتم است.

۴۴ - معارف (ماهنامه اردو) جلد ۱۷۱ شماره ۱، ژانویه ۲۰۰۳ م، ۸۰ تا ۱۰۰ ص، شوال المکرم ذیقعدہ ۱۴۲۳ هـ ق، مدیر ضیاء الدین اصلاحی، مجلس ادارت (هیئت تحریریه) (همانند شماره قبل) مطالب و مقالات: دلایل علمی قرآن کریم (مولانا محمد شهاب الدین ندوی)، الفاروق ک فقهی مباحث (دکتر ظفر الاسلام اصلاحی)، شاعری فارسی سلطان محمد قلی شاه (دکتر عبدالرب عرفان)، سنسکریت و هندی و مسلمانان (محمد بدر الدین)، خوابگاه های تدریسی دختران (انیس چشتی)، شاه سلطان ثانی (علیم صبا نویدی)، نامه نگاران و عقاید آنان درباره معارف، دو غزل فارسی روح انگیز (پرفسور محمد ولی الحق انصاری)، کتاب ها و آثار نوین مجله معارف نمایانگر فرهنگ و تاریخ شبه قاره است.

۴۵ - معارف (ماهنامه اردو)، ج ۱۷۱، ش ۲، فوریه ۲۰۰۲ م / ذی الحجه ۱۴۲۳ هـ ق، ۸۰ تا ۱۰۰ صفحه مدیر: ضیاء الدین اصلاحی، هیئت تحریریه (همانند شماره ۱)، مقالات و مطالب حضرت ام ایمن حضرت رسول اکرم «ص»: دکتر محمد حسین مظهر صدیقی، آغاز تقویم اسلامی (۱۴۲۴ هـ ق): حافظ سید عزیز الرحمن، ابان لاحقی و شاعری او: ترجمه ضیاء الرحمن اصلاحی، پندنامه عطار - تلمیحات احادیث: دکتر حافظ منیر احمد خان، کتاب های تازه، ماهنامه معارف که همه از طرف مجلس دارالمصنفین، آکادمی شبلی، اعظم گره هند، منتشر می شود. بسیار سودمند است و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و علوم اسلامی و کتاب شناسی اسلامی مستند است.

۴۶ - زرد پتہ (= برگهای زرد)، نوشته: علی شاه، چاپ اسلام آباد، نشریات شهریار، سال چاپ و نشر، شمارگان (= تعداد): ۱۰۰۰ نسخه، ۱۱۲ صفحه، بها با جلد رنگین و محکم

و چاپ خوب و کاغذ مرغوب : ۱۰۰ روپيه . در این کتاب ، یادداشت ها انتقادی و نکته های اخلاقی و مسائل منفی اجتماعی را گوشزد کرده که واجب و لازم است ، گوینده و شنونده بدانها توجه کامل نماید. کتابی است خواندنی.

۴۷ - مجله ششماهی تاریخ و ثقافت پاکستان (اردو) ، جلد ۱۳ ، شماره ۲ ، شماره مسلسل ۲۶ ، اکتبر ۲۰۰۲م تا مارس ۲۰۰۳م ، مدیر اعلی : پرفسور دکتر ریاض احمد ، مدیر (سردبیر) عذرا وقار ، نایب مدیر (دبیر) فرح گل بقایی ، مجلس مشاورت (= هیئت تحریریه) : پرفسور منور علی خان ، دکتر محمد سلیم اختر ، پرفسور فتح محمد ملک ، دکتر سرفراز حسین مرزا ، جناب افتخار عارف ، پرفسور پریشان ختک ، دکتر انعام الحق کوثر ، دکتر لال بها ، ناشر : مرکز ملی تحقیق تاریخ و فرهنگ پاکستان ، اسلام آباد ، چاپخانه : ایس.تی.پرنترز ، راولپندی ، مقالات : کاخ های پادشاهی ، میراث فرهنگی بهاولپور : « دکتر شاهد حسن رضوی ، اهمیت تاریخ ابن کثیر : دکتر محمد اکبر ملک ، آیا قائد اعظم « سکولر » بود ، نگاهی به زندگی خصوصی و سیاسی قائد اعظم : دکتر صفدر محمود ، گذشته جزیره العرب در هنگام آمدن اسلام : کوثر پروین ، حضرت جنید بغدادی و فلسفه توحید : عذرا وقار . نوشته های این مجله برای تحقیق در تاریخ و فرهنگ پاکستان مستند و عالمانه است.

۴۸ - زندگی کیا هـ (= زندگی چیست ؟) ، فلسفه زندگی و خود شناخت از نگاه روحانی و مذهبی ، نوشته : خانم مسرت لغاری ، چاپخانه : ایس.تی.پرنترز ، ناشر لاریب ، راولپندی ، سال چاپ ۲۰۰۲م ، حروف چینی کامپیوتری : گل احمد مروت ، شمارگان (= تعداد) : ۵۰۰ نسخه ، ۳۲۸ صفحه ، بها با جلد محکم و چاپ ممتاز و کاغذ خوب : ۲۷۵ روپيه . نویسنده ، کتاب خود را به نام شاعر معاصر پاکستان ، احمد ندیم قاسمی کرده است و نوشته است که در زندگی من فقط چهار چیز نهفته است و این هر چهار فلسفه زندگی است : علم ، عمل ، عبادت ، صداقت . مؤلف می نویسد که : نگارش این کتاب برای این هدف است که تجربه ها ، مشاهدات ، اندیشه ها ، و تدبیرها را بشناسیم و به کار ببریم و در روشنایی آنها ، غم و مایوسی و ناامیدی را فراموش کنیم و ریشه آنها را خشک گردانیم و بدین وسیله کوشش و نیروی ارادی و اندیشه انسان را بالا ببریم و استوار گردانیم . این کتاب تقریباً به هفتاد عنوان تقسیم می شود و درباره زندگی و اجتماع و مردم و مقاصد آنان از نظر اخلاقی و دینی و روحانی و مذهبی بحث می کند و پیشنهادهای مفید اصلاحی می دهد.

۴۹ - خواجهگان (ماهنامه اردو، لاهور)، جلد ۳۲، شماره ۱۲، دسامبر ۲۰۰۲ م. این ماهنامه از سال ۱۹۷۰ م تاکنون نشر می یابد. چاپخانه حیدری، لاهور، سردبیر شیخ ریاض حسین، ناشر: اداره ماهنامه خواجهگان، لاهور. این ماهنامه از طرف سازمان خادمان آل عمران (= تنظیم غلامان آل عمران) منتشر می شود و خدمات بسیار خوب انجام می دهد و دارای شعبه های بسیار در سرتاسر پاکستان است: مرکز همکاری های العمران، مرکز خدمات به سادات، حسینیه آل عمران در مشهد (ایران)، مرکز خدمات به غیر سادات، تأسیس بیمارستان های رایگان العمران، اداره معین السادات، همکاری در مجالس و محافل، تأسیس دانشکده کامپیوتر، گسترش و ساختن مساجد، اداره ماهنامه خواجهگان، اداره رفاه و بهبود، سازمان قرض دادن به جوانان، مدرسه الزهرا برای دختران، همکاری و خدمت به حاجیان محترم. این ماهنامه با جلد رنگین و مطالب ارزنده دینی و مذهبی همراه با ایام هفته و ماه و سال (تقویم = گاه شماری) و آگاهی های دینی شیعی منتشر می شود.

۵۰ - خواجهگان (ماهنامه اردو)، جلد ۳۳، شماره ۱، ژانویه ۲۰۰۳ م، بنیان گذار: شیخ حاجی ظهیر علی جاوا، زیر نظر: شیخ محمد تقی جاوا، مدیر مسئول: شیخ ریاض حسین ننگل والی، مدیر افتخاری: وحید الحسن هاشمی، معاون مدیر: حامد علی جاوا، حروفچینی کامپیوتری: راشد شهزاد، هیئت تحریریه و نویسندگان: دانشمندان و ادیبان و شاعران، این شماره خواجهگان ویژه نامه حضرت امام رضا (ع) است و روی جلد را با تصویر رنگین گنبد و بارگاه حضرت امام رضا (ع) مزین کرده اند. تقریباً همه مطالب و مقالات درباره حضرت امام رضا (ع) وائمه اطهار (ع) و جنة البقیع است. مقاله یی به قلم ارشاد احمد حقانی دارد که درباره جزیره کیش در خلیج فارس است. این شماره با تصاویر زیبا و تاریخی و رنگین بزرگان و علما و سخنوران همراه است.

۵۱ - گزیده: نشریه خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی، شماره ۱، خرداد ماه، شماره ۲، آبان ماه ۱۳۸۱ ه. ش. این دو نشریه گزیده مقالات گزارش و گفت و گوها در مطبوعات سند است. و بسیار سودمند است اینک مطالب گزیده شماره ۱۱: زبان فارسی در پاکستان (دکتر ساجد الله تفهیمی)، دوران زندگی (گفت و گو با مسئول فرهنگی آلمان)، استفاده از زبان به عنوان ابزاری سیاسی (مبارک علی)، تهمت ناروا (منظور سولنگی)، میر خلیل الرحمن (قطب الدین عزیز)، بی قانونی در سند (انور آبرو)، بازیها و ترانه های سندی (صائمه و سیم)، نکهبان منطقه تهار (عارف جمشید)، ساختمان های کهن و سنتی حسینی ها در کراچی (عارف جمشید)، رادیو و تلویزیون کراچی در ایام محرم، معرفی باشگاه فاران،

تجلیل از استادان فارسی ، ماه مبارک رمضان در سند ، گل جی (نقاش برجسته پاکستانی) ، اطهر وقار عظیم (مدیر مرکز تلویزیون پاکستان کراچی) ، هفته نامه مخبر العالمین ، ماهنامه فقه اسلامی ، ماهنامه سخنور ، معرفی کتاب قانون شریعت . مطالب گزینته شماره ۲: هایکو در شعر معاصر اردو (ضمیر علی بدایونی) ، بدر آبرو درویش نویسنده یا نویسنده درویش (عباس جلبانی) ، زندگی در کراچی (عتیق احمد) ، آموزش در سطح خصوصی و برنامه های آموزشی تابستانی (فرحت حسین) ، تولد یک صوفی (آغا سلیم) ، ناسازگاری زبان انگلیسی با شرایط فعلی (م. ی. خان) ، آفرینش تصویر (گزارشی از یک نمایشگاه هنری) ، آشنایی سطحی با آبرنگها (گزارشی از یک نمایشگاه هنری) ، وضعیت عمومی سینما در پاکستان ، امراؤ طارق (ادیب و دانشمند) ، خانم ماجده رضوی (اولین قاضی زن در پاکستان) ، معرفی دو ماهنامه رسالت ، فرهنگ عزاداری ، معرفی کتاب «کایی» از قیصر سلیم ، عزای شهید (نقدی بر یک کتاب) ، مسلمانان در عرصه هنر (نقد کتاب « نه اسلامی نه ایرانی »). آقای محمدرضا زینلی در سخن خود آورده اند: «... مجموعه مطبوعات و انتشارات موجود و به طور عام فرهنگ مکتوب رایج در این کشور را (یعنی پاکستان) به طور نسبی در ابعاد فرهنگی ، اجتماعی ، آموزشی ، هنری ، و ادبی و تاریخی می داند و به تبع آن بررسی و کنکاش و گزیده یابی از این مجموعه را کاری مفید و مؤثر در تصویر سازی صحیح و قابل استفاده در طرح کلان استراتژی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در جامعه هدف به شمار می آورد.

۵۲ - سرزمین انبیاء و اولیاء (اردو و فارسی) در آینه های عکس های رنگین : تألیف و ترتیب ۲۱۲ عکس تاریخی و دینی و فرهنگی از : پرفسور افتخار احمد حافظ قادری ، تاریخ چاپ و انتشار محرم الحرام ۱۴۲۳ هـ ق / آوریل ۲۰۰۲ میلادی ، شمارگان (= تعداد) : ۸۰۰ نسخه ، بها با جلد رنگین و مصور و هفت رنگ و کاغذ گلاسه و عکس های رنگین و چاپ ممتاز : ۲۵۰ روپیه. این کتاب در حقیقت یک سفرنامه مصور است واز مزارات و درگاه ها و بارگاه های مقدسه در بغداد، مداین، کاظمین، کوفه ، نجف، کربلا ، حله (بابل) ، موصل در عراق عکس گرفته و با زیر نویسی های فارسی و اردو و عربی به طرز بسیار زیبا و دلاویز و دیدنی در اختیار همگان است. کوشش های آقای افتخار احمد حافظ قادری قابل تمجید و تقدیر است.

۵۳ - اقبالیات (= اقبالشناسی) (اردو و انگلیسی) : رساله های دانشوری (ایم فل) و دکتری (پی. ایچ. دی) سال های ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۰ میلادی ، دانشگاه آزاد علامه اقبال ، کتابخانه مرکزی دانشگاه ۲۰۰۱ میلادی ، ۲۹ ورق . در این کتابچه که به صورت فهرست فتوکپی شده جمعاً ۱۰۹ رساله اردو و سه رساله انگلیسی معرفی شده است . آقای پرویز احمد کتابداز

کتابخانه دانشگاه علامه اقبال نوشته است که : خانم طلعت و آقای فیض احمد ساغر و آقای محمد صدیق بسیار کوشیدند تا این فهرست آماده شد و جناب آقای دکتر الطاف حسین ریاست دانشگاه آزاد علامه اقبال به کتابخانه مرکزی دانشگاه توجه خاص دارند. این کتابچه برای جویندگان و پویندگان آثار و احوال و کردار و اخلاق علامه دکتر محمد اقبال بسیار مفید است.

۵۴ - امت (ماهنامه دینی)، سال دوم، اسد (مرداد ماه) ۱۳۸۰ هـ ش / ۱۴۲۲ هـ ق
صاحب امتیاز جمعیت اسلامی افغانستان، زیر نظر هیئت تحریریه، چاپ مشهد مقدس، مدیر
مسئول: سید محمد حسین حسینی باهمکاری: غلام ناصر خاضع، غلام رسول سفید روان و
دیگر دانشمندان. موضوعات مجله: دین و دعوت، سیاست و اجتماع، فرهنگ و ادب،
قضایای امت در گستره علوم. ۹۴ صفحه. جلد رنگین و کاغذ خوب و چاپ ممتاز و مقالات
ارزنده در اختیار و همگان است. کوشش نویسندگان و مسئولان قابل ستایش است.

۵۵ - گاهنامه فرهنگی سند (سند در یک نگاه)، پیش شماره آذر ماه ۱۳۸۰ هـ ش خانه
فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - کراچی، مدیر مسئول: محمد رضا زینلی، سردبیر: جمشید
خلقی، مترجمین: خانم بلقیس سیما قدیمی، رضا حسنین رضوی، فرید هاشمی، ۶۲ صفحه،
جلد رنگین و تصاویر رنگین و چاپ و کاغذ خوب. فهرست مطالب: سخنی با خوانندگان
فرهنگ و ادب: نقد کتاب طالبان و بازی بزرگ در افغانستان، ما بعد استعمار، تنزل جایگاه
زبان گجراتی، گرفتار بین دو مطلق، فارسی یا هندی. معرفی مراکز و شخصیت های فرهنگی،
انجمن ترقی اردو، پروین شاکر (شاعره)، گفت و گو: آفتاب احمد خان، تاریخ و تمدن:
میراث فرهنگی منطقه تهار، تهته (تهته = ته = تهتا) شهر پر افتخار سند، حکاکی روی سنگ «
تازه های نشر: معرفی پنج عنوان کتاب (۱ تاریخ خط و خطاطین) از: پرفسور محمد سلیم،
۲- اروپا در نگاه مسلمانان از: برنار لوئیس، مترجم: مسعود اشعر، ۳- معماری برای قشر فقیر
جامعه: عارف حسن، ماهنامه قومی زبان، خبر نامه همدرد، نونهال همدرد، همدرد صحت،
ماهنامه پاکستان پست، هفته نامه معارف. گزارش: بازدید نویسندگان چینی از شهر کراچی،
نمایشگاه نقاشی در مرکز فرهنگی فرانسه، مسابقه حفظ و قرائت قرآن کریم. مسئولان گاهنامه
فرهنگی سند را باید مورد تحسین و تمجید قرار داد چون مطالب کهن و نورا با یکدیگر آمیخته
در جامعه تازه پیش آورده و نوشته است: «با نام دوست و در سایه توجه و عنایت کریمانه او،
تلاشی نورا با عمل به بخشی دیگر از رسالت خویش آغاز نمودیم. بدون تردید انعکاس
رویدادها و تحولات و شناسایی و معرفی پدیده های نوظهور اجتماعی و فرهنگی از جمله
وظایف مهم نماینده های فرهنگی فرامرزی به شمار می آیند. مجموعه حاضر (گاهنامه فرهنگی

سند) یا سند در یک نگاه با هدف وانگیزه پیش گفته ، سعی در بازتاب تصویری از فرهنگ و تمدن کهن سند دارد».

۵۶ - بخارا (مجله فرهنگی و هنری) شماره ۲۸ بهمن ماه و اسفند ماه ۱۳۸۱ هـ ش، سال پنجم (شماره چهارم)، مدیر و سردبیر: علی دهباشی ، مدیر داخلی: طویبی ساطعی ، چاپ تهران ، ایران ، از ۳۵۰ تا ۴۰۰ صفحه ، هر دو ماه یک بار نشر می یابد. مطالب آن همواره در این موضوعات است: فلسفه ، تاریخ ، ایران شناسی ، پژوهشی ، شعر جهان ، شعر فارسی ، خاطرات ، طنز، یادداشت های پراکنده ، مطبوعات ، گوناگون ، هنر ، گزارش ، نقد و بررسی کتاب ، یاد و یاد بود ، میراث فرهنگی ، نامه ها و اظهارها. «بخارا» اینگونه می نویسد: «آن چه در این دوران در حوزه ادبیات و هنر ایران حائز اهمیت خاص است ، حفظ و توسعه زبان فارسی است . « بخارا» در پاسخ به این ضرورت انتشار می یابد تا با دید وسیع تری به زبان و ادبیات فارسی بنگرد. از این رو برای اهل قلم و نویسندگان جدید و قدیم به هر سبک و شیوه ای که کار کرده اند ، احترام فراوان قائل است. بدیهی است « بخارا» ناشر مقالات و مباحثی است که در طریق خدمت به فرهنگ ایران باشد، و از همین نظر تلاش می کند آگاهی های بیشتری درباره کوشش های فرهنگی در گذشته و آینده به دست دهد. آرزو داریم که در این طریق در حد توانایی خود گام هایی برداریم ، و امیدواریم استادان ارجمند زبان و ادبیات فارسی و نویسندگان و شاعران و پژوهندگان و خوانندگان محترم ما را یاری دهند و به مدد دوستداران فرهنگ ایران و زبان فارسی و معارف اسلامی بتوانیم حرکت خود را ادامه دهیم»، «بخارا» در ایران و « دانش » در پاکستان ، همان ضرورت را پاسخ می دهند که زبان ملفوظ فارسی، زبان مکتوب فارسی ، و زبان معمور فارسی را حفظ کنند یعنی آن چه بر زبان و بیان مردم ، و آن چه در نسخه های خطی و چاپی و آن چه در دیوار و پیشانی مساجد و قلعه ها و روی قبرها به فارسی نوشته شده ، به هر روشی که هست باید حفظ شود: میراث ملفوظ ، میراث مکتوب و میراث معمور انشاء الله.

نامہ ہا

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم از سراسر پاکستان ، ایران ، هند ، بنگلادش و سایر کشورها به دفتر دانش واصل گردید. اینک اقتباساتی چند از نامه های مهرآمیز دوستداران ادب شناس «دانش» و پاسخ مختصری به هر یک از آنها:

۱ - پرفسور دکتر سلطان الطاف علی ، استاد پیشین گروه فارسی دانشگاه بلوچستان از کویته مشمول عنایت فرموده ، مرقوم کرده اند:

«بر حسب فرمایش آنجناب مقاله ای برای «ویژه نامه مولانا» نوشته ام و همراه این نامه ارسال می شود، امیدوارم مورد پسند و بر طبق ذوق خوانندگان محترم باشد. شماره ۶۶-۶۷ فصلنامه دانشی که بمناسبت سال اقبال باعنوان «ویژه نامه اقبال» منتشر شده ، بنظر بنده خیلی عالی است ، و مساعی پیگیر مدیریت گرامی را به این هدف ، روشن میکند. نویسندگان و اندیشمندی که در زمینه اقبالشناسی سرشناس هستند، آگاهی های فوق العاده ای برای خوانندگان عزیز فراهم آورده اند.»

برای کلمات تشویق آمیز در ضمن ارزیابی مطالب مندرج در ویژه نامه اقبال صمیمانه سپاسگزاریم . مولانا جلال الدین محمد از قرنهای مورد توجه صاحب نظران و اندیشمندان جهان است، و در شبه قاره بمنزله «پیر و مرشد» علامه اقبال شناخته می شود. بهمین دلیل اتخاذ تصمیم شد که در پی تجلیل از اقبال در ۲۰۰۲م، در سال جاری ویژه نامه مولانا فراهم و منتشر نماییم. از همکاری جنابعالی و سایر نویسندگان «ویژه نامه مولانا» در این رهگذر تشکر نموده، باید اذعان داشت که بالا بردن سطح علمی مندرجات «دانش» بدون مشارکت صادقانه استادان فارسی نویس و پژوهشگران کشورهای منطقه میسر نیست.

۲ - آقای بشیر سیتائی از دادو (سندھ) بذل لطف نموده، نوشته اند :

«فصلنامه دانش شماره ۶۷-۶۶ توسط خانه فرهنگ ج.ا.ایران حیدرآباد بدستم رسید و باعث شادمانی و اضافه سطح علمی من گردید. شماره تازه یک نسخه علم و ادب است بخصوص مقالاتی درباره اقبال و غالب بسیار ارزنده، جالب و خواندنی است. همچنین معرفی کتابها و نشریات برای دانشجویان، محققان و دوستان فارسی سودمند است. من یکی از عاشقان زبان زیبای فارسی هستم. «دانش» را غذای روح تصور می کنم و می خواهم دانش براه راست از طرف جناب عالی به من موصول شود...»

خوشحالیم از اینکه شما تحصیلات عالی را در رشته حقوق دارید و با این وصف کوشیده اید که نامہ به فارسی بنویسید که نشانگر علاقه قلبی تان به زبان و ادب فارسی است که میراث فرهنگی و ادبی کشورهای منطقه میباشد. امیدواریم از این بعد فصلنامه را مستقیماً دریافت خواهید نمود.

۳ - خانم نکھت فاطمہ مربی جامعہ ملیہ اسلامیہ از دہلی نو مرقوم داشته اند:

«فصلنامه دانش شماره ۶۷-۶۶ بدستم رسید. خیلی خوشوقت شدم و قتیکہ در فہرست مطالب اسم خودم را خواندم، بسیار لطف و تشویق کردید. مجلہ دانش برای کسانی کہ بہ زبان و ادبیات فارسی علاقه دارند، بسیار سودمند است»

با وصف این کہ فعلاً رشتہ آموزش و تدریس شما، امور تربیتی است و مشغول تحصیلات عالیہ در زمینہ زبان و ادبیات فارسی می باشید، از این کہ مطالب پژوهشی بفارسی تہیہ می کنید، نشانگر علاقمندی عمیق تان بہ پیشبرد حفظ و ترویج زبان و ادب فارسی است. امیدواریم کہ نتیجہ پژوهشہای تازہ را بصورت مقالاتی تہیہ و تدوین نمودہ، ارسال خواهید داشت. مستحضرید کہ فصلنامہ دانش پشتیبان فارسی نویسان کشورهای منطقہ می باشد.

۴ - آقای محمد یونس سیٹھی مدیر کل سابق وزارت ارشاد دولت فدرال پاکستان، از اسلام آباد بذل عنایت نمودہ، نگاشته اند: (ترجمہ)

«شمارہ پاییز و زمستان فصلنامہ دانش را کہ دریافت داشتم، چنین

احساس شد که بهار شعر و ادب و علم و دانش پدید آمده است. ماشاءالله دسته گل عالی فکر و فن است که با کمال مهارت با گلهای نثر و نظم بسیار فکر انگیز و اثر پذیر تزیین یافته است. قطعه اقبال که روی جلد را مزین کرده، شایسته تقدیر است. اگرچه ابیات مختلف اقبال درس فعالیت و عمل می دهد ولی آخرین دو مصرع این قطعه برای سراسر نوع بشر بویژه امت اسلام دارای پیغام حرکت است:

موج ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می روم، گر نروم نیستم!
مقاله هایی که در ویژه نامه اقبال در این شماره منتشر شده، هر کدام شایسته تحسین است زیرا به خوانندگان به درک نکات تازه در شعر اقبال کمک می کند. پرفسور دکتر انعام الحق کوثر در مقاله پژوهشی «سهم اقبال در انقلاب اسلامی ایران» از این واقعیت پرده برداشته اند که فکر اقبال برای ملت اسلامی پیغام انقلاب آفرینی می باشد. در این ضمن بیت اقبال را اقتباس کرده اند:

لأله این چمن آلوده رنگ است هنوز سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز
مقاله آقای دکتر مصطفوی «مضمون آفرینی و گونه گونی مضامین در سبک شعری اقبال» و مقاله آقای دکتر محمد صابر «اقبال و ترکیه» نمونه ارزنده تحقیق و پژوهش علمی میباشد. خانم دکتر شکفته در ضمن ارایه بیت اقبال:

گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن
خلاصه و عصاره کلام و پیام اقبال را این گونه آورده اند:

«پس بشر راهی جز این که خود را در آغوش اسلام افکند، ندارد. اقبال ابیات فراوانی دارد که در آن ایمان راسخ به توحید، ایمان و عشق به رسول اکرم «ص» و نیروی کلمه لاله را شرح داده است که در این سر اصل و رمز بقا است.»
بقیه مقالات و اشعار مندرج نیز تشنگی علمی را برطرف می سازد و در خور تمجید و ستایش می باشند. چکیده هایی که بمقالات افزوده شده به خوانندگان در درک و فهم اهمیت نفس مضمون یاری می کند. مقاله جناب عالی «بازتاب اندیشه اقبال در افکار و آثار استاد سعیدی» نمایانگر نفوذ فکر اقبال در محافل و دوائر علمی ایران می باشد. توفیق بیش از پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و فصلنامه دانش را در تحکیم مناسبات دیرینه فیما بین از درگاه احدیت خواستارم.»

از اینکه از مطالب منتشر شده در فصلنامه دانش تمجید و قدردانی فرموده‌اید، موجب دلگرمی است. با همکاری و همگامی استادان دانشگاه‌ها و محققان و پژوهشگران کشورهای منطقه است که ما در ادامه این خدمت علمی و فرهنگی توفیقاتی بدست می‌آوریم. جنابعالی هم که سالها در ایران مأموریت‌های مطبوعاتی و فرهنگی را بعهده داشته‌اید و در زمینه رومی شناسی نیز دست اندر کار هستید، امیدواریم که از فیوض خود مجله را بهره‌مند خواهید نمود.

۵ - آقای فضل الرحمن فیض سکندری از واوری اولد ، بخش تهرپارکر (سندھ) نوشته اند :

«فصلنامه دانش ۶۶-۶۷ رسید. ممنون و مشکور هستم. جزاکم الله خیراً - همه مقاله‌ها علمی و ادبی و لایق توصیف میباشند بویژه «توحید در شعر و اندیشه اقبال» و «راگ ما لا در شعر دری» توجه مرا جلب کرد...»
خوشوقتیم که شما نه فقط به شعر و ادب بلکه به تاریخ و هنر نیز علاقه مفرضی دارید. کتابی که اسمش نوشته‌اید، اگر در کتابفروشی‌ای پیدا بشود، نشانی را راساً خواهیم نوشت.

۶ - پرفسور سراج الحق مدیر اکادمی علامه اقبال بنگلادش از داکا بذل لطف فرموده ، نوشته اند : (ترجمه)

«از اینکه فصلنامه دانش مرتباً ارسال می‌فرمائید، ممنون هستم. از شماره‌های مجله نه فقط این که شخصاً مستفیض می‌شوم بلکه فرزندم طارق ضیاءالرحمان که در بخش فارسی و اردو دانشگاه داکا مرتباً است، بهره‌هایی می‌برد. اخیراً در سمینار بین المللی اقبال (که بمناسبت سال اقبال) در لاهور برگزار شده بود حضور به‌م‌رسانیده بودم و فکر می‌کردم که شما هم در آن حاضر خواهید بود اما این آرزو بر آورده نه شد...»

دیدارهایی که در سالهای اخیر در تهران و اسلام آباد در همایش‌های بین المللی میسر گردید، توأم با خاطرات خوش و جالبی است. از فارسی نویسان کشورهای منطقه از جمله بنگلادش انتظار همکاری علمی در بالا بردن سطح

مندرجات فصلنامه دانش داریم. همچنین از مبادله انتشارات و نشریه ها در زمینه زبان و ادب فارسی و اقبال شناسی نیز استقبال می کنیم.

۷- آقای علی اکبر ضیائی مدیر عامل بنیاد اندیشه اسلامی از تهران بذل عنایت فرموده، مرقوم کرده اند:

«احتراماً وصول یک نسخه مجله دانش شماره های ۶۶-۶۷ آن مرکز را اعلام می دارد. بنیاد اندیشه اسلامی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را جزو مشترکین نشریات خود قرار داده است.»

با ابراز تشکر از اینکه این مرکز را جزو مشترکین جهت مبادله انتشارات قرار داده اید. فصلنامه دانش برای دریافت و نشر مطالب علمی و ادبی از نتایج پژوهش خود جنابعالی و همکاران تان در بنیاد اندیشه اسلامی آمادگی خود را اعلام می دارد.

۸- پرفسور دکتر محمد صابر استاد زبان ترکی در دانشگاه کراچی از کراچی عنایتی فرموده، نوشته اند (ترجمه)

«از ترکیه پیرامون مولانا نتوانستم تا به حال مطالب تازه ای بدست بیاورم، البته از قبل مراجعی در اختیار دارم با این وصف تاکنون مقاله پیرامون موضوع پیشنهاد شده نتوانستم تکمیل کنم. نکاتی که مدنظر دارم طریقت، نی زنی، مولوی خانه، تراجم آثار مولانا و نظرات دانشمندان ترک در زمینه مولوی شناسی میباشد. شایان یادآوری است که اطلاعاتی که می خواهم بدست دهم از سایر نویسندگان کمی تفاوت خواهد داشت، زیرا من با افکار مولوی شناسان ترک آشنایی کافی دارم. اگرچه عظمت مولانا به حدی است که اعراب، ایرانیان و ترکها همه مولانا را از آن خویش قلمداد می کنند.»

اگرچه ویژه نامه مولانا در مراحل نهایی چاپ و نشر می باشد، ما منتظریم که مقاله بی که دارای همچنین معلومات ارزنده باشد را در همین شماره عرضه به داریم. در صورت تأخیر هم مستدعی است که از ارسال مقاله منصرف نشوید، زیرا در شماره های بعدی نیز ما می توانیم از آن استفاده ببریم. مولوی شناسی در ترکیه و کشورهای عربی موضوعی است که تاکنون در شبه قاره زیاد به آن توجه نه شده، برای همکاری های علمی جنابعالی سپاسگزاریم.

۹ - آقای محمد سعید احمد شمسی دانشیار مدرسه اسلامیة شمس الهدی پتنا (هند) نوشته اند :

«فصلنامه دانش شماره ۶۷-۶۶ را در مارس و قبل از آن شماره ۶۵-۶۴ را در ژانویه گذشته دریافت نمودم که در آن مقاله من با عنوان «فارسی گویان متأخر پهلواری شریف» به چاپ رسیده است. بخاطر این مراتب تشکر و امتنان تقدیم می کنم و امیدوارم همین طور ارسال فصلنامه ادامه یابد. برای جنابعالی و همکاران تان آرزوی سلامتی و توفیق می نمایم.»

نویسندگان و دانشمندان پهلواری شریف طی قرون متمادی خدمات شایانی در صحنه های علمی و ادبی انجام داده اند. طی سالهای اخیر فصلنامه دانش توانسته است گوشه هایی از خدمات شایسته آنان را برای خوانندگان محترم روشن بسازد. خود استادان مدرسه اسلامیة شمس الهدی هم در این رهگذر خدماتی ارزنده نموده اند که در خور تقدیر است.

۱۰ - آقای علیرضا رضایی از زاهدان (ایران) مرقوم فرموده اند :

«مراتب وصول یک نسخه از شماره های ۶۴-۶۵ و ۶۶-۶۷ مجله دانش اعلام می گردد. شایسته است از زحمات آقایان عزیزی که در آن مرکز که در حقیقت مرکز نشر دوستی و برادری و گسترش فرهنگ اسلامی و مشترکات فرهنگی ایران و کشور عزیز پاکستان است، فعالیت می کنند، مراتب تقدیر و تشکر را اعلام می دارم.»

کلمات تشویق آمیز جنابعالی برای دست اندرکاران فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مایه سرفرازی است. توجهی که خوانندگان ادب شناس به مطالب منتشر شده از خود نشان می دهند، برای پیشرفت امور علمی «دانش» تأثیر بسزایی دارد.

۱۱ - آقای محمد عالم مختار حق از لاهور نگاشته اند: (ترجمه)

«سپاسگزارم ازینکه کم و کسرهایی که در پرونده شماره های فصلنامه دانش داشته ام، با عنایت تان دیگر برطرف شده و هم اکنون در کتابخانه شخصی من مجموع شماره های آن فراهم است... موضوع انتشارات مرکز را

می خواهم عنوان کنم که در سابق مرکز بطور افتخاری ارسال می داشت. آیا چنین التفات بازهم امکان دارد؟»

در شماره های مختلف دانش ما انتشارات مرکز را معرفی کرده ایم. اگر به برخی از کتب علاقه داشته باشید بطور جداگانه از مدیر محترم مرکز تقاضای کتبی کنید تا در صورت امکان بطور اهدایی وگرنه به بهایی که در هر یک از مشخصات کتاب درج است، طی نامه برای دریافت وی.پی. با پرداخت مبلغ مربوط، اعلام آمادگی بنمائید. علاقه قلبی شما را به امور علمی و ادبی ارج می نهیم.

۱۲ - آقای دکتر معین نظامی دانشیار گروه فارسی، دانشکده خاورشناسی

دانشگاه پنجاب از لاهور بذل عنایت نموده، مرقوم داشتند: (ترجمه)

«قطعه شعری دارم بخدمت میفرستم اگر چنانچه در دانش منتشر شود، ممنون می شوم. یکی دو مقاله هم در دست تکمیل است، انشاءالله حضورتان خواهم فرستاد».

باتشکر قطعه شعر ارسالی را در شماره ۶۸-۶۹ مجله منتشر نموده ایم، اما تا به حال مقالات علمی و پژوهشی جنابعالی را دریافت نکرده ایم. چنانچه اوقات شریفتان را به این امر اختصاص داده موجبات امتنان مان را فراهم نمایند، مایه خوشوقتی خواهد بود.

۱۳ - خانم دکتر شهلا سلیم نوری استاد یارگروه فارسی، دانشگاه کراچی از

کراچی بذل لطف نموده، نوشته اند: (ترجمه)

«مقاله ای که در یکی از همایش های علمی ارائه داده بودم، در جوف ایفاد می شود، اگر چنانچه مناسب بدانید آن را در فصلنامه دانش چاپ فرمایید و اگر خط مشی مجله مانع آن باشد هیچ گونه تردیدی به خود راه ندهید».

باعرض سپاس مقاله ارسالی را دریافت داشتیم. بازهم خواستار مقاله های پژوهشی پیرامون موضوعات ابتکاری می باشیم، زیرا سخن نو آر که نور را حلاوتیست دگر! شایان تذکر است که بابرطرف ساختن پس آفت چند ساله، انشاءالله از سال آینده مجله را بجای شماره های مشترک که از ۱۳۷۸ به این

طرف منتشر کرده ایم بطور فصلنامه یعنی سالی چهار شماره تدوین و منتشر خواهیم کرد. بنابر این نیاز به همکاریهای گسترده تر استادان و فارسی نویسان کشورهای منطقه خواهیم داشت.

۱۴ - پرفسور دکتر عاصی کرنالی از ملتان خطاب به همکار دانشمند آقای دکتر تسبیحی بذل عنایت نموده، نوشته اند:

«سید الایام است مرا این روز، که نامه اولین شما رسید و یک منظومه نیز درباره من - سپاس گزار هستم. ارتجالاً شعری چند گفتم و تقدیم می کنم:

کردی ارسال نامه ذیشان	برمن بنده، صد هزار احسان
ای که تو از اکابر عصری	ای که تو از افاضل ایران
ای وجود گرامی ات ز عجم	ارمغانی به ارض پاکستان
منکه یک ذره ام ز خاک درت	ای که قصرت برفعت کیوان
نظم غرّا برای من گفتی	منکه هستم حقیر و هیچمدان
لفظ لفظش مه و ستاره جمال	شعر شعرش مثال کاهکشان
سیر کردم به گلستان بدیع	تازه گلهای دانش و عرفان
در جهان اعتبارم افزودی	حرف حرفت بر منت احسان
من نوشتم مقاله تحقیق	کرده تقدیم همچو تو خوشخوان
«مایه خویش را سپردم من	گر حساب است بیش و کم تو دان»
من بدرگاه چاره سازی تو	درد آورده ام پی درمان
منکه تسبیح خوان «تسبیحی»	یعنی وصف تو گویم از دل و جان

ملفت باش بر گلستانم

صورت نو بهار گل افشان»

باعرض سپاس فراوان، فصلنامه دانش منتظر دریافت مطالب چاپ نشده از آثار جنابعالی می باشد.

۱- تحریف لفظی از بیت معروف:

سپردم به تو مایه خویش را / تو دانی حساب کم و بیش را

حکیدہ مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents
in English*

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

Ghalib, 13th Century A.H's Prominent Persian and Urdu poet of the Sub- Continent, has composed many masnavis, including one titled "Rang wa Booye" It was written in 1854 A.D. Although Ghalib advises himself to Shun the life of vice and corrupt practices but in fact he advises the then king to avoid pursuing useless pursuits . By widely quoting from the masnavi itself the subject matter has been analysed.

Syed Murtaza Moosvi

Zafar. Prof. Anwer Masood , Neisan Akberabadi and bringing quotations from Urdu poetry of Iftikhar Arif, Nusrat Zaidi, Soroor Anbalavi, Prof. Khater Ghaznavi, Prof. Eetebar Sajed, Fazlur Rehman Azeemi, Zafar Akberabadi and Rasheed Nisar, their love and sincerity towards Islamic Revolution and its great leader has been described.

17 - Treatise "Taadeebuzzindiq fi Takzibussiddiq (Persian).

Above Treatise is written by Syed Abdul Qadir Fakhri Known as Mehrban Aurangabadi, a Critic of Persian poetry, who has responded in this book , to the criticism of Mohammad Siddiq Sokhanwar Bilgerami on the poetic works of Ghulam Ali Azad Bilgerami, who was his teacher. Dr. Najmur Rashid of Punjab University Oriental College, Lahore has introduced widely quoting from the text of the treatise , the elements of Persian poetry's criticism like vocabulary, terms, musical and grammatical feature, basic themes of meanings, forms of diction and interpretations. The Compiler of this treatise published in Rampur in 1997 A.D, Dr. Hassan Abbas, has evaluated it in his foreword in these words, "This treatise is a literary and critical work, in which the writer has responded to the criticism (of Mehrban Aurangabadi) by availing the acumen of his teacher (Azad Bilgerami) in a befitting manner and by convincing reasoning.

18 - Masnavi "Rang wa Booye " Ghalib

This article is written by Prof. Dr. Mohammad Zafar Khan, ex. Head, Deptt. of Persian, Govt. College, Jhang. Asadullah

would be beneficial for those seeking information regarding classical poets, In this regards there are some noteworthy points like treading against tradition and general practice, value and anti-value like considering vice as a virtue , and seeing beauty in bad, has a long precedence and Urfi had knowledge about its quantity and quality. The subject of "honouring Sin" also reminds sayings and couplets of mystics. This path and practice was pursued by their self condemning lineage. In the contemporary Persian poetry, we find this element in some of the poems of Dr. Khanlari and Mohammad Ali Behmani. In Some cases a contrast to objective principles are noticeable. Here the border between fact and thinking razes and such bravery has been shown by mystics. One practice which is given importance in these days is usage of words in the sense, far from the tradition.

16 - Reflection of Islamic Revolution in Pakistan's Contemporary poetry and thought.

This article is written by Dr. Mohammad Sarfaraz Zafar of NUML - Islamabad . Islamic Revolution brought about particular changes in Iran's Society . These feelings are seen in present writings and poetry. Pakistan is neighbourly and friendly country of Iran and Pakistani Nation supported Islamic Revolution from core of their heart. In view of deep rooted historical and Cultural bonds, Islamic Revolution has influenced Pakistan's literature and culture. The Interest, Persian and Urdu poets have nurtured has been reflected in contemporary poetry. In this regards by quoting some poems of Prof. Ihsan Akber , Prof. Maqsood Jafri, Mrs. Razia Akber, Miss Faiza Zehra Meerza, Dr. Sarfaraz

1357 A.H. were Mujtaba Meenavi, Ghulam Reza Saeedi, Mohmmad Taqi Muqtadari, Ali Shariati, Ahmed Aram, Amir Hussain Arianpur, and some others. After Islamic Revolution, Iranian scholars of Iqbal studies and thinkers have developed a deeper grasp and insight in his works . During last two decades, 36 books, have been published in Iran on Iqbal studies, about half of these books have been written by Dr.Mohammad Baqaie Makan on various aspects of life, works and thought of Iqbal and titles of all these books and names of writers and publishers have been given in this article .

14 - Commonalities of Proverbs in Persian and Pushto

This reseach article has been written by Dr. Nusrat Jehan of Peshawar University's Persian Department . Persian Language has been a linguafranca for Pushto Speaking People in past centuries, hence, influence of Persian language and literature is noticed in their culture. Like Sanskirat and Persian , Pushto language is also of an Aryan origin.Persian language in addition to its rich literary tradition of thought and values, also enjoys precious folkloric heritage of proverbs. Pushtos' proverbs are holding the same position in folk literature . Commonalities in subjects and meanings of proverbs of Persian and Pushto have been discussed by quoting examples in this article .

15 - Urfi and distance from Tradition

The article is written by Sabit Mehmoodi(Sohail), an Iranian writer . Reference to the article titled " Urfi-e-Jawan, Shair-e-Shoorish wa Shegufti" by Ali Reza Zakawati Qaraguzlu

nature in human history, Literature reflects social lives' pattern and poet is considered a spokesman of great human values. Before Islamic Revolution, fear and timidity were prevalent in literary environment , which could not be described in the words. Notwithstanding, Simeen Behbahani, Mohammad Ali Behmani, Parvezbegi, Fatema Rakeie and others reflected their thoughts and feelings. It would not be out of place to name Mohammad Azizi and Reza Afzali in this regard . Iran's Islamic Revolution guarantees an environment in which Nation's faculties of mind touche the zenith of inventing, initiative, and creativity. After success of Islamic Revolution the war was thrust on brave Iranian People which also got reflection in the poetry . New Iranian poetry is passing through the phase of logical lingual process and attainment of new human relations as Islamic Revolution and its great leader are considered the major source of it.

13 - Iqbal Studies in Iran

This informative article is written by Dr. Mohammad Baqaie Makan , a prominent Iranian Scholar on Iqbal Studies. During Iqbal's lifetime, the poetry and thought of Iqbal has not attracted the attention in Iran. Iqbal had written two letters to Prof. Saeed Nafisi in 1932. The first Iranian who published an article on Iqbal during his lifetime was Syed Mohammad Ali Daie-ul-Islam. Iqbal's poetry was introduced to Iranians by praise and compliments paid by prominent scholars like Bahar, Dekhuda, Meenavi. Moeen, Habib Yaghmaie, Sadeq Nashaat, Sooratgar, Khateebi and others. Those who compiled or translated a book before

been warning the Muslims to bring about unity in their ranks—both of purpose and actions, and those who have the capacity to accept good advice will benefit from his thought - provoking and message oriented poetry, in all times to come. Iqbal's teachings are naturally meant for "Ummah " world over , as they are supposed to follow the directives given by such exalted personalities, like Rumi and Iqbal, but brotherly two nations of Iran, and Pakistan have greater responsibility to shoulder in this particular field.

11 - Contribution of Ganjbaksh Library in Promoting Holy Prophet's (SAAS) Sunnah

Dr. Reza Mostafavi

Manuscripts of each and every language preserve and manifest Civilisation and Culture of those speaking that language. Manuscripts available at Ganjbaksh Library of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad are on wide range of subjects inclusive of life, character and Sunnah of Holy Prophet (SAAS) The variety of titles and topics regarding life and characteristics of Prophet's personality, reflect the deep attachment of Muslims to Islam and their great Prophet. In all 93 titles on "Seerat" have been named and 29 manuscripts have been discussed in this article . It is worth mentioning that some manuscripts are available in multiple numbers.

12 - Iranian Poetry after Islamic Revolution

The article has been written by Dr. Gauher Naushahi, a visiting professor in Urdu at NUML, Islamabad. Iran's Islamic Revolution is an event of an unprecedented and high profile

Hazrat Mohammad (SAAS) the last of the Prophets has said that word of wisdom is the lost treasure of Momen and he should grasp it, as and when found. This saying of Hazrat Mohammad (SAAS) teaches to the Ummah to take hold of Hikmat, when found and get light from it, to lead a successful life and it is duly reflected in Persian poetry.

9 - Dialogue among Civilisations in the light of Holy Quran.

This research article is written by Dr. Saeed Bozorg Bigdeli, Assistant Professor, University of Teachers' Training, Tehran, ex. Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad. The Synonyms of Dialouge are conversation, debate and discourse and Civilisation means all kinds of interpretations attached to Civilisation and Culture. Hence, Dialogue among Civilisations imply to whole dialogue taking place in Culture, Religion and Civilisation. Holy Quran the last and the Complete book of Allah is meant to get guideline from it, so that humanity pursues right path. Holy Quran is a permanent model for human beings, which teaches the correct form of dialogue and discussion to reach to the correct facts.

10 - Iqbal's Message to Muslim Ummah.

Dr. Agha Yamin Khan

Iqbal had not only a vast knowledge of past history of Muslims but, by the blessings of insight and farsightedness he had a peep into the future course of events, as it is expected from such a gifted thinker. By fully availing the teachings of Holy Quran, "Ahadith" and lessons from the history, he had repeatedly

ex. Chairman , Deptt. of Persian at Government College Lahore. Roomis' ghazals are included in Diwan-e Shams . He has not referred to his own pen name . Most of the ghazals convey his deep attachment to his " Mentor". Some of the ghazals refer his utter restlessness as his " morshed" has left and gone. In Shams'absence "Salahuddin Zarkoob became a focal point . The most important topic discussed in Roomis' ghazal is mysticism. Roomi had faith in Unity of Humanbeings.

7 - Importance of Maulana's Masnavi in the Sub-continent.

This article is written by Syed Murtaza Moosvi, Editor, Danesh. Maulanas' Masnavi had due recognition in the Sub-Continent during his life time, in the 3rd quarter of Seventh Century after Hijra. His Masnavi had two aspects in these lands, namely its educative aspect and the other its philosophical side. Before advent of printing industry hundreds of its manuscripts were available in public and private libraries and Centres of higher learnings. During last two centuries, prominent publishing houses throughout the Sub-Continent have repeatedly printed text of the Masnavi and its translations and commentaries. Nawalkishore printing press being in the forefront. Masnavi's translations have been published in addition to Urdu, in Bengali, Sindhi, Punjabi and many other languages of the Sub-Continent which speak of its popularity.

8 -"Hikmat" (Wisdom) In Persian Poetry Particularly in Masnavi - at a glance

Hikmat and Knowledge are special treasure of "Momen".

Sayings of Holy Prophet (SAAS) in Masnavi and he has discussed his theme and subject matter by availing the enlightenment from both. Hence Maulana Abdur Rehman Jami has termed Masnavi -e- Maanavi as Quran in Pahlavi (Persian) language. Selected sayings of Holy Prophet(SAAS) quoted by Maulana in Masnavi have been introduced and discussed in this article.

5 - Maulana-e- Room's objective of Pathway to Allah and righteous seeking .

It is written by Prof. Dr. Sultan Altaf Ali ex.Professor of Persian at University of Balochistan, Quetta. Maulana, when met Shams Tabrizi in Qunia on 26th Jamadiul Aakhir 642 A.H, his innerself had thoroughly changed. This upheaval indicated his travel towards the objective of Pathway to Allah and righteous seeking. He had nothing to do with this world and the world hereafter at the high abode. His brain storming discussions made him aware of the core matters. The perfect man for whom, he had a longing was Shams Tabarizi, and to him now he was a mere disciple. However , he remained engaged in educating the common people and he had sought the due recognition to the right path and Masnavi reflects these facts . In various stories of Masnavi, Maulana has pinpointed to such some secrets. His philosophy has widely been discussed and benefitted both in East and West.

6 - Roomis' Ghazals :

This article has been written by Prof.Dr. Zahuruddin Ahmed

world, in large numbers, which stand a testimony to the popularity of Moulavi's thought and poetic exaltness. Now three terms of "Masnavi", "Maulana", and "Turbat" are attributed to Roomi's Masnavi, himself, and his grave. His fame is based on his highly logical conclusions arrived at by quoting lines from Holy Quran, Sayings of Holy Prophet of Islam (SAAS) and similies and metaphors widely propounded in Masnavi.

3 - A Peep into Life and Works of Moulavi

The article has been contributed by Dr. Syed Kaleem Asghar of New Delhi. Jalaluddin Mohammad was born on 602AH at Balkh . In his , childhood travelled to Nieshabour and Attar had gifted him a copy of his "Asrar Nameh" which had a deep impact. His mystic life starts with his introduction to Shams Tabrizi. He remained with him for 16 months. Second time also he did not stay for more than few months and then he disappeared in 645 A.H. Thereafter his mainstay was his meetings with Salah-uddin Zarkoob. When he died in 657 A.H., Maulana's restless spirit got some solace with Husamuddin Chalbi. Maulana died in 672 A.H. Diwan-e- Ghazaliat-e-Shams, Feeh Mafeeh, Makateeb, Majalis-e- Sabaa, Robaeyyat and above all his Masnavi are his major works.

4 - Reflection of Sayings of Holy Prophet(SAAS) in Masnavi-e-Maanavi.

It is an interesting article on Maulana by Prof.Dr. Sughra Bano Shagufta, former Chairperson, Department of Persian, National University of Modern Languages - Islamabad. Maulana Roomi has quoted hundreds of lines from Holy Quran and

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Preface of "Khawan-e-Nemat"

This preface written by Hakim Nuruddin Mohammad Commonly Known as Nemat Khan Aali Shirazi (D.1123 A.H/1710 A.D), is available in Ganjbaksh Library in manuscript form numbering 9396. It appears that the author had penned it for inclusion to his "Diwan" or a collection of prose or poetry under heading "Khawan-e-Nemat " but no published version of his diwan carries it. Now Dr. Mohammad Hussain Tasbihi, has edited and introduced it for the first time . Nemat Khan Aali is a known prolific writer contemporary and at the court of Aurangzeb Alamgir . His works include " Waqayeh-e-Hyderabad, Jang Nameh, Bahadur Shah Nameh , Husn-wa-lshq , Rahatal Quloob, Khawan-e- Nemat, Diwan, Ruqqaat etc. One has to have Knowledge regarding Indian Style of Persian and life and works of Nemat Khan Aali to fully comprehend the contents of this preface.

2 - What is the " Masnavi " and Who is the " Moulavi"?

It is an informative article on Maulana Jalaluddin Balkhi known as Moulavi by Dr. Reza Mostafavi, Cultural Counsellor of I.R.Iran. When printing industry did not exist, manuscripts of Maulana Roomi's "Masnavi" were written in various parts of

NOTE

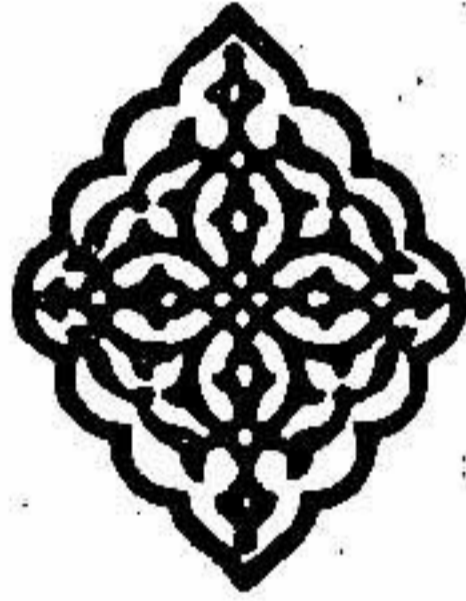
*On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief : Dr. Reza Mostafavi
Sabzvari

Editor : Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3

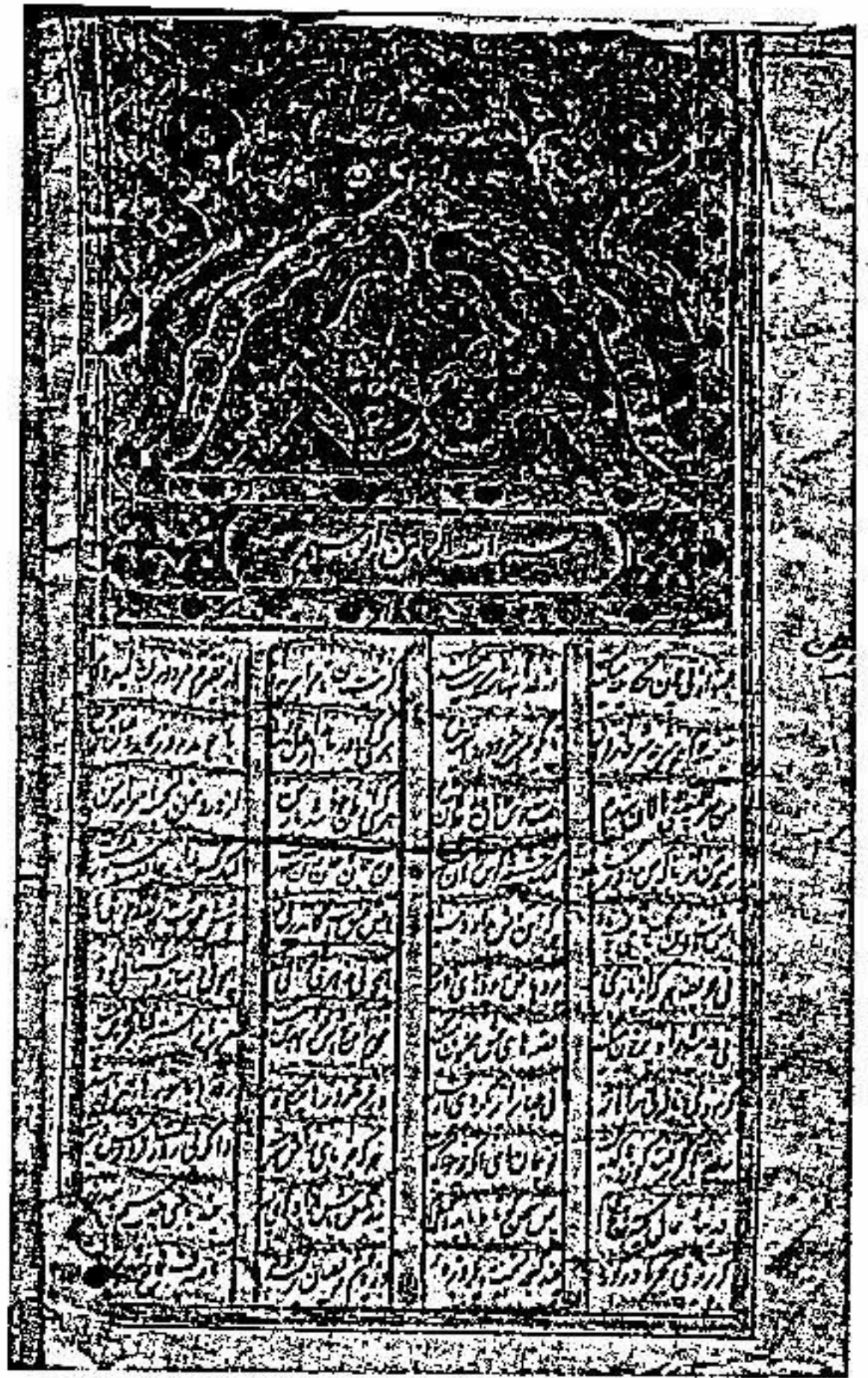
Islamabad 44000, **PAKISTAN.**

Ph : 2263191-92 Fax : 2263193

Email: daneshper@yahoo.com

۱ - نسخه خطی شماره ۴۵۲۷

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
 مثنوی مولوی معنوی (دفتر اول) لوح و سرلوح و جدول
 کناره متن و میان مصاربع و صفحات اول دفتر نقاشی
 دندان موشی و زرین و سنگرف و لاجوردی و دلاویز و
 فریبا. عناوین دفترها با خط نستعلیق جلی و متن با خط
 نستعلیق متوسط خوش و خوانا. کتابت ۱۲۶۶ هـ ق ،
 ۷۹۶ ص ، مکتب کشمیر برگرفته از رسم الخط ایرانی .



شماره ۱

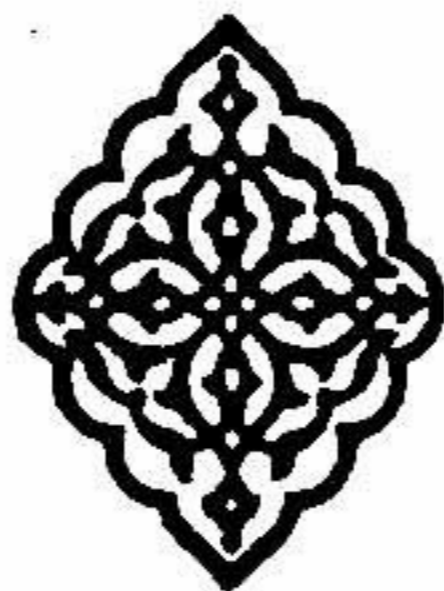


شماره ۲

۲ - نسخه خطی شماره ۱۳۲۶۴

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
 مثنوی مولوی معنوی (دفتر چهارم) جدول و تذهیب
 ساده و مصور و نقاشی ها همگی به سبک هندی عهد
 مغول. در این تصویر قصه مستجاب شدن دعای پادشاه
 در خلاصی پسرش از افسون و سحر جادوی کابلی را
 نشان می دهد.

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN 2002 & WINTER 2003

(SERIAL No. 70-71)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent